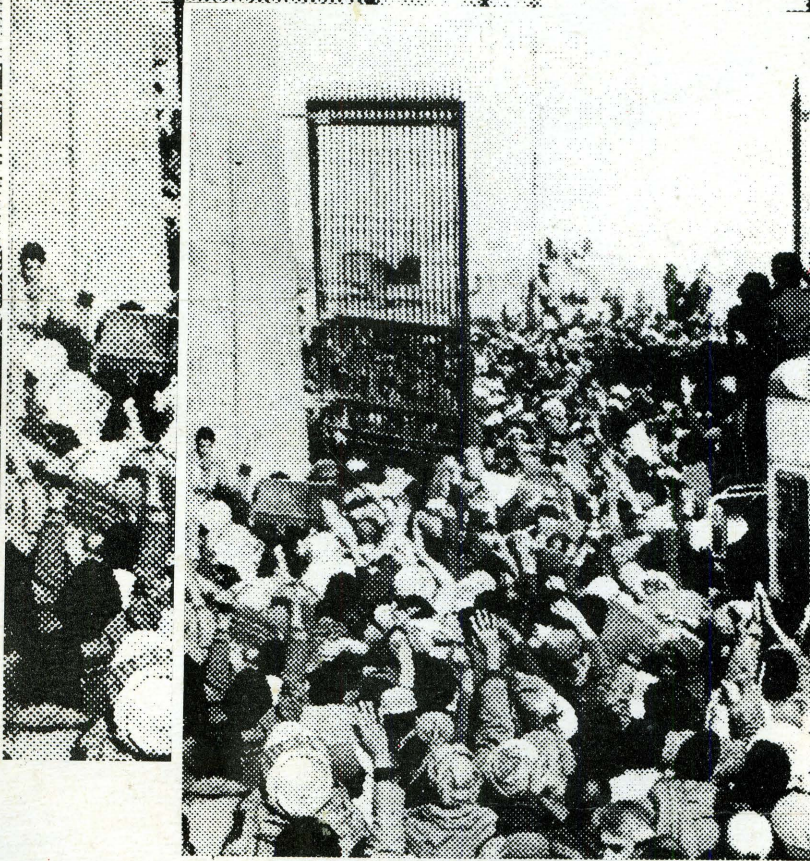


مقدمه‌ی بر

کودتای ثور

و پیامدهای آن در افغانستان



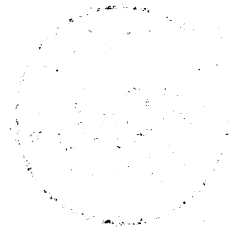
محمد اعظم سیستانی



کاندیدای اکادميسين محمد اعظم سيستاني

مقدمه‌يي بر کودتای ثور و پیامدهای آن
در افغانستان



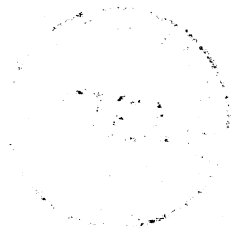


اهداء

به استاد فاضل و دانشمند

پوهاند مير حسين شاه

كسيكه، دستم بگرفت نوشتن آموخت.



نام اثر : مقدمه يی بر کودتای ثور و پیامد های آن در افغانستان
 نام نویسنده : کاندیدای اکادمیسین محمد اعظم سیستانی
 تاریخ نگارش: فیروزی ۱۹۹۳ - جون ۱۹۹۵
 طرح روی جلد: امیرمهاجر
 تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه
 چاپ اول : اگست ۱۹۹۵
 چاپ دوم : جون ۲۰۰۰
 ناشر : ادارهء دارالنشر افغانستان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

یادداشت ناشر

درین اواخر نگاشتن خاطره و تاریخ بین افغانها تقریباً عمومیت یافته است، هر يك، چشمدید و شنیدگی های خود را بصورت خاطره و بعضاً به شکل تاریخ همان برده می نویسند. این کار در نفس خود کار سودمند است و باید به دیده تقدیر به آن نگریسته شود. البته کاستی هایی نیز درین گونه خاطره نویسی ها و تاریخ نگاری ها دیده میشوند که از آنجمله نقل آوازه ها و شنیدگی های غیر مستند، دخل حب و بغض شخص نویسنده در مسایل تاریخی، نبودن یا کم بودن اسناد دست اول و عدم زحمت دادن بخود جهت دریافتن اسناد در موارد لازمه هرکدام درجای خود نقش به سزایی در کم اهمیت جلوه دادن آثار این دور از خود بجا خواهند گذاشت. و بعضی ها درین راه به حدی از لجاجت و عقده مندی کار گرفته اند که گویی در عصر جنگ سرد به طرفداری حامیی از حامیان موجود بنا بر هدایت و دستوری می نویسند.

اداره دارالنشر روی ملحوظاتی تجدید چاپ این کتاب را برگزید، منجمه اولاً استاد سیستانی قبل از وقوع کودتای ثور الی سالهای حاکمیت «ائتلافی مجاهدین و بقایای حکومت سابقه» در شهر کابل می زیسته اند. ثانیاً استاد عضو اکادمی علوم افغانستان بوده و وظایف مهمی را در دولتهای وقت ایفا نموده اند.

و از همه با لاتر با قشر چیزنهم جامعه سر و کار داشته اند که اینهمه دلایل مؤثق بودن نظریات ایشان را در مورد حکومت افغانستان الی دور داکتر نجیب و مهمتر از آنها سالهای تجاوز ارتش سرخ به افغانستان - که آنرا به چشم سر دیده اند - به واقعیت ها قرین می نمایند. اما در مورد جنبش مقاومت ملی به علت عدم دسترسی به اسناد دست اول درین مورد اکثراً بر شنیده گی ها اتکاء گردیده با آنهم این کتاب در حد خود توانسته است جریانات مهمی را بازگو و ارزیابی نماید که این خود در خور تحسین و تمجید میباشد.

اداره دارالنشر افغانستان

فهرست مندرجات

پیشگفتار

فصل اول

پس منظر و عوامل کوتای نور در افغانستان

- ۱۹ * استراتیژی شوروی در افغانستان
- ۲۱ * پشتونستان، انگیزه ایکه افغانستان در دام شوروی انداخت
- ۲۶ * صدارت شاه محمودخان، طلیعه دموکراسی و داعیه پشتونستان
- ۲۹ * کلوب ملی
- ۳۳ * صدارت داودخان و تشدید مساله پشتونستان
- ۳۹ * استعفای داودخان و احیاء مجدد دموکراسی در افغانستان
- مظاهره سوم عقرب سرآغاز هرج و مرج تحصیلی در گستره
- ۴۲ * تعلیم و تربیت کشور
- ۴۸ * جریده های خلق و پرچم و آشوب هایی که این جراید برپا کردند
- ۵۰ * دویاره گی و انشعاب حزب دموکراتیک خلق و ارجگیری مظاهرات
- ۵۶ * کودتای داود خان و نفوذ پرچمی ها در آن
- ۶۲ * تجدید نظر بر سیاست خارجی و دوستی با ایران و پاکستان
- * استقبال ایران از سیاست جدید داود و نقش محمدرضا شاه در ایجاد تفاهم
- ۶۴ * میان افغانستان و پاکستان
- ۶۹ * برخورد داود با برژنف و سقوط او

فصل دوم

کودتای نور و پیامدهای آن

- ۷۹ • اتحاد خلز، و پرچم بخاطر سقوط داود
- ۸۱ • دسیسه آغاز کودتا و سرنگونی داود
- ۸۴ • قتل داود و خانواده اش
- ۸۷ • ترکی در رأس قدرت
- ۹۱ • دوباره گوی دوباره حزب و تفوق گروه خلق بر گروه پرچم
- ۹۵ • شتاب در تطبیق برنامه اصلاحات و شورش های مردم
- ۱۰۰ • قتل سفیر امریکا در کابل و آغاز تباهی افغانستان
- ۱۰۲ • شورش هرات و جرقه های دیگر
- ۱۰۸ • جرقه های مقاومت در سایر ولایات
- ۱۱۱ • شورش چنداول
- ۱۱۴ • بلوای بالاحصار و نقاط دیگر
- ۱۱۶ • مبارزه استادان و تصفیه پوهنتون (دانشگاه)
- ۱۲۰ • نبرد شاگرد با استاد یا پیروزی امین بر تره کی
- ۱۲۷ • اسرار قتل حفیظ الله امین
- ۱۳۱ • تهاجم شوروی و استقرار کارمل بجای امین
- ۱۳۶ • دولت کارمل و براننده شدن برخی پدیده ها
- ۱۵۶ • تحولات سیاسی در شوروی و روی کار شدن داکتر نجیب الله در افغانستان
- ۱۵۷ • نجیب الله و مشی آشتی ملی او
- ۱۵۸ • مسایل در خور توجه در دولت نجیب الله
- ۱۶۷ • چرا و چگونه نجیب الله سقوط کرد؟
- ۱۶۸ • ناراضیاتی جناح خلق از نجیب الله
- ۱۷۰ • دویارگی جناح پرچم و انتقام کشی کارمل از نجیب الله
- ۱۷۳ • جنرال دوستم و نیروهای او
- ۱۷۸ • طرح صلح ملل متحد و سبوتاژ آن
- ۱۸۳ • همیاری فرید مزدک، بخاویانی و عبدالوکیل با احمد شاه مسعود
- ۱۸۸ • ایتلاف جنرال دوستم با احمد شاه مسعود و سقوط کابل

- ۱۹۸ • خلاصه دلایل و عوامل سقوط نجیب‌الله
- ۲۰۰ • چگونه امریکا، شوروی را در افغانستان با شکست روبرو کرد؟
- ۲۰۵ • نقش و اهداف پاکستان در جنگ افغان و شوروی چه بود؟
- ۲۱۴ • نقش افغانها در شکستن یک ابر قدرت و اثرات جهانی آن

فصل سوم

پیروزی مجاهدین و آغاز جنگ‌های تازه بخاطر قدرت

- ۲۳۱ • اشغال کابل و هرج و مرج در پایتخت
- ۲۳۸ • حکومت استاد ربانی و آغاز جنگ‌های قومی و مذهبی در کابل
- ۲۵۲ • چرا کابل پیوسته در آتش می‌سوزد؟
- ۲۶۴ • تاراج گنجینه‌های فرهنگی کابل
- ۲۷۹ • بهره برداری کشورهای منطقه از بحران افغانستان
- ۲۷۹ • پاکستان
- ۲۸۲ • ایران
- ۲۸۸ • عربستان سعودی
- ۲۹۰ • هند
- ۲۹۱ • چین
- ۲۹۲ • ازبکستان
- ۲۹۴ • روسیه
- ۲۹۵ • آمریکا
- ۲۹۹ • نظری به جنایات جنگ در سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ در کابل
- ۳۱۹ • موارد نقض حقوق بشر در افغانستان
- اقدامات ملل متحد و کنفرانس کشورهای اسلامی در رابطه
به بحران افغانستان
- ۳۲۶ • اعلامیه شورای امنیت
- ۳۳۳ • اجلاس کوئته یا دور سوم مساعی ملل متحد
- ۳۳۴ • پیشنهادات سرمنشی ملل متحد به مجمع عمومی
- ۳۳۸ • بیانیه رئیس شورای امنیت ملل متحد در رابطه به بحران افغانستان
- ۳۴۱ •

- ۳۴۲ برخی تلاش‌ها در جهت عقیم ساختن طرح صلح ملل متحد
- طالبان چگونه در افغانستان ظهور کردند؟
- ۳۴۸ موقف احمدشاه مسعود در برابر طالبان
- ۳۵۷ آیا سبوتاژ طرح صلح ملل متحد، هدفش تجزیه افغانستان نیست؟

فصل چهارم

استنتاج کلی از عوامل و عواقب کودتای ثور در افغانستان

- ۳۶۹ فشرده‌نی از عوامل و عواقب کودتای ثور در افغانستان
- ۳۸۰ نگرشی کلی بر خصلت و کرکتر حاکمیت حزب دموکراتیک خلق

پیشگفتار

بنام خدا

دوره به ظاهر کوتاه دو دهه اخیر (۱۹۷۳ تا ۱۹۹۴) در کشور، از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی، یکی از پر اهمیت ترین دوره های تاریخ افغانستان است و به همان اندازه که این دو دهه پر از حوادث دردناک سیاسی، نظامی است، به همان پیمانۀ هم نگارش حوادث و رخدادهای این دو دهه در خور اهمیت و خیلی دشوار است.

نخستین دشواری این است که، چه کسی باید تاریخ این دو دهه را به نگارش بنشیند تا نوشته اش از خط انصاف عدول ننماید و مورد اعتماد بیشتر واقع گردد؟ کسیکه منسوب به یکی از جناح های حزب بر سر اقتدار گذشته و یا منسوب بیکی از تنظیم های مقاومت ضد شوروی و ضد رژیم قبلی باشد، خواهی نخواهی درباره بازتاب و تحلیل و ارزیابی مسائل و رخدادها جانب حزب، جناح یا تنظیمی را التزام خواهد کرد که بدان منسوب بوده است. از این لحاظ، چنین تاریخی همواره زیر سنوآل می رود و محتویات آن کمتر مورد اعتماد قرار می گیرد.

پس در این راستا، بررسی ها و تحلیل ها و نگارشات آن نویسندگان، مؤرخان، قلم بدستان مورد باورمندی مردم قرار خواهد گرفت که در طی سالیان مورد مطالعه ما یا قطعاً بی طرف بوده یا تا مرز ادغام در حزب یا تنظیمی بجلو نرفته باشد. بدون شبهه چنین کسانی میتوانند در بررسی های تاریخی، سیاسی و اجتماعی خویش جانب واقعیت های تاریخی را بگیرند. بد را بد و خوب را خوب بگویند و علت های پدیده ها را برملا و آشکار کنند.

دشواری دومین این است که دادن یک تصویر روشن و جامع و مانع از تمام رخدادهای سیاسی و نظامی در کشور، که در برگیرنده همه جوانب درگیر در تمام اطراف

و اکناف و حتی خارج کشور باشد، کاری نهایت مشکل است و برای دسترسی به چنین مأمولی سالها وقت و تلاش لازم است تا حقایق نگفته و ناشنفته از لوح محفوظات و خاطره‌ها بر روی کاغذ ریختانده شود و سپس از میان انبوه سیاهه‌ها و نوشته‌های دراز و کوتاه و مبالغه‌آمیز و سطحی، حقایق را کشف کرد و به تحریر و تحلیل آن‌ها دست یافت.

شرایط دشوار سیاسی، نظامی مسلط بر کشور طی دو دهه اخیر و مخصوصا پس از کودتای ثور، برای هر نویسنده و مؤرخ لایب محدودیت‌هایی را در برداشته که ممکن نبوده است بجز آنچه در ماحولش، در محدوده یک شهر یا یک دهکده یا روستا اتفاق می‌افتاده، بتواند بر حوادث و رخدادهای سایر شهرها و دهکده‌ها و روستاها دقیقاً اطلاع حاصل کند و از برداشت‌های خود، یادداشت‌های قابل باور ارائه دهد.

دشواری سوم، ترس از دسپوتیزم شرقی است که در برخی موارد مانع راست گفتن و حقیقت سفتن می‌شود و انسان آنچه را که می‌خواهد، نمی‌تواند بنویسد، به سخن دیگر «بیم و امید» یا ترس و طمع گاهی بر مؤرخ و بررسی‌های تاریخی اثر می‌گذارد.

با در نظرداشتن این دشواری‌هاست که می‌خواهم تاکید کنم تا ثبت و ضبط وقایع سیاسی و نظامی و فرهنگی کشورولو منحصر بیک شهر و یا یک دهکده هم باشد، از هم اکنون به نگارش گرفته شوند و به نشر برسند. ممکن است پس از یک یا دو دهه تلاش پیگیر و مستدام در جمع‌آوری نشریات این عرصه از سراسر کشور، به ذخیره بزرگی از مدارک تاریخی دست یافت و آنگاه دست‌اندرکاران عرصه تاریخ می‌توانند، وقایع و حوادثی را که بر این کشور و مردم آن گذشته برای نسل‌های آینده در قالب عناوین درشت چون: تاریخ مبارزات سیاسی مردم افغانستان، یا جنبش مقاومت مردم افغانستان در برابر یک ابرقدرت، جهاد مردم افغانستان بر ضد شوروی و غیره عناوین به نگارش گرفته، عوامل پیروزی مردم افغانستان را بر یک ابر قدرت اشفالگر به تحلیل و تشریح بنشینند.

اثر حاضر (مقدمه‌یی بر کودتای ثور و پی‌آمدهای آن) نتیجه چشم دیده‌ها، شنیدنی‌ها، و بارها و برداشت‌های یک بررسی‌گر تاریخ است که به هیچ جناح و هیچ گروه سیاسی وابستگی نداشته و ندارد. و آنچه را در این جا، به بررسی و تحلیل نهشته است خالی از حب و بغض سیاسی نسبت به این جناح یا آن جناح و این رهبر یا آن

رهبر احزاب سیاسی در افغانستان است.

این اثر در شرایط هجرت از وطن به نگارش گرفته شده است و بجز در موارد ارقام که لازمه اش نشان دادن مأخذ است در موارد دیگر کمتر به مأخذ رجوع شده است. اما آنچه روایت شده بدان‌ها باور حاصل کرده است. لذا ممکن است تذکر برخی از وقایع برای بعضی از افراد، بخصوص اعضای حزب دموکراتیک خلق، تازه گی نداشته باشد ولی حتما برای آنهایی که دور از میهن و دور از کابل بسر می‌برده‌اند، خالی از دلچسپی و تازه گی نباشد. باید تذکر داد که با کودتای ثور ۱۳۵۷، امنیت از کشور رخت بریست و آزادی‌های فردی منجمله آزادی بیان و عقیده نیز از روزهای قبل از کودتای ثور، یعنی با کودتای ۱۹۷۳ محمد داود در کشور از میان رفت. و پس از کودتای ثور، کمترین اظهار عقیده در مورد سیاست رژیم و وابستگی آن به اتحاد شوروی، به منزله خودکشی بود.

در نخستین ماه‌های کودتای ثور، حتی اگر کسی رادیو «بی‌بی‌سی» را شبانه در منزل خود می‌شنید، نیز مورد پیگرد اعضای حزب بر سر اقتدار، از طریق بازرسی اطفال در مکتب و دستگاه جاسوسی (اکسا یا خاد) قرار میگرفت. بدینگونه نباید بر نگارنده خرده گرفت که آنچه پس از سقوط رژیم نوشته‌ام، چرا در همان وقت و همان سالها که حزب بر سر قدرت بود، ننوشته‌ام؟ طبیعی است که اگر در آن وقت می‌نوشتیم و بدست یک حزبی تازه‌بدوران رسیده می‌افتاد، دیگر زنده نمی‌ماندم تا آنچه را که اکنون می‌نویسم، در پیشگاه هموطنان خود تقدیم نمایم.

نباید چنین تصور کرد که با پرداختن به این کار می‌خواهم خود را در انتخابات مقاومت مجاهدین شریک سازم. البته جهاد ملت افغانستان بر ضد تهاجم شوروی تا خروج آنها از کشور یک افتخار تاریخی برای همه افغانها است، اما پس از خروج قشون سرخ از کشور و بخصوص پس از تصرف و اشغال بدون جنگ کابل و سایر شهرها توسط مجاهدین، ادامه جنگ برادرکشی و ویرانی کشور، برای هیچکسی به شمول مجاهدین افتخار برانگیز نیست. زیرا این جنگ تمام هست و بود کشور را به باد فنا داد و آنرا تا لب پرتگاه زوال و تجزیه نزدیک ساخته است.

من با این نظر پژوهشگر دانشمند ایرانی، آقای دکتر محمود افشار یزدی کاملا هم‌نوا می‌باشم که می‌گوید: «برای نوشتن تاریخ باید صبر کرد تا حوادث داغ از گرمی خود بیفتند و سرد شود، در کشاکش جنگ گرم سپاهی و نزاع سرد سیاسی نمی‌توان تاریخ انتقادی بی‌نقص و

بیطرفانه نوشت. تنها می‌توان و باید اصل وقایع را نگاشت که فراموش نشود.» (افغاننامه، ص ۲۷۴، ج ۱)

نگارنده نیز مدعی نگارش یک کار بلند بالای تاریخی خالی از نقص نیست، اما آنچه را که من در اینجا ثبت و بررسی کرده‌ام، مقدمه یا مدخلی است برای ورود به تاریخ این دو دهه که حتماً یکروزی بدر تاریخ کشور ما خواهد خورد. به کلام دیگر در میان نکاتی که اینجا بازتاب و مورد بررسی قرار گرفته است، بدون شبهه نکات جالبی هم برای خواندن و آگاهی یافتن است و هم شرح حوادثی است که در تاریخ مرحوم فرهنگ (افغانستان در پنج قرن اخیر) انعکاس نیافته است و بدون شک برای تاریخ کشور ما سودمند خواهد بود. و اما کسانی که نتایج این بررسی‌های تاریخی را به سود خود یا به سود گروه خود نمی‌بینند، طبعاً از خواندن آن ناراحت خواهند شد و در صدد اعتراض و رد آن خواهند برخاست. اما واقعیت همان است که بوده و مردم افغانستان خواهی نخواهی بار تحمل آن را برده‌اند و تا هنوز هم این بار توان فرسا به منزل مقصود نرسیده است.

بخشی عمده‌ای از این کتاب وقف وقایع و حوادثی شده که پس از تسلط مجاهدین بر کشور و پایتخت آن کابل رخ داده است و هنوز هم جنگهای قدرت طلبی، قومی و مذهبی و تنظیمی در کشور ادامه دارد و مداخلات کشورهای منطقه آنرا قمعین می‌کند.

اکنون که من موفق شده‌ام تا حدودی به ثبت و ضبط وقایع ناهنجار کشور در دو دهه اخیر و بررسی و تحلیل برخی از این حوادث ناگوار بپردازم، به عنوان یک افغان متحسب که دستش با قلم و چشمش با تاریخ آشنائی دارد، فقط می‌خواهم به این سئوال‌ها جواب پیدا بشود که چرا کشور ما افغانستان ویران شد؟ چه کسی آنرا به این روز سیاه کشانید؟ چه اهدافی با ویرانی کشور ما برآورده شده و خواهد شد؟ نقش کشورهای بزرگ جهان، امریکا و شوروی و کشورهای همسایه در بحران افغانستان چه بوده و دست‌آوردهای این کشورها چه چیزهایی بوده است؟ نسل‌های آینده افغان باید دوستان و دشمنان واقعی وطن خود را بشناسند. در این کتاب ضمن شرح وقایع به این سئوال‌ها پاسخ داده شده است و برخی سئوال‌ها دیگر هم مطرح و بی‌پاسخ مانده است. که اشخاص ذیدخل در قضایای اخیر کشور باید به آن پاسخ بگویند.

در بسی موارد برای دریافت پاسخ درست‌تر به اشخاص وارد و حتی ذیدخل در قضایای سیاسی کشور مراجعه شده و وقتی جواب مشابه از زبان چند نفر شنیده شده برای درج تاریخ

برگزیده شده است. مگر اکثریت رجال و اشخاص به ذکر نام و وظیفه قبلی خود در پای روایتی و بازگویی حقیقتی موافقت نکرده خواهش نموده اند از آنها نام نگیرم، منم مصلحتا پذیرفته ام و چنانکه گفته اند نام شان را نبرده ام، به استثنای چند تن که خود بذکر نام خود رضایت داشته اند و حتی حاضراند هر وقتی که لازم باشد سخنان خود را رویاروی نیز تکرار کنند.

در مورد روابط و عملکرد رجال ذیدخل در قضایای سقوط دولت نجیب الله سعی من همواره در این بوده است تا از میان انبوه روایات و حکایات فقط آن یکی را انتخاب کنم که روایتگر شخصیت غیرمتعصب و روایتش غیر جانبدار و بی غرض به نظر می رسیده است. از آوردن روایات و حکایات تعصب آمیز و یکجانبه پرهیز کرده ام و بنابراین ممکن است برخی از افرادی که گویا چشم دیده های خود را برای من قصه کرده اند، مگر من به ضبط آنها در اینجا نپرداخته ام، از من آزرده و دلگیر بشوند. این اشخاص باید مرا ببخشند که من نتوانسته ام بحرف و حکایت شان باور پیدا بکنم.

کاندیدای اکادمیسین سیستانی

سوند . ۱۵ جون ۱۹۹۵

فصل اول

پس منظر و عوامل کودتای ثور

استراتژی شوروی در افغانستان

افغانستان با برخورداری از موقعیت مهم استراتژیکی و دارا بودن منابع غنی اقتصادی، از دیرباز مطمح نظر قدرت‌های بزرگ جهان بوده است. از اوایل قرن ۱۹ میلادی تا جنگ جهانی دوم، انگلیس در رقابت تنگاتنگ با روسیه و با لشکرکشی‌های مکرر بر افغانستان، بیشترین تلاش و تلفات و خسارت‌های هنگفت مالی و جانی را متحمل شد تا بر این سرزمین تسلط یابد و مانع هرگونه پیشروی احتمالی روس‌ها بسوی آب‌های گرم و خلیج فارس گردد. اما انگلیس‌ها بر اثر روحیه شجاعت و سلحشوری و مقاومت سرسختانه افغانها در مقابل حاکمیت بیگانه‌گان، مجبور به عقب‌نشینی از افغانستان شدند، ولی دست‌بردار از آرزوی جاه‌طلبی و سلطه‌جویی خود بر رژیم‌های حاکم بر آن نشدند. چنانکه اعلیحضرت امان‌الله خان را که با سلطه انگلیس در افغانستان ضدیت داشت، از طریق تزویر و نیرنگ و تحرکات بر ضد او و ایجاد اختلافات ملی و مذهبی و اتنیکی سرانجام مجبور به ترک وطن نمودند و بجای او یک شخص بی‌سواد و بی‌دانش که سابقه رهنزی و قطاع‌الطریق داشت برقرار نمودند.

اما پس از جنگ جهانی دوم و بخصوص پس از تقسیم نیم‌قاره هند به دو کشور هند و پاکستان، افغانستان مرکز مهم رقابت میان ابرقدرتها در منطقه واقع شد. هر دو ابرقدرت یعنی امریکا و شوروی خواهان حفظ و توسعه نفوذ ملی و فرهنگی و منافع‌شان در این کشور بوده‌اند.

در طی دو دهه اخیر، علت اصلی جنگ‌ها و ویرانی‌های افغانستان، رقابت و جاه‌طلبی ابرقدرتها بوده است. امریکا و شوروی هر یک منافع استراتژیکی متفاوتی در افغانستان داشته‌اند. ولی این کشور برای شوروی بخاطر موقعیت مهم جیوپولتیک و استراتژیکی‌اش از لحاظ نزدیکی به حوزه نفت خیز کشورهای خلیج و هم‌مرزی با

کشورهای نیمه قاره هند و جمهوری های آسیای میانه بیشتر مورد توجه بوده است. در عین حال این کشور چون محاط به خشکه است و تنها از طریق دریای آمو که در دسترس شوروی ها قرار داشت، می توانست با خارج روابط تجارتي و بازرگانی خود را برقرار کند، بدین جهت شوروی با سوءاستفاده از این وضع و عقب مانده گی افغانستان سعی کرد این کشور را از اوایل دهه ۱۹۵۰، از لحاظ نظامی و تجاری و تا حدودی کمک های اقتصادی و فرهنگی به خود وابسته نگهدارد.

علاوتا زمامداران افغانستان از آغاز تقسیم نیم قاره هند، بنا بر یک لجاجت سیاسی پردردسر با پاکستان، کنترل نقاط کلیدی جامعه و اقتصاد کشور را به شوروی ها واگذار کردند.

شوروی ها نیز با بهره جویی از اختلافات افغانستان و پاکستان، بتدریج از طریق تهیه و تدارک تجهیزات نظامی و تربیت کادرهای اردو و قوای هوایی و پر قرارى مناسبات تجاری و تفحصات برای دستیابی به ذخایر نفت و گاز، بر تجارت و استخراج گاز طبیعی افغانستان کنترل و دسترسی کامل یافتند.

در عین حال شوروی ها با پخش ایدئولوژی مارکسیستی و جذب عناصر تحصیل یافته و روشنفکر جامعه، به تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان تحت رهبری افراد وابسته به خود دست یازیدند و از این راه مواضع مهمی در اردو و قشر روشنفکر جاه طلب افغان برای خود دست و پا نمودند. تا روزی از این مواضع بر مخالفین نفوذ و سلطه خویش بیورش ببرند.

هنگامی که دولت افغانستان خواست کشور را از وابستگی عمیق شوروی وارهاند و مناسبات خود را با کشورهای همسایه، ایران و پاکستان که بر اثر تفتین استعمار تیره و وخیم شده بود، بهبود ببخشد، شوروی با براه انداختن کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷، دولت جمهوری را در افغانستان سرنگون و زمینه هجوم خود را بر این کشور فراهم ساخت.

شوروی می خواست اولاً در صورت امکان این کشور را با همیاری حزب دموکراتیک خلق افغانستان به ایالت شانزدهم خود تبدیل نماید و در صورت عدم امکان با استقرار حزب مذکور در رأس قدرت، این کشور را به قمر مسکو تبدیل و از آن به حیث تخته خیز در آبهای گرم استفاده کند، مگر چنین نشد، زیرا اولاً شناخت روس ها از خوی و خصلت افغانها ناقص بود و ثانیاً شدت عکس العمل جهانی را در قبال دگرگونی رژیم

جمهوری در افغانستان و مداخلات خویش در این کشور دقیقا محاسبه نکرده بود. غرب بمنظور مقابله با نفوذ کمونیسم در منطقه از جنبش اسلامی در ایران حمایت کرد و با استقرار نظام اسلامی در ایران، این رژیم از همان آغاز کار مخالفت جدی خود را با رژیم طرفدار مسکو در کابل و سیاست توسعه جویی شوروی ابراز کرد و یکجا با پاکستان که از حکومت افغانستان دل خونین داشت، با مجاهدین افغان عملا دو برابر نفوذ شوروی سنگر نفوذ ناپذیری ایجاد کرد. کشورهای منطقه و جهان نیز از این داعیه پشتیبانی کردند و شوروی را با شکست و ناکامی تاریخی روبرو ساختند.

پشتونستان، انگیزه ایگه افغانستان را در دام شوروی انداخت

برای ردیابی و درک بهتر موضوع به قرن ۱۹ میلادی برمی گردیم تا بدانیم پشتونستان یعنی چه و کدام سرزمین؟ در سال ۱۸۳۲ میلادی، شاه شجاع به کنگ انگلیس ها و سیک ها بر قندهار حمله آورد و سرداران قندهاری از سردار دوست محمدخان استمداد نمودند. سردار دوست محمدخان به تدویر جرگه یی در کابل پرداخت و از برادرش سردار سلطان محمدخان حکمران پشاور و برادرزاده اش نواب محمد زمانخان حاکم جلال آباد خواست تا در این جرگه شرکت جویند. اما برادر و برادرزاده امیر، شخصا در این جرگه شرکت نوزیدند و پسران خود را به آن جرگه فرستادند.

سردار دوست محمدخان تصمیم گرفت به کنگ سرداران قندهاری بشتابد اما قبل از آن باید خود را از پشت سر خاطر جمع نماید. بنابراین ابتدا بر جلال آباد لشکر کشید و نواب محمد زمانخان را پس از یک نبرد سخت اسیر گرفت و بکابل فرستاد و بجای او برادر خود سردار امیر محمدخان را مقرر و ننگرها را بکابل ملحق ساخت و سپس به عزم قندهار حرکت نمود. سردار سلطان محمدخان از این اقدامات و سوقیات سردار دوست محمدخان بر جان خود ترسید و خود را تحت الحمایه رنجیت سنگ حکمران مقتدر پنجاب قرار داد. از آن تاریخ بیعد پشاور عملا در کف سیک ها قرار گرفت و تصرف و الحاق مجدد آن به افغانستان مشکلات و دردهای فراوانی را بیچار آورد.

در سال ۱۸۳۶ میلادی امیر دوست محمدخان به آرزوی الحاق پشاور به افغانستان، لقب «امیرالمومنین» بر خود گذاشت و بر ضد سیکها بغاظر استرداد پشاور از چنگ آنان اعلان جهاد داد و از تجار و سوداگران و مردم کابل به «دم و دم و قدم»

استعانت خواست. فقط پنج لک روپیه از این اعانه بدست آمد که ناچیز بود. لذا بضرط سکه پرداخت.

«امیردوست محمد به عزم جنگ و جهاد

کمر بیست و بسزد سکه ناصرش حق باد»

یا.

سیم و طلا به شمس و قمر میدهد نوید

وقت رواج سکه پاینده خان رسید

در جنگی که میان لشکریان افغان و قوای سیک در آن سوی دره خیبر رخ داد، بنا بر دسایس جوانیس سیک و تلاش های «هارلان» جاسوس امریکایی سیک ها، دسته یی از قوای افغانی بسرکردگی سردار سلطان محمدخان بطرفداری سیک ها از جنگ دست گرفتند و به صف دشمن پیوستند و پول و امتیاز بدست آوردند. دسته دیگر هم که خود را ناتوان میدید از مقابله و مقاتله با دشمن سرباز زد و منهزما بکابل برگشتند. در سال ۱۸۳۷ میلادی دوباره امیر دوست محمدخان بر ضد سیک ها اعلان جهاد کرد و پسران خود سردار افضل خان و سردار اکبر خان را همراه با برادرش سردار جبار خان و برادرزاده اش سردار شمس الدین خان در راس ۱۲ هزار نفر به جنگ سیک ها فرستاد. سیک ها با لشکر چندین برابر لشکر افغانی در محل جمروند جلو قشون افغانی را گرفتند و با حملات پیاپی خود تلفات سنگینی را بر قوای افغانی وارد آوردند. در روز دوازدهم جنگ اتفاقا سپهسالار قوای سیک با سردار اکبرخان روبرو شد و در یک جنگ تن بتن سردار اکبرخان او را ضربه یی زد که از زین بر زمین افتاد و دیگر از جا نجنبید. غریو در لشکریان دشمن افتاد و پشت به لشکر افغان دادند و منهزما خود را تا پشاور رسانیدند. اکبرخان میخواست دشمن شکست خورده را تعاقب کند و پشاور را تصرف نماید اما نواب جبار خان برادر امیر دوست محمدخان که مردی سالمند و بی حرارت بود مانع پیشروی قوای افغانی بسوی پشاور شد و حمله بر پشاور را موقوف به تصمیم و هدایت امیردوست محمدخان نمود و بنابراین نامه یی به امیر نوشت و آن را بوسیله یکی تند رو به کابل فرستاد و از تلفات جانی قوای افغانی و شکست دشمن تذکر داد و هدایت خواست، امیر دوست محمدخان که نیروی کمکی آماده نبرد در کابل نداشت و میدانست که تدارک یک چنین نیرویی وقت زیادی در برمی گیرد و طبعاً تا



آنزمان دشمن نیز امکانات دفاعی خود را اکمال خواهد نمود لذا به نواى افغانى دستور بازگشت داد. ولى اين بدان معنى نبود كه امير از فكر تصرف و الحاق مجدد پشاور به كشور دست گرفته و منصرف شده باشد.

در بهار ۱۸۴۸ ميلادى برنس به نمايندگى گورنر جنرال هند بر تانوى همراه با كاروان بزرگى وارد كابل شد و با اميردوست محمدخان پيرامون ايجاد يك بازار تجارى بزرگ در ديرۀ غازيخان و اشتراك تجار كابل و بخاراىى در آن بازار سال يكبار، به گفتگو پرداخت، اميردوست محمدخان كه ميدانست موضوع تجارت و بازار تجارى محض حرف است و اصلا مقصد انگليس ها چيزهاىى ديگرى است، به سنوالات برنس پاسخ هاى مناسب داد و بزودى معلوم شد كه اهداف و نيات انگليس از فرستادن برنس به دربارش چيز ديگرى است.

برنس امير را از نيات روس و ايران نسبت به هرات آگاه ساخت و از او خواست تا همراه با سرداران قندهارى در دفاع از هرات بپرازد. امير هم كه تا حدودى در سياست انگليس وارد بود، از برنس خواست تا به اولياى امور هند بگويد، كه از حاضر است تا از هرات در برابر حمله ايران به دفاع بپردازد، بشرط آنكه بر متحد خود، سيكها، فشار آور تا پشاور را دوباره به افغانستان مسترد نمايند. برنس به اين پيشنهاد اميردوست محمدخان موافقت مقدماتى خود را ابراز داشت و ضمن نامه يى به ويسراى هند نوشت كه دوستى با امير افغان مواضع انگليس را در اين كشور مستحكم تر خواهد ساخت و بنا برين حكومت هند بر تانوى بايستى اين شرط امير افغان را پذيرد.

هنوز برنس در كابل بود كه سفير روس بنام «ويتكويچ» بدربار اميردوست محمدخان از طريق قندهار مواصلت ورزيد. امير افغان سفير روس را بطور عادى پذيرفت و از مذاكرات جدى با او تا آمدن جواب انگليس خوددارى ورزيد. مدتى بعد پيام انگليس ها به برنس رسيد كه هر چه زودتر به هندوستان برگردد. تا اين وقت اميردوست محمدخان با سفير روسيه مذاكرات خود را تمام كرده بود و يك كاپى مذاكرات را به برنس داد تا به اولياى امور خود آنرا در ميان گذارد.

هدف اميردوست محمدخان از آگاه كردن انگليس ها از نتايج مذاكرات خود با سفير روسيه اين بود تا انگليس ها را به استرداد پشاور از چنگ سيكها و دوستى با خود تشويق كرده باشد. زيرا سفير روسيه در ملاقات با اميردوست محمدخان كمك دولتشان را

به امیر برای بدست آوردن مجدد سرزمین از دست رفته پشاور وعده داده بود. ولی انگلیس‌ها که قصد داشتند سرحدات هند را در صورت امکان تا دریای آمو و در غیر آن اقلا تا کوه‌های هندوکش وسعت دهند، این تقاضای امیر افغان را بمثابه دست درازی به قلمرو هند برتانوی تلقی نموده و با عقد معاهده سه جانبه در لاهور در ۱۸۳۸ و پخش اعلامیه‌یی پر از دروغ و افترا نسبت به اعمال و نیت امیردوست محمدخان، دست به لشکرکشی به افغانستان زدند و با بیرون راندن یک رهبر قانونی افغان، و جانشین ساختن یک شخص ضعیف‌النفس و فاقد رجاحت ملی بنام شاه شجاع بر تخت کابل، افتضاح بزرگ تاریخی را براه انداختند که سرانجام نه سرحدات هند را تا آمو کشانیدند و نه تا کوه‌های هندوکش، بلکه با تلفات فراوان جانی و خسارات هنگفت مالی، مجبور به عقب‌نشینی فزاینده بار از افغانستان شدند.

بدینسان، آرزوی الحاق مجدد پشاور و مناطق قبایلی به افغانستان، نه تنها تاج و تخت کابل را از امیردوست محمدخان گرفت و مدت چهار سال (۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲) او را، آواره کوه و بیابان و زندانی دیار بیگانگان نمود، بلکه جان فرزند عزیز او، وزیر اکبرخان، قهرمان ملی ما را هم از او گرفت. زیرا وزیر برای تصرف مجدد پشاور از چنگ سیک‌ها در سال ۱۸۴۵ قوایی بدون اجازه پدر به پنجاب فرستاد که در جنگ گجرات شرکت ورزید مگر موفق نشدند. بعدا به وزیر اکبرخان که در لغمان بر بستر مرضی افتاده بود بدستور مخفی انگلیس بوسیله طبیب هندی که از کابل برای معالجه‌اش فرستاده شده بود، زهر خورانده شد و او بر اثر آن زهر از جهان در گذشت. یک سال بعد از جنگ اول افغان و انگلیس، انگلیس‌ها سند را از دست امیران سند متصرف شدند (۱۸۴۳) و دو سال پس از تصرف سند، انگلیس‌ها پشاور را هم از چنگ زمامداران سیک به تصرف خود درآوردند (۱۸۴۵).

انگلیس‌ها که با لشکرکشی و صرف مبالغ هنگفت و تحمل تلفات بزرگ انسانی در جنگ اول خود با افغانها نتوانسته بودند سرحدات هند برتانوی را لااقل تا هندوکش توسعه ببخشند. پس از تهدید ایران در سال ۱۸۵۷ و امضای معاهده پاریس با آن کشور دو ضربه مهلک و تاریخی بر پیکر افغانستان وارد کردند و بعد به عقب نشستند. ضربه اولی، تشویق کردن ایران به اعمال نفوذ در سیستان و تقسیم آن ناحیه و آب هلمند بین دو کشور با حکمیت انگلیس در ۱۸۷۲ بود که تا ۱۹۷۲، برای یکصد سال

مایه نزاع میان ایران و افغانستان واقع شد و این در کشور همسایه و هم‌نژاد و همزبان و همکیش را از هم جدا ساخت و مانع رشد همکاری‌های اقتصادی و فرهنگی میان آنان گردید. سرانجام در ۱۹۷۲ با گذشتن قرار داد تقسیم آب رودخانه هلمند از پارلمان و صحه‌گذاری شاه افغانستان و بعداً تائید محمد داود، این زخم ناسور گویا التیام یافته باشد؟

و اما ضربه دومی که مهلک‌تر و خون‌چکان‌تر از ضربه اولی بود، جداکردن قسمت‌هایی از پیکر افغانستان و پیوستن آن به هند برتانوی در ۱۸۷۹ بر طبق معاهده تحمیلی گندمک بود که بعداً در معاهده نوامبر ۱۸۹۳ بین امیر عبدالرحمن خان و انگلیس بطور دایم از افغانستان جدا و توسط خط دیورند به هند برتانوی تعلق گرفت. مجموع مناطق قبایل آن سوی خط دیورند به شمول پشاور، سرزمینی را در بر می‌گیرد که در سالهای پس از جنگ جهانی دوم بنام «پشتونستان» مورد ادعای افغانستان با پاکستان واقع گردید.

شاه امان‌الله خان و خسروش محمود طرزی وزیر خارجه افغانستان نیز از جمله شخصیت‌های وطن‌پرست ملی بودند که هرگز نمی‌توانستند جدایی قسمتی از خاک‌های افغانستان را در آن سوی خط دیورند تحمل کنند، اما در برابر برسمیت شناختن استقلال تامه افغانستان از جانب انگلیس، بناچار معاهده کابل را در ۱۹۲۱ با انگلیس‌ها امضاء کردند و تن به قبول خط تحمیلی دیورند دادند. اما شاه امان‌الله، آشکارا حمایت و پشتیبانی خود را از قبایل سرحدی آن سوی خط دیورند و آزادی خواهان هند ابراز می‌داشت و همین امر سبب جنبش هجرت آزادی خواهان هند به افغانستان گردید و مورد استقبال گرم شاه امان‌الله و مردم افغانستان واقع شدند. این پیشامد که باعث تقویت اعتبار امان‌الله خان در نزد هندوان هند گردیده بود باعث برانگیختن تفتین انگلیس بر ضد او شد.

انگلیس‌ها که به روحیات ملی و خصوصیات قومی و معتقدات مذهبی افغانها بخوبی آشنایی داشتند، با کار برد سلاح تبلیغ و تفتین بر ضد شاه امان‌الله، بزودی ذهنیت مردم را در تپانی با روحانیون وابسته بخود علیه او تغییر دادند و با سازمان دادن شورشی در منطقه شمالی برهبری مردی مجهول‌الهویت معروف به بچه سقا و که مصروف رهنزی و از نعمت سواد هم بی‌بهره بود، عرصه را چنان بر شاه ترقی خواه

افغان تنگ ساختند که مجبور شد از آن همه پلان‌های اصلاحی و مترقی برای وطنش چشم‌پوشد و راهی دیار بیگانگان گردد. این حادثه قبل از همه قوت‌تفتین انگلیس و اثر بخشی آن را بر مردم ساده دل افغان آشکار می‌سازد. بدین سان دیده می‌شود که شاه امان‌الله نیز قربانی الحاق مجدد کامل یا برخی از سرزمین‌های قبایل آن سوی خط دیورند یا به اصطلاح بعدی پشتونستان شد.

صدارات شاه محمود خان، طلیعه دموکراسی و داعیه پشتونستان

پس از سقوط شاه امان‌الله و روی کار آمدن نادرشاه خان، انگلیس‌ها از ناحیه داعیه قبایل سرحدی خاطر جمعی حاصل کردند. محمد هاشم خان صدراعظم افغانستان در این زمینه ساکت بود و در داخل کشور مصروف بستن و کشتن و بزندان انداختن افرادی بود که به هواداری شاه امان‌الله خان سربلند می‌کردند.

با روی کار شدن شاه محمودخان در می ۱۹۲۶ یک رشته دگرگونی‌ها در طرز اداره دولت پدیدار گردید. او در مرحله اول به رهایی زندانیان سیاسی که زندان‌های پایتخت از ایشان خالی نبود، اقدام کرد و بعضی از زندانیان مذکور را به کارهای دولتی مقرر کرد مانند: محمدانوربشمل شاعر و نویسنده مشروطه خواه را که به عنوان رئیس مرستون (دارالمساکین) و عبدالعزیزخان کندهاری را موقت داد تا بصف رئیس بلدیة کندهار خود را کاندید و مقرر شود.

همچنان با تصویب قانون جدید انتخابات بلدیة انجنیر غلام محمد فرهاد به حیث رئیس بلدیة کابل انتخاب شد که بر اثر درستکاری و توجه عمیق او بحال مردم فرودست به فرهاد شهرت یافت. کشیدن جاده میوند در قلب شهر گهنه کابل و جاده نادرپشتون و کارته ۴ و غیره از ثمرات کار اوست.

در سال ۱۹۲۸ - ۱۳۲۸ چون موقع انتخابات شورا فرار رسید، حکومت از مداخله در آن بطوریکه در گذشته معمول بود خودداری ورزید. بر اثر این انتخابات دو نفر از روشنفکران انقلابی کابل، دکتر عبدالرحمن محمودی و میرغلام محمد غبار در عضویت شوری در آمدند.

از ولایات نیز یک تعداد از روشنفکران بوکالت رسیدند، مانند گل‌پاچا الفت از جلال‌آباد، محمد کریم نژیی از اندخوی، صلاح‌الدین هلجوقی از هرات، عبدالحمی حبیبی از

قندهار، سیدمحمد دهقان از بدخشان، عبدالاولقریشی از تخار، خال محمد خسته از مزارشریف، نظرمحمد نوا از میمنه و عده دیگر از سایر نقاط کشور.

فقط در انتخاب رئیس شورا از عجله و شتاب کار گرفته شد. داوی که در دارلانشاء سلطنت کار می کرد، دفعتاً از ده سبز کابل کاندید و وارد شورا ساخته شد و بعد به حیث رئیس شورا مقرر گردید. اما در داخل شورا بزودی سه دسته وکیلان بوجود آمدند، دسته اول در حدود سی نفر از آزادیخواهان که می خواستند شورا وظایف خود را به شیوه یک پارلمان در یک کشور مشروطه اجرا نماید و حکومت را در کارهای خلاف قانون مورد سنوال قرار بدهد. دسته دوم وکیلان مرکب از اکثریت محافظه کار بودند که در اکثر موارد از دستورات حکومت پیروی میکردند. دسته سوم، دسته کوچک اما فعال مرکب از کارمندان سابق دولت بودند که هرچند با حکومت شاه محمود خان میانه خوبی نداشتند اما با آزادی خواهان هم موافق نبودند و هدفشان ضعیف ساختن حکومت شاه محمودخان و مساعد ساختن زمینه جهت روی کار آمدن داودخان بود. رهبری این گروه را در شوری صلاح الدین خان سلجوقی رئیس سابق مطبوعات و محمد صدیق خان وزیری سابق نایب الحکومه قندهار به عهده داشتند.

هر چند وقت بیشتر شوری به کشمکش لفظی در میان این سه گروه سپری میگردد، معذالک مجلس موفق شد که در سال ۱۹۵۰ = ۱۳۲۹، قانون مطبوعات را که در آن به مطبوعات غیردولتی اجازه انتشارات می داد، به تصویب برساند. پس از انتشار قانون مطبوعات، جراید غیر دولتی چون، انگار، خلق، وطن، نیلاب، ولس و آئینه در کابل و جریده اتم در میمنه بر اساس احکام قانون مذکور تاسیس گردید.

همزمان با تاسیس جراید آزاد یا اندکی قبل از آن یک تعداد حلقه های سیاسی بگونه احزاب نیز توسط روشنفکران در نقاط مختلف کشور بخصوص در کابل و قندهار و ننگرهار بنیان گذاری شد.

از نظر قدامت تاریخی، اولین حلقه سیاسی همانا حزب «ویش زلمیان» (جوانان بیدار) است که در سال ۱۳۲۶ = ۱۹۴۷ در قندهار بنیان گذاری شده بود. و در آن عمدتاً نویسندگان پشتوزبان مثل، فیض محمد انگار، عبدالروف بینوا، غلام حسن صافی، نور محمد تره کی، محمدانور اچکزایی، محمد رسول پشتون، عبدالحی حبیبی، عبدالشکور رشاد، گلپاچا الفت، قیام الدین خادم، محمد ابراهیم خواخوژی و غیره عهده داشتند.

جراید «انگار» (به صاحب امتیازی فیض محمد انگار) و «ولس» (به صاحب امتیازی گل پاچا الفت) سخنگوی این جمعیت بودند که اولی در قندهار و دومی در جلال آباد نشرات می کرد.

حلقه سیاسی دوم در محور «جریده وطن» تشکیل شد و بنیان گذاران آن عبارت بودند از میرغلام محمد غبار، سرور جویا، براتعلی تاج، عبدالحی عزیز، فتح محمد خان (فرقه مشر هزاره) نورالحق خان، و میر محمد صدیق فرهنگ. صاحب امتیاز جریده وطن آقای غبار و مدیر مسئول آن بدوا علی محمد خروش و بعد از او فرهنگ بود.

جریده «ندای خلق» بابتکار دکتر عبدالرحمن محمودی تاسیس شد و وظیفه مدیریت مسئول آن را عبدالحمید مبارز بعهدہ داشت. از نظر فلسفه سیاسی هر سه جمعیت اصولاً آزادی و دموکراسی را بشکل دولت پادشاهی مشروطه طرفداری می کردند، اما از نگاه اسلوب و نحوه تبلیغ تفاوت‌های بارزی در بین ایشان دیده می شد. مثلاً: مضامین جریده وطن و ولس معتدل و استدلالی و طرز بیان ندای خلق تند و جزباتی بود. در حالیکه انگار اسلوب خاصی نداشت و لحن مضامین آن از یک نویسنده تا نویسنده دیگر فرق می کرد.

از نظر مناسبات با حکومت، ویشزلمیان یا بعضی از اعضای آن با محمد داودخان ارتباط داشتند در حالیکه دو جمعیت دیگر از این ناحیه مستقل بودند.

در این هنگام جمعیت نیمه سری و نیمه علنی دیگری هم به عنوان حزب «آزادی خواهان پشتونستان» سرپلند نمود که رهبر ظاهری آن غلام حیدر عدالت، اما بنیان گذار واقعی آن محمد داودخان بود. این جمعیت که دو نفر از محصلان پوهنتون بنام‌های واحد قندهاری (از خانواده محمد صدیق خان وزیری) و ببرک (بعدها کارمل) در آن عضویت داشتند، با پخش مرام ناسیونالیستی و حمایت از داعیه آزادی قبایل سرحدی، تبلیغات وسیعی را در میان محصلان بکار می بستند.

در این مورد علاوه بر روایت مرحوم فرهنگ، آقای دکتر بهروز معلومات همه جانبه در زمینه ابراز می کنند.

دکتر حسین بهروز از روشنفکران سابقه دار وابسته بگروه ندای خلق، می گوید: در عمرم سخنبوری ماهر مانند عبدالواحدکندهاری ندیده‌ام. او با فصاحت عجیب و اعجاب انگیزی سخنرانی می کرد، مگر متأسفانه که قبل از ختم تحصیل مرگ او را بر

اثر سخته قلبی اعلام داشتند که بسی سنوال برانگیز بود. یکی از اعضای دیگر این جمعیت دکتر حسن شرق بود که بگفته مرحوم فرهنگ باری در سال ۱۹۵۱ دکتر عبدالرحمن محمودی را که در شوری علیه محمد داودخان سخنرانی نموده بود، اختطاف کرد و میخواست او را از بین ببرد، اما موفق نشد و دکتر محمودی نجات یافت. (۱)

همزمان و موازی با این جمعیت‌ها، محصلان پوهنتون و مکاتب عالی پایتخت نیز اتحادیه محصلین را تاسیس نموده بر دولت فشار آوردند تا آنها برسمیت بشناسد. در تشکیل این اتحادیه اشخاص دارای تمایلات سیاسی مختلف شرکت داشتند و در کنفرانس‌های که شرکت در آن آزاد بود، کارهای وزارت معارف و حکومت را از زاویه‌های مختلف بررسی و انتقاد می‌کردند.

کلوپ ملی

از نگارشات مرحوم فرهنگ بر می‌آید که کلوپ ملی بدو منظور ایجاد شده بود. اول، برگشت روال دموکراسی به شیوه دولتمداری قبل از روی کار شدن شاه محمودخان. دوم، رخنه در جمعیت‌های آزادی‌خواه و روشنفکران مشروطه‌طلب و جلب آنها به کلوپ ملی که در برآورده شدن منظور دومی، کار کلوپ ملی به ناکامی انجامید و اما در رسیدن به هدف اولی پس از رویکار شدن سردار محمدداود تا حدودی موفقیت نصیب‌شان شد. (۲)

به نظر فرهنگ، عبدالمجید زابلی نقشه‌ای طرح کرد که بر تشکیل یک حزب دولتی بنام «حزب دموکراتیک ملی» و وارد نمودن تعدیلات در هئیت وزیران و صلاحیت رئیس و اعضای آن بنا یافته بود. به موجب این طرح که شاه آن را با خوشی و صدر اعظم با اکراه پذیرفتند. هئیت وزراء به چند گروه تقسیم شد که در رأس هر یک از گروه‌ها یک نفر به عنوان سرگروه و صلاحیت بالاتر از وزیر قرار گرفت. سرگروه‌ها عبارت بودند از علی محمدخان، محمد داودخان، عبدالمجیدخان زابلی، فیض محمدخان زکریا. در عین حال به تاسیس یک حزب دولتی بنام حزب دموکراتیک ملی تصمیم گرفتند. و در مرحله نخست آنها با عنوان «کلوپ ملی» تشکیل نمودند. مقصد از اینکار که هیچگونه اجازه قانونی نداشت، این بود تا از یک سو صدراعظم را بی اختیار ساخته

باشند و از دیگر سو با جذب نمودن قشر تعلیم یافته و بخصوص وکلای شورا، جمعیت‌های آزاد و حزب مخالف حکومت را که در شوری در حال تشکیل بود در نطفه خنثی سازند. در نتیجه این بازی یک کشمکش سه جانبه در صحنه سیاسی کشور بروز نمود. در یک سو رئیس‌انگروپ‌ها و طرفداران‌شان از تعلیم یافته‌گان و غیر آن قرار داشتند که می‌کوشیدند از این راه قدرت و رمام امور را بدست بیاورند. در قسمت دیگر آزادیخواهان اعم از وکیلان و غیره. و در بین هر دو این کشمکش صدراعظم بود که از هر دو هراس داشت و میخواست مقام خود را حفظ کند. لذا با شیوه مقاومت منفی در برابر کار کلوب مشکلات ایجاد می‌کرد. تا اینکه در سال ۱۹۵۰، در نتیجه برخوردی در مجلس وزراء در بین زابلی و صدراعظم، زابلی وزیر اقتصاد مجبور به استعفا شد. نامبرده توقع داشت که رفقای حزبی‌اش، مخصوصا محمد داود خان از او حمایت نموده و با او یکجا استعفا بدهد. اما چون آنان چنین نکردند، زابلی کلوب ملی را ترک گفت و برای مدت طولانی به خارج رفت. فقط امیرالدین شنسب، رئیس مستقل زراعت که به پیشنهاد زابلی مقرر شده بود استعفا داد و در خارج به زابلی پیوست. با استعفای زابلی کلوب ملی هم که با سرمایه او می‌چرخید از فعالیت باز ماند و سرانجام از بین رفت. شاه محمود خان که بر اثر فعالیت‌های کلوب ملی و کشمکش‌های شوری در میان گروه وکیلان اصلاح طلب و گروه محافظه کار، با همه حوصله و وسعت نظر، خود را گم کرده بود، در سال ۱۹۵۱ جراید آزاد ملی را یکی بعد دیگری توقیف نمود و چون در اواخر آن سال وقت انتخابات برای دوره هشتم شوری فرا رسید، حکومت خواست بنحوی در انتخابات مداخله نموده از ورود اشخاص لیبرال و رادیکال در شوری جلوگیری نماید. در کابل باز هم دکتر محمودی و میرغلام محمدغبار و عده دیگر از روشنفکران خود را کاندید کرده بودند. اما اینبار رای‌گیری بر اساس کتبی و سری و مستقیم که در دوره سابق تطبیق شده بود، متروک گردیده سعی بعمل می‌آمد تا کاندیدان مورد نظر دولت به صفت وکیل معرفی و اعلان شوند. در جریان این عملیه یکی از نمایندگان کاندیدان به امر والی کابل، عبدالحکیم خان شاه عالمی گرفتار و بزندان سپرده شد. بر اثر این امر رای دهندگان دست به تظاهرات زدند، تظاهرکنندگان که تعدادی از محصلین نیز در آن شرکت داشتند، مارش کنان به دروازه ارگ شاهی رفتند و الفای انتخابات دستوری را از شاه تقاضا کردند. شاه وعده داد که به موضوع رسیدگی عاجل می‌نماید، غبار این

وعده شاه را به تظاهر کنندگان ابلاغ کرد و گویا ختم مظاهره را اعلان نمود، مگر داکتر محمودی مردم را به ادامه مظاهره در روزهای بعد تا الغای انتخابات دستوری تشویق نمود و وعده‌های شاه را دروغ و عوام‌فریبی تعبیر نمود. چنانکه واقعا وعده‌های شاه جامه عمل نپوشید و عده‌یی از تظاهر کنندگان دستگیر و زندانی شدند.

نام آنانی که به گناه شرکت در مظاهره دستگیر و زندانی گردیدند، اعم از رهبری حزب وطن و ندای خلق و ویش زلمیان و غیره عبارت بود:

۱. از حزب خلق: دکتر عبدالرحمن محمودی، دکتر نصرالله یوسفی، محمد نعیم شایان، دکتور عبدالرحیم محمودی، عظیم محمودی، امان محمودی.

۲. از حزب وطن: میرغلام محمد غبار، سرورجویا، برات علی‌تاج، عبدالحمی عزیز، دکتور ابوبکر، دکتور عبدالقیوم رسول، فتح محمدخان، علی احمد نعیمی، علی محمد خروش، عبدالحکیم عاطفی، سلطان احمدلوی ناب، داکتر فاروق اعتمادی و میر محمد صدیق فرهنگ.

۳. از حزب ویش زلمیان: حاجی محمد انورخان، قاضی بهرام خان، محمدیوسف خان حضرت، قاضی عبدالصمد خان، غلام جیلانی خان، عبدالهادی خان، حاجی خدای دوست خان، محمد رسول پشتون و فیض محمد انگار.

۴. از حزب آزادی خواهان پشتونستان، ببرک (بعدها کارمل)

چنانکه قبلا اشاره شد، حزب ویش زلمیان (یعنی حزب جوانان بیدار) که در سال ۱۳۲۶ در کندهار به اشتراک عده‌یی از روشنفکران متعلق به اقشار مختلف جامعه آتروزی کندهار، بنیان گذاری شده بود هدایت آن دموکراسی و شاهی مشروطه و حمایت از داعیه آزادی قبایل آن طرف خط دیورند، ایجاد روحیه پشتونخواهی و تحت فشار قرار دادن شاه محمودخان برای عنوان کردن مسأله پشتونستان بود، گفته می‌شود، عبدالمجید زابلی تاجر معروف و داودخان در تاسیس و تمویل آن سهم عمده داشتند.

در سال ۱۳۲۶ = ۱۹۴۷ میلادی بر اثر اعتراض و فشار برخی از روشنفکران در پایتخت، حکومت مجبور شد ضمنی یادداشت مورخ ۱۳ جون موضوع سرنوشت قبایل پشتون واقع در آن سوی خط دیورند را بحکومت بر تانیه از طریق سفارت آن در کابل مطرح سازد. اما اکنون قانون آزادی هند از پارلمان بریتانیه گزارش یافته و مقرر شده بود که وضعیت شمال مغرب توسط یک همه پرسی مبنی بر یکجا شدن شان به یکی از

دومینیون پاکستان یا هند معین شود و قدرت سیاسی در نیم قاره در ۱۵ اگست همان سال به دو دولت جدید انتقال یابد. بنابراین موضوع بعدی پیشرفته بود که بررسی ادعای افغانستان برای مقامات برتانیه دشوار بود. متعاقبا در ماه سپتامبر ۱۹۴۷ نماینده افغانستان در ملل متحد با شرکت و شمولیت پاکستان در آن سازمان مخالفت خودش را ابراز نمود و از آن تاریخ به بعد مناسبات در کشور با بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت بیکدیگر همراه شد.

در سال ۱۳۲۷ = ۱۹۴۸ موضوع قبایل سرحدی در جراید افغانستان با آب و تاب خاصی عنوان شد و در نتیجه شاه محمود خان صدراعظم را راداشت تا در نوروز ۱۳۲۸ در محضر شهریان جلال‌آباد نطقی ایراد نماید و در آن از حکومت پاکستان تقاضا کرد تا به حقوق پشتون‌های سرحدی گردن نهد.

با الهام از سخن‌رانی شاه محمودخان در بعضی از ولایات کشور چون قندهار و کابل و جلال‌آباد تظاهراتی علیه پاکستان برافراشته شد و تحریکاتی در دو سوی سرحد نیز صورت گرفت. بدنبال بحرانی شدن اوضاع، طیارات پاکستانی در جون سال ۱۹۴۹ مطابق جوزای ۱۳۲۸، بر مناطق قبایل سرحدی و جنوبی کشور شدیداً بمباران کردند که تلفاتی برجای گذاشت. حکومت افغانستان در رابطه با آن به حکومت پاکستان شدیداً پروتست داد و از آن به بعد جنگ سرد تبلیغاتی بین افغانستان و پاکستان گسترش یافت.

سپس در ۲۶ جولای ۱۹۴۹ مطابق ۱۳۲۸ شورای ملی افغانستان که تعدادی از اعضای حزب ویش زلمیان در انتخابات دوره هفتم به شورای ملی راه یافته بودند و برای آزادی قبایل پشتون سخت پافشاری می‌کردند، فیصله‌ای صادر کرد و معاهده خط دیورند را ملغی قلمداد نمود. متعاقبا شورا، روزی را بنام «روز پشتونستان» بتاریخ ۹ سنبله ۱۳۳۱ مطابق ۲۹ اگست ۱۹۵۱ به تصویب رسانید و قرار بر آن شد تا هر سال از این روز تجلیل به عمل آید.

داد و فریادی که از آن پس بخاطر آزادی پشتونستان در کابل و قندهار و جلال‌آباد برافراشته شد و تحریکات محمد داود بر ضد عمش سرانجام شاه را بر آن داشت تا شاه محمودخان را از کار حکومت سبکدوش و بجایش سردار محمد داود را نصب نماید.

صدارت داودخان و تشدید مساله پشتونستان

در میان زمامداران متاخر محمدزایی افغانستان، داودخان که مردی نظامی و مستبد الرأی و در عین حال وطن خواهی بود، قبل از آنکه به صدارت برسد، هنگامی که نایب‌الحکومه قندهار و رئیس تنظیمیه در آن ولایت بود، دریافت که شاه امان‌الله خان هنوز هم از محبوبیت خاصی در میان مردم برخوردار است. و باز هنگامی که رئیس قول اردو و رئیس تنظیمیه و والی مشرقی بود نیز درک کرد مردم از شاه امان‌الله با تکریم و حرمت زیاد یاد می‌کنند، لذا این فکر به او دست داد که تمام افتخارات تاریخی خانواده محمدزایی، در وجود شاه امان‌الله خان، محصل استقلال افغانستان خلاصه و ختم شده است. بنابراین باید او دست به اقدامی بزند که نام او بالاتر از امان‌الله خان بر سر زبانها بیفتد.

از داود سند و نوشته‌یی در این زمینه بر جای نمانده، اما کرکتر خودکامه‌گی اش چنین امری را می‌رساند. او حتی بر پسر کاکا و برادرزنش، ظاهرشاه که مردی دموکرات و سمبول وحدت ملی افغانها بشمار می‌آمد، نیز حسادت می‌ورزید و با سازمان دادن کودتایی بر ضد او، خواست نامش به عنوان مؤسس جمهوریت در افغانستان ثبت تاریخ گردد. این کار عملی شد اما دولت او دیر نپائید و بوسیله همراهان کودتاجی‌اش، کودتای دیگری بر ضدش سازمان‌دهی گردید و بساطش را در نوریدند.

شایعات دیگر حاکی بود که سردار عبدالولی، دامادشاه مسبب تیره شدن روابط حسنه شاه با داودخان و بر هم زدن مناسبات درون خانوادگی سلطنتی شده بود. داودخان به قصد از میان بردن سردار ولی این کودتا را به راه انداخت و پس از موفقیت کودتا، در آغاز می‌خواست او را نابود نماید. اما بنابر وساطت محمدرضاشاه، پادشاه ایران، داودخان از خویش درگذشت و او را آزاد کرد تا نزد خانواده اش در روم برگردد.

بهرحال داود با پیش‌کشیدن «داعیه پشتونستان» و آزادی قبایل سرحدی، به عنوان یک مساله ملی و حیاتی مردم افغانستان، می‌خواست هم اشتباهات جداعلی خود را (۲) جبیره کند و هم احیانا با الحاق مجدد سرزمین‌های قبایل آن سوی خط دیورندبه افغانستان، گامی بلندتر از «اودرزاده‌اش» (شاه امان‌الله خان) بردارد و نامی نامی‌تر از گذشته‌گان از خود در تاریخ بگذارد. غافل از اینکه نیل به چنین هدفی بدون زر و زور و پویائی خود مردم آن سامان ناممکن است، و عامل بیرونی فقط می‌تواند چرخ پروسه

را سریع‌تر یا کندتر بحرکت در آورد. داود خان به همین نیت در فضای بالنسبه مساعد تنفس و دموکراسی عهد حکومت شاه محمودخان دست به اقدامات نیمه‌سری بر ضد شاه محمودخان زدو افراد معینی را در حزب «ویش زلمیان» و همچنان «حزب آزادی خواهان پشتونستان» را بحرکت انداخت تا با وارد کردن فشار بر شاه محمودخان، زمینه را برای قدرت یابی خود زودتر فراهم سازد.

شاه محمودخان که از کشمکش‌های درون هئیت وزراء و همچنان شورای ملی و نیز از فعالیت‌های غیر مطلوب کلوب ملی بستوه آمده بود، دوباره از دموکراسی روی برتافت و به قطع نشرات آزاد و زندانی ساختن روشنفکران و اصلاح طلبان پرداخت و بدین‌گونه، محبوبیتی را که در سالهای اول حکومتش در میان مردم بدست آورده بود، بتدریج از دست داد و تشویش و ناآرامی‌هایی را نیز برای شاه فراهم کرد. معهذا شاه محمودخان هنوز تصمیم نداشت از قدرت کنار برود و جایش را برای داودخان خالی نماید و باری در مصاحبه‌یی گفته بود:

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک باور مکن که دست ز دامن بدارم
ولی درست یکروز پس از نشر مصاحبه‌اش، شام روز ۶ سپتامبر ۱۹۵۲ (سنبله ۱۳۳۲) خبر استعفایش از رادیو پخش شد و زمام امور حکومت به حریف قدیمیش داودخان سپرده شد.

داودخان پس از تقرر، قضیه پشتونستان را در سر فضل سیاست حکومت خود قرار داد و بعد از آن، با حرارت و شدت تمام آنرا دنبال نمود، طوریکه سیاست داخلی و خارجی افغانستان برای حل همین مساله وقف شده بود و هرگونه ایراد یا اعتراض نسبت به آن گناه کبیره و حرکت ضد ملی محسوب می‌شد.

در دوره حکومت داود، بر سر مساله پشتونستان کار به لشکر کشی و احضارات عسکری و قطع روابط با پاکستان و انسداد سرحدات کشید و مناسبات میان این دو کشور روز تا روز وخیم‌تر و حساس‌تر شده رفت. در همین آوان در اتحاد شوروی نیز تغییرات مهمی رونما گردید.

بدین معنی که با روی کار آمدن خروشچف در رهبری شوروی در مناسبات بین‌المللی این کشور نیز تحول چشمگیری وارد شد. خروشچف که از نگاه خصلت خود با رهبر سلفش استالین تفاوت زیاد داشت، بجای انزوا و دوری از کشورهای خارجی، در

مرحله نخست با کشورهای جهان سوم از در دوستی و گسترش مناسبات پیش آمد و سعی کرد تا با ادعای همزیستی مسالمت آمیز آنها را مطمئن ساخته و از طریق فراهم آوری کمکهای اقتصادی و نظامی در بین آنان نفوذ کند.

داود خان صدراعظم افغانستان (از ۱۳۳۲ - ۱۳۴۲ = ۱۹۵۳ - ۱۹۶۳) که حل مساله پشتونستان و انکشاف اقتصادی کشور را به شاه و مردم افغانستان وعده داده بود، ابتدا جهت بدست آوردن کمک به امریکا رجوع کرد، اما امریکا که در ماه دسمبر ۱۹۵۳ کمک نظامی خود را به پاکستان اعلان کرده بود و به دوستی پاکستان اهمیت بیشتر قایل بود، حاضر نشد به حکومت افغانستان، تا زمانیکه با پاکستان بر سر مساله پشتونستان اختلاف داشته باشد، کمک نماید.

در سال ۱۹۵۴، نیکسون معاون رئیس جمهور امریکا به کابل آمد و با اینکه از او بگرمی پذیرائی گردید و داودخان نیازمندیهای اقتصادی و نظامی خود را برای او شرح داد، مگر نیکسون قانع نشد و در گزارش خود خواستههای افغانستان را تأیید نکرد و صرف کمک اقتصادی امریکا به امداد تکنیکی و مالی برای پروژه وادی هلمند محدود و منحصر ماند. بر عکس دولت جدید شوروی از آغاز کار با حکومت افغانستان گرم گرفت.

شوروی ها دریافته بودند که هر چند داودخان تمایل کمونیستی ندارد. اما هر کسی که او را در راه رسیدن به هدفش (کمک نظامی و اقتصادی) یاری رساند، حاضر است دست دوستی به او بدهد. بنابراین مسکو تصمیم گرفت تا با او بالاتر از تصورش کمک کند تا اعتماد او را به پیمانہ بیش از انتظارش بدست آورد. لذا دولت شوروی اعتباری بالغ بر سه و نیم میلیون دلار جهت ساختن گدام غله و کارخانه نان پزی سیلو برای افغانستان منظور کرد و کار قیرریزی جاده های پایتخت را به عهده گرفت. (۴)

این همکاری ها حکومت افغانستان را از همراهی اتحاد شوروی با آمال خود مطمئن ساخت و روحیه آن را در مقابله با پاکستان تقویت نمود. فرهنگ بدنبال مطلب فوق می گوید:

از جانب دیگر حکومت پاکستان از آغاز سال ۱۳۳۴ مطابق مارچ ۱۹۵۵ تمام مناطق قبایل را جزء تشکیلات جدید اداری خود ساخت و آنرا بنام «بونت غربی» اعلان نمود. محمد داود نسبت به این طرح پاکستان عکس العمل شدید نشان داد و در یک

بیانیه رادیویی که شام حمل ۱۳۳۴ ش مطابق مارچ ۱۹۵۵ ایراد نمود، شدیداً بر پاکستان اعتراض کرد و اقدام آنرا غصب حقوق پشتونها خواند. در این موضع گیری روابط بین پاکستان و افغانستان بیش از حد تیره شد و کار به سفربری و احضارات عسکری و حمله به سفارت خانه ها و قونسلگری های همدیگر کشید، که همه این جریانات به تیره شدن روابط دو کشور منجر گردید.

متعاقباً داود، لویه جرگه یی را در کابل منعقد ساخت و مساله پشتونستان را با ضرورت خریداری اسلحه از خارج جهت تقویت اردو به آن پیشنهاد کرد. جرگه طی مباحثات خود در روزهای ۲۰ تا ۲۵ نومبر ۱۹۵۵ پیشنهادهای حکومت را درباره دنبال نمودن مساله پشتونستان و بدست آوردن سلاح و مهمات حربی از هر کشوری که میسر شود تصویب نمود. اندکی پس از انعقاد لویه جرگه، خروشچف رهبر حزب کمونیست شوروی به اتفاق بولگانین رئیس آن دولت در ۱۵ دسامبر ۱۹۵۵ مطابق ۲۳ قوس ۱۳۳۴ به کابل آمد و در پایان مذاکرات با زمامداران افغانستان از ۱۶ تا ۱۸ دسمبر همان سال کمک های همه جانبه کشورش را وعده داد. آن بخش از این کمک ها که ماهیت اقتصادی داشت به شکل اعتبار یکصد میلیون دلاری برای کارهای انکشافی چون: رشد زراعت، تاسیس کارخانه جنگلک، ساختمان میدان هوایی کابل و دستگاه تولید برق نفلو در همان وقت اعلان شد و همراه با آن رهبران شوروی حمایت خود را از افغانستان و هند بر سر مساله پشتونستان و کشمیر ابراز داشتند. اما کمک های نظامی آن دولت که در سالهای بعدی بیش از همه بر سرنوشت افغانستان تاثیر انداخت، پس از مدتی اعلان گردید ولی حدود و مقدار آن معلوم نشد. (۵)

اما آنچه مسلم است این است که از آن تاریخ به بعد افغانستان بطور کلی به جنگ افزارهای ساخت شوروی وابسته شد و همراه با آن سیل مشاورین نظامی شوروی به کشور سرازیر گردید.

علاوتاً تربیت نظامی صدها محصل افغانی در آموزشگاه های شوروی به منظور فراگیری تکنیک های حربی و کاربرد سلاح های شوروی و حضور مشاورین روسی در قطعات نظامی اردوی افغانستان برای بیش از بیست سال متواتر، بکلی نیروهای مسلح افغانی، اردو و قوای هوایی، را تغییر شکل داد. این تغییر شکل و نوسازی اردو که شوروی در آن نقش مرکزی داشت، در یک جامعه عقب مانده مانند افغانستان،

میتوانست نقش تعیین کننده در سرنوشت دولت داشته باشد. افزون بر آن شوروی از همان آغاز رخنه نظامی در افغانستان، تنها به تحویل دادن جنگ افزارهای باقیمانده از جنگ جهانی دوم که هنوز متروک و غیرقابل استفاده نبود، اکتفا نکرد، بلکه به «شوروی ساختن» اذهان و افکار قشر روشنفکر و تعلیم یافته جامعه نیز پرداخت.

مشاورین نظامی شوروی که بالتمام اعضای «کا، جی، بی» نیز بودند با مردم و بالخاصه عناصر جوان و تعلیم یافته در تماس آمده به توزیع آثار مارکسیستی در محیط پرداختند و به تشویق ایشان حلقه های کوچک مطالعه و مباحثه در شهر کابل تشکیل گردید.

در این حلقه ها سه نفر بگونه خاص به تبلیغ ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم پرداختند. اینان عبارت بودند از: نور محمد تره کی، بیری کارمل و میراکیرخیر. سرانجام این اشخاص در سال ۱۹۶۵ موفق به تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان در کابل شدند. حزب مذکور برای استحکام پایه هایش بزودی بجلب و جذب افراد اردو، قوای هوایی و پولیس پرداخت.

در سالهای که داود رژیم شاهی را سرنگون و بجای آن رژیم جمهوری را مستقر ساخت، یکبار دیگر مساله پشتونستان را مطرح ساخت، اما عکس العمل هائی که توسط پاکستان بوسیله برخی افغانهای مخالف داود بر ضد امنیت داخلی کشور سازماندهی شد، داود را مجبور ساخت تا بر سیاست خارجی اش تجدید نظر نماید و روابطش را با همسایگان خود یعنی ایران و پاکستان بهبود ببخشد. بر اثر تماس های مستقیم میان زعمای کشورهای مذکور، چنانکه بعدتر خواهد آمد، داود تصمیم گرفت از مساله پشتونستان صرف نظر نماید و خط دیورند را برسمیت بشناسد. اما شوروی که مخالف نزدیکی افغانستان با پاکستان و ایران بود، با سازماندهی کودتای ۷ ثور از جانب حزب وابسته به خود یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رژیم داود را سرنگون و رژیم دلخواه خود را در کابل مستقر ساخت. متأسفانه داعیه پشتونستان همچنانکه افغانستان را بدام روس ها انداخت، عاقبت سرداود و خانواده اش را هم خورد، بدون آنکه «پشتونستانی» تشکیل شود. زیرا برای رسیدن به چنین هدفی، تحرک و پویایی خود مردمان آن سوی خط دیورند نقش سازنده داشت و عامل خارجی فقط میتواند پروسه را تندتر یا کندتر بحرکت آورد.

متاسفانه بزرگان و سران قبایل نیز در زیر تاثیر مکتب خدعه و نیرنگ یکصدساله سلطه انگلیس، سالها هم حکومت افغانستان را فریب دادند و پول گرفتند و ثروت و سرمایه اندوختند و هم در عین حال از حکومت پاکستان نیز امتیاز بدست می آوردند و داد و فریاد اقوامی را که خود براه انداخته بودند، خاموش کرده، بی کار خود میرفتند، این است که حکومت افغانستان در بدل آن همه مصارف هنگفت پولی و مالی و تبلیغات هیجان انگیز بخاطر ایجاد نا آرامی ها در حواشی مرزی و تجهیز و تسلیح مردم قبایل، در طول سی سال جنگ سرد خود با پاکستان، هیچ دست آوردی نداشته است، بلکه برعکس، این داعیه زمینه بهره برداری های سیاسی دهلی و مسکو را مساعدتر ساخت. و چنانکه اشاره شد داعیه پشتونستان، ابتدا سردار خان و خانواده او را خورد و سپس پاکستان انتقام آن همه تبلیغات و تخریبات شفاهی و عملی را از مردم و کشور افغانستان توسط خود مردم افغانستان گرفت و چنان ضربات هلاکتباری در یک و نیم دهه اخیر بر کشور ما وارد ساخت که آنرا در سراسیمه زوال و تجزیه و چند پارچه گی قرار داده است و اگر کشور تجزیه هم نشود، چنان ضعیف و ناتوان شده که دیگر جرئت گرفتن نام خط دیورند را از رهبران فعلی افغان سلب نموده است.

حتی گفته می شود یکی از رهبران تنظیم ها، اسناد خط دیورند را از آرشیف وزارت امورخارج افغانستان مخفیانه بیرون برده و ممکن است آنرا در بدل پول و امتیازات دیگری بر پاکستان فروخته باشد.

واقعا موضع گیری داودخان و گروه فشار بر پاکستان، در شرایط عدم توانایی نظامی و اقتصادی و در عین حال محتاجی براه های ترانزیتی پاکستان و بی علاقه گی خود مردمان مناطق قبایل به استقلال شان، بی تردید یک کار بیهوده و خیره سری محض پنداشته می شود و نتیجه آن جز تیره شدن مناسبات نیک همسایگی و هدر رفتن میلیارد ها دالر قرضه های خارجی و عواید داخلی چیز دیگری نبوده است.

اگر آن همه پول هنگفت در راه عمران کشور و ساختمان بندهای آب و کانال های آبیاری و زراعت و تاسیس فابریکه های تولیدی بکار میرفت، یقینا برای میلیونها افغان کارطلب، کار و لب نانی تهیه می شد و مجبور به عرضه تقریبا رایگان نیروی بازوی خود در خارج نمی شدند. ثانیا عناصر عظمت طلب باید متوجه میشدند که افغانستان خود کشور فقیرتر و عقب مانده تر از پاکستان است و با دست خالی و زور کم نمی شود

چنین داعیه‌گی را تحقق بخشید.

استعفای داود خان و احیاء مجدد دموکراسی در افغانستان

مساله نزاع برانگیز پشتونستان که داودخان در دوران حکومت خویش، بیشترین توجه‌اش را بدان معطوف کرده بود و از این رهگذر ددرسهای فراوان برای پاکستان و برعکس برای دولت افغانستان گاه و بیگاه ایجاد می‌کرد، سرانجام منجر به آزدگی شاه از داودخان و بالتیجه استعفای داودخان در ۱۹۶۳ از حکومت افغانستان گردید. زیرا از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ مساله پشتونستان منجر به قطع روابط سیاسی دو کشور شده بود.

استعفای داود و تقرر دکتور محمد یوسف به حیث صدراعظم جدید و خارج از حلقه دودمان سلطنتی، بسیاری از ناظران سیاسی را متحیر گردانید. علاوه بر آن تدوین قانون اساسی جدید، پی‌ریزی شاهی مشروطه و تحریم خانواده شاهی و خود محمد داود از مقامات عمده دولتی بیشترمایه حیرت مردم در تصمیم‌گیری شاه نرمخوی گردید.

قانون اساسی جدید در لویه جرگه ۱۹۶۳ تصویب گرفته شد. در قانون اساسی جدید، تاسیس احزاب سیاسی وعده داده شده بود. لهذا شاه مدتی از امضاء و توشیح آن خودداری ورزید، مگر سر انجام در اول اکتوبر ۱۹۶۴ مطابق ۹ میزان ۱۳۴۳ شمسی شاه آنرا توشیح نمود.

قانون اساسی آزادی‌های اساسی مردم را تضمین می‌کرد. مصونیت فردی و آزادی مطبوعات و تشکیل احزاب را وعده میداد. تفکیک قوای ثلاثه، انتخابات آزاد و عمومی و سری و مستقیم در قانون اساسی جدید در نظر گرفته شده بود. قانون اساسی ۱۹۶۴ با در نظر داشت شرایط جامعه افغانی، دموکراسی را به پیمانانه وسیع و حتی بالاتر از ظرفیت و جاغور جامعه تضمین می‌کرد و میتوان گفت نسبت به قوانین اساسی کشورهای اسلامی همچوار (ایران و پاکستان) به آزادی‌های مردم بیشتر توجه کرده بود. متاسفانه ضمانت این همه آزادی‌ها به مردمی که در دموکراسی تجاریبی نداشتند و عناصر صاحب غرض و گماشته می‌توانست از آن در جهت برآوردن امیال و اهداف خود سوء استفاده نماید، در شرایط جامعه افغانی تقریباً قبل از وقت بود. گرچه قانون احزاب از صحه شاه نگذشت و نافذ نگردید ولی برخی احزاب تشکیل شده بود. قانون احزاب در ماه اسد از شورای ملی گزارش یافته بود.

با انفاذ قانون مطبوعات در کشور، طی سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۱ در حدود ۳۱ جریده غیر دولتی و شخصی در کابل به نشر میرسید که از آن میان هفت جریده بنابر اهمیت سیاسی و نشرات ایدئالوژیک خود مشهور بودند از قبیل: جریده خلق، جریده پرچم، جریده مساوات، صدای عوام، شعله جاوید، افغان ملت و اتحاد ملی، جراید یاد شده به عنوان ارگان نشراتی احزاب سیاسی فعالیت و نشرات میکردند. در میان این جراید، مهمترین و غوغا برانگیزترین آنها جراید خلق و پرچم و شعله جاوید بودند.

جریده خلق قبل از انشعاب حزب، تاسیس و پس از شش شماره از نشر بازماند. اما جریده پرچم پس از انشعاب در سال ۱۹۶۸ به صاحب امتیاری خیبر و مدیریت سلیمان لایق تاسیس شد و تا سال ۱۹۶۹ به نشرات خود دوام داد.

در سال ۱۹۶۸ جریده «شعله جاوید» به صاحب امتیازی دکتور رحیم محمودی (برادر دکتور عبدالرحمن محمودی) به صفت ارگان «حزب دموکراتیک نوین» تاسیس گردید. این حزب از نظریات مارکسیستی (ترند پکن) پیروی میکرد و در محیط بنام «شعله جاوید» شناخته شد.

رهبران این حزب چون دکتور هادی محمودی، انجنیر عثمان معروف به لندی، محمد اکرم یاری و محمد صادق یاری از خانواده اعیانی هزاره های جاغوری، در عین حالی که با دولت میرزمیدند با سایر احزاب و مخصوصا دو جناح خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق نیز سخت در جنگ بودند.

اما در مقابل این احزاب دست چپی، نهضت اخوانی ها بود که در سال ۱۹۶۴ بنام «جمعیت اسلامی» سر بلند کرد. رهبران جمعیت عمدتا از استادان دانشکده شرعیات تشکیل شده بودند. مانند: استاد غلام محمد نیازی رئیس فاکولته شرعیات، استاد برهان الدین ربانی، استاد محمد موسی توانا، استاد سیاف، مولانا منہاج الدین گهیج موسس جریده «گهیج» مولوی محمدیونس خالص، مولوی فیضانی و قاضی هدایت نیز از فعالان این نهضت بودند.

در میان احزاب سیاسی در دهه دموکراسی از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۳ تنها حزب دموکراتیک خلق افغانستان (پیرو خط مسکو) و شعله جاوید (حزب دموکراتیک نوین) پیرو خط پکن) و نهضت محافظ کار اسلامی در میان شاگردان و محصلان پوهنتون (دانشگاهی) رخنه کردند ولی سایر احزاب قدرت شناسایی خود را در میان روشنفکران و

مردم افغانستان نیافتند و حتی در خارج پایتخت، مردم از وجود آنها تقریباً بکلی بیخبر ماندند.

سرانجام یکی از این احزاب یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان توانست در سال ۱۹۷۸ قدرت دولتی را غصب کند و رقبای سیاسی خود را عقب براند. رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان نور محمد تره‌کی، ببرک کارمل، میر اکبر خیبر، چنانکه اشاره شد از نظریه پردازان ایدیالوژی مارکسیسم، لنینسم بشمار می‌رفتند. اینان بودند که در میان روشنفکران، تحصیل یافته‌گان، کارمندان دولتی، آموزگاران، استادان، و دکتوران طب و بعضی افراد گمنام ولی جاه طلب به پخش ایدیالوژی مارکسیستی، لنیستی پرداختند و در زمستان ۱۹۶۵ موفق به بنیادگذاری حزب دموکراتیک خلق افغانستان از طریق دعوت کنگره حزب شدند.

اشخاصی که در نخستین جلسه موسس در منزل نور محمد تره‌کی واقع در کارته ۴ کابل در اول جنوری ۱۹۶۵ شرکت ورزیده بودند عبارت بودند از: نور محمد تره‌کی، ببرک کارمل، صالح محمد زیری، محمدطاهر بدخشی، سلطانعلی کشتمند، دستگیر پنجشیری، شهرالله شهرپر، ظاهر افق، نور احمدنور، اسمعیل دانش، دکتور شاه‌ولی، بارق شفیمی، دکتور ظاهر، عبدالکریم میثاق، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، سلیمان لایق، اناهیتا راتب زاد، ملاعیسی کارگر، دکتور درمانگر، نظام‌الدین تهذیب، عبدالقدوس غوربندی، یاور شیرزی، هادی کریم، عبدالحکیم هلالی، آدم خان جاجی که ریاست جلسه را موقتاً بدوش داشت.

در این جلسه اساسنامه حزب دموکراتیک خلق و مرامنامه آن به تصویب رسید. و همچنان پولیت بوروی و کمیته مرکزی را انتخاب کرد. اعضای اصلی پولیت بوروی، نور محمدتره‌کی، ببرک، زیری، بدخشی، کشتمند، شهرپر، و پنجشیری و اعضای علی‌البدل، دکتور شاه ولی، ظاهر افق، دکتورطاهر، نور احمد نور، کمیته مرکزی به نوبه خود نور محمد تره‌کی را به عنوان منشی عمومی حزب و ببرک کارمل را به عنوان معاون منشی عمومی تعیین کرد.

مرام حزب چنانکه در شماره اول مورخ ۱۱ اپریل ۱۹۶۶ جریده خلق به نشر رسیده، تشکیل حکومت جبهه دموکراتیک ملی و تعقیب راه رشد غیر سرمایه‌داری معرفی شده است که در آن وقت دستور عمومی مسکو برای احزاب کمونست در کشورهای جهان

سوم بود. اما بعدها حزب خود را بنام حزب طراز نوین پیشاهنگ طبقه کارگر، مجهز با ایدیولوژی دوران ساز (مارکسیسم . لنینسیم) و معتقد به اصل مرکزیت دموکراتیک که در واقع دیکتاتوری هیات رهبری در درون حزب است، به رخ مردم بخصوص حریفان ایدیولوژی خود معرفی می کرد. (رک: اساسنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان)

مظاهره سوم عقرب، سر آغاز هرج و مرج

تحصیلی در گستره تعلیم و تربیت کشور

بتاریخ ۱۴ اکتوبر ۱۹۶۵، دکتور محمدیوسف گزارش کار حکومت موقت را به پادشاه پیش کرد و فرمان یافت تا کابینه جدید را تشکیل کند. هنگام گرفتن رأی اعتماد، بعضی از اعضای شورا برهبری ببرک کارمل، آناهیتا راتبزاد و عده یی دیگر از اعضای ولسی جرگه به بدگونی از صدراعظم موظف و اعضای کابینه پرداختند. بدگویی وقتی علیه دکتور یوسف اوج گرفت که ناظران از جاهای مخصوص، بدان شعارهایی پرداختند.

دکتور یوسف که از این حادثه نگران شده بود، به تاریخ ۲۱ اکتوبر به شورا رفت و از اعضای آن مجلس تقاضا نمود تا از انتقاد بیجا و سخنان بی اساس حذر کنند و در صورت داشتن دلایل موثق، شکایات خود را به مراجع قانونی (محاکم) مطرح سازند. طرفداران وی از چوکی های مخصوص ناظران به طرفداری او شعار دادند. احتمالاً رفتن غیر مترقبه صدراعظم به شورا موجب نارضایتی عده یی بشمول پادشاه شده بود.

ببرک کارمل و پیروان وی محصلان را تشویق کردند تا بروز ۲۴ اکتوبر یعنی روزیکه دکتور یوسف از ولسی جرگه رای اعتماد میگرفت در تالار شورا حاضر گردند. بدون شبهه هدف از این کار، شنیدن بیانیه تند و تیز ببرک و تحت تاثیر قرار دادن شاگردان و محصلان پوهنتون و جلب بیشتر آنان بسوی ببرک بود. در آن روز چوکی های مخصوص ناظران کاملاً اشغال شده بود. و اکثریت آن محصلان پوهنتون بودند که کرسی های وکلاء را نیز اشغال کرده بودند.

دکتور عبدالظاهر رئیس ولسی جرگه هنگام آغاز جلسه از محصلان خواهش نمود تا چوکی های وکلاء را به وکلاء بگذرانند و محصلان تالار شورا را ترک کنند. اما این تقاضاها بی نتیجه ماند و بنابراین رئیس ولسی جرگه پایان جلسه را اعلام داشت. شام

همان روز ۲۴ اکتوبرولسی جرگه جلسه رای اعتماد را سری و تاریخ آنرا ۲۵ اکتوبر تعیین و اعلان کرد. در آن روز ۲۴ اکتوبر در بیرون تالار شورا نیز جمعیت بزرگی از مردم علاقمند بحریان رای اعتماد حکومت گرد آمده بود. وعده‌یی هم علیه بعضی از وزراء شعار می‌دادند. اوضاع دلالت میکرد که باید تحریک و تخریب بزرگی در جریان باشد. اجتماع کنندگان سعی داشتند جریان رای اعتماد را بر هم بزنند.

روز ۲۵ اکتوبر (۳عقرب) ولسی جرگه جلسه سری خود را دایر کرد و دکتور یوسک با اعضای کابینه‌اش جهت اخذ رای اعتماد حاضر گردید. در آن روز نیز محصلان پوهنتون و عده‌یی از شاگردان بالایی لیسه‌ها به محوطه شورا ریختند و می‌خواستند تالار شورا را اشغال کنند و مانع جریان رای اعتماد گردند. قوای امنیتی نگذاشت محصلان بداخل تالار شورا گردند. بنابراین تظاهرات شدیدی همراه با خشونت ولت و کوب پولیس دربیرون تالار و در خارج شورا آغاز شد، آوازه برخورد محصلان در بیرون دروازه شورا به سرعت به پوهنتون (دانشگاه) رسید و دیری نگذشت که فریادهای ضد حکومتی در دهلیزهای پوهنتون کابل بلند شد و شاگردان و محصلان را به عکس‌العمل در برابر حکومت واداشتند. ظرف کمتر از نیم ساعت در پیشروی فاکولته علوم جمععی بزرگ از محصلین فاکولته‌های: طب، علوم، ادبیات و علوم بشری، اقتصاد، حقوق، تعلیم و تربیه و انجینیری و زراعت گرد آمدند و بعد باستقامت دارالمعلمین و ابن‌سینا بحرکت افتادند. محصلین همینکه به دارالمعلمین و ابن‌سینا رسیدند، زنگ‌های تعطیل دروس این کانون‌های تعلیمی را بصدا در آوردند و با گرفتن شاگردان آن در مکتب بسوی تخنیک ثانوی و لیسه‌غازی براه افتادند. عده‌یی از محصلین باز بداخل آن مراکز تعلیمی دویدند و زنگ‌های تعطیل دروس را بصدا در آوردند. شاگردان صنوف بالائی لیسه‌غازی، همراه باعده‌ی زیادی از شاگردان تخنیک ثانوی با مظاهره‌چیان پوهنتون هم‌نواپی کردند و سپس از طریق سرک اول به قصد شورا به حارث خود ادامه دادند.

لیسه رابعه بلخی نیز در آغاز این جاده قرار داشت، تعدادی از محصلین که گوی نقشه و خط سیر مظاهره را تعیین کرده بودند، باز بداخل آن لیسه فرو ریختند و زنگ تعلیمی را بصدا در آوردند تا شاگردان انان را نیز با خود همراه کنند، اما با مخالفت جدی مدیره آن لیسه روبرو شدند و به سرعت از آن لیسه خارج شده با دادن شعارهای

«آزادی خود را باید بدست آوریم»، «ما از حقوق سیاسی خود دفاع می‌کنیم»، «مردم فاسد را باید از وظیفه بدور ساخت» تقریباً همان شعارهایی که یکروز قبل در بیرون تالار شورا از جانب برخی عناصر دست چپی اجرا می‌گردید، در این روز نیز تکراراً شنیده می‌شد. مظاهره‌چیان بزودی پل خواجه ملا را عبور کردند و در حالیکه پیشروان مظاهره به مقابل دروازه لیسه حبیبیه رسیده بودند، یکبار دیگر عده‌یی بداخل آن لیسه رفتند و زنگ تعلیمی را بصدا در آورده، عده‌یی زیادی از شاگردان صنوف بالایی آن لیسه را با خود بیرون آوردند و شامل مظاهره نمودند و بعد به استقامت شورا به راه افتادند. در قسمت جنوب لیسه حبیبیه مظاهره‌چیان با مقاومت پولیس روبرو شدند. مظاهره‌چیان با پرتاب کردن سنگ بسوی پولیس خواستند هنگامه آفرینی کنند. پولیس به‌روسیله‌ای که بود نگذاشت پای محصلین به حریم شورا داخل گردد. بناچار مظاهره‌چیان برگشتند و در ساحه پوهنتون در پای قبر سید جمال‌الدین افغانی تجمع نمودند. ساعت از دوازده ظهر گذشته بود، از دور از عقب مکتب تخنیک ثانوی صنوف پولیس با جامه‌های تیره‌رنگ فولادین خود ظاهر گشتند که بطور حلقه‌وی بسوی جمعیت محصلین پیش می‌آمدند، وزیر دفاع ستر جنرال خان محمد نیز با موتر سیاهش از سمت غرب، مقبره سید جمال‌الدین ظاهر شد و گویا اوضاع را ترصد می‌کرد. اما وقتی شعار «شتر جنرال خان محمد، مرده باد» را شنید، بسرعت از محل خود را دور ساخت. مگر با پیش آمدن صف پولیس بسوی مظاهره‌چیان، سخنرانان اعلام داشتند که مظاهره را در حریم پوهنتون ادامه می‌دهیم با این اعلام مظاهره‌چیان بسوی سه‌راهی عقب ادیتوریم به راه افتادند و در آنجا تجمع نمودند. از میان سخنگویان متعدد، فعلاً نام‌های فریدشایان و طاهریدخشی و عبدالبصیر رنجبر بخاطرم هست. بنابر پیشنهاد طاهریدخشی تصمیم گرفته شد تا محصلین به یاد گرسنه‌گان مبارز ویتنام، همان روز را نیز گرسنه بگذرانند و بدون خوردن نان و غذا به مظاهره‌شان ادامه بدهند. این پیشنهاد با کف‌زدن بدرقه شد. سپس فریدشایان پسر نعیم شایان، از آزادی خواهان و یکی از هم‌زمان داکتر محمودی فقید که هفت هشت سال در زندان دهمزنگ کابل زندانی بود، قطعه شعری با این مطلع خواند:

ز کلک آهنین بر پیکر پیداد آتش زن

به نوک خامه‌ات بر کاخ استبداد آتش زن

پوهنتونیکه درسش فکسر نو ایجاد نتواند

به مضمون و کتاب و کله استاد آتش زن

شعر با این مقطع ختم شد:

در این عصری که دنیا بس دگرگون شد ز فیض برق

تو هم دشتی چراغ تیلی اجداد آتش زن

این شعر، هیجان عجیبی در محصلان پوهنتون ایجاد کرد و با کف زدن‌ها بدرقه شد. من این دو سه بیت را از همان لحظه به یاد سپردم. فرید شایان پس از خوانش قطعه شعرش اعلام کرد که راه نفوذ مظاهره‌چیان به شهر از طریق دهمزنگ بوسیله پولیس مسدود است بنابراین میتوان از راه گردنه سخی به کارته پروان نفوذ کرد و فریاد و خواست مظاهره‌چیان را بگوش شهروندان کابل رسانید. با این اعلان مظاهره‌چیان با شکم گرسنه در حالیکه ساعت قریب ۲ بعد از ظهر بود، بسوی گردنه سخی که کوه شیر دروازه را با کوه علی‌آباد وصل میکند، براه افتادند، پولیس از مقابله با مظاهره‌چیان در آن سمت غافل ماند و مظاهره بداخل شهر راه یافت.

مظاهره‌چیان جاده مقابل وزارت داخله و ولایت کابل را طی کرده از طریق جاده نادرپشتون به جاده میوند، سرازیر شدند و سپس باستقامت سینمای پامیر براه خویش ادامه دادند. از سینمای پامیر و پل مسجدشاه دوشمشیره بسوی سره میاشت و سپس نوآباد ده افغانان و از حوالی منار عبدالوکیل (دهمزنگ) به جاده دارالامان دور خوردند. در اینجا اعلان گردید که چون عده‌یی از مظاهره‌چیان توسط پولیس دستگیر و زندانی شده لذا به قصد رهائی زندانیان مظاهره را در مقابل منزل صدراعظم ادامه میدهیم. بنابراین مظاهره‌چیان به استقامت منزل صدراعظم واقع در نزدیکی پل سرخ بحرکت خود ادامه دادند. اما قوای امنیتی‌ایکه برای محافظت منزل صدراعظم موظف شده بود و در آنجا قبلاً جابجا شده بودند، بگمان اینکه مظاهره‌چیان قصد حمله بر خانه صدراعظم را دارند، همینکه مظاهره‌چیان در برابر ماموریت پولیس کارت ۴ رسیدند آنها شروع به فیرهای هوایی نمودند. در همین اثنا یک عراده تانک زره‌پوش با سرعت از عقب مظاهره‌چیان رسید و همینکه به آنان نزدیک شد، چند تا مرمی گاز اشک‌آور در میان مظاهره‌چیان پرتاب نمود. دودهای گاز اشک‌آور و صدای فیرهای هوایی و خطانی مقابل سبب شد تا مظاهره‌چیان متفرق شوند، عده‌یی از پهلوی ماموریت پولیس کارته

۴ بطرف جنوب دریای کابل و بقیه در کوچه‌ها و پس کوچه‌های کارته ۴ بسمت شمال با به فرار نهادند. یکی دو زرهپوش که بعداً گفته میشد در یکی از آنها سردار عبدالولی داماد شاه و در دیگری وزیر داخله، دکتر عبدالقیوم و قوماندان امنیه کابل سید بهاالدین جا داشتند از عقب مظاهره چیان در کوچه‌های کارته ۴ بحرکت افتادند و به فیر بسوی مظاهره چیان فراری برداختند. بر اثر این عمل یک نفر خیاط در دکان خود مورد اصابت مرمی قرار گرفته بعداً جان داد و دو سه نفر از محصلین زخمی و یا کشته شدند. حوالی ساعت پنج بعد از ظهر دامن مظاهره از کوچه‌های نواحی کارته ۴ جمع شد. اما صدای آن خفه نشد.

چنان معلوم میشد که تظاهرات را قبلاً پلان کرده بودند و کارمندان سفارت شوروی همراه با مظاهره چیان حرکت می‌کردند.

بدینسان بود مظاهره سوم عقرب که با خشونت آغاز یافت و با خشونت (با مرگ یکی دو تن و زخمی شدن چند نفر) پایان یافت. ولی پس از آن هر سال خاطره سوم عقرب با مظاهرات و میتنگ‌های پر شور در مرکز و ولایات برگزار می‌گردید تا آنکه نوبت قدرت به خود حزب دموکراتیک خلق افغانستان، این آغازگر مظاهره سوم عقرب رسید. ولی پس از آن دیگر نه از سوم عقرب کسی یاد میکرد و نه از مظاهره و افشاکری ضد دولتی سراغی بود. فقط پس از اینکه قشون سرخ شوروی بر افغانستان تجاوز کرده در ماه ثور ۱۳۵۹ محصلین و محصلات پوهنتون (دانشگاه)ها شاگردان انات لیسسه‌های دیگر مارشی را بصورت بسیار مسالمت آمیز برآه انداختند و در آن فقط شعار می‌دادند که قشون بیگانه از کشور ما خارج شود. اما قوای امنیتی کمونیستی بر روی محصلان و شاگردان آتش گشود و تعداد نامعلومی را که ده چند و بیست چند حادثه سوم عقرب میشد، بخاک و خون کشانند. و برای نخستین بار در تاریخ کشور دختران جوان وطن را به گناه آزادی خواهی به مسلسل بستند یا بزنداق کشانیدند و مورد تجاوز و شکنجه‌های غیر اخلاقی قرار دادند. این است نتیجه دموکراسی ای که سالها برای رسیدن به آن شعار داده می‌شد و هر گاه لب گشوده می‌شد که چرا اینطور؟ به اتهام «خلیفت با انقلاب» بزندانی بی برگشت فرستاده میشد.

بهر حال حادثه سوم عقرب باعث تشویش و نگرانی مردم از بازار تا دربار گردید و سبب سقوط حکومت دکتر محمد یوسف گردید (۲۹ اکتوبر) و بعد از آن محمد هاشم

میوندوال موظف به تشکیل کابینه شد و خموشانه و بدون سر و صدا به اخذ رای اعتماد از شورا موفق برآمد.

میوندوال خود به نمایندگی شاه در مجلس فاتحه محصلان دانشگاه کابل شرکت ورزید و یکی از محصلان وابسته به حزب دموکراتیک افغانستان دستمال سیاهی را به نشانه سوگواری در بازوی صدراعظم بست. محصلان بیانیه او را که حاکی از بررسی عاجل قضیه و مجازات مجرمین و رهایی محصلان دستگیر شده از زندان بود، با هلهله استقبال کردند و در پای بیانیه اش او را برسم تحسین بر شانه های خود برداشتند.

محصلان پوهنتون که اکنون مزه پیروزی سیاسی را چشیده بودند، حاضر نبودند به آسانی دامن حکومت را رها کنند و در زیر تحریکات گروه های چپی، هر روزه دایره مطالبات شان را توسعه داده و برای دستیابی به آن به تظاهرات منظم تر و وسیع تر اقدام می کردند و با مهارتی که نشانه رهبری خارجی در آن نمایان بود، در پهلوی پافشاری بر مجازات مجرمین ۳ عقرب، مطالبات سیاسی دیگری مثل حق تشکیل اتحادیه محصلین، تخفیف قید حاضری و آسان ساختن درس و امتحانات و غیره را مطرح می ساختند که بمذاق اکثر محصلان خوشگوار بود و حتی عناصر بی طرف را هم بسوی آنان جلب می کرد.

چند روز بعد از سکوت حکومت در قضیه مجرمین حادثه ۳ عقرب، محصلین دانشگاه به تحریک اعضای حزب، تظاهرات را از سرگرفتند و مارش کنان به صدارت رفتند. میوندوال در پاسخ به محصلان از اینکه نتوانسته بدلائیل غیر قابل تشریح به عهدش وفا کند، معذرت خواست.

محرکین این موضوع را دستاویزی برای تظاهرات محصلین و تحریم دروس دانشگاه قرار دادند. و از اوایل قوس ۱۳۴۴ = ۳۰ نوامبر ۱۹۶۵ تظاهرات شدیدی را براه انداختند. مقصد از برپائی این تظاهرات برهم زدن نظم و دسپلین دانشگاه بود تا از برگزاری امتحانات بشکل طبیعی اش جلوگیری کنند و مخالفت ها و بدبینی ها را نسبت به میوندوال برانگیزانند. حکومت با درک این روحیه اعلامیه ی پخش و تظاهرات را ممنوع قرار داد، تا آنکه روزهای موعود امتحانات فرارسید و امتحانات سالانه با آرامی سپری گردید. سال بعد در ماه های عقرب و قوس باز مظاهرات فضای درس و تعلیم را مختل کرد.

جریده‌های خلق و پرچم و آشوبهایی که این جراید برپا کردند

بدون تردید میوندوال و همکارانش آرزومند بودند تا همکاری کشورهای مختلف جهان را نسبت به افغانستان جلب کنند و این کشور را از وابستگی نظامی و اقتصادی اتحادشوروی برهانند. اما روس‌ها با این سیاست نظر موافق نداشتند و غالباً گفته و شنیده می‌شد که در محافل دیپلماتیک روس‌ها به دیپلماتهای امریکائی می‌گفتند: «توفیق با شماست، وابسته شما به قدرت رسیده است».

در اوایل بهار ۱۳۴۵ (اپریل ۱۹۶۶) خبر مجله «رامپارتس» یکی از نشریه‌های بسیار گمنام امریکایی در کابل پخش شد. در این مجله از قول یک محصل افغانی ادعا شده بود که «سی، آی، ای» محصلین افغانی را به همکاری فرا میخواند و حتی با مقامات عالی رتبه افغانستان هم ارتباط دارد. ظاهراً این مجله توسط سازمان جاسوسی «کی، جی، بی» در ظرف ۲۴ ساعت از امریکا به افغانستان و اکثر نقاط جهان پخش گردید و غوغایی برپا کرد. طوریکه گفته میشد نام میوندوال در این مقاله ذکر نشده بود، اما هواخواهان مسکو، نام میوندوال را بر سر زبانها انداختند تا از محبوبیت و حرمت او در میان جوانان و هموطنان او بکاهند. در عین حال هدف روس‌ها از این کار دو چیز بود: اول بدنام ساختن میوندوال و سایر رجال و شخصیت‌هایی که در امریکا تحصیل کرده بودند، ثانیاً منع کردن حکومت از اعزام محصلین افغانی به امریکا بود.

چند روز از این خبر نگذشته بود که جریده‌یی بنام «خلق» به تاریخ ۲۲ حمل ۱۳۴۵ به صاحب امتیازی نور محمد تره‌کی و مدیریت بارق شفیعی به عنوان ارگان نشراتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به نشرات پرداخت. «خلق» شماره اول و دوم خود را یکجا نشر کرد و صفحات آن را بمرام نامه حزبی اختصاص داد. جریده بهر دو زبان رسمی کشور، یعنی پشتو و فارسی نشرات می‌کرد. این جریده پس از شش شماره در ۱۶ می ۱۹۶۶ بنا بر نشرات تند دست چپ‌اش که با شیوه و اسلوب ادبیات حزب توده ایران بچاپ می‌رسید، از طرف شورا (ولسی جرگه) مصادره و متوقف شد.

این تصمیم شورا باعث خشم و انزجار رهبران حزب دموکراتیک خلق و از جمله ببرک کارمل و پیروان او در شورا گردید و او انتقادات خود را متوجه عناصری ساخت که به توقیف و مصادره «جریده خلق» نظر داده بودند، اعتراضات شدید ببرک کارمل بر

و کلا بجای کشید که عده‌یی از وکلا آن انتقادات را بر خود توهین و تحقیر محاسبه کردند و بدستور سردار عبدالرشید وکیل پلخمیری و علی احمدخان بایانی سناتور پروان و چند تن دیگر از وکلا بر ببرک کارمل و نور احمد نور در تالار شورا حمله کردند و بشدت آنان را لت و کوب نمودند که بر اثر آن ببرک در شفاخانه این سینا بستری گردید و نور احمد نور ~~هم~~ غرض معالجه به چکوسلواکیا رفت.

اندکی پس از توقیف جریده خلق، جریده‌ای بنام «مساوات» ارگان نشراتی «حزب دموکرات مترقی» به صاحب امتیازی عبدالشکور رشاد و مدیریت محمدشریف ایوبی انتشار یافت که از جانب میوندوال تمویل می‌شد. میوند وال توسط این جریده یک برنامه التقاطی سیاسی و اجتماعی را تبلیغ می‌نمود که عناصر اصلی آنرا دین اسلام، شاه طلبی، ملیت خواهی و دموکراسی تشکیل می‌داد.

در دوره میوندوال یک تعداد جراید دیگر براساس قانون مطبوعات کشور، شروع به فعالیت نشراتی کردند. از آنجمله یکی هم «جریده افغان ملت» بود که با مدیریت قدرت الله حداد، بحیث ارگان نشراتی حزب «افغان سوسیال دموکرات» تحت رهبری غلام محمد فرهاد به نشرات پرداخت. جریده وحدت ملی از طرف حزب وحدت ملی برهبری استاد خلیل الله خلیلی و مدیریت مولوی خسته انتشار یافت. این جریده از شاهی مشروطه در کشور طرفداری می‌کرد و پس از خارج شدن خلیلی از کشور به عنوان سفیر در بغداد این جریده هم متوقف شد.

سالها بعد جریده وحدت ملی مجددا با مدیریت موسی اکرمی به نشرات خود ادامه داد و اکنون هم در خارج از کشور به فعالیت‌های نشراتی خود ادامه میدهد.

در سال ۱۹۶۷ میوندوال از حکومت استعفی داد و بجای او نوراحمد اعتمادی پسر سردار غلام محمدخان ابن سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله فرزند سردار سلطان محمدخان طلایی به حکومت نشست. از آنجایی که نوراحمد اعتمادی با خانواده شاهی قرابت خانوادگی داشت، ماموریت خود را در وزارت امور خارجه آغاز کرده بود و در زیر نظر سردار محمد نعیم خان به کارهای دیپلماتیک مصروف بود. در عین حال او شخص با تجربه و پرمطالعه بود و لذا با تعلیم یافته‌گان و روشنفکران چپی بخصوص گروه پرچم میانه خوبی داشت و با آنها بیش از حد مدارا می‌کرد و این روش او سبب خشم و کین جناح خلق و نیز روحانیون وابسته به نهضت اسلامی مشهور به اخوانی‌ها

گردید و شاید به همین علت امین او را اعدام کرد.

در ماه حوت ۱۳۴۶ مطابق مارچ ۱۹۶۸، حکومت نوراحمد اعتمادی برای جناح پرچم حزب اجازه نشر جریده‌یی بنام «پرچم» را داد. اولین شماره پرچم بتاريخ ۲۵ حوت مطابق ۱۴ مارچ همان سال نشر شد. این جریده از همان آغاز نشرات خود، وابستگی اش را به سفارت شوروی و مسکو روشن کرد. زیرا نشرات جریده بیشتر بیان ترقیات روسیه و افکار و عقاید بزرگان مارکسیزم، لنینیسم بود و این موندی بود بر وابستگی دست اندرکاران جریده به مسکو. جریده به صاحب امتیازی میراکبر خیبر و مدیریت سلیمان لایق بصورت هفته وار در مطبعة دولتی به چاپ می رسید.

در اواخر اپریل ۱۹۷۰ جریده مذکور بصورت فوق العاده در ۱۲ صفحه از چاپ برآمد و تمام صفحات آن و قف تجلیل از سالگرد تولد لنین و عکس ها و تصاویر زندگی او شده بود و هم اشعاری از جانب بارق شفیعی در مدح لنین سروده شده بود که شعار «درود بر لنین» در آن آمده بود. روحانیون و جوانان مذهبی منسوب به حزب جمعیت اسلامی در دانشگاه جریده مذکور را بشدت تقبیح کردند و به تظاهرات وسیع و دامنه داری دست زدند و مدت ۴۳ روز را در مسجد پل خشتی تحصن جستند و به بدگویی از بی مبالاتی جریده پرچم و حکومت و رژیم پرداختند. سرانجام حکومت مجبور شد، شبانه بر مسجد یورش ببرد و روحانیون را از آنجا پس از کتک کاری در موترها انداخته بولایات مربوطه شان بفرستد.

دوهارگی حزب دموکراتیک خلق و اوج گیری مظاهرات

در سال ۱۳۴۵ ببرک کارمل حین ارزیابی بودجه وزارت دربار پادشاه افغانستان را ستود، و او را مترقی ترین شاه در میان ممالک آسیایی خواند و احترامش را واجب شمرد و نیز پیشنهاد کرد تا اصطلاحاتیرا که در چوکات وزارت دربارشاهی قیداست چون کهنه شده متروک شود و بجای آن واژه های جدیدی بکار گرفته شود و در این مورد نظر وزارت مالیه نیز گرفته شود.

این سخنان ببرک در پارلمان بهانه‌یی بدست مخالفین او در داخل حزب داد تا او را مورد انتقاد و مواخذه قرار دهند و به تنزیل موقف حزبی او پا فشاری کنند. بنابراین، اختلافات درون حزبی سبب شد تا حزب بدو جناح خلق و پرچم انشعاب یابد. رهبری گروه

خلق به نور محمد تره کی و رهبری گروه پرچم به ببرک کارمل انتقال یافت. بدینسان دو حزب با عین مرام و عین ایدئولوژی و عین منبع الهام و حمایت به میان آمد که هر کدام خود را حزب دموکراتیک خلق افغانستان مینامید. و طرف مقابل را مورد اتهام و دشنام و جاسوسی برای دستگاه استخباراتی «سی، آی، ای» قرار می دادند. مسکو نیز شاهد این وضع بود اما مانع این دودسته گی نمیشد، شاید خواست آن چنین بود. هر دو جناح حزب، کار جلب و جذب اعضای خود را در میان قشر روشنفکر و تعلیم یافته، معلمین و متعلمین و محصلین آغاز کردند. زیرا محصلین قشر جوان و خون گرم و آسیب پذیرتر از پدران و بزرگسالان بودند. در جناح خلق حفیظ الله امین مدیر دارالمعلمین و عده دیگر از معلمین ولایات عضویت داشتند. لذا جلب و جذب شاگردان ولایات افغانستان هدف عمده خلقی ها را تشکیل می داد.

الحق جناح خلق به ذخیره سرشاری دست یافته بود. زیرا شاگردان روستانشین پس از فراغت و ختم دوره ابتدایی برای ادامه تحصیلات ثانوی و عالی راهی مکاتب لیلیه کابل می شدند. دوری از حلقه خانوادگی، محیط آرام و راحت پایتخت شاگردان را به آسانی بدام حلقات حزبی می انداخت و وفادار و متعهد میگردانید. یکی از این موسسات تعلیمی که کانون بزرگ تربیه معلمین اطراف شناخته میشد، دارالمعلمین کابل بود که عده قابل ملاحظه شاگردان ولایات را در خود سالانه جذب میکرد و هر یکی از این شاگردان با شاگردان لیسه های دیگر چون: ابن سینا، خوشحالخان، رحمن بابا، تخنیک عالی، لیسه حربی و غیره تماس مستمر و دایمی داشتند و به آسانی میشد با جلوه دادن باغ های سبز و سرخ دنیای سوسیالیزم شاگردان خوش باور و پاک دل اطرافی را بدام انداخت و با خود همراه و وفادار نمود.

از سوی دیگر جناح پرچم نیز پیگیرانه دست و پا میزد ولی راه آنان در جلب و جذب اعضا با راه «خلق» کاملاً متفاوت بود. پرچمی ها مانند خود که از پایتخت بودند، متوجه محصلین پوهنتونهای مرکز شدند. اولیای این محصلین، مامورین و بیوروکراتان دستگاه دولت بودند که طبقه متوسط جامعه را تشکیل میدادند و نسبت به ماموران اطراف، زندگی نسبتاً راحتی داشتند.

محصلین پوهنتون (دانشگاه) بیشتر مستعدپذیرش افکار جدید ساسیی بودند. زیرا اکثریت شان از خانواده های شهرنشین برخاسته بودند که با سیاست و دولتمداری آشنایی

داشتند. در میان محصلین، کسانی که به ایدیولوژی جدید جلب و جذب نمیشدند، مورد طعنه و شماتت حزبی‌ها قرار میگرفتند و با برچسب الفاظ، مرتجع، محافظه‌کار، «اخوانی» و غیره کلمات اذیت می‌شدند.

بتدریج شاگردان روستایی و پشتوزبان اطرفی در گروه خلق و شاگردان و محصلین شهری و مرکز و دری زبان که خاستگاه بیشترین شان شهرها بود در گروه پرچم جمع شدند. هر یک از این دو گروه خود را حزب حقیقی دموکراتیک خلق می‌شمرد. اما از روی جرایدیکه سخن‌گوی آنان بود در میان مردم به «خلق» و «پرچمی» شهرت یافتند.

بدنبال انشعاب حزب بدو جناح «خلق» و «پرچم» عده دیگری به رهبری طاهر بدخشی از بنیان‌گذران از هر دو جناح جدا شده و جریان سیاسی غیر منظم دیگری را بوجود آوردند که عنوان مشخصی نداشت اما در افواه بنام «ستم ملی» شهرت یافت. اینان ارگان نشراتی نداشتند تا مرامنامه‌شان پخش می‌گردید. اما از شیوه استدلال شفاهی مرام آن آشکار بود که با مارکسیسم قطع علاقه نکرده، بلکه مدعی بودند که در شرایط افغانستان تضاد عمده در جامعه، تضاد قومی و اتنیکی است نه تضاد طبقاتی و قوم‌پشتون را در مجموع مسئول ضیاع حقوق سایر اقوام می‌شمردند. ولی بعدها این هم در سطح شورای ملی توسط یکی از اعضای ارشد حزب دموکراتیک خلق افغانستان (فرید مزدک) افشاء شد که شوروی‌ها در تقویت بنیه مالی و امکالاتی و اسلحه‌وی بقایای حزب «ستم ملی» موسوم به «سازا» مستقیماً سهم داشته و دارند و نباید چنین تصور شود که تنها حزب دموکراتیک خلق به دستورات مسکو عمل می‌کند، رهبران حزب «سازا» محبوب‌الله کوشانی و بشیر بغلانی و اسحاق کاه و ظهورالله ظهروی و غیره بودند که جریده‌ی بنام «میهن» هم انتشار میدادند.

این احزاب و گروه‌ها هر کدام به مناسبت‌هایی و مخصوصاً در اول ماه می زیر نام «روز کارگر» و سوم عقرب بنام یادبود شهدای ۳ عقرب همه ساله در مرکز و ولایات تظاهرات پر سر و صدایی براه می‌انداختند و ضمن آن برهبران حزبی همدیگر و حکومت و غیره اتهامات حق و ناحق وارد میکردند و داد سخن رانی و افشاگری میدادند. از سال ۱۳۴۶ = ۱۹۶۷ بپس پارک زرنکار، میدان مسابقات سخنرانی و افشاگری و اتهام بستن‌های عجیب و غریب به گروه‌های مخالف بود.

سراسر ماه عقرب ۱۳۴۷ = ۱۹۶۸ ش پارک زرنگار محل تجمع محصلان و شاگردان لیسه‌های مرکز و عناصر وابسته به احزاب دست چپی ضد حکومت بود. در یکی از روزهای همین ماه (۲۸ عقرب) دفتر دکتر پوپل وزیر معارف و معاون صدر اعظم مورد سنگ‌پرانی حزبی‌های منسوب به خلق و پرچم و غیره واقع شد که بر اثر آن وزیر معارف از عهده واری امور وزارت معارف استعفی داد، شایعه میرسانید که گویا وزیر معارف تصمیم داشت جلو فعالیت‌های دست چپی را در مکاتب و معارف افغانستان بگیرد.

در اوایل ماه می ۱۹۶۹ ثور ۱۳۴۸ مظاهرات و هرج و مرج در دانشگاه کابل از سر گرفته شد و جریان درس و تحصیل را بکلی مختل ساخت. حکومت مجبور شد، عده‌ی پولیس به آنجا بفرستد و نظم و آرامش را اعاده نماید. اما این اقدام، اوضاع را آشفته‌تر ساخت و محصلان به تحریک آشوبگران با پولیس دست و گریبان شدند و به زد و خورد پرداختند. در نتیجه چندین محصل و چندین نفر از افراد پولیس و افسران زخمی شدند.

در اخیر ماه ثور حکومت ابلاغیه‌ی صادر کرد و در آن اظهار داشت که بر اثر تظاهرات و ناآرامی‌های محصلان خسارات زیادی به ملکیت‌های عامه وارد شده و محصلین حتی از انتقال زخمی‌های پولیس به شفاخانه جلوگیری کرده‌اند. در این ابلاغیه عمل محصلین خلاف قانون و تحریک افراد غیر مسنول خوانده شد و تمام مظاهرات به استناد مواد قانون اساسی ممنوع اعلام گردید، لیکن از آنجا که واقعا افراد و گروه‌های مختلفی در برهم زدن اوضاع و ایجاد ناامنی در دانشگاه دست داشتند، ابلاغیه حکومت و حمله پولیس تاثیر مثبتی نبخشید و محصلین و استادان دانشگاه همچنان به تحریم درس ادامه دادند. این ناآرامی‌ها تنها در محدوده دانشگاه باقی نماند، بلکه سایر موسسات تعلیمی را نیز متاثر ساخت و شاگردان لیسه‌های مرکز نیز به پشتیبانی از محصلان دانشگاه به تظاهرات پرداختند. این وضع حکومت را در وضع عجیبی قرار داد که نمی‌دانست چه کند تا اوضاع بحال عادی برگردد. سر انجام محصلان و شاگردان در برابر خواست حکومت تقاضا کردند که:

فعالیت‌های سیاسی آنان در حومه پوهنتون آزاد باشد. به حریم پوهنتون مداخله صورت نگیرد. محصلانی که در تظاهرات زندانی شده‌اند رها گردند. افراد مسنول در

حمله بر پوهنتون مجازات شوند. عکس العمل پولیس نکوهش شود و به آنانی که مال و دارایی شان بسرقت رفته یا خساره دیده اند، غرامت پرداخته شود.

مسئله پذیرفتن این تقاضاها به معنی نانید عمل قبلی و تضمین حرکات محصلان در آینده بود و حکومت به هیچوجه نمی توانست آنها قبول کند و لذا اوضاع همچنان متشنج باقی ماند.

به تاریخ، ۶ سرطان ۱۳۴۸ = ۲۷ جون ۱۹۶۹ اعتمادی صدر اعظم با شورای عالی پوهنتون جلسه کرد و همان شب در یک بیانیه مفصل رادیویی اعلام داشت که دیگر حکومت نمی تواند به فعالیت ها و تحریکات غیر قانونی اجازه دهد و نسبت به اخلاف تعلیم و تربیه بی تفاوت بماند. کسانیکه قانون و اعلامیه دولت را نادیده بگیرند و باز هم به تحریک و اخلاف گری ادامه دهند، شدیداً مجازات خواهند شد.

سه روز بعد از این اعلامیه، جریده پرچم این همه نا آرامی ها و بی نظمی ها را بگردن امپریالیزم و محرکین داخلی و خارجی آن انداخت و از هوا خواهان خود خواست از هر نوع عمل خلاف قانون اساسی خود داری نماید. (جریده پرچم ۳ جون ۱۹۶۹)

بهر صورت در اثر اعلامیه حکومت پوهنتون باز شد و محصلان کم کم به صنوف خود رفتند. ولی درس ها بطور منظم به پیش نمی رفت، زیرا هنوز هم برخی افراد بهانه جویی میکردند و دلیل آنها حمله پولیس به حریم پوهنتون و بی حرمتی به استادان و شاگردان وانمود میکردند. بر اثر این وضع و تحریم درس، سرانجام حکومت مجبور شد تصمیم بگیرد تا رسماً پوهنتون را مسدود نماید و بنابراین از شاگردان لیلیه خواست تا لیلیه های خود را ترک گویند و بخانه های خود برگردند.

تقریباً یک ماه بعد لیسه های مرکز نیز مسدود شد و تعطیل گردید و این بلا تکلیفی تا نیمه ماه عقرب ۱۳۴۸ = اوایل نومبر ۱۹۶۹، ادامه یافت، در اخیر سال هم شاگردان از آنچه نخوانده بودند امتحان دادند و بیک صنف بالاتر ارتقاء جستند. (۶)

متأسفانه در سالهای بعد تظاهرات در پوهنتون کابل به تصادمات ولت و کوب و چالوکشی میان احزاب و جناح های مختلف حزبی منجر شد تا آنجا که در سال ۱۳۵۱ بعضی از روسای فاکولته ها و رئیس پوهنتون و شورای عالی آن مجبور به استعفا شدند و نظام تعلیم و تحصیلی بکلی مختل گردید.

ناتوانی و درماندگی حکومت در جلوگیری از تحریکات ناصر پرچم و خلق و شعله

جاوید و نهضت اسلامی معروف به «اخوانی‌ها» بجایی رسید که اکثرا پوهنتون میدان تبلیغات و جنگ زبانی احزاب مختلف شده بود و بالاخره شعله‌یی‌ها با گروه اسلامی در مقابل تعمیر فاکولتة حقوق بجان هم افتادند که در نتیجه چند تن از محصلین وابسته به هر دو طرف شدیداً زخمی شدند و به مرگ یک تن محصل منسوب به شعله جاوید بنام سیدال منجر شد. پولیس کابل در رابطه به آن سه نفر محصل از رهبران جمعیت اسلامی را دستگیر و زندانی کرد. این‌ها عبارت بودند از حبیب‌الرحمن محصل پولی تخنیک، انجنیر حکمتیار محصل فاکولتة انجنیری و محمدعمر محصل طب. دو نفر از این زندانیان به فاصله‌های کمتر و انجنیر حکمتیار بعد از یکسال زندان در دوره موسی شفیق از زندان رها گردید. (همانجا، ص ۳۰۶).

بهرحال تظاهرات مزمن و غالباً بی محتوا در پوهنتون (دانشگاه) و موسسات تعلیمی در دوران حکومت نوراحمد اعتمادی به اوج خود رسید و سبب هرج و مرج اوضاع در کشور شد. بر اثر این آشفته‌گی اوضاع، اعتمادی در ماه می ۱۹۷۱ مجبور به استعفا گردید. و بجای او دکتور عبدالظاهر رئیس ولسی جرگه که یک شخص آرام و محافظه کار و در اجرای مشکلات به تأمل و تحمل معتقد بود، قرار گرفت.

حادثه بدی که در دوره او بظهور پیوست، خشکسالی ۱۹۷۱ و بدنبال آن قحطی جانسوزی بود که حاصلات مردم به علت قلت بارندگی به سوخت رفت و نرخ غله جات خیلی بلند گردید. و در بخش شمال شرقی، شمال غربی و مرکزی کشور چون: بدخشان، هرات و بادغیس و غور، عده زیادی مردم از گرسنگی جان دادند و برخی هم که تا مراکز شهرها خود را رسانده بودند، مجبور شدند تا فرزندان خود را در بدل چند سیر گندم و جو بفروشند. این حادثه سبب شد تا مخالفین حکومت و رژیم دست به تبلیغات بزنند و حکومت را در امر تهیه و تدارک مواد خواربار به بی کفایتی و سهل انگاری متهم بسازند. چنانکه در ولایت غور وقتی معاون صدراعظم جهت واری اوضاع سرزد، مردم (البته به تحریک احزاب چپی) او را با سنگ و کلوخ از خود رانند، سرانجام دکتور عبدالظاهر بدون آنکه کاری از پیش ببرد، در ۲۴ سپتامبر ۱۹۷۲ مجبور به استعفا شد و عوض او محمدموسی شفیق قرار گرفت.

از بررسی کارهای که در دوره کوتاه موسی شفیق صورت گرفت چنین استنباط میشود که وی میخواست دو کار عمده را انجام بدهد. یکی اعاده نظم و آرامش که در

اثر تحریکات گروه‌های حزبی مخالف رژیم دستخوش هرج و مرج شده بود و دیگری باز گرداندن سیاست خارجی افغانستان از گرایش مفرط به سوی اتحاد شوروی به خط میانه بیطرفی و احتمالاً بسوی آمریکا و غرب. کار اول را غالباً وی بدوره بعد از شوری دوره سیزدهم و پیش از انتخابات شورای دوره چهاردهم محول ساخته بود. اما برای دستیابی به مقصد دوم، وی در صدد بر آمد تا از طریق حصول کمک‌های قابل ملاحظه از ایران و کشورهای غربی از نیازمندی و وابستگی افغانستان به اتحاد شوروی بکاهد. اما نزدیکی با ایران و کشورهای عربی ایجاب میکرد تا اختلافات سیاسی بین افغانستان و همسایگانش، ایران و پاکستان را رفع نماید.

موسی شفیق در ارتباط به سیاست خارجی ابتدا کار را از ایران آغاز کرد و موضوع تقسیم آب هلمند را بر طبق قراردادی که روی آن قبلاً زیاد کار شده بود، با توضیح جنبه‌های مثبت آن از پارلمان افغانستان تصویب گرفت. اما اعتراضات و تبلیغات مخالفین بر ضد او و بر ضد شاه چنان قوت گرفت که زمینه را برای کودتای ۱۹۷۳ مساعد ساخت.

کودتای داودخان و نفوذ پرچمی‌ها در آن

در تابستان ۱۹۷۳ که شاه از ناحیه تصویب قرار داد آب هلمند اطمینان حاصل کرد، برای استراحت به اروپا رفت و پسر ارشدش شاهزاده احمدشاه نیابت او را بعهده گرفت. در همین هنگام شایع شد که کودتایی بر ضد رژیم شاه روی دست است. و این شایعه را رادیو بی‌بی‌سی نیز پخش کرد. اما معلوم نیست که حکومت و جنرال عبدالولی داماد شاه که امور مربوط به اردو را در غیاب شاه نظارت میکرد در جهت خنثی ساختن چنین طرحی چه اقدامی بعمل آوردند؟ ولی مثل اینکه اقدام چندان موثری بعمل نیاوردند. زیرا در نیمه شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ مطابق ۱۷ جولای ۱۹۷۳ یک تعداد از قطعات اردو متعلق به قرارگاه‌های نظامی کابل به هدایت محمدداود و رهبری صاحب‌منصبان مربوط به جناح پرچم دست به کودتا برده صدراعظم و وزیر دفاع و جنرال عبدالولی را در خانه‌هایشان دستگیر ساختند و بدون هیچگونه مخالفت و مقاومتی رژیم شاهی را سرنگون و داودخان بجای آن قرار گرفت.

گرچه نمیتوان ادعا کرد که کودتای ۱۹۷۳ به هدایت و دستور شوروی‌ها به راه

افتاده است. اما سلطه شوروی بر حزب دموکراتیک خلق افغانستان و همچنان قوای مسلح کشور (مخصوصاً بر افسران تحصیل کرده در شوروی که در عین حال اعضای حزب مذکور نیز بودند) بقدری روشن و چشم گیر بود که بسیار مشکل است برای شوروی ها نقش یک ناظر خیر خواه را واگذار کنیم. البته میتوان گفت که مشاورین شوروی شاهد تدارک مقدمات کودتا در افغانستان بودند، مگر عمدا نخواستند شاه را از آن آگاه سازند. بلکه گذاشتند تا داود با همدستی عناصر پرچمی اردو، عملیاتش را به انجام برساند، هرگاه کودتا موفق میشد، این دگرگونی سیاسی به نفع شوروی بود و اگر با شکست روبرو میشد، شوروی در نتیجه رفتار توأم با پنهانی کاری اش میتوانست ادعا کند که هرگز در امور داخلی کشورهای دیگر دخالت نمیکند.

اما در مورد کوتادی ثور (آوریل ۱۹۷۸) باورکردنی نیست اگر بگوئیم بدون اطلاع و دستور مسکو، نقشه کودتا پی ریزی شده است.

بهرحال صبح روز ۲۶ سرطان شنوندگان رادیو کابل ملتفت شدند که بجای برنامه عادی، مارش های نظامی توسط رادیو پخش می شود و از این جهت گوش به آواز شدند، بعداً اعلام کننده برنامه، شنوندگان را به استماع بیانیه داودخان دعوت کرد. سپس بیانیه سردار داود به آواز خودش پخش گردید که در آن، وی رژیم شاهی را بخصوص در ده سال اخیر، رژیم مطلق العنان و دموکراسی متکی بر قانون اساسی را دموکراسی قلبی خوانده با اعلان دولت جمهوری، برقراری دموکراسی واقعی را وعده داد.



محمد ظاهرشاه سابق پادشاه افغانستان (۱۹۳۳-۱۹۷۲)

شنیدن آواز سردار و کلمات او تاثیرات مختلفی در شنوندگان برجای گذاشت. برای عوام الناس جمهوریت داود، یک پادشاه گردش بود و اما برای روشنفکران و مخصوصا گروه‌های خلق و پرچم این دگرگونی یک گام مترقی بشمار می‌آمد. ولی برای «شعله‌نیها» و «اخوانی‌ها» (نهضت اسلامی) شاید بدین دلیل که عناصر پرچمی در تبنانی با شوروی‌ها موفق به تغییر رژیم شده‌اند و ممکن است سبب تعمیق سلطه شوروی در کشور گردد، چندان خوشایند نبود، برای «ستمی‌ها» (ستم ملی) نیز از اینکه باز هم داود به عنوان یک پشتون سختگیر و با انضباط «دیکتاتور مشرب» در رأس قدرت قرار گرفته است طبعاً خوشایند تمام نشد، معهذاً بزودی مردمان سراسر کشور از رژیم جدید حمایت خود را اعلام داشتند و تاثیر آنی این تغییر سیاسی لااقل جلو هرج و مرج و تظاهرات پی در پی و بی مورد را در موسسات تعلیمی و تحصیلی و صنعتی کشور گرفت.

روز ۲۷ سرطان، داود به عنوان رئیس جمهور دولت افغانستان اعلان گردید و به تاریخ ۱۱ اسد کمیته‌ایکه صلاحیتش بالاتر از دولت بود، اعضای حکومت جدید را تعیین و اعلان کرد. در فهرست اعضای کابینه، شش تن غیر حزبی (محمد داود، عبدالمجید، انجنیرفایق، عبداقیوم وردک، دکتور نوین، دکتورنظر محمد سکندر) و پنج تن حزبی وابسته یا هوادار بگروه پرچم (سید عبدالاله، فیض محمد، باختری، محتاط و پاچاگل وفادار (خلقی) جا گرفته بود. دو تن دیگر حسن شرق معاون صدارت و نعمت‌الله پژواک، وزیر معارف، ادعای غیر وابستگی به گروه پرچم را داشتند. اما بعدها معلوم شد که هر دوی آنها با گروه پرچم رابطه پنهانی داشتند و مطابق خواست پرچمی‌ها عمل میکردند، محمد خان جلالر وزیر تجارت که بعداً به کابینه داود راه باز کرد، نیز از همین قماش بود و حتی گفته میشود (اجنت کا،گی، بی) بود و در سفرهای داودخان به کشورهای عربی و ایران و پاکستان، تمام اسرار سفر او را به سفارت شوروی و همچنان رهبران حزب پرچم او گزارش میداده است. در این زمینه گفته‌های فیلم مستند افغانی بنام دو روز پی در پی، قابل توجه است. از مطالعه فهرست کابینه استنباط میگردد که دولت جدید ایتلافی است بین شخص داود و گروه پرچم با سهمگیری تقریباً مساوی برای هر یک از طرفین.

پرچمی‌ها که یک تعداد از اعضای آشکار و پنهان خود را اکنون جزء حکومت

ساخته بودند، در صدد بر آمدند تا در حد ممکن از موقع استفاده نموده در جلب و جذب اعضای جدید در میان اردو و کارمندان وزارت خانه‌های که به آنها تعلق گرفته بود بپردازند و در فرصت مناسب شخص رئیس دولت را از بین برده قدرت سیاسی را بدست بگیرند.

ممکن است داود و پیروان او خیال میکردند که پس از آنکه رژیم جمهوری استقرارش اطمینان بخش گردید، میتوان پرچمی‌ها و کمونست‌ها را عقب زده، رژیم را از شر آنها نجات بخشید.

اما پرچمی‌ها هوشیارتر از داود بودند، آنها با سرعت دست به عمل زدند و در قدم اول صدها تن از معلمان جوان وابسته بگروه خود را به معرفی نعمت‌الله پژواک وزیر معارف به وزارت داخله انتقال دادند و در یک عده و لسوالی‌های پر جمعیت کشور مقرر کردند. این افراد که بیشتر به قشر کم بضاعت و کم در آمد معارف منسوب بودند، در مقام قدرت نتوانستند جلو حرص و آرز خود را بگیرند و بدست‌درازی به جان و مال مردمی که ادعای دفاع از حقوق آنان را داشتند آغاز کردند. یکی از این‌ها در موسی قلعه ولایت هلمند به عفت زن جوان شوهرداری تجاوز کرد و شوهر عارض که برای دادخواهی به کابل آمده بود، چون بداد او کسی گوش نداد، در صحن وزارت عدلیه در عمارت دارالامان خود را آتش زد و انتحار نمود. هر چند بر اثر این حادثه رئیس دولت امر داد که ولسوال‌ها (فرماندارها) منسوب به حزب از کارهای‌شان برطرف شوند، اما تاثیر منفی کارهای ناجایز این اشخاص بشکل بدبینی در برابر دولت و سازمانهای پرچم و غیره در اذهان مردم اطراف به جا ماند.

وزارت دفاع از آغاز کار دربین عناصر پرچمی و هواخواهان رئیس جدهور مایه نزاع واقع گردید. هر چند رئیس دولت عنوان وزارت دفاع را برای خود حفظ نمود، اما چون مجال رسیدگی به کارهای آن وزارت را عملاً نداشت، اداره اردو میدان رقابت دو گروه از صاحب منصبان قرار گرفت. در یک سمت افسران بلندرتبه که به شخص رئیس دولت وفاداری داشتند و در سمت دیگر، صاحب منصبان جوان پانین رتبه که در اثر شرکت در کودتا به جاه و مقام رسیده، بیشتر عضو یا هواه خواه جناح پرچم بودند. اینان در بدل این خدمت دفعتاً دو رتبه ترفیع حاصل نمودند و برای استفاده مزید سیاسی و شخصی یک تعداد از رفیقان و همکاران شان را که اصلاً در کودتا سهم نبودند، هم به

عنوان عنصر فعال معرفی نمودند و از امتیازات مزبور بهره مند ساختند. بنا بر نوشته آقای فرهنگ: عبدالکریم مستغنی اولین لوی در ستیز جمهوریت که از هواخواهان سردار داود بود میخواست از تسلط صاحبان منصبان پرچمی در مقامات موثر و حساس در اردو جلوگیری کند اما چون رئیس دولت از او حمایت نکرد مجبور شد از وظیفه اش استعفا بدهد. غلام حیدر رسولی که بحیث قوماندان قوای مرکز مقرر شد، به استفاده جویی و ارتشاء شهرت داشت. او با آنکه پیرو ایدیولوژی چپی نبود ولی عناصر پرچمی توانستند از راه دادن رشوت به او مواضع خود را در اردو تقویت نمایند. از آن جمله عبدالقادر پیلوت (بعدها وزیر دفاع) که از فعالین کودتا بود و به امر رئیس دولت از وظیفه اش در نیروی هوایی برطرف شده و در یک مقام غیر موثر یعنی مسلخ کار میکرد به قول یکی از همکارانم در آکادمی علوم افغانستان بکه دوست نزدیک عبدالقادر بود با دادن رشوت به وزیر دفاع حیدر رسولی، اندکی بعد دوباره به صفت رئیس ارکان قوای هوایی مقرر گردید و در کودتای ۱۹۷۸ از آن موضع نقش قاطعی را بر ضد داود بازی کرد. همچنان دگرمن محمد رفیع که انتسابش به حزب آشکار بود، در آستانه کودتای ثور در حالی بکفالت قوماندانی قوای ۴ زرهدار رسید که سرورنورستانی قوما ندان آن به دعوت اتحاد شوروی از صحنه خارج شده بود و همکاری محمد اسلم وطنجار (کسیکه در روز کودتای ثور نخستین مرمی توپ را از تانک ۸۱۵ بر دفتر وزیر دفاع حواله نمود) در راس کیندک تانک قوای مذکور قرار داشت. قوماندان قوای ۱۵ زرهدار در پلچرخ محمد یوسف فراهی از افراد معلوم الحال پرچم و از فعالین کودتای ۱۹۷۳ در دوره وزیر دفاع رسولی و مولا داد فراهی رئیس ارکان قوای ۴ زرهدار نیز از پرچمی های پر شور و از شرکت کنندگان فعال در کودتای داود، همچنان به قوت خود باقی بودند) به این صورت در هنگام وقوع کودتا ثور در داخل اردو اوضاع برای اجرای نقشه ای که از جانب شوروی ها و حزب دموکراتیک خلق طرح ریزی شده بود از هر جهت آماده بود. (فرهنگ، ج ۲، ص ۶۴)

خلقی ها نیز از پرچمی ها در اردو دست کمی نداشتند، حفیظ الله امین عضو فعال و دینامیک جناح خلق قبل از کودتای داود و پس از آن در میان افسران جوان اردو که اکثر منسوب به ملیت پشتون بودند، نفوذ کرده بود و اغلب آنانرا در حلقه جناح خلق جذب کرده بود. میتوان گفت که تعداد خلقی های درون اردو بیشتر از عده پرچمیان

نظامی بود. او بود که بر نیروی نظامی گروه خلق در اردو حساب میکرد و سرانجام در لحظات قبل از گرفتاری خود، امر و دستور اجرای کودتای ثور را توسط پسرش عبدالرحمن، به انجنیر ظریف و از طریق او به فقیر محمد (بعدها وزیر داخله) و سید محمد گلابزوی در میدان هوایی خواجه رواش و بالوسيله گلابزوی به صاحب منصبان خلقی فرقه ۴ زرهدار در پلچرخى منجمله محمداسلم وطنجار و غيره فرستاد و این بار نقشه اجرای کودتای ثور به پیشاهنگی خلقی ها در اردو به محل اجرا در آمد.

بهرحال پرچمیان که ضرب شصت عناصر اخوانی را در پوهنتون تجربه کرده بودند، پس از فراغت از کارمیوندوال (که بر اثر استنطاق توام با شکنجه در وزارت داخله از جانب یکنفر پرچمی جان خود را از دست داد) متوجه حریف اصلی و عمده شان یعنی جمعیت های اسلامی بر آمدند و رئیس دولت را در جهت قلع و قمع آنها قانع یا وادار ساختند.

«در این وقت رهبری این جمعیت در پوهنتون (دانشگاه) کابل با استاد غلام محمد نیازی رئیس فاکولته شرعیات بود، اندکی پس از کودتای ۱۹۷۳، استاد نیازی گرفتار و پولیس جهت دستگیری سایر فعالان جمعیت اسلامی دست بکار شد. اما اکثر آنان با اطلاع از قضیه دستگیری نیازی، فرار اختیار کردند مانند: استاد برهان الدین ربانی و از جمله محصلان فعال، گلبدین حکمیتار و احمدشاه مسعود به فرار از چنگ پولیس موفق شدند و در پاکستان جای گرفتند و مورد حمایت جنرال نصیرالله بابر والی صوبه سرحد آن کشور بغرض ایجاد یک شبکه فعال مخالفین رژیم داود قرار گرفتند. انجنیر حکمیتار قبلا در دوره شاهی در پایان یک برخورد در پوهنتون کابل به قتل یک نفر محصل منسوب به شعله جاوید موسوم به سیدال متهم و بزدان محکوم شده بود. معروف است که چون شفیق به صدارت رسید، گلبدین را از حبس رها نمود و وی دوباره به فعالیت سیاسی آغاز نمود. (۷)

در پاکستان ذوالفقار علی بوتو صدر اعظم آن کشور که در این وقت در جنگ سرد تبلیغاتی در مساله پشتونستان با سردار محمد داود درگیر بود، مقدم این رهبران را گرامی شمرده، به ایشان موقع داد تا از ساحه پاکستان در عملیات ضد دولت جمهوری استفاده کنند. جماعت اسلامی پاکستان برهبری مولانامودودی، پناه جویان وابسته به جمعیت اسلامی را نیز مورد حمایت خود قرار داد و بالاخره این جمعیت در اول اسد

۱۳۵۴ مطابق ۱۲ جولای ۱۹۷۵ ظاهراً بر طبق تشویق ISI شورشی را در پنجشیر بر ضد دولت براه انداختند که البته بسرعت از جانب نیروهای امنیتی دولت سرکوب و شورشیان متفرق و دوباره به پاکستان فرار کردند. در پایان این حادثه عده‌یی باز هم دستگیر و بزندان افتادند و برخی برأت حاصل کردند.

ناکامی این حرکت سبب انشعاب جمعیت اسلامی شد. یک دسته برهبری مولوی خالص و حکمتیار و قاضی وقاد جمعیت تازه‌یی بنام «حزب اسلامی» تاسیس نمودند که آنهم بزودی بدو گروه همنام تقسیم شد، حزب اسلامی خالص و حزب اسلامی گلبدین حکمتیار.

جمعی دیگری که بدور استاد برهان الدین ربانی باقی ماندند عنوان جمعیت اسلامی را حفظ کردند. اما حکومت پاکستان و کشورهای عربی کمک خود را به هر دو جمعیت دوام دادند.

باری حکمتیار توسط افراد گماشته حزب اسلامی خود توانست، علی احمد خرم وزیر پلان حکومت داود را به قتل برساند و به داود هوشدار بدهد که هوشیار جان خود باشد. داود نیز دستگاه امنیتی دولت را تقویت کرد. معهذات تعداد مخالفین رژیم داود در پاکستان از پنجصد نفر تجاوز نمی‌کردند.

تجدید نظر بر سیاست خارجی دولت و دوستی با ایران و پاکستان

سردار محمدنعیم خان برادر داودخان که یگانه محرم‌راز او بود، عواقب خطرناک سیاستی را که سردار داود در پیش گرفته بود، به او خاطر نشان ساخت و ضرورت اصلاح و تعدیل آن را گوشزد نمود. داودخان نیز مشوره برادر را منطقی یافت و تصمیم گرفت در سیاست خارجی خود تجدید نظر نماید. بدین معنی که بایستی روابط خود را با همسایگان خود ایران و پاکستان بهبود ببخشد و از شوروی فاصله گرفته با امریکا نزدیک‌تر شود.

بنابراین داود کار را از کابینه خود شروع کرد و تصمیم گرفت تا نفوذ عناصر وابسته به خلق و پرچم را در دستگاه دولت کاهش داده به جای ایشان، شخصیت‌های بیطرف و هواخواه خود را بکار بگمارد. پس فیض محمد وزیر امور داخله پاچاگل وفادار وزیر سرحدات، جیلانی باختری وزیر زراعت و اصلاحات ارضی و عبدالحمید محتاط وزیر

مخابرات را از پست‌های شان کنار زده بسفارت فرستاد و بجای آنها عبدالقدیر نورستانی را در وزارت امور داخله و عبدالکریم عطایی را در وزارت مخابرات و عزیزالله واصفی را در وزارت زراعت و اصلاحات ارضی و یکی دیگر را در وزارت سرحدات که عناصر غیر سازمانی بودند، مقرر کرد.

همچنان چندی بعد، حسن شرق معاون صدارت و نعمت‌الله پژواک از هواداران مخفی پرچم را نیز تبدیل و اولی را بسفارت جاپان فرستاد. با این تغییرات اگرچه به ظاهر نفوذ پرچم در دستگاه دولت تخفیف یافت، اما حوادث بعدی نشان داد که نفوذ حزب مذکور در درجات میانه و مقامات موثر پائین رتبه محفوظ مانده، همراه با نفوذ هر دو حزب خلق و پرچم در اردو و دستگاه پولیس کارهای عمده به سود حزبی‌های خط مسکو انجام میگرفت.

معلوم نیست که اهمال در تصفیه اردو و پولیس از بی خبری رئیس جمهور نشأت میکرد یا به دلایل دیگری؟ منجمه حمایت بیدریغ شوروی از این دو حزب که سخت در اردو ریشه دوانیده بودند و تصفیه آن باعث سرنگونی خودش میشد. ظاهراً دلیل اخیر موجه مینماید. با آنکه تبلیغات دو گروه یاد شده در مکاتب وارد و مثل سابق ادامه داشت و گاه‌گاهی به پخش اسناد مهمی، منجمه اسنادی بمناسبت دهمین سالگرد تاسیس حزب مبادرت میورزیدند، معهذا پس از انتشار بیانیه رئیس دولت در هرات که در آن مخالفتش را با ایدیولوژی وارداتی اعلان نمود. گروه‌های خلق و پرچم در یافتند که روزگار نفوذ و اعتبارشان در دستگاه دولت رو به اختتام است و شاید رئیس دولت که از نگاه عقیده به مارکسیسم علاقه مندی نداشت. در آینده نزدیک یا دور به قلع و قمع ایشان مبادرت کند و به اغلب احتمال مقامات شوروی نیز این نکته را دریافته بودند. زیرا از شروع سال ۱۹۷۷ یک رشته اقدامات در سطح ملی و بین‌المللی جهت آشتی و اتحاد مجدد خلق و پرچم روی دست گرفته شد که اتحاد شوروی در آن نقش مرکزی و قاطع داشت.

بدنبال تغییر در سیاست داخلی، داودخان در سیاست خارجی خود نیز تجدید نظر نمود. در آغاز در سیاست خارجی داود، نزدیکی با اتحاد شوروی و تعقیب حل مساله پشتوستان با پاکستان و دوستی و دوری با امریکا و روابط عادی با کشورهای عربی و ایران بسیار برجسته می‌نمود. به همین مناسبت داودخان در ماه جوزای ۱۳۵۲ مطابق

جون ۱۹۷۴ به مسکو رفت و وعده کمک‌های مزید شوروی را برای انکشاف اقتصادی کشور و همچنان حمایت آن دولت را برای حل قضیه پشتونستان حاصل کرد و بالمقابل از طرح «امنیت دسته جمعی در آسیا» که بریژنف طراح آن پنداشته میشد، حمایت خود را ابراز داشت. این طرح منطقه‌یی را در بر میگرفت که از نظر امنیتی از ایران تا جاپان امتداد داشت.

اما داود پس از بازگشت از مسکو بیش از پیش نسبت به این طرح بی میلی نشان داد، چنانکه وقتی از نیکلپادگورنی رئیس دولت شوروی در نهم دسامبر ۱۹۷۵ در کابل استقبال کرد، در پاسخ به بیانات مهمانش از اشاره به طرح مشهور «سیستم امنیت دسته جمعی در آسیا» خودداری ورزید. آنچه در ختم مسافرت پدگورنی اعلان گردید، امضای پروتوکول تمدید معاهده بیطرفی و عدم تجاوز بین دو کشور بود. اما غالباً هدف مسافرت پادگورنی مانع شدن داودخان از طرح و اكمال خط آهن بوسیله فرانسوی‌ها بود که با کمک ایران عملی میشد.

از این تاریخ به بعد شک و تردید مسکو نسبت به سیاست داود بیشتر شده رفت. زیرا داود تصمیم گرفته بود تا روابطش را با همسایگانش، ایران و پاکستان بهبود ببخشد و باحل اختلافات مرزی، کمکهای اقتصادی آنها را جلب کند.

استقبال ایران از سیاست جدید داود و نقش محمد رضا شاه در ایجاد تفاهم

میان افغانستان و پاکستان

لازم به تذکر است که در ایجاد حسن تفاهم و همکاری و دوستی میان ایران و افغانستان نقش سردار محمد نعیم خان برادر داودخان و مساعی زلمی محمودغازی سفیر افغانستان در تهران بسیار موثر بوده‌اند. محمد نعیم خان ابتدا در ماه ثور ۱۳۵۳ به عنوان نماینده فوق العاده رئیس جمهور افغانستان به تهران مسافرت کرد و با شاه ایران و سایر مقامات آن کشور ملاقات و مذاکراتی انجام داد. متعاقباً در ماه سرطان همان سال یک هنیت اقتصادی و تجارتی ایران وارد کابل شد و با مقامات افغانی و طرق همکاری مذاکراتی انجام داد در ماه سنبله همین سال، آقای خلعت‌بری وزیر امور خارجه ایران مسافرتی به کابل انجام داد و ضمن این مسافرت با رئیس جمهور افغانستان و نعیم خان ملاقات و مذاکراتی بعمل آورد و تصمیم حکومتش را در مورد، کمک به

افغانستان ابراز کرد.

نزدیک شدن تهران با کابل، کشورهای دیگر اسلامی را تشویق کرد تا به افغانستان مساعدت نمایند. از جمله عربستان سعودی در ماه سنبله ۱۳۵۳ (سپتامبر ۱۹۷۴) اعلان کرد که مبلغ ده میلیون دلار امریکایی کمک بلاعوض و پنجاه میلیون دلار قرضه بدون ربح به افغانستان می‌پردازد.

در آغاز سال ۱۳۵۴ = ۲۱ مارچ ۱۹۷۵ داودخان به عربستان سعودی سفر کرد تا با شاه آن کشور ملک فیصل مذاکره و مفاهمه نماید و کمک‌های بیشتر آن کشور را جلب کند اما چون ملک فیصل توسط برادرزاده خود به قتل رسید، بنابراین داودخان بجای مذاکره در مراسم جنازه او شرکت ورزید و پس از ادای حج عمره، متوجه ایران شد. داود در تهران با تشریفات و پذیرایی بی‌سابقه‌یی مقابل شد و مذاکرات مفصلی با شاه ایران و صدراعظم آن کشور انجام داد. (۲۶ آپریل ۱۹۷۵ = ۶ ثور ۱۳۵۴)

داودخان ضمن مذاکراتش با شاه ایران کمک آن کشور را برای برنامه‌های انکشافی آینده کشور تقاضا کرد، بالمقابل دولت ایران با یک طرح کمک اقتصادی ده ساله و یک کمک مالی عاجل ۳۰۰ میلیون دلاری به پلان انکشافی هفت ساله افغانستان، به داود پیشنهاد کرد، که کمک ایران را جانشین کمک شوروی بسازد. همچنان ایران حاضر شد برای افغانستان تسهیلات بندری را در بندرعباس فراهم کند تا این کشور ناچار نباشد به راه‌های ترانزیتی شوروی بستگی داشته باشد. و بالاخره شاه ایران سعی به عمل آورد تا در حل اختلافات افغانستان با پاکستان نقش میانجی را بازی کند. (۸)

دو سال بعد حتی ایران حاضر شد تا مصارف راه آهن از افغانستان تا بندرعباس را بپردازد و به همین منظور موافقت‌نامه‌یی هم بین نمایندگان مختار دوکشور به امضاء رسید. مقابلتا چهار روز بعد از امضای این موافقتنامه، اسناد مربوط به قرارداد تقسیم آب هیرمند بین زلمی محمودغازی سفیر کبیر افغانستان در تهران و آقای خلعت‌بری وزیر امور خارجه ایران در تهران مبادله گردید. و باب جدید مناسبات دوستانه و حسن همجواری گشوده شد. در واقع حکومت ایران وقتی به همکاری و کمک اقتصادی با افغانستان مصمم شد که قرار داد تقسیمات آب هیرمند از جانب داود صحه گذاشته شد. داود پس از سفر ایران، در جبهه پاکستان سیاست ملایمتری در پیش گرفت، درحالی‌که شوروی همیشه یک جنگ پنهانی بین دو کشور را ترجیح میداد تا دست

کابل همواره بسوی مسکو دراز باشد و مسأله پشتونستان وسیله فشاری باشد بر پاکستان تا از نزدیکی با پکن و واشنگتن خودداری ورزد.

مرحوم فرهنگ مینویسد که در پایان مذاکرات داود با شاه ایران، دولت ایران یک اعتبار هنگفت بالغ بر دو میلیارد دلار که در تاریخ مناسبات مالی کشورهای جهان سوم نظیر نداشت، به افغانستان وعده داد. یک میلیارد و هفتصد میلیون دلار به غرض اعمار خط آهن از سرحد ایران به هرات و قندهار با امتداد یک شاخه بسرحد پاکستان و شاخه دیگر به کابل و سیصد میلیون دلار برای سایر پروژهها. (۹)

در این رابطه محقق دیگری مینویسد: ایران، پاکستان و چین که از گسترش نفوذ شوروی در منطقه بیم داشتند، برای رهانیدن افغانستان از حوزه نفوذ شوروی، استراتژیی منظم و دامنه داری را پیش گرفتند. چین برنامه های متعدد اقتصادی (به داود) پیشنهاد کرد. ایران علاوه بر ساختن خط آهن تهران - کابل پیشنهاد ۳ میلیارد دلار کمک نقدی کرد و پاکستان اعلام داشت که امکانات راهداری «گمرکی» را بهتر خواهد کرد و کالاهای صادراتی افغانستان را وارد خواهد ساخت. افغانستان هم اظهار داشت که آماده است خط دیورند را برسمیت بشناسد. (۱۰)

پشت سر ایران کویت و عربستان سعودی قرار داشتند که حاضر بودند به افغانستان در صورت دوری جستن از اتحاد شوروی کمک های هنگفتی بدهند. گفته میشود امیر کویت، چک سفیدی را در اختیار داود گذاشت تا هر چه میخواست بنویسد، بشرط آنکه از شوروی دوری گزیند. شایعات میرساند که تمام این بخشش ها و خواست های کشورهای ایران و کویت و عربستان سعودی توسط جلالر وزیر تجارت که همه جا داود را همراهی میکرد به مقامات شوروی گزارش داده میشد.

بهرحال داود بلافاصله پس از بازگشت از ایران و ورود به هرات، ضمن بیانیه یی مخالفت خود را با «ایدیولوژی های وارداتی» اعلان کرد و مقصد او از ایدیولوژی وارداتی ایدیولوژی کمونیستی بود که عملاً توسط احزاب خلق و پرچم تبلیغ میشد و ممکن است مقصود رئیس دولت از ذکر این جمله مصمم ساختن ایران به دادن کمک مالی به افغانستان بوده باشد.

بهرحال شاه ایران در جریان آخرین سالهای سلطنتش ۱۹۷۵ - ۱۹۷۸ طرح تشکیل فدراسیونی از کشورهای اسلامی واقع در مرزهای شوروی را در سر می پروراند و این

مصادف به ایامی بود که قیمت نفت مرتبا افزایش می یافت و هرگونه گشاده دستی را برای ایران مساعد میساخت و کشورهای بزرگ نفت خیز، ایران و عربستان سعودی در صدد عهده دار شدن مسئولیت های منطقه برآمده بودند. (۱۱)

هرچند آرزومندی شاه ایران در اجرای چنین طرحی با موفقیت همراه نبود، ولی نفس این طرح برای شوروی خیلی نگران کننده بود. بخصوص که با نگرانی شاهد پیشرفت حل مسایل مرزی افغانستان با همسایگانش، ایران و پاکستان بود، بنابراین شوروی نمیتوانست بدون هیچگونه واکنشی شاهد چرخش مثبت در روابط کابل با تهران و اسلام آباد باشد.

بدون شبهه در ایجاد فضای تفاهم میان رهبران افغانستان و پاکستان نقش شاه ایران پر اهمیت بود، پس از سفر داود به تهران، شاه ایران به اسلام آباد رفت و با صدراعظم آن کشور ذولفقار علی بوتو مذاکراتی بعمل آورد که طبعاً عادی ساختن روابط با افغانستان تم اصلی مذاکرات آنان بوده است.

در زمستان همان سال، زلزله در افغانستان خساراتی بیار آورد. این واقعه بهانه یی بدست داد تا بوتو کمک آن کشور را به مصیبت رسیدگان زلزله در افغانستان پیشنهاد کند. داود از این پیشنهاد پاکستان حسن استقبال نمود و از صدر اعظم پاکستان دعوت کرد تا رسماً به کابل مسافرت نماید.

بوتو در ۷ جون ۱۹۷۶ به کابل وارد شد، در حالی که یکروز پیش از آن، خان عبدالغفارخان رهبر هواخواهان پشتونستان را از زندان رها ساخته بود. بوتو ۴ روز در کابل اقامت کرد.

مذاکرات در بین سران دو کشور در فضای تفاهم و تصمیم به رفع اختلافات صورت گرفت و در پایان مسافرت صدراعظم پاکستان، طرفین بر ابلاغیه مشترکی موافقت کردند که حل موضوع را بر مبنای پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز مطابق فیصله های کنفرانس باندونگ توصیه مینمود. چون عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها یکی از اصول فیصله مذکور بود، جانب پاکستان تذکار آنرا گام اول در راه انصراف افغانستان از مسئله پشتونستان شمرده از آن به بعد بیشتر به جلب توجه شخص رئیس دولت همت گماشت. با اینکه در داخل کشور هواخواهان سیاست شوروی در افغانستان بخصوص پرچمی ها و گروه فشار پشتونستان برهبری اجمل ختک با جدیت علیه نزدیکی افغانستان

و پاکستان کار میکردند، اما رئیس دولت برای انصراف آن به دولت پاکستان، آنهم در صورت دادن آزادی داخلی به ایالت بلوچستان و سرحد شمال غربی خود را آماده کرده بود. در حالیکه حزب عوامی ملی عبدالولی خان پسر خان عبدالغفارخان با صحه گذاشتن قانون اساسی ۱۹۷۲ پاکستان و شرکت در انتخابات بعیث یک عنصر پاکستانی زمینه را برای قبول یک چنین توافقی در میان دو کشور مساعد و هموار ساخته بود.

دور دوم مذاکرات در بین سران دو کشور فقط دو ماه بعد در پاکستان صورت گرفت. بتاريخ ۲۹ اگست ۱۹۷۶ رئیس جمهور افغانستان بنابذعوت مقامات پاکستانی به آن کشور سفر کرد. پاکستانیان مقدم رئیس جمهور افغانستان را باشان و شوکت فراوان استقبال کردند و داودخان از پذیرایی گرم و بی سابقه احساسات نیک مردم پاکستان نسبت بخود تشکر نمود. و در اجتماع بزرگی از شهریان لاهور گفت: «آرزومندی ما، برقراری روابط برادرانه‌یی می باشد که بطور جاودان و بر پایه حسن نیت استوار بماند. در اینجا بود که سند دکترورای افتخاری از جانب دانشگاه کراچی پاکستان برای داود پیشکش گردید. مقامات پاکستانی برای جلب رضائیت داود از هر امکانی استفاده می کردند. در پایان مذاکرات طرفین تصمیم شان را ادامه سیاست تنش زدایی با عبارت «تقریه روحیه کابل» ثبت نمودند. (۱۲)

در پنجم جون ۱۹۷۷ بوتو برای باردوم بکابل سفر کرد و موضوع را دنبال نمود. رهبران هر دو کشور در این وقت میخواستند تا اختلافات شان را از طریق مذاکراه و تفاهم حل کنند. اما این کار را به رعایت سیاست داخلی میخواستند گام بگام و بتدریج اجرا نمایند.

مرحوم فرهنگ از قول صمد غوث معین سیاسی وزارت خارجه مینویسد که، فرمول کلی حل مساله این بود که پاکستان رهبران حزب عوامی ملی را از زندان آزاد نموده، حقوق فدرال ولایات سرحد شمال غربی و بلوچستان را تصدیق نمایند و در مقابل حکومت افغانستان پایان یافتن ادعایش را درباره پشتونستان از طریق لویه جرگه اعلان کند و خط دیورند را برسمیت بشناسد. (۱۳)

گفتگو ها بین سران دو کشور حتی بعد از بوتو با جنرال ضیاءالحق که در ماه جولای ۱۹۷۷ از طریق یک کودتای نظامی جانشین بوتو شده بود نیز ادامه یافت و باری جنرال ضیاء در اکتوبر ۱۹۷۷ مسافرتی به این منظور به کابل نمود و خواهان حل

عاجل تر قضایای مورد اختلاف با رئیس جمهور افغانستان شد. بدینسان بر اثر رفت و آمدها و تماس های مکرر و مستقیم زعمای این دو کشور نزدیک بود، صلح و دوستی جانشین دشمنی و کدورت گردد ولی متاسفانه که مخالفت پنهانی شوروی نگذاشت عمر داود آنقدر در رهبری افغانستان دوام کند که شاهد پیروزی حل مسایل مرزی میان دو کشور همجوار گردد.

برخورد داود با بریژنف و سقوط او

دکتر سید مخدوم رهین از قول عبدالصمد غوث که همراهی داودخان را در سفر سال ۱۹۷۷ به مسکو داشته و شاهد برخورد سیاسی داود با بریژنف بوده، نوشته است:

«در بهار سال ۱۹۷۷ در حالیکه فعالیت های پنهانی اتحاد شوروی به منظور متحد ساختن پرچم و خلق ادامه داشت، مقامات رسمی آن کشور درباره روشهای تازه دولت جمهوری افغانستان در زمینه سیاست داخلی و خارجی سکوت اختیار کرده بودند و بطور معمول از علاقه خود به دوستی شوروی و افغانستان دم می زدند و رابطه این دو کشور نمونه کامل همزیستی مسالمت آمیز میان کشورهای با نظام های مختلف اجتماعی و اقتصادی توصیف می کردند. این فریب کاری روسها تا روزی ادامه یافت که حکومت داود بدست کمونیستها برافتاد.

همچنان که زمان سپری می شد داودخان بطور روزافزون از عملیات پنهانی روسها در افغانستان آزرده و ناراحت می شد. دو روز بعد از انتخاب شدنش به حیث رئیس جمهور در لویه جرگه فبروری ۱۹۷۷ داود به من و وحید عبدالله گفت که وقت آن رسیده که وی شخصا از بالاترین مقام دولت اتحاد شوروی یعنی لیونید بریژنف بپرسد که آیا اعمال تخریبی اتحاد شوروی در افغانستان به تائید و موافقت بریژنف صورت می گیرد یا بدون اطلاع وی؟ وی گفت به بریژنف خواهم گفت که کارهایی که صورت می گیرد به هیچ وجه موافق با اظهاراتی نیست که رهبری اتحاد شوروی در باب دوستی و همکاری با دولت افغانستان ابراز کرده است. بریژنف باید به صراحت به من بگوید که مقصود روسها از دنبال کردن این راه چیست؟ بر همین اساس وقتی که در ماه مارچ روسها از داودخان دعوت کردند تا برای دومین بار در دوره جمهوری به مسکو مسافرت رسمی کند، وی با خوشحالی این دعوت را پذیرفت طی مشوره با روسها موافقت به عمل آمد که این

مسافرت به تاریخ پانزده آپریل ۱۹۷۷ صورت بگیرد.

... پس از چند کلمه‌یی که بریژنف طی آن به افغان‌ها خیرمقدم گفت، داودخان رشته سخن را به دست گرفت و از کمک‌های اتحادشوروی به افغانستان به خصوص از امداد آن کشور در پیاده کردن نخستین پلان هفت‌ساله افغانستان قردرانی کرد و به رهبر شوروی گفت که اگر چه موضوع کمک اقتصادی و تخنیکی اتحاد شوروی به افغانستان و مسایل تجارت بین دو کشور بین وزرای افغانستان و همتایان شوروی‌شان مورد بحث قرار خواهد گرفت، او شخصا می‌خواهد یکبار دیگر ضرورت رسیدن به موافقت بر نرخ بالاتر گاز طبیعی افغانستان را که به اتحاد شوروی صادر می‌شود، تذکار دهد. سپس انکشاف روابط افغانستان را با پاکستان و انکشاف روابط نزدیک‌تر با ایران و ممالک عربی را به طور خلاصه بیان کرد. رئیس‌جمهور افغانستان گفت که افغانستان به ساختن یک جامعه نو پرداخته است، جامعه‌یی که رفاه بوجود آورد برای رسیدن به این آرمان افغانستان ضرورت به کمک بدون شائبه همه کشورهای دوست دارد و در جستجوی این گونه کمک‌هاست. او اظهار امیدواری کرد که روابط دوستانه بین افغانستان و اتحاد شوروی که براساس حسن همسایگی، احترام متقابل و عدم دخالت در امور داخلی همدیگر استوار است، گسترش بیشتر بیابد.

داود خان بر موقف عدم تعهد افغانستان و اهمیت آن برای کشور تاکید کرد و افزود که پیوند استوار کشورهای غیر متعهد به اصول و موازین عدم تعهد، نهضت عدم تعهد را به عنوان یک نیروی اصیل صلح و ثبات تقویت خواهد کرد. اگرچه جلسه غیرمتعهدها در کولمبو فی‌الجمله رضایت بخش بود، اما نشان داد که جنبه‌های نهضت عدم تعهد نیاز به مطابقت بیشتر با احکام این نهضت دارد ورنه نهضت مذکور از وظیفه اصلی‌اش انحراف نموده به عرصه دیگر مشاجرات تبدیل خواهد شد بدون شک روسها متوجه شدند که اشاره داود خان به کشورهایمانند کیویاست که نهضت عدم تعهد را به جانب حمایت از سیاست شوروی می‌کشاند.

پادگورنی اظهار نظر کرد که اتحاد شوروی بهبود روابط افغانستان و پاکستان را که به عادی شدن روابط میان کشورهای جنوب شرق آسیا کمک می‌کند استقبال می‌نماید. گاسکین گفت که اتحاد شوروی از اهمیتی که تجدید نظر بر نرخ گاز طبیعی برای افغانستان دارد آگاه است و امیدواراست که جانب اتحاد شوروی در آینده نزدیک بتواند

پیشنهاد تازه‌یی احتمالا از طریق کمیسیون اقتصادی شوروی و افغانستان به افغان‌ها بدهد.

بریژنف که گویا ناگهان از حالت بیهوشی برآمده از رئیس جمهور محمداود پرسید که نظرش درباره این موضوع که شاه ایران مقادیر بزرگ سلاح را گرد می‌آورد چیست؟ او گفت که شاه ایران نباید از اتحاد شوروی بترسد، در حالی که شوروی مرتبا از نیت صلح‌جویانه و دوستانه خود به او اطمینان داده است. آیا ایران بعنوان متحد ایالات متحده امریکا قصد دارد از منافع امریکا در خلیج حفاظت کند؟ اگر مسئله این است، این سیاستی غیرعاقلانه است. بریژنف پرسید که آیا همسایگان کوچک‌تر ایران تهدیدی از طرف زرادخانه عظیم سلاح آن کشور احساس نمی‌کنند؟

داودخان پاسخ داد که به نظر من ایران روش تجاوزکارانه‌ای را در منطقه دنبال نمی‌کند و افغانستان یقین دارد از ناحیه قوت تسلیحاتی ایران ترسی وجود ندارد. داودخان افزود که اگرچه من چنین مصارف گزاف را برای جمع کردن اسلحه تایید نمی‌کنم چرا که این کار ایران را از سرمایه مورد احتیاج آن کشور برای پیشرفت اجتماعی و اقتصادی محروم می‌سازد اما در مسافرت بهار ۱۹۷۵ که به ایران رفتم در این موضوع با شاه و دیگر مقامات ایرانی مذاکره نکردم. ادامه مذاکرات برای صبح روز بعد ماند.

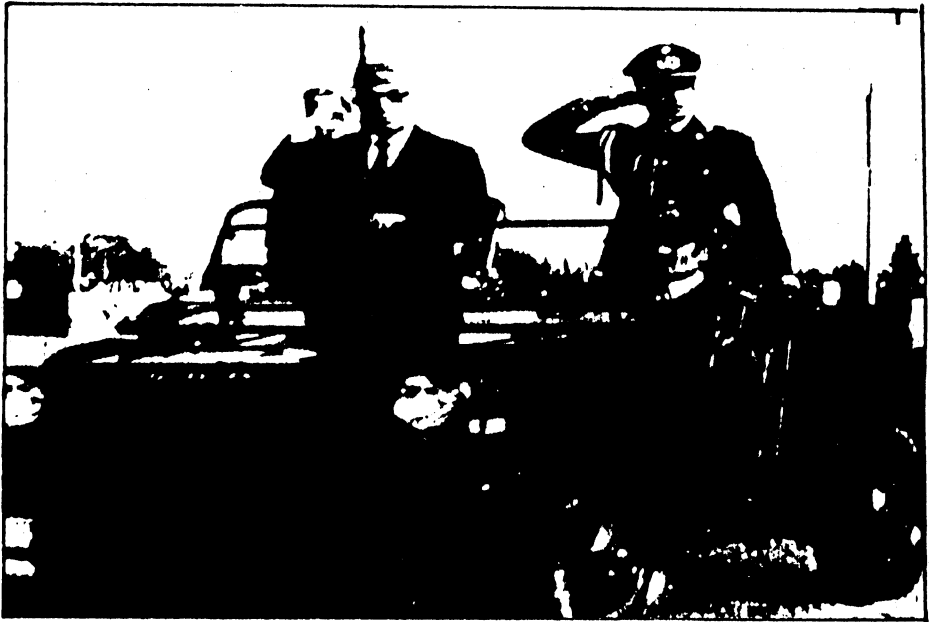
مهمانی آن شب گرمیلین یک گردهمایی مجلل بود. بریژنف حضور داشت اما زیاد صحبت نمی‌کرد. پادگورنی درباره طرح امنیت دسته جمعی آسیایی سخنانی گفت و در اخیر با لحنی نسبتا خاصی تایید کرد که: نقش جمهوری افغانستان که در قلب آسیا قرار دارد و سهمگیری مساعد آن بسیار مهم است. اتحاد شوروی و افغانستان در قبال بسیاری از مسایل عاجل در ارتباط با وضع کنونی در آسیا و سایر نقاط جهان دیدگاه مشترک دارند.

بعضی از افغان‌های حاضر در محفل فکر کردند که اظهارات پادگورنی درباره اهمیت سهمگیری افغانستان در حل مشکلات آسیایی در واقع یک یادآوری به افغان‌ها بود که نزدیکی جغرافیایی کشورشان به اتحاد شوروی به آن کشور اجازه انحراف از روش مشترک دو کشور در قبال بسیاری از مسایل عمده نمی‌دهد و از این جهت باید سهمگیری فعال افغانستان در امور آسیایی همگون با مقاصد شوروی‌ها باشد.

درین دعوت شام داورخان در سخنرانی اش به امنیت دسته جمعی آسیا اشاره نکرد و بر بیطرفی افغانستان که به قول او بر اساسات استوار همزیستی مسالمت آمیز، احترام متقابل و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر و عدم اشتراک در دسته بندی های سیاسی و بلاک های نظامی، استوار بود، تکیه نمود. رئیس جمهور افغانستان تاکید کرد که روابط دوستانه و نیک همسایگی میان افغانستان و شوروی بر مبنای مستحکم همسایگی نیک، صراحت و صداقت، بی فرضی و همکاری ارزشمند استوار است. داورخان افزود که ملت افغانستان در راه حل همه بقایای عقب مانده گی ناشی از ارتجاع داخلی یا خارجی در زمینه های مختلف حیات ملی در تلاش است تا جامعه نو و پیشرو افغانی را به نفع همه مردم آبادان سازد.

روز دیگر نوبت کشور میزبان بود که بیانیه ها و نظرات خود را ارایه کند. بریژنف به حیث رئیس هیئت جانب شوروی رشته سخن را به دست گرفت. اگرچه ظاهرا از روز پیشتر کمتر مانده و زله به نظر میرسید، باز هم به سختی صحبت می کرد و بسیار عرق کرده بود. بریژنف چند کلمه به رسم خیر مقدم خطاب به رئیس جمهور افغانستان گفت. او اظهار مسرت کرد که موافقتنامه هلسنکی در باب همکاری در اروپا امضا شده است، این گام بزرگی در راه تشنج زدایی است که با وجود دشواری ها در حال پیشرفت است. بریژنف گفت که «حلقه های نظامی» در ایالات متحده و اروپا و (عظمت طلبان) در جمهوریت مردم چین موانع اصلی بر سر راه رفع تشنج های بین المللی و تحکیم صلح اند. او گفت که شوروی مایل است که روابط خود را با چین انکشاف دهد. اما این تقصیر چین است اگر این (تمایل نیک) را در نیافته است. او آرزومندی کشورش را برای سعادت افغانستان اظهار داشت و کمک های مزید اقتصادی و تخنیکی را وعده کرد. بریژنف گفت که بیطرفی و عدم تعهد افغانستان برای اتحاد شوروی مهم و برای پیشرفت صلح در آسیا اساسی است و اظهار امید کرد که جنبش عدم تعهد قربانی توطئه ها و دسایس امپریالیزم نشود. درین لحظه بریژنف مستقیما به طرف داورخان نگاه کرد و چیزی گفت که ظاهرا گوریلو ترجمان را بسیار ناآرام ساخت. اما پس از مکث مختصر با درنگ و تأمل کلمات بریژنف را ترجمه کرد و آنچه ما شنیدیم خشن و غیر منتظره بود. بریژنف شکایت کرد که شماره کارشناسان کشورهای عضو ناتو که در افغانستان کار می کنند و همچنان در پروژه های سازمان ملل و دیگر پروژه های کمکی

چند جانبه در افغانستان، به طور قابل تاملی افزایش یافته است در گذشته حکومت های افغانستان دست کم اجازه نمی دادند که کارشناسان کشورهای عضو ناتو در قسمت های شمال کشور مستقر شوند. اما این روش دیگر دقیقاً دنبال نشده است. اتحاد شوروی این انکشافات را خطرناک و وخیم می داند و از حکومت افغانستان می خواهد که این کارشناسان را که جزء جاشوسان گماشته شده برای پیشبرد مقاصد امپریالیزم هستند بیرون کند.



مرحوم محمدداود آخرین زمامدار محمدزائی و نخستین رئیس جمهور افغانستان
(۱۹۷۳، ۱۹۷۸)

سکوت سردی بر فضا مستولی شد. بعضی از روس ها به طور آشکارا شرمنده به نظر می رسیدند و افغان ها بسیار ناخشنود. به داود خان نگاه کردم، صورتش گرفته و ناریک شده بود. بریژنف صحبتش را قطع کرد. انگار منتظر جوابی از طرف رئیس جمهور افغانستان بود. داودخان با صدایی سرد و خشک به جواب بریژنف پرداخت و ظاهراً پاسخ او همانقدر برای روسها غیرمنتظره بود که کلمات بریژنف برای ما. داودخان به بریژنف جواب داد که آنچه همین حالا به وسیله رهبر اتحاد شوروی گفته شد هرگز مورد قبول افغانها قرار نخواهد گرفت. از نظر افغانها این اظهارات دخالت صریح در

امور داخلی افغانستان است. داودخان افزود که به علایق خود با اتحاد شوروی ارج می‌گذارد، اما این علایق باید به صورت روابط میان دوجانبی که با هم مساوی‌اند باقی بماند. و من (نگارنده) دقیقا کلمات داودخان را به یاد دارم که خطاب به بریژنف گفت:

«ما هرگز به شما اجازه نخواهیم داد که به ما دیکته کنید که چگونه مملکت خود را اداره کنیم و چه کسی را در افغانستان استخدام نماییم. اینکه چگونه و در کجا کارشناسان خارجی را استخدام کنیم انحصارا و کاملا حق دولت افغانستان خواهد ماند. افغانستان اگر لازم باشد فقیر خواهد ماند. اما در عمل و تصمیم‌گیری خود آزادی خود را حفظ خواهد کرد.» (جریده آزادی شماره سوم سال اول ۱۳۶۹)

پس از آن داوود با عصبانیت میز مذاکره را ترک گفته، به سوی در خروجی اتاق روان شد. بریژنف که چنین واکنشی را انتظار نداشت، مبهوت شده به عقب مهمان خود حرکت کرد. پیش از آنکه داودخان از اتاق خارج شود، وحیدعبدالله او را قانع ساخت که با جانب شوروی وداع کند. در هنگام وداع بریژنف به وسیله ترجمان به داود گفت که شما یک ملاقات خصوصی دونفری را پیشنهاد کرده بودید، من حاضرم چنین ملاقاتی صورت گیرد. داودخان در جواب اظهار داشت: ضرورتی برای چنین ملاقاتی باقی نمانده. و پس از آن با اختصار بقیه نکات برنامه سرراست به افغانستان بازگشت. (۱۴)

بگفته صدغوث داودخان به وحیدعبدالله معارن وزارت خارجه دستور داده بود که یک ملاقات خصوصی را دربین او و بریژنف در برنامه بگنجانند. هدف داودخان از این ملاقات خصوصی، مذاکره در باره فعالیت‌های سیاسی احزاب خلق و پرچم تحت‌الحمایت مسکو بود که داودخان را به ستوه آورده بودند. شاید داودخان میخواست بگوید که مسکو جلو تندروری‌های احزاب مذکور را در افغانستان که یک کشور اسلامی و فنتیک و مذهبی است و تحمل تبلیغات ایدیولوژی ضد اسلامی را ندارد، اندکی بگیرد. در غیر آن، ادامه این روش سیاسی احزاب مذکور به ضرر نهضت روشنفکران و به ضرر مناسبات دوستی افغان و شوروی تمام میشود.

بهر حال گفتن و نگفتن اینگونه سخنان در گوش ناشنوی بریژنف مفید واقع نمیشد و نکته اساسی که مایه نگرانی رهبران شوروی شده بود، تغییر سیاست خارجی دولت افغانستان بود که داود میخواست از شوروی فاصله گرفته به کشورهای هم‌پیمان امریکا،

ایران و پاکستان و عربستان سعودی نزدیکتر شود، و این چیزی بود که مسکو به هیچوجه تحمل آنرا نداشت.

پیشامد مسکو که از روح آزاد منشی و غرور ملی و افغانی داود منشاء میگرفت به قیمت جان او و خانواده او تمام شد. از همان ساعت رهبر فرتوت و خودخواه شوروی به عمال خود حالی کرد که دیگر داود بدرد مسکو نمیخورد و بایستی سرنگون شود. داودخان نیز پس از بازگشت از مسکو، برای جلب کمکهای مالی و اقتصادی بخاطر تحقق پلان هفت ساله انکشافی کشور دست به یک سلسله مسافرتها زد.

فرهنگ از قول صمد غوث مینویسد:

ماههای اول سال ۱۹۷۸ برای رئیس جمهور دوره فعالیت ژرف و گسترده دیپلماتیک بود. مسافرت او به کشورهای لیبیا، یوگوسلاویا، هند و پاکستان، کویت و عربستان سعودی و مصر از نگاه سیاسی موفق بود و در هر جا که مسئله کمک مالی برای تطبیق پلان هفت ساله انکشافی افغانستان مطرح میشد با جواب مساعد روبرو میگردد. (فرهنگ، ج ۲ ص ۴۵)

بدون شبهه این مسافرتها در زمینه بدست آوردن کمکهای اقتصادی خیلی موثر بود، اما از لحاظ سیاسی باعث نگرانی شدید شوروی میشد که در مدت ربع یک قرن (۱۹۵۲ بعد) با افغانستان مناسبات خاص و همکاری نزدیک داشت و در نتیجه این مناسبات در بخشهای ایدئولوژیک و مهمتر از همه در بخش نظامی افغانستان چنان نفوذ کرده بود که میتوانست در مواقع ضرورت از این مواضع بر مخالفین خود یورش ببرد.

پاورقی‌ها

۱. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، طبع ایران ۱۳۷۱، قسمت ۲، ص ۶۶۴
۲. همان اثر، ص ۶۶۵
۳. سردار سلطان محمد خان معروف به سلطان محمد خان طلایی، حکمران پشاور (از ۱۸۲۶ تا ۱۸۴۵) برادر امیر دوست محمد خان و جد اعلی داودخان بود. او بود که بنا بر

مخالفت با امیر دوست محمدخان، پشاور را به رنجیب سنگ رهبر سیک‌های پنجاب در ۱۸۳۲ تسلیم داد و خود ب‌حیث حکمران پشاور ابقا کردید.

۹. فرهنگ، همان اثر، ص ۶۸۴

۵. همانجا

۶. دکتر حقشناس، جنایات و دسایس روس در افغانستان، چاپ دوم، ص ۲۲۵، ۲۲۶

۷. فرهنگ، همان اثر، ج ۲، ص ۲۳

۸. هلن کارردانکوس، نه صلح نه جنگ، ترجمه هوشنگ مهدوی تهران (۲) ص ۱۸۳ تا

۱۹۲

۹. فرهنگ، همان اثر، ج ۲ ص ۳۹

۱۰. مجموعه مقالات دومین سمینار افغانستان، تهران ۱۳۷۱، ص ۳۱۳

۱۱. نه جنگ نه صلح، ص ۱۹۱

۱۲. دسایس و جنایات روس در افغانستان، ص ۴۳۷

۱۳. فرهنگ، همان اثر، ج ۲، ص ۳۸

۱۴. همانجا، ص ۴۴

فصل دوم
کودکهای نور ۱۳۵۷ و پیامدهای آن

اتحاد خلق و پرچم بخاطر سقوط داود

مواضعی که شوروی در افغانستان در مدت تقریباً ربع یک قرن با حوصله مندی و مصارف گزاف بنا کرده بود، بخاطر آن بود تا روزی از این مواضع بر مخالفین سلطه خود در این کشور حمله کند.

داود یکی از آن شخصیت‌های ملی و پر غرور و وطن پرست بود که بخاطر بقای قدرتش در پای هیچ ابرقدرتی سرخم نکرد و باری در پاسخ بریژنف که میخواست به دیکته او حکومت افغانستان مانع هر گونه فعالیت متخصصین غربی در شمال هندوکش شود، جواب محکمی ارائه کرد که به شرمندگی بریژنف و به قیمت جان خود داود و خانواده اش تمام شد.

اساتدا از سال ۱۹۷۵ به بعد، داود مانع بزرگی در راه استراتژی مسکو شمرده میشد. زیرا او قاطعانه تصمیم گرفته بود تا از مسکو فاصله گرفته و برای انکشاف اقتصادی کشورش مناسبات خود را در مرحله اول با کشورهای همجوار ایران و پاکستان با رفع اختلافات مرزی، دوستانه کند و بجلب کمکهای مالی از ایران و کشورهای عربی به پردازد و در مرحله دوم با کشورهای غربی، بخصوص امریکا مناسباتش را بیشتر دوستانه کند. با همین آرزومندی داود سفرهای به ایران و پاکستان و کشورهای عربی انجام داد و مورد استقبال گرم مردمان پایتخت و دولت‌های این کشورها قرار گرفت.

داود ضمن سفرهایش به ایران، عربستان سعودی، کویت، مصر، لیبیا، پاکستان، هند، ترکیه آمادگی کمک مالی این کشورها را در تحقق پلان هفت ساله انکشافی کشور بدست آورد. دولت ایران با پیکش نمودن یک کمک مالی هنگفت بالغ بر دو میلیارد دالرو وعده فراهم نمودن تسهیلات بندری برای افغانستان در بندرعباس گام بزرگ در جهت دوستی و حسن همجواری برادرانه با افغانستان برداشت. امریکا نیز با تجدید نظر بر سیاست گذشته خود در قبال افغانستان حاضر به کمکهای بیشتر به این کشور شد. بانک جهانی و بانک انکشاف آسیایی نیز مصمم شدند تا به این کشور قرضه‌های

طویل‌المدت اعتبار کنند. اما اتحاد شوروی که میدید داود سر برداشته و بدون مشورت مسکو، بسوی غرب و کشورهای هم پیمان امریکا تمایل پیدا کرده و دیگر کمکهای مالی و تکنیکی شوروی نمیتواند او را قانع یا وادار به اطاعت از مسکو نماید، لذا تصمیم گرفت تا از همان مواضع خود در درون افغانستان (احزاب خلق و پرچم و اردو) بر داود حمله ببرد و وی را از صحنه سیاست و رهبری افغانستان نابود کند. برای تحقق چنین امری، اتحاد مجدد احزاب مذکور (ولو موقتی هم باشد) ضرورت بود.

احزاب مذکور از زمان انشعاب (۱۹۶۷ تا هنگام اتحاد مجدد ۱۹۷۷) در مدت ده سال، در عین فعالیت بخاطر جلب و جذب افراد جدید، از هیچگونه بدگویی و تخریب و اتهامات به رهبر یا رهبران جناح دیگر دریغ نمیکردند و بدینگونه در طول این مدت دره عمیقی از تنفر و بدبینی در میان دو جناح حزب ایجاد شده بود که اتحاد صادقانه و اعتماد کامل بر یکدیگر در میان رهبران و اعضای هر دو جناح تقریباً ناممکن شده بود.

به قول دکتور بهروز دانشمند افغانی و شخصیت وارد و مطلع از جریانات روشنگرانه افغان که تقریباً از سی سال به اینطرف در آکادمی علوم مسکو همکاری علمی دارد، نور محمد تره‌کن رهبر جناح خلق و سلیمان لایق عضو رهبری جناح پرچم، اندکی پس از آخرین سفر داودخان به شوروی، وارد مسکو شدند و دو سه هفته در منزل «دوریانکوف» کارمند برجسته «کی، جی، بی» و در عین حال عضو انتیتوت شرقشناسی اکادمی علوم مسکو بود و باش داشتند. این دو نفر افغان بخاطر رفع اختلافات و اتحاد مجدد خلق و پرچم به مسکو آمده بودند و پس از دریافت دستورات لازم مجدداً به افغانستان برگشتند.

در همان آوان، تلاش‌هایی در سطح بین‌المللی از طرف احزاب کمونیست عراق، ایران، هند و پاکستان نیز بمنظور اتحاد مجدد خلق و پرچم البته بنابه توصیه مسکو براه افتاد. سرانجام با سعی پوزانوف سفیر شوروی در کابل و کارشناسان کی، جی، بی در افغانستان اتحاد مجدد خلق و پرچم در ماه جولای سال ۱۹۷۷ محقق گردید. و بنابر گفته فرهنگ، بعدها معلوم شد که یکتن از کارمندان سفارت شوروی بنام الکذاندرا ای.

نو وگیش لیکوف در تأمین آن نقش داشت.» (فرهنگ ج ۲ ص ۵۰)

این نخستین گامی بود که مسکو در جهت سرنگونی داود برداشت. این رویداد ظاهراً

دو نیم ماه پس از آخرین سفر داودخان به مسکو صورت گرفت. و این هنگامی بود که ملاقات‌ها و تماس‌های مستقیم و غیر مستقیم زعمای افغانستان و پاکستان با میانجیگری شاه ایران برای حل مسایل مورد اختلاف مرزی تحرک بیشتر یافته و نزدیک بود به نتایج سودمندی برای طرفین بیانجامد.

دسیسه آغاز کودتا و سرنگونی داود

از آنجایی که رفع اختلافات افغانستان با همسایگانش، ایران و پاکستان، سبب همبستگی اسلامی و منطقه‌یی میشد و این امر، جلو نقشه پیشروی شوروی را بسوی آبهای گرم می‌گرفت. بنابراین شام ۲۷ حمل ۵۷ مطابق ۱۷ آپریل ۱۹۷۸ یکی از اعضای برجسته حزب موسوم به میر اکبر خیبر در جاده عقب مطبعه دولتی به قتل رسید که بدون شبهه این ترور بوسیله یا به دسیسه و مشوره جواسیس «کا، گی، بی» شوروی صورت گرفته بود. البته این دومین گام خطرناک بخاطر نابودی داود، بود.

خیبر از اهل لوگر و از پیشکسوتان و موسسان حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود. خیبر در پوهنتون (دانشگاه) حربی به تحصیل پرداخت و در ۱۹۵۰ به اتهام سوء قصد بجان صدراعظم یا وزیر دفاع هنگام توزیع شهادتنامه فارغ التحصیلان، از آن پوهنتون اخراج و به شش سال حبس محکوم گردید. در دوره صدرات محمداود از زندان رهایی یافت و در مکتب پولیس بتدریس پرداخت و بر اثر مظاهرات ۳ عقرب به پکتیا تبعید شد. سپس بکابل برگشت و با تره‌کی و کارمل و شماری دیگر در مورد ایجاد حزب به بحث و گفتگو پرداخت. پس از تاسیس حزب صاحب امتیاز جریده هفته وارد پرچم شد. و در کشمکش بین تره‌کی و کارمل، جانب کارمل را التزام کرد و در هئیت رهبری حزب پرچم جا گرفت. قتل او در آپریل ۱۹۷۸، منجر به تظاهرات بزرگ و دستگیری عده‌یی از رهبران حزب و منتج به کودتای ثور شد. تره‌کی هنگام دفن او، دولت را متهم به قتل او ساخت و اظهار داشت که انتقام او را از دولت خواهد گرفت. در حالی که داود از قتل خیبر اطلاعی نداشت. زیرا اوضاع در کابل آرام بود و هیچ حادثه‌یی در کشور در آن سال رخ نداده بود که داود را برآشفته و مجبور به قتل خیبر کرده باشد. فقط پس از قتل خیبر و هیجانان رهبران حزب دموکراتیک خلق برگور او بود که دولت برای جلوگیری از حوادث نا گوار دیگر، البته پس از مشورت قانونی وزارت عدلیه،

دست بدستگیری عده‌یی از رهبران حزب زد.

رادیو کابل شام ۲۵ آپریل مطابق ۵ ثور ۱۳۵۷ خبر دستگیری نور محمدتره کی، ببرک کارمل، دکتور شاه ولی، محمدحسن ضمیر صافی، دستگیر پنجشیری، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، حفیظ الله امین را پخش کرد. مگر شخص اخیرالذکر، (یعنی حفیظ الله امین) یازده ساعت بعد تر یعنی روز ۶ ثور در منزلش واقع خوشحال منیه دستگیر و به توقیف ولایت کابل سپرده شد. این یازده ساعت تاخیر در دستگیری امین، به او فرصت داد تا نقشه کودتا را به نظامیان جناح خلق برساند.

ساعت ۱۰ قبل از ظهر ۷ ثور ۱۳۵۷ مطابق ۲۷ آپریل ۱۹۷۸ اسلم وطنجار با چندین تانک از قوای ۲ زره‌دار بسوی شهر حرکت کرد و ساعت ۱۱ و نیم قبل از ظهر کودتاچیان مقابل قصر ریاست جمهوری قرار گرفتند. محمد داود و کابینه‌اش در قصر ریاست جمهوری بی تشویش سرگرم جلسه بودند و دربارہ مجازات رهبران خلق و پرچم تصمیم می‌گرفتند که ناگاه تانک‌ها به گلوله باری شروع کردند و وزارت دفاع را به لرزه در آوردند. اعضای کابینه بلادرنگ از دروازه دیگر قصر خارج شده به وزارت خانه‌های خود رفتند.

می‌گویند عبدالقدیر نورستانی وزیر داخله از دفتر کار محمد داود تلفونی به (نورگل) سرمامور پولیس هدایت داد تا تره کی، ببرک و سایر رهبران حزب را که در ولایت کابل زندانی بودند، به قتل برساند. اما او در انجام این کار تعلل ورزید و قضیه را با عبدالحکیم والی کابل در میان گذاشت. والی کابل بعد از اینکه گفت سند در دست نیست و بدستور شفاهی نمیتواند عمل کند، کشتن آنان را به تعویق انداخت و این امر باعث گردید تا ایشان نجات یابند و ملت افغان را در خاک و خون کشند.

رسولی وزیر دفاع که از غفلت و بی‌پروائی خود سراسیمه شده بود همراه با جنرال عبدالعزیز رئیس ارکان حرب (لوی در ستیز) وزارت دفاع به قرغه رفت و به افسران این فرقه دستور داد تا قوای خود را جهت سرکوبی کودتاچیان بطرف شهر کابل حرکت دهند. اما پس از برگشت او، این امر بوسیله یک افسر خلقی خنثی گردید و بجای اینکه فرقه مذکور به حمایت داود وارد عمل شود، علیه او به فعالیت پرداخت. همچنان وزیر دفاع بدلیل اینکه به قوای هوائی کابل و بگرام اطمینانی نداشت از نیروی هوایی شنیدند (سبزوار) خواست بکمک داود وارد عمل شود، ولی این طیارات بعلت بعد مسافه

نمیتوانستند بیش از ده دقیقه در فضای کابل باقی بمانند و دوست را از دشمن تفکیک کنند. لذا کاری بظرفداری داود عملا انجام نیافت و بالاخره رسولی و رئیس ارکان او نیز در جریان این تپ و تلاش بدست کودتاچیان افتادند و کشته شدند.

اما گارد جمهوری در کمال شجاعت و پایداری به مقابله برخاست و نایباً جنگ در اطراف قصر ریاست جمهوری شدت شعله ور گردید که بر اثر مقاومت و رشادت نیروهای گارد ملی تعدادی از تانک‌ها بر اثر اصابت مرمی توپ و ماشیندار افراد گارد آتش گرفتند و از بین رفتند. محمد داود فرماندهی گارد را که تقریباً دو هزار نفر بود شخصا بعهده گرفت و پس از چهار ساعت جنگ و پیکار با کودتاچیان، ایشان را مجبور ساخت تا عقب نشینی کنند. لیکن قبل از فرار تانک‌ها، عبدالقادر رئیس ارکان قوای هوایی از پایگاه هوایی خواجه‌رواش سوار هلیکوپتر گردید و خود را به میدان هوایی بگرام رسانید و به پیلوت‌های خلقی و پرچمی که منتظر چنین روزی بودند دستور داد تا فوراً کاخ ریاست جمهوری را تحت بمباردمان قرار دهند.

طیارات جت ساخت شوروی معروف به میک ۲۱ و ۲۲ و غیره با توپ‌های ۲۰ میلی متری و راکت‌های هوا بزمین کاخ ریاست جمهوری را زیر آتش گرفتند و این امر موجب گردید تا قوای زمینی از بازگشت و فرار خودداری کنند و بسوی هدف پیشروی نمایند. معه‌ذا جنگ و خونریزی در حومه کاخ ریاست جمهوری، وزارت دفاع و اطراف رادیو کابل شدت ادامه یافت و هوا خواهان محمد داود سرسختانه مقاومت میکردند. شخص محمد داود هم، آنطور که شاهدان عینی حکایت میکردند، در لحظات اول از افراد و ماهیت کودتاچیان اطلاعی نداشت، ولی بعد از قادر و اسلم وطنجار و بطور کلی از اقدام کمونستان و چگونگی کودتا آگاه گردید و آنگاه مرمی‌های توپ را خود بدست خویش به سپاهیان میداد و میگفت: «فرزندانم بزنید که جنگ روس و افغان است.»

در حوالی ساعت ۲ بعد از ظهر قوای تویچی و راکت‌انداز «قرغه» بظرفداری کودتاچیان برخاست. عبدالعلی وردک که چنین دید به فرقه هفتم «ریشخور» و مهتاب قلعه رفت و قوت‌های این فرقه و مهتاب قلعه را به دفاع از داودخان سوق داد. لیکن این قوا نیز در نزدیک «گلرگاه» مورد حملات هوایی و زمینی قرار گرفت و از پیشروی بداخل شهر بازماند. گرچه دو طیاره را سقط دادند اما بعلت شدت بمباران و اندیشه

تلفات مردم شهر و از بین رفتن خانه و منازل و نیز حملات شدید و متواتر قوای توپچی و راکت انداز قرغه، مجبور به عقب نشینی شدند و در نتیجه کمکی به محمد داود نرسید و شخص عبدالعلی وردک و چند انسر عالی رتبه دیگر هم در این کارزار به شهادت رسیدند. بعداز ظهر همان روز رادیو افغانستان به تصرف کودتاجیان مصلح افتاد. حوالی شام برنامه های عادی آن قطع گردید. همزمان با آن وزارت داخله و ولایت کابل نیز بدست آنان افتاد و تره کی و رفقاییش بوسیله کودتاجیان از زندان ولایت کابل رها گردیدند و به رادیو افغانستان برده شدند.

تقریباً ساعت ۷ شام حفظ الله امین رهبران نظامی انقلاب را از طریق رادیو بمردم معرفی نمود و سپس عبدالقادر به حرف زدن آغاز کرد و از سرنگونی رژیم داود و قدرت یابی حزب دموکراتیک خلق، سخن زد. بعد اسلم وطنجار سخنان او را به پشتو تکرار کرد. معهذاً داودخان و قوماندان گارد او، صاحب جان دست از مقاومت بر نداشتند.

بمباران بی امان هواپیماها و شلیک توپ های کالیبر ۱۹۰ ملیمتری تا ساعت ۴ صبح بر کاخ ریاست جمهوری بدون وقفه ادامه داشت که در نتیجه آن تقریباً یکهزار نفر از افراد گارد به شهادت رسیدند و بقیه مجبور به تسلیم شدند. روز جمعه هشتم ثور قوای ریشخور و مهتاب قلعه از سمت جنوب و جنوب شرق خواستند بشهر نفوذ کنند و داود را یاری برسانند، اما هنوز این قوت ها بشهر نرسیده بود که خبر قتل محمد داود از رادیو افغانستان پخش گردید و قوت های مزبور دوباره به قرارگاه های خود مراجعت کردند. پس از آن قوماندانان سایر قوت های نظامی در حسین کوت، هرات، قندهار، غزنی، پکتیا و غیره یکی بعد دیگری اطاعت خود را از رژیم جدید اعلام داشتند.

بدین ترتیب در ساعات اول روز جمعه ۸ ثور ۱۳۵۷ عملاً قدرت دولتی بدست کودتاجیان منسوب بحزب دموکراتیک خلق افغانستان افتاد.

قتل داود و خانواده اش

برای آنکه قدرت به رهبران حزب دموکراتیک خلق تعلق می گرفت، داود و برادرش محمد نعیم خان با زنان و کودکان و جوانان خانواده شان به مسلسل بسته شدند و بقتل رسیدند. در حالیکه اگر داود زنده نگهداشته میشد در سالهای بعد که رژیم جدید با

خطر سرنگونی مواجه بود، میتوانستند از وجودش به نفع نجات خود و صلح وطنی بطور معقولی استفاده نمایند. میگویند ببرک کارمل مخالف کشتن داود بود، اما حفیظ الله امین موجودیت داود را خطری برای استقرار رژیم جدید وانمود کرده به قتل او پافشاری داشت و به قطعه نظامی ایکه مامور فتح ارگ ریاست جمهوری بود دستور داد که داود را همانجا سر به نیست نماید و آن قطعه نیز چنین کرد.

فرهنگ در اثر ذیقیمت خویش (افغانستان در پنج قرن اخیر) حادثه قتل داود و خانواده اش را از قول «ف، لیبب» که از زبان امام الدین صاحب منصب مامور فتح ارگ یک هفته بعد برایش حکایت نموده اینطور روایت میکند.

«زره پوش من مقابل دروازه شرقی ارگ به حالت آمادگی آتش ایستاده بود. صبح ۸ ثور زمانی که قطعات گارد یکی بعد دیگری با بیرقهای سفید تسلیمی خود را اعلان کردند، برایم امر گردید که داود را دستگیر نمایم. گرچه قبلا داود با ما در تماس شده خواسته بود با رهبران کودتا، صحبت نماید که کمیته مرکزی نیز پذیرفته و تصمیم داشتند چنین کاری را بکنند. برای من امر گردید که داخل ارگ شوم. وقتی داخل ارگ شدیم صدای تک تک فیرهای پراکنده نیز بگوش میرسید. در داخل ارگ اولین کسی که مرا ملاقات کرد، گل آقا بود. من مطلع بودم که او از نفری ماست. گل آقا همراه با خود مرا بداخل اتاقی که داود در آنجا بود رهنمایی کرد وقتی که با افراد معیتی خود و گل آقا وارد آن اتاق شدیم، دیدم که داود با ده تن دیگر از همراهان و اعضای فامیلش مسلح منتظرند. با خود گفتم که زنده ماندن محال است. در این اثنا گل آقا به داود رسم تعظیم کرده و گفت: افراد کودتایی میخواهند شما را ملاقات کنند. داود از همه مقدمتر ایستاده بود. من هم به آواز بلند گفتم: «نظر به امر کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان شما سلاح خود را بزمین گذاشته تسلیم شوید. داود جواب داد: برای کمونست ها و مزدوران او هرگز تسلیم نمی شوم و به سرعت بسویم آتش گشود. من دیگرش را ندانستم صرف یادم هست که یک آتش جناحی اجرا کردم و بعد از خود رفتم. وقتی چشم بازکردم در شفاخانه بودم» (۱)

در این فاجعه علاوه بر رئیس جمهور و برادرش سردار محمد نعیم، اشخاص آتی هم تلف شدند. عبداللله معاون صدارت، عبدالقدیر نورستانی وزیر داخله، زینب داود، عایشه، بلقیس آصفی، شینکی غازی، زرلشت داود، محمد عمرداد، ویس داود، شیماداد،

خالد داود، زرمینه غازی، با یک تعداد اطفال از خانواده رئیس جمهور جمعا ۲۱ نفر و بروایتی ۲۹ نفر در حالی که عده دیگر از افراد خانواده او در زیر آتش کودتاچیان زخم برداشتند. (همان اثر، همانجا)

اما تلفات مجموعی کودتای ثور با آنکه دولت کوشید تعداد آنرا اندک جلوه دهد، در واقع از هزاران نفر بیشتر بود. بیشترین رقم تلف شدگان را افرادگارد ریاست جمهوری، پولیس وزارت داخله، افسران میدان هوایی خواجه رواش و بگرام وعده‌یی از افراد فرقه ۷ ریشخور تشکیل میداد.

داود و برادرش نعیم خان و فرزندان داود، عمر و ویس عناصر واقعا ملی و وطن خواه بودند و با آنکه میدانستند ممکن است کودتا موفق شود و برای آنها مجال زندگی ندهد، اما هیچ یکی از آنان در فکر فرار و نجات خود از مرگ نیفتادند. میگویند: ویس پسر داود به امر پدرش زنان جوان را از اینکه مبادا به دست کودتاچیان زنده دستگیر شوند و مورد تجاوز و توهین و حقارت قرار گیرند. قبل از حمله کودتاچیان به قصرگلخانه با دست خود هر یک را مورد فیر گلوله تفنگ قرار داد و از میان برد و سپس خودشان را برای مرگ مردانه آماده ساختند. براستی خیلی شهامت بکار است تا انسان بر روی زن و فرزند و خواهر و مادر خود، آتش بگشاید و بعد خود به استقبال مرگ، مردانه قدم به پیش نهد و بدان وسیله شرف و حیثیت و نام و ننگ خانوادگی و افغانی خود را حفظ نماید.

ما دیدیم رهبرانی را که دم از حیثیت و شرف و نوامیس ملی میزدند، اما برای زنده ماندن خود این همه را در پای بیگانه و اجنبی انداختند و یا تن به سازش و پستی دادند تا خود و خانواده‌شان زنده و سالم بمانند ولو ملتی بخاک سیاه بنشینند و کشوری بر باد گردد.

درباره دخالت شوروی‌ها در کودتای ثور فرهنگ مطالب جالبی ارایه میدارد. او از قول «ف، لیبب» در این باره مینویسد: دستور کودتا در سفارت شوروی در کابل تهیه و توسط صاحب منصبی بنام سرور منگل به حفیظ الله امین فرستاده شد و وی آنرا همدست گل‌بزی به صاحب منصبان وابسته ارسال نمود. (۲)

بدنبال این سخن فرهنگ از قول «ولادیمیر کازی چگین» مامور سابق، کی، گی، بی که بعدها به امریکا پناه برده و مصاحبه‌یی با مجله نیویورک تایمز (شماره ۲۲ نومبر

۱۹۸۲) بعمل آورده، مینگارد: «چون دولت محمد داودخان بدنبال قتل میر اکبر خیبر به گرفتاری رهبران حزب دموکراتیک خلق اقدام کرد، اینان با سفارت شوروی در کابل در تماس آمده، طالب هدایت شدند. سفارت در جواب به ایشان اطمینان داد که اگر دست به کودتا بزنند مسکو از ایشان پشتیبانی خواهد کرد.

بدینسان دیگر شک و شبهه باقی نمیماند که کودتای ثور بخواست و دستور مسکو طراحی و به منصفه اجرا گذاشته شده است. از اینجا میتوان گفت این اولین خبط بزرگ سیاسی شورویها در مورد وارد نمودن تغییرات سیاسی به نفع خود در افغانستان بود، بدون آنکه عواقب بس خطرناک آن را ارزیابی کرده باشند. خبط سیاسی دوم شورویها به عقیده من، پیاده کردن قشون سرخ برای استقرار رژیم دلخواه مسکو در افغانستان است که با شکست غیر قابل تصویری روبرو شد و کمپ سوسیالیزم برای همیشه تکیه گاه خود را از دست داد و امپراتوری شوروی نیز دچار فروپاشی و تجزیه شد.

تروه کی در رأس قدرت

نخستین اعلامیه کودتاجیان شام ۷ ثور ۱۳۵۷ = ۲۷ آپریل ۱۹۷۸ از رادیو افغانستان به آوازه‌های محمد سلم وطنجار (متن پشتو) و متن دری توسط عبدالقادر بیلوت پخش شد. بعد از آن اعلامیه‌های دیگری مبنی بر برقراری حکومت نظامی و قیود شبگردی و منع اجتماعات مردم انتشار یافت. در اول ماه می خبر انتقال قدرت از شورای انقلابی نظامی به شورای انقلابی پخش گردید و دولت جدید با ترکیب زیر تشکیل شد:

| | |
|--|-------|
| نور محمد تروه کی، رئیس جمهور، صدراعظم و رئیس شورای انقلابی | خلقی |
| بیرک کارمل، معاون در هر سه مقام فوق | پرچمی |
| حفیظ الله امین، معاون صدراعظم و وزیر امور خارجه | خلقی |
| محمد اسلم وطنجار، معاون صدارت و وزیر مخابرات | خلقی |
| عبدالقادر، وزیر دفاع | پرچمی |
| نور احمد نور، وزیر امور داخله | پرچمی |
| دکتور شاه ولی، وزیر صحت عامه | خلقی |
| صالح محمد زبری، وزیر زراعت و اصلاحات ارضی | خلقی |

| | |
|-------|--|
| خلقى | غلام دستگیر پنجشیری، وزیر معارف |
| پرچمی | سلطانعلی کشتمند، وزیر پلان گذاری |
| خلقى | عبدالکریم میثاق، وزیر مالیه |
| پرچمی | محمد حسن بارق شفیعی، وزیر اطلاعات و کلتور |
| پرچمی | سلیمان لایق، وزیر رادیو و تلویزیون |
| پرچمی | آناهیتاراتب، وزیر امور اجتماعی و گرزندوی |
| خلقى | عبدالحکیم شرعی جوزجانی، وزیر عدلیه ولویخارنوال |
| خلقى | محمد اسماعیل دانش، وزیر معادن و صنایع |
| خلقى | عبدالقدوس غوربندی، وزیر تجارت |
| خلقى | محمود سوما، وزیر تحصیلات عالی و مسلکی |
| پرچمی | محمد رفیع، وزیر فواید عامه |
| پرچمی | نظام الدین تهذیب، وزیر سرحدات و قبایل |
| خلقى | محمد منصور هاشمی، وزیر آب و برق |

فهرست بالا نشان میدهد که تعداد وزرای خلقی نسبت به وزارای پرچمی بیشتر است و گروه خلق اکثریت کرسی های قدرت را بدست آورده بودند، و پرچمی ها در اقلیت قرار گرفته بودند. این تفاوت از همان آغاز موجب تلاش های گروه پرچم برای بدست آوردن رهبری حزب و حکومت و تشنجاتی در درون حزب گردید.

تفاوت مذکور در عین حال ناتوانی و نا کامی شوروی را در ایجاد همکاری سالم در میان جناح های خلق و پرچم توجیه میکند، و این نکته را مبرهن میسازد که با وصف مطالعه گسترده در شرایط افغانستان، شوروی از درک شدت اختلافات قومی و اتنیکی و گرایش افغانها به انتقام گیری غافل بودند، با آنکه هر دو گروه خلق و پرچم علی السویه از دساتیر مسکو پیروی میکردند اما تا آن وقت خلقیان بیشتر طرفدار صراحت بودند و پرچمیان متمایل به پنهان کاری، غالباً اتحاد شوروی روش اخیر را ترجیح میداد.

نورمحمد تره کی رهبر دولت جدید طی بیانیه یی اظهار داشت که حزب دموکراتیک خلق افغانستان در اداره امور اشخاص لازم را جهت اجرای وظایف دولتی از رئیس دولت گرفته تا علاقه دار در اختیار دارد. بنابراین از همان آغاز کار رژیم جدید، تمام مقامات

دولتی از بالا تا پائین توسط اعضای حزب دموکراتیک خلق اشغال گردید و اشخاص فهیم و با تجربه و سابقه دار رژیم قبلی، به تصور اینکه مخالف رژیم جدیداند، یا بزدان‌ها سپرده شدند و یا از کار برکنار و یا در چوکی‌های پائین‌ترین عقب زده شدند. برخی از این کارکنان مجرب که دارای تحصیلات تخصصی در کشورهای غربی بودند، عاقبت خود را حدس زدند و از کشور بدر رفتند. زیرا از نظر حزبی‌ها بدوران رسیده، افرادی که در غرب، یعنی در آلمان و انگلستان و امریکا و فرانسه تحصیل کرده بودند و از سطح عالی دانش و کلتور اداره برخوردار بودند، «اجنت» (جاسوس) همان کشورها شناخته میشدند و با کوچکترین ابراز نظر بر سیاست کدري رژیم تک حزبی، بزدان می‌رفتند و برگشت هم نداشتند.

تره‌کی در اولین فرمانی که صادر نمود، تحصیل کرده و تحصیل ناکرده را یکسان و برابر اعلان نمود. و این امر به مذاق اکثریت اعضای حزب که فاقد تحصیلات عالی و اغلب از صنوف نه و ده بنا بر مکتب‌گریزی و عدم استعداد فراگیری دروس و ناکامی‌های متواتر از مدارس اخراج شده بودند، خیلی گوارا آمد. این فرمان اجازه میداد تا اشخاص بی‌تحصیل و کم سویه، بنابر تقرب و ارتباطات شخصی و فامیلی و حزبی با اشخاص بلند پایه حزب، در بالاترین مقامات دولتی (که در دوره داود چنین افراد ممکن نبود بدان مقامات نایل آیند) مقرر شوند و از امتیازات آن برخوردار گردند.

میتوان اذعان داشت که کودتای ثور نقش افراد ورزیده و فهیم و تخصصی و دارای تحصیلات عالی‌تر را در اداره دولت از میان برد و بجای آن در مرکز و ولایات، اغلب افراد کم دانش، کم سویه و کم تجربه و از لحاظ موقعیت اجتماعی پرعقد و بدبین نسبت به طبقات بالا دست جامعه مقرر شدند که با افراد و اشخاص غیر حزبی رژیم قبلی برخورد خشن و غیرسالم داشتند و بدینسان هر روز مردم و اطرافیان خود را مجبور به فرار و ترک دیار مینمودند.

ناگفته نباید گذاشت که نسل محمدزایی در مجموع که دارای سطح عالی‌تر کلتور، زندگی و تحصیل و برخورد خوشایند با مردم بودند، همزمان با کودتای ثور بتدریج از کابل ناپدید شدند. تعدادی زندانی و کشته شدند و بقیه‌السیف راه فرار از کشور در پیش گرفتند. صرف پنج شش خانواده محمد زایی تا سقوط رژیم جدید در کابل باقیماندند، و بعداً آنها هم راهی دیار غرب و غربت شدند. از آنجمله بودند: داکتر اکرم

عثمان رئیس اتحادیه نویسندگان و بعدها جنرال قونسل و وزیر مختار افغانستان تهران، از خانواده غلام فاروق خان عثمان، احمد بشیر رویگر وزیر اطلاعات و کلتور در حکومت فضل الحق خالقیار، از نوادگان امیر شیرعلی خان، جنرال عبدالحکیم سروری معاون صدر اعظم و شاروال کابل، از خانواده سردار رحیم اداخان بارکزائی تیولدار بهسود جلال آباد، حمیدالله طرزی وزیر مالیه در دولت نجیب الله از خانواده محمود طرزی مشهور، عبدالحکیم وزیر مالیه در حکومت خالقیار و سردار سمیع جان سراج پدر سردار حبیب سراج (بعد سکرتر اول در سفارت افغانی مقیم دهلی) اما صرف دکتر فاروق اعتمادی، با خانمش تا اخیر عمر در کابل ماندند، بدون آنکه از مرگ بیمنی بخود راه داده باشند. داکتر اعتمادی یکی از استادان رزیده تاریخ در فاکولته تاریخ و علوم اجتماعی پوهنتون کابل و یکی از آزادی خواهان و همزمان میر غلام محمد غبار و از بنیان گذران «حزب وطن» در دوره حکومت شاه محمود خان بود و مدتی مدید در زندان حکومت بسر برد. در ماه جون ۱۹۹۵ خبر درگذشت این دانشمند را در کابل، از طریق رسانه های جمعی شنیدم، روانش را شاد میخوام.

هدف از تذکر این مطلب در اینجا این است که هیچیک از اقوام و اتنیک های افغان پس از کودتای ثور مانند، طایفه محمدزایی مسکون در کابل آنقدر آسیب پذیر نبوده اند که این طایفه مورد غضب و ضرب و شتم حزبی های بدوران رسیده واقع شده اند و سرانجام بطور کامل مخصوصا از کابل ریشه کن گردیدند. اینهم یکی از برکات یا عواقب ناگوار کودتای ثور در کشور ما بوده است.

افزون بر آن کودتای ثور که پایگاه اجتماعی ضعیف و پشتوانه محکمی در میان مردم نداشت، بزودی مواجه با عکس العمل منفی مردم شد و زمینه مداخله کشورهای خارجی، منجمله اتحاد شوروی را در امور داخلی افغانستان مساعد ساخت. ورود قشون سرخ شوروی تحت هر نام و هر عنوانی که بود، سبب قیام سرتاسری مردم افغانستان بر ضد رژیم و بالنتیجه جنگ های خونین و ویرانکن و مهاجرت پنج میلیون افغان به کشورهای ایران و پاکستان و غیره و دو ملیون کشته و معلول در داخل کشور گردید، بدون آنکه به استحکام رژیم انقلابی ثور کمکی کرده باشد و مخالفان خود را بر سر جای شان نشانده باشد.

این حوادث بیانگر این مطلب است که در یک جامعه عقب مانده و سنتی مانند

افغانستان که اکثر مردم آن بی سواد و سخت پای بند عنعنات محلی، معتقدات مذهبی، رسوم و آداب قومی و محلی بوده و هستند و شرایط عینی و ذهنی برای ظهور و استقرار یک رژیم سوسیالیستی «ادعایی» با شعارهای چپی و تند مارکسیستی که با ذایقه مردم مومن افغانستان هیچ سازگاری نداشت، آماده نبود و نمیتوانست جز خشم و طغیان و قیام‌های مردم از یک سو، و سرکوبی خشن‌تر بار این قیام‌ها بوسیله نیروهای نظامی دولت از جانب دیگر، ثمره‌ی داشته باشد.

مداخله نظامی شوروی که ناشی از خبط سیاسی رهبران آن کشور و یا ناشی از سیاست توسعه‌جویی و عقب‌راندن مرزهای امنیت بخاطر دسترسی به آبهای گرم بود، فقط این نکته را قیبل از هر چیز دیگر بر ملا میسازد که شوروی در مدت بیست سال نفوذ مستقیم خود در افغانستان نتوانسته بود جامعه کثیرالملیت افغانی را با ساختار قبیلوی و عقیدتی آن بدرستی بشناسد و تصور میکرد همه مردم آن کشور مانند رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان، خواهان حضور قشون سرخ شوروی در افغانستان اند. حالا نکه این تصور و محاسبه از همان روز اول فرو ریختن قشون شوروی به افغانستان (در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹) اشتباه محض پنداشته شد و مردم افغانستان و جهان را به عکس‌العمل شدید در برابر شوروی و رژیم جدید واداشت. یکصد و چهار دولت مخالف در برابر هژده دولت موافق و هژده دولت با رای ممتنع اتحاد شوروی را در سازمان ملل متحد بشدت محکوم کردند و خواستار عقب‌نشینی فوری نیروهای شوروی از افغانستان شدند. (۱۴ جنوری، ۱۹۸۰ مطابق ۲۴ جدی ۱۳۵۸)

این تصمیم سازمان ملل متحد در برابر یک عمل اشتباه‌آمیز مسکو، افغانستان را شدیداً درانزوای سیاسی و فرهنگی و تنگنای اقتصادی قرار داد که جبران‌ناپذیر و اكمال آن برای شوروی در دراز مدت غیر قابل تحمل بود و یکی از علل عمده فروپاشی رژیم انقلابی، ادامه همین سیاست کشورهای غربی در برابر افغانستان بود.

دوباره‌گی دوباره حزب و تفوق گروه خلق بر گروه پرچم

بر خبرگان و صاحب‌نظران پوشیده نیست که وحدت مجدد حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بنابر دستور و خواست مسکو صورت گرفته بود و نمیتوانست پایدار و دیر پای باشد. بنابراین پس از سقوط داود و اعلام رژیم جدید یکجا با تقسیم کرسی‌های

قدرت، علایم و نشانه‌های جدایی و دوباره‌گی دوباره حزب استشمام میشد. حتی همان زمانیکه برنامه عمل دولت از رادیو تلویزیون کابل پخش میشد، مردم میتوانستند ناراحتی ببرک کارمل را حین خوانش متن دری خط مشی، احساس و درک نمایند. متعاقبا در فاصله کمتر از یکماه پس از کودتا، علایم اختلاف نمایان‌تر گردید. در اوایل ماه جوزا (۲۲ می ۱۹۷۸) رساله تحت عنوان «راجع به انقلاب ثور» به نشر رسید که در آن نام و نقش ببرک کارمل در سازماندهی کودتا سخنی در میان نبود. اما اشارات کنایه آمیزی از قبیل: فرصت طلبان و مبلغان ترس و شکست که در بحبوحه کامیابی در خیال گریز به روستاها بودند، در رساله بچشم میخورد. همراه با انتشار این رساله بعضی از خلقی‌ها به شایعه پراکنی پرداختند که گویا اشارات مذکور متوجه ببرک کارمل است که در میدان هوایی بر کودتا اعتراض نموده، با پیشبینی ناکامی کودتا پراکنده شدن هیات رهبری را به اطراف و ولایات پیشنهاد میکرد.

از آن به بعد نشر اخبار و عکس مربوط به رهبران پرچم در جراید کاهش یافت، در حالیکه اندازه و تعداد عکس‌تره‌کی روز بروز افزونی گرفت و همراه با القاب اغراق آمیز، کیش شخصیت پرستی را در کشور برقرار می‌ساخت. همچنان نام و القاب حفیظ‌الله امین به عنوان قوماندان انقلاب ثور، در اخبار و جراید فزونی گرفت.

بگفته آقای فرهنگ، اولین نشانه شکست پرچمی‌ها در مبارزه درون حزبی در اواخر ماه جون هنگامی بغویی ظاهر شد که خبر مقرری دو تن از رهبران آن، محمود بریالی (برادر ببرک) و دکتر نجیب‌الله، به ترتیب به عنوان سفیر کبیر در پاکستان و ایران انتشار یافت. اندکی پس از آن خبر تقرر ببرک کارمل به پراگ، نور احمد نور به واشنگتن، آنایتا راتب‌زاد به بلگراد و عبدالوکیل به لندن، یکی بعد دیگری اعلان شد و اشخاص مذکور بدون سر و صدا کابل را بعزم ماموریت‌شان ترک گفتند.

تنها در هنگام حرکت کارمل جمعی از پرچمیان در میدان هوایی کابل گرد آمده مخالفتشان را با این پیشآمد خموشانه ابراز داشتند. بقول نجم‌الدین کاورانی، یگانه توصیه ببرک کارمل به هواخواهانش هنگام وداع این بود که تمام سعی و تلاش‌تان باید در جهت بدنام ساختن و ناکام ساختن رژیم تره‌کی، امین متمرکز گردد و بس.

از جمله صاحب‌منصبان پرچمی هم دو تن در این وقت به سفارت خارج فرستاده شدند. پاچاگل وفادار به دهلی جدید و فیص محمد به بغداد و از حساب خلقی‌ها، راز

محمد پکتین به مسکو و انجنیر نظر محمد به بن مقرر شدند. بعدها گفته میشود که دو نفر دومی به علت روابط نزدیک خود با دو نفر اولی که منسوب بگروه پرچم بودند از کابل دور ساخته شده‌اند. اما روایت دقیق در مورد پاچاگل وفادار این است که او از جمله خلقی‌های منسوب به داکتر زرغون بوده و همانقدر مورد خشم و غضب امین بود که پرچمی‌ها بوده‌اند.

در سطح حزبی هم در ماه جولای تغییراتی اعلان شد که به دگرگونی موازنه قدرت در بین دو جناح حزب به سود گروه خلق دلالت میکرد. در عین حال خلقی‌ها به اشغال مقامات مهم دولتی که قبل از این سهم پرچمی‌ها بود مبادرت ورزیدند. وطنجار از پست وزارت مخابرات به وزارت دفاع تبدیل شد و گلابزوی بجای او در وزارت مخابرات جای گرفت و مزدوریار در وزارت داخله مقرر شد.

از همه مهمتر اینکه حفیظ‌الله امین به عنوان منشی کمیته مرکزی حزب قدرت بیشتری کسب نمود.

در همین هنگام اقدامات گرفتاری کارمندان پرچمی و هواخواهان‌شان شایع شد. در ۱۷ اگست دفعتاً خبر گرفتاری جنرال عبدالقادر وزیر دفاع به جرم توطئه علیه دولت اعلان شد و به تعقیب آن اخبار مربوط به بازداشت محمد رفیع وزیر فواید عامه و سلطانعلی کشتمند وزیر پلان انتشار یافت. یک ماه بعد در ۲۲ سپتامبر جراید کابل در شماره‌های فوق العاده گزارش مفصلی درباره کشف یک توطئه و خبر گرفتاری کارگردانان آن را به نشر سپردند. علاوه بر اشخاص فوق‌الذکر، اکنون جنرال شاهپور احمدزی لوی در ستیز و دکتور میرعلی اکبر سرطیب شفاخانه جمهوریت نیز بحیث رهبران دسیسه معرفی و همراه با فوتوکاپی سنوال و جواب ایشان انتشار یافت.

امین میخواست تا از موقع بعد اعظمی استفاده نموده به قلع و قمع گروه پرچم بپردازد، اما تره‌کی خواه بعلت خوف از ضعیف شدن حزب یا بعلت ترس از شوروی‌ها یا به سبب افزایش قدرت امین نمیخواست تن به چنین کاری بدهد. در همین آوان یک هیات بلند مرتبه حزبی شوروی غرض آشتی دادن امین با پرچمی‌ها به کابل وارد شد. امین به هیات خاطر نشان ساخت که خلقی‌ها از لحاظ منشاء طبقاتی و خصلت خود بیشتر از پرچمی‌ها به اصول مارکسیسم، لنینیسم وفاداراند و میتوانند دوستان خوبی برای اتحاد شوروی باشند. امین با این موضع‌گیری حاضر به آشتی با رهبران پرچم نشد

و به تصفیه حزب از عناصر پرچمی ادامه داد و سرانجام تره کی را وادار کرد تا در گزارش مورخ ۲۸ نومبر ۱۹۷۸ (۶ قوس ۱۳۵۷) به کمیته مرکزی، سران پرچم را به شمول ۶ تن سفیران سابق الذکر بحیث بنیان گذاران دسیسه معرفی کند و اخراج شان را از حزب تقاضا نماید. کمیته مرکزی نیز بدون مخالفت با این پیشنهاد دست های خود را به علامت تائید بلند کردند.

ظاهرا ادعای دسیسه برای کودتا اصلا حقیقت نداشت و این دسیسه روس ها بود تا زمینه یکه تازی حفیظ اله امین را میهیا و از این طریق اختناق و ترور و استبداد را بر کشور برای پیاده ساختن پلان های بعدی خود مسلط نماید.

بدنبال گزارش تره کی ، ۶ تن از رهبران پرچم هر یک : بیرک کارمل، نور احمد نور، اناهیتا راتب زاد، عبدالوکیل، نجیب الله و بریالی از حزب اخراج و دو تن دیگر سلیمان لایق و بارق شفیمی از بوروی سیاسی طرد شدند و برای یک دوره آزمایشی موظف به افشاگری در مورد رهبران پرچم گردیدند. اینان هرچه میدانستند و میتوانستند از بدگویی در حق رهبران پرچمی دریغ نورزیدند و تا مدتی خود را ابقا کردند. قادر و کشتمند و میرعلی اکبر به اعدام و رفیع به ۲۰ سال حبس محکوم گردیدند. معهذا حفیظ الله امین در حق ایشان (به استثنای میرعلی اکبر که اعدام شد) از ارفاق کار گرفت و اعدام آنان را به پانزده سال حبس و رفیع را به ۱۴ سال حبس تخفیف داد.

اما کار در همین جا پایان نیافت. تعدادی از اعضای گروه پرچم و بسیاری دیگر از مردم غیر حزبی به اتهام شرکت در توطئه بازداشت شده، بعضی بدون محاکمه از بین برده شدند و عده دیگر تحویل زندانها گردیدند. بنا بر گزارش رسانه های گروهی کابل در همانوقت سفرای مخلوع دارایی سفارتخانه های افغانی را بشرح ذیل ربودند و با خود به مسکو و کشورهای اروپای شرقی بردند:

۱. بیرک کارمل، مبلغ ۷۵۰۰ دالر از دارایی سفارت افغانی در چکوسلواکیا
۲. اناهیتا راتب زاد، مبلغ ۷۶۰۰ دالر از دارایی سفارت افغانی در بلگراد
۳. نور احمد نور، مبلغ ۲۱۰۰۰۰ دالر از دارایی سفارت افغانی در واشنگتن
۴. عبدالوکیل، مبلغ ۲۰۰۰ دالر از دارایی سفارت افغانی در لندن
- ۵- محمود بریالی، مبلغ ۲۴۰۰ دالر از دارایی سفارت افغانی در پاکستان
- ۶-دکتور نجیب الله، مبلغ ۲۱ میلیون ریال از دارایی سفارت افغانی در ایران (۳)

حفیظ الله امین پس از کنار زدن رقبای سیاسی خود منسوب بگروه پرچم و مقرر کردن اشخاص وفادار بخود را به عوض آنان همراه با هیاتی عالی رتبه که ریاست آنرا تره کی بعهدہ داشت بتاریخ ۱۳ قوس ۱۳۵۷ مطابق ۳ دسمبر ۱۹۷۸ عازم مسکو شد. بریژنف رهبر شوروی از هیات افغانی بگرمی پذیرایی کرد و فردای ورود هیات به مسکو، تره کی ضمن بیانیه اش خطاب به رهبر شوروی، سیاست آن کشور را در قبال کوریای جنوبی و مساله پشتونستان تائید کرد و بتاریخ ۵ دسامبر همان سال تره کی معاهده حسن همجواری را با بریژنف در کرملین به امضاء رسانید که یکسال بعد بر مبنای آن شوروی به بهانه کمک برادرانه به افغانستان، قشون سرخ خود را پیاده کرد. در یکی از مواد این معاهده گفته شده بود که:

«طرفین بمنظور تقویت دفاعی، انکشاف همکاری ها را در ساحه نظامی بر اساس موافقت نامه ها دوام خواهند داد.»

بر اصلس همین جمله یکسال بعد در همین ماه دسامبر، شوروی به پیاده نمودن قشون سرخ خود در افغانستان پرداخت. در حالیکه هیچ نشانه ایکه برای استقلال افغانستان خطر تلقی شود، تا این تاریخ (دسامبر ۱۹۷۹) بمشاهده نمی رسید.

پس از بازگشت هیات افغانی به کابل حفظ الله امین که اکنون مقام صدرات و وزارت امورخارجه را در اختیار داشت و وزارت دفاع را نیز سرپرستی مینمود، کابینه اش را از افراد هوادار خود تشکیل و بتاریخ ۱۱ حمل ۱۳۵۸ آنرا به تره کی معرفی نمود که بجز یک عنصر پرچمی دیگران همه از جناح خلق بودند. بدینسان تمام اعضای حکومت حفیظ الله امین به استثنای بارق شفیعی، همه از اعضای جناح خلق بودند و تنها یکنفر منسوب به جناح پرچم، شاید بدان علت که بیانیه های تند و تیزی بر ضد رهبران پرچم در متینگ ها ایراد می نمود و اشعار پرآب و تابی در مدح رهبر خلقی ها، نور محمد تره کی میسرود، بطور نمایشی ابقا گردید.

شتاب در تطبیق برنامه اصلاحات و شورهای مردم

رهبران حزب دموکراتیک خلق، تره کی و امین بعد از کنار زدن و تصفیه پرچمی ها از مقامات دولتی و حزبی در تابستان ۱۹۷۸، یکباره خود را در گیر یک برنامه اصلاحات فوق العاده مشکل نمودند. این برنامه عبارت بود از تحقق «انقلاب فرهنگی»

و «اصلاحات ارضی» یعنی تبدیل جامعه افغانی با سنن قبیلوی و همبستگی دینی، نژادی به یک جامعه سوسیالیستی در کوتاه مدت.

صدور فرامین پی در پی، بخصوص فرامین شماره ششم (در مورد لغو قروض و بدهی دهقانان و ممنوعیت رباخواری و سود برای هموار کردن راه برای اصلاحات ارضی که در حالات عادی و در یک جامعه متحول از عوامل طبیعی اصلاحات ارضی بشمار میرود، ولی بر عکس سبب بی اعتباری دهقانان و بدهکاران شد. و فرمان شماره هفتم در مورد ممنوع ساختن مهریه عروس که تا حدودی حقوق و رفاه زن را در جامعه افغانی تامین میکرد و رسم معمول جامعه بود و تحمیل ازدواج های اجباری در مواردیکه هنوز داماد نتوانسته بود مبلغ قبول شده مهریه را بپردازد، مبارزه با بی سوادی بطرز بسیار خشن و مستبدانه از قبیل سوادآموزی جبری زنان شوهردار و دختران جوان بدون در نظر داشت خواست شوهران و پدران، به منظور نابود کردن طرز فکر سابق، بخصوص اعتقادات دینی مردم، تحمیل ایدیولوژی جدیدی که بجز ارزش های اقتصادی و اجتماعی به هیچ چیز دیگر ارج نمیگذاشت، تحقیر آداب و رسومی که جامعه به آن عادت کرده بود و بالاخره مهمتر از همه تحمیل دولت به عنوان تنها مرجع قدرت در روستاها و انکار ساختارهای سنتی آن، همه حاکی از این بود که رژیم جدید قصد نابود کردن گذشته و تاریخ و واقعیت های اجتماعی افغانستان را دارد، بدون آنکه کمترین مهلتی به مردم که آمادگی پذیرفتن چنین دگرگونی را نداشتند، بدهد.

نمونه یی از طرز خیلی نادرست سوادآموزی کلان سالان بشمول زنان و دختران جوان در ولایت نیمروز و جوزجان سبب واکنش شدید مردم در برابر کارگردانان برنامه سوادآموزی شد.

در ولسوالی چهار برحک ولایت نیمروز، ولسوال (بخشدار) بر مردم فشار وارد کرد تا زنان و دختران جوان خود را به کورس سوادآموزی در پهلوی مردان نامحرم حاضر نمایند. مردم از تعمیم اوامر ولسوال سرباز زدند و چون ولسوال خواست آنها را ترویج کند. دست به مقاومت زدند. ولسوال و برخی دیگر از دست اندرکاران برنامه سوادآموزی کشته و زخمی شدند و تعدادی از مردم نیز دستگیر و بقیه از محل خود فرار کردند و تا پایان کار دولت تره کی و امین دوباره بخانه و کاشانه خود برنگشتند.

در ولسوالی سرپل ولایت جوزجان، بر مبنای فرمان شماره ۷ کورس سوادآموزی را

ولسوال تاسیس کرد و بر اهالی فشار وارد کرد تا زن و مرد در آن شرکت ورزند. محل تدریس کورس، مسجدی تعیین شد که در جوار زیارت امامزاده یحیی، قرار داشت. این مسجد و این زیارت که از اماکن مقدسه مردم بشمار میرفت و مخصوصا اهل تشیع به آن زیارت ارادت زیاد داشتند، استفاده از این اماکن مقدس برای پیشبرد مقاصد سیاسی و دولتی سبب انزجار مردم شد. بعد ولسوال وقتی خواست با اکراه زنان و دختران را بکورس بکشاند، مردم به مخالفت برخاستند و در برخورد بین ایشان و کارمندان دولتی، عده‌یی کشته و زخمی شدند. این خبر به سرعت در مناطق مجاور و حتی کابل پخش شد و مخالفین رژیم به تحریک مردم علیه رژیم پرداختند.

جنبه تحریک آمیز اقدامات رهبران جدید، تعویض رنگ بیرق ملی افغانستان بود. در ۱۷ اکتوبر ۱۹۷۸ مطابق ۲۷ میزان ۱۳۵۷، رنگ سیاه، سرخ و سبز بیرق ملی لغو و بجای آن نسخه بدل بیرق سرخ شوروی مزین با ستاره و لفظ «خلق» برگزیده شد که طی مراسم پر تجمل و مظاهره توام با دهل و سرنا و رقص و پایکوبی به نمایش گذاشته شد. مشاهده رنگ و نمای این بیرق پیش از هر پیشامدی دیگر، مردم را به ماهیت دولت جدید و وابستگی آن به شوروی متوجه ساخت و بنابراین در بسیج نمودن افکار عامه علیه دولت جدید تاثیر عمیق داشت.

برخورد بیباکانه نسبت به بیرق ملی که تنها مظهر وحدت ملی افغانها بشمار می‌آمد و جانشین کردن علایمی که بکلی برای عامه مردم بیگانه و غیرقابل درک بود و میتوانست مایه تحریکات برای مخالفین رژیم گردد. فقط ناشی از یک مبارزه بی‌قید و شرط رهبران رژیم جدید بود برای جا زدن رژیم در صف کشورهای سوسیالیستی جهان که خیلی پیش از وقت بود. هنوز مردم از سرگیچه‌گی فرمان شماره ششم و هفتم بدر نیامده بود که دولت بدون مطالعه و بررسی لازم شرایط، فرمان شماره هشتم را در ۶ قوس ۱۳۵۷ مطابق ۲۸ نومبر ۱۹۷۸ در مورد اصلاحات ارضی اعلان کرد. به موجب این فرمان، قانون اصلاحات ارضی دوره داود که در شرایط جامعه افغانی یکی از بهترین قوانین اصلاحات ارضی بشمار میرفت ملغی گردید و بجای آن برنامه دیگر نافذ شد.

برنامه اصلاحات ارضی داودخان، شامل دو قانون بود: یکی قانون اصلاحات ارضی و دیگر قانون مالیات مترقی زمین به موجب این قوانین ملکیت شخصی زمین به یکصد جریب زمین آبی (۲۰ هکتار) و دوصد جریب زمین للمی (۴۰) هکتار محدود گردید و

مقرر شد که املاک اضافه از نصاب متذکره، در بدل قیمت عادلانه که در مدت ۲۵ سال به اقساط تادیه میشود، بدولت تعلق بگیرد و دولت آنرا بالای دهقانان بی زمین باز هم به اقساط بفروش برساند. مقصد از قانون مالیات مترقی، وضع چنان مالیه سنگین بر زمینداران بزرگ بود که ایشان را به فروش آن مقدار اراضی ایکه سالانه از کشت باز میماند، وادار میساخت.

من در نیمروز شاهد واگذاری زمین های بسیاری از جانب زمینداران بزرگ بودم که امکان تحت کشت درآوردن هزاران جریب زمین متعلقه، خود را نداشتند ولی مجبور بودند سالانه از اراضی غیر مزروعی خویش نیز مالیه بپردازند. بنابراین اکثریت مالکان بزرگ در نیمروز حاضر شدند در بدل مالیات باقیمانده دولت زمین خود را بدسترس دولت بگذارند.

اما در برنامه اصلاحات ارضی دولت خلقی چنین پیشبینی شده بود که زمین های اضافه بر نصاب مالکیت شخصی (۳۰ جریب زمین آبی (۶هکتار) و ۴۰ جریب زمین دیمی (۸ هکتار) بدون تادیه قیمت مصادره شده، در بین دهقانان بی زمین تقسیم شود. رهبری دولت جدید که تصور میکرد، دهقان بجز زمین هیچ آرزوی دیگری ندارد و با بدست آوردن آن حاضر است از تمام ارزش های دینی و اجتماعی و معنوی صرف نظر کند و با تصاحب زمین دهقان میتواند با کار و زحمت خود از آن بهره برداری نماید. غافل از اینکه برای بهره برداری، علاوه بر زمین و کار، آب و تخمیانہ جات وآلات و ابزار شخم زنی و قلبه و غیره نیز لازم است و مهمتر از همه امنیت مالی و جانی دهقان شرط است. و در صورتیکه تدابیر تکمیلی جهت تطبیق اصلاحات مزبور صورت نگیرد، منجر به مختل شدن زندگی روستایی و متفرق شدن دهقانان میگردد و علاوه بر آن ممکن است سبب شورش زمیندارانی شود که از آنان سلب مالکیت شده است و به عنوان دشمن خلق با آنان رفتار میگردد.

دولت در حالی که هیچ فرصتی برای مطالعه و بررسی اوضاع جهت تطبیق اصلاحات ارضی نداشت و هیچیک از تدابیر تکمیلی (از قبیل دادن قرضه بانکی، تدارک وسایل کشاورزی و آموزش فنی و تامينات) را به نفع دهقانان به عمل نیاورده بود، برنامه اصلاحات ارضی را با شدت و شتاب همراه با خشونت وحشتناکی در محل تطبیق گذاشت.

صدها هیات توزیع زمین برهبری جوانان حزبی ناآگاه از وضع محیط و احساسات مردم به ولایات فرستاده شدند. اینان مستقیماً بالای زمین‌های زراعتی رفته، آن را توسط طنابهای ناقص و غیر فنی اندازه‌گیری میکردند و بعد بدون آنکه انتخاب نصاب معینه زمین را به مالک زمین حق بدهند، کم حاصلخیزترین قطعه را برای مالک زمین میدادند و بعضاً خانه و باغچه متصل سرای مالک را نیز با بقیه اراضی خودسرانه بین دهقانان محل تقسیم مینمودند، و به ایشان سند ملکیت توزیع میکردند. هر گاه مالک زمین بر نحوه اجراءات هیات خورده میگرفت، و یا نواقص کار را وانمود میکرد، بدون توجه بدلیل و برهان مالک، او را مورد لت و کوب و توهین قرار داده به پیروی از دستور رهبران خود که گفته بودند: «مخالفتان را زنده پوست کنید و اگر سلاح نیافتید سرشان را به سنگ بکوبید» اعتراض کننده را در پیش چشم اقوام و وابستگان او با بی حرمتی، توهین و تحقیر نموده به قتل میرساندند.

این اجراءات با چنان شتاب زدگی ابتدا در ولایات گرمسیر و بعد در ولایات سردسیر افغانستان صورت گرفت که در ماه سرطان ۱۳۵۸ = جولای ۱۹۷۹ فقط هشت ماه بعد از نشر فرمان شماره هشتم پایان کار اصلاحات ارضی با ادعای توزیع (۲۰۰۰،۹۷۱) جریب) زمین معادل تقریباً ششصد هزار هکتار برای (۲۴۸۰۰۰) خانواده دهقان اعلان شد. (فرهنگ، ج ۲، ص ۹۵).

واقعیت این است که رفتار خشونت بار و مفرورانه و اهانت آمیز کارمندان دولت با مالکان زمین که بیشترین شان اشخاص مسن و در نگاه مردم محترم و با ایشان دارای رابطه قومی و خویشاوندی بودند، بر مردم تاثیر ناگوار و منفی نموده، موجب شورش زمینداران بشمول دهقانان بر ضد دولت جدید گردید.

باری در یکی از ولسوالی‌های هرات هیات توزیع زمین یک نفر زمیندار سالمند را که بر شیوه توزیع هیات اعتراض داشت؛ بر دم اسب پسته بر روی زمین کشانند و از شکنجه و توهین او لذت می‌بردند. اهالی از دیدن این صحنه دلخراش به غضب آمده بر هیات حمله بردند و همه را با ولسوال محل و سایر کارکنان دولت جابجا به قتل رسانیدند.

علاوتاً دهقانان پس از دریافت سند مالکیت زمین، دریافتند که به علت فقدان بذر و آب و عوامل کشاورزی نمیتوانند از زمین‌های که به ایشان داده شده بهره‌برداری کنند.

بنابراین مشکلات آنها نسبت به گذشته چند برابر شده، یکجا با مالکان به مخالفت برخاستند. دهقانانیکه دست به مخالفت زده بر ضد دولت با مالکان قبلی بشورش برخاسته بودند، هنگام مقابله با نیروهای دولتی که کشته و یا دستگیر میشدند بعضا از کمر این دهقانان اسناد توزیع زمین‌های بدست آمده که تازه از دولت زمین دریافت کرده بودند.

ظاهرا عامل عمده‌تر پیوستن دهقانان با مالکان قبلی زمین، بر ضد برنامه اصلاحات ارضی دولت عامل دینی بود. دهقانان به ملای ده که پیشوای روحانی و مذهبی آنان بود، رجوع کردند و از او در این باره فتوا خواستند و چون ملای ده که از دستر خوان ملک نان مفت میخورد و با تطبیق اصلاحات ارضی، این نان از او گرفته شده بود، به ایشان گفت: «زمین مذکور مال غصب و عواید آن شرعا حرام است.» یا اینکه گفت: «کسیکه زمین را بدون تادیه قیمت تصرف کرده است، نه تنها عواید آن حرام است، بلکه دفن مرده هم شرعا در آن نارواست.» لذا دهقانان بطور خصوصی به مالکان سابق یا ورثه او رجوع کردند و قرار گذاشتند که زمین را مطابق شرایط قبل از اصلاحات ارضی کشت نموده، محصول آن بر طبق معمول گذشته بین آنها تقسیم گردد. این امر برنامه اصلاحات ارضی را خنثی ساخت و حتی تلاش‌های دولت کارمل را نیز با وجود وارد کردن تعدیلات لازم در مواد فرمان شماره هشتم، در رابطه به اصلاحات ارضی با ناکامی روبرو نمود. من در اثر جداگانه‌ام تحت عنوان «مناسبات ارضی و شیوه‌های برخورد با مالکیت زمین و آب در افغانستان سالهای ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم» تمام تلاش‌های دولت را در طی سالهای مورد مطالعه به تفصیل شرح داده‌ام علاقمندان به این موضوع میتوانند بدان مراجعه کنند.

قتل سفیر امریکا در کابل و آغاز تباهی افغانستان

صبح ۱۴ فیبروری ۱۹۷۹ در شهر کابل یک گروه چهارنفری منسوب به «ستم ملی» صفحات شمال کشور، قدرت دولت را نادیده گرفتند و «ادلف دابس» سفیر کبیر امریکا را ربودند و در هتل کابل در مرکز شهر زندانی ساختند و در ازاء جان سفیر، رهایی عبدالله باحث و یکی از رهبران حرکت «ستم ملی» را از دولت تقاضا کردند. عبدالله باحث یکی از رهبران و فعالان تحریک ضد سلطه پشتونها در افغانستان بود،

او در دوره جمهوریت داودخان در شورش بدخشان علیه دولت دستگیر و زندانی شده بود و بعد به علت مریضی روانی از محبس به شفاخانه عقلی و عصبی انتقال داده شد. و سپس توسط همکاران و یاران خود از شفاخانه فرار داده شده بود. دکتور اسعد احسان غبار طبیب معالج او به اتهام فرار دادن این شخص زندانی گردید.

بهرحال حفیظ الله امین صدر اعظم با اطلاع از قضیه ربودن سفیر عده‌یی پولیس را برای نجات سفیر و سرکوبی آدم‌ربایان مامور ساخت. مشاورین شوروی نیز در قضیه مداخله کردند و استراتژی ضد تروریستی را به اجرا گذاشتند. وقتی پولیس به هوتل کابل حمله ورشد و سلاح طرفین بکار افتاد، سفیر همراه با ربایندگان کشته شد. شماتت این ماجرا: اگر چه بدوش شوروی‌ها افتاد ولی مصیبت عظیم بر سر ملت مظلوم افغانستان نازل گردید.

مرگ دابس در حالیکه یک حادثه ناگوار و غم‌انگیز برای امریکائی‌ها بود ولی برای افغانستان و رژیم جدید فاجعه‌انگیز بود و بسیار بسیار گران تمام شد. ۱۶ سال تمام به انتقام خون دابس، خون افغان ریختانده شد. شهر کابل و تمام شهرها و قصبات و دهات کشور با همه دار و ندار خود به ویرانه مبدل شدند. مردم افغانستان به کفاره گناه قتل دابس، صدها هزار کشته، میلیونها افغان آواره و معلول دادند. اما معلوم نیست چه وقت دل امریکا، از این همه آدم کشی و انتقام‌کشی سرد خواهد شد. و سلاح از آدم‌کشان قصی‌القلب و بی‌ترحم افغان خواهد گرفت.

این است نتیجه یک حرکت عجولانه و مغرورانه که نه تنها خود رهبران رژیم را نابود ساخت، بلکه مردم بی‌گناه و مظلوم و کشور فقیر ما را به تباهی تاریخی کشانید و سرتاسر آنرا بویرانه و جشت‌آوری مبدل کرد.

مسئولیت این فاجعه تاریخی را کدامیک از رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان بدوش خواهد گرفت؟ رهبرانیکه هر کدام مسکو را کعبه مراد خود می‌پنداشتند و بنا بر دستورات کا، گی، بی و مشورۃ روس‌ها نه تنها قتل دابس برای آنها بی اهمیت جلوه مینمود، بلکه قتل و حبس و شکنجه هموطنان نیز برای آنها چندان اهمیتی و قیمتی نداشت. مگر هنگامی که به انتقام قتل دابس، کشور ما دچار جنگ خونین و دولت انقلابی «ادعائی» در سرایشی سقوط و زوال قرار گرفت، مسکو بداد هیچکس از این مخلصان گوش بفرمان نخورد. دولت سقوط کرد «حزب طراز نوین، پیشاهنگ طبقه

کارگر» از هم فرو پاشید و هر یک راه خود را گرفت و با زادو توشه ای که در جریان فرمانروایی و قدرت نمایی بدست آورده بودند، راهی دیار «شوروی» از هم پاشیده شدند و چون در آن جا نیز کسی به سرنای شان گوش فرا نداد راهی دیار «امپریالیسم» شدند و در آغوش «امپریالیسم» فرو غلتیدند. و سرانجام معلوم شد که «دشمن دانا بهتر از دوست نادان و نامرد» است.

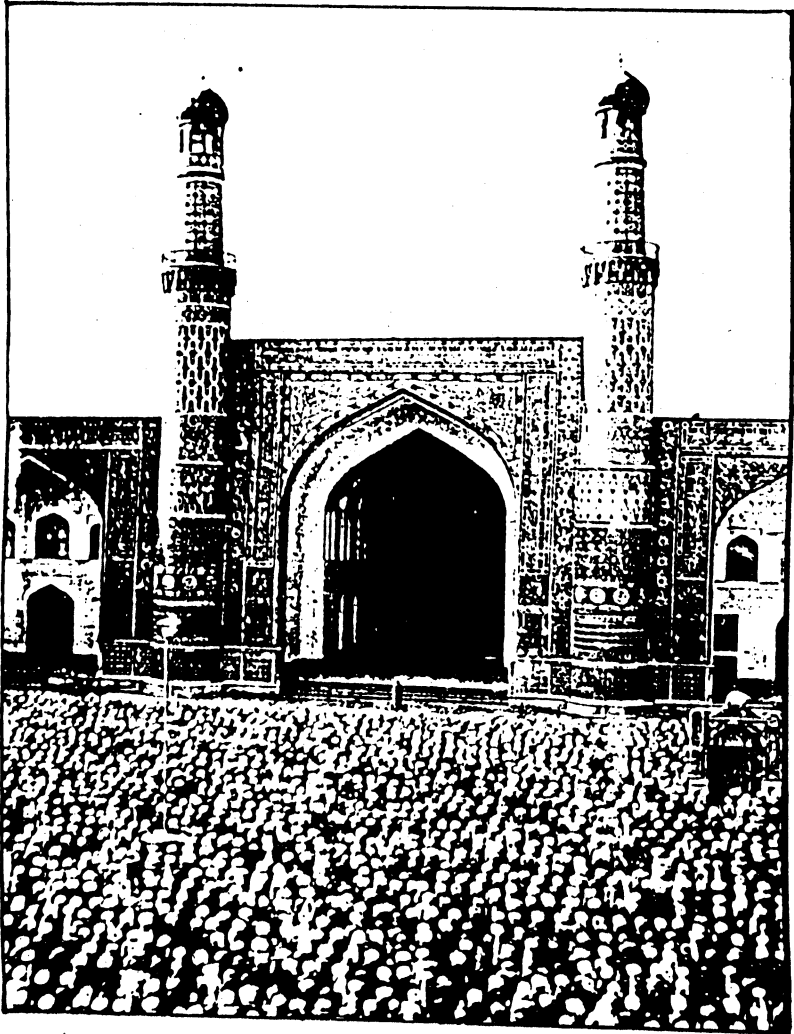
شورش هرات و جرقه های دیگر

درست یکماه پس از حادثه قتل سفیر امریکا در کابل، در ۱۴ مارچ ۱۹۷۸، نخستین شورش سازمان یافته بر ضد سیاست ارضی و اصلاحات اجتماعی و فرهنگی دولت از جانب مردم هرات براه افتاد. چنانکه گفته میشود روز ۲۴ حوت ۱۳۵۷، در حدود سی هزار نفر از مردم شهری و روستائی هرات در این شورش شرکت ورزیده بودند. علت این قیام اولاً آموزش جبری سواد برای زنان شوهردار و دختران جوان و ثانیاً تطبیق برنامه اصلاحات ارضی قبل از وقت بود، فرهنگ نوشته است:

روز نهم حوت هیاتی برای تاسیس کورس سواد آموزی زنان به قریه سلیمی واقع در نزدیکی شهر هرات وارد شد و براهالی قریه فشار آورد تا زنان و دختران بزرگسال و جوان خود را بکورس بفرستند. مردم قریه نپذیرفتند و چون فشار عمال دولت افزایش یافت، مردم برایشان حمله بردند و عده یی از آنها نابودگردیدند. در قریه غوریان، در نزدیکی سرحد ایران اهالی از اهانت هیات تقسیم اراضی بر ریش سفیدان قریه برآشفته اوراق ملکیت زمین را رد کردند. اولسوال محل ۷ نفر را نابود ساخت. مردم زنده جان نیز بر تقسیم زمین اعتراض کرده هیات موظف را از آنجا بیرون راندند و در ولسوالی گذره مردم بر هیات اصلاحات ارضی آتش کردند.

ضمناً امامان مساجد و خطیبان و واعظان شهر هرات نیز مردم را به مقاومت در برابر تطبیق نقشه دولت مبنی بر تقسیمات اراضی و برنامه سوادآموزی زنان شوهردار و دختران جوان شان دعوت کردند. دولت در مقابل بدستگیری علما و مشایخ و روحانیون پرداخت و حضرت عبدالباقی مجددی را با سید معظم پسر حضرت کرخ و سایر افراد خانواده مجددی جمعاً ۶۰ نفر از روحانیان را طوری زندانی ساخت که بعداً اثری از آنها بدست نیامد.

قبل از این دستگیری، دولت عده دیگر از سران اقوام و ریش سفیدان و معززان هرات چون: محمد افضل شهیر، مولوی عبدالعزیز خطیب مسجد جامع هرات، قازی ابوبکر مدیر معارف، حاجی عبدالاسلام غوریانی، سیداسحق دلجوی، و خواجه غلام رسول احراری و غیره را دستگیر و زندانی کرده بود.



مسجد جامع هرات در روز نماز عید

در چنین اوضاع و احوالی، نامه‌یی از طرف صبغت‌الله مجددی توسط حاجی محمدایوب در تاریخ ۱۸ حوت به هرات رسید که مردم را به قیام عمومی دعوت میکرد. نقل این نامه بسرعت در شهر و قصبات نزدیک هرات پخش گردید و مولوی بهاءالدین در مسجد جامع هرات مردم را به جهاد بر ضد رژیم دعوت کرد. در ۲۳ حوت اهالی گذره برهبری گل محمد تیزانی و مولوی صالح محمد در جنگل روضه باغ جمع شده، در حدود دو هزار نفر شب را در جنگل مذکور بسر بردند و بامداد روز ۲۴ حوت، پس از ادای نماز صبح با بیرق‌های سبز و شعارهای اسلامی ضد دولت و ضد شوروی در افغانستان به سوی مرکز شهر روانه شدند.

دستجات دیگر از و لسوالی انجیل به شهر روی آوردند و اهالی شهر اعم از سنی و شیعه برهبری سید مغفور، حاجی جلال‌الدین میمند، پهلوان محمد علی، ارباب غلام رضا و غیره به ایشان پیوسته سعی نمودند تا محبوسین را که در بین ایشان زندانیان سیاسی موجود بود، رهایی بخشند. نیروهای دولتی و حزبی توسط تانکها و زرهپوش‌ها بر شورشیان آتش گشودند و مردم با سنگ و چوب و تبر و تبرزین وسیلاوه و پیشقبض و چند میل تفنگ شکاری به مقابله پرداختند. در این ضمن جوانی یک مشت گل بر شیشه تانکی فالید و خود با گلوله‌های ماشنیدار سوراخ سوراخ شد، جوانی دیگر با استفاده از این فرصت بر تانک پترول پاشید و آنرا آتش زد و به این صورت این دو جوان که نام‌های شان بما نرسیده به قیمت جان‌های خود، تانک و تانکیست را از بین بردند. در حدود دروازه قندهار طیارات بمب‌افکن میک ۲۱ ساخت شوروی که از میدان هوایی شنیدند پرواز کرده بودند، بر شورشیان بمب فرو ریختند و تعداد زیادی از مردم را نابود کردند.

فردای آن روز جمعه ۲۵ حوت خبر قیام به اطراف و اکناف هرات رسیده بود، تعداد بیشتری از مردم روستاها به شهر روی آوردند. جمعی از این روستائیان در نزدیک پل ریگینه مورد بمباردمان طیارات و توپخانه دولتی قرار گرفته تلفات زیادی را متحمل شدند، معهذا عده‌یی بدون برخورد با موانع به شهر وارد شده به شورشیان پیوستند. زد و خورد با قوای دولتی در تمام روزهای ۲۴ و ۲۵ حوت دوام یافت که ضمن آن یک تعداد از اعضای حزب دموکراتیک خلق و مشاورین شوروی که بدست شورشیان می‌آمد، کشته شدند.

قیام‌های پرشور مردم در طول تاریخ هنگامی به پیروزی رسیده که نیروهای موظف به سرکوبی قیام‌کنندگان به حمایت از قیام برخاسته‌اند. قیام مردم هرات در روز ۲۶ حوت (۱۶مارچ) به این مرحله رسید. در این روز صاحب‌منصبان و افراد نظامی فرقه هرات از تصمیم والی هرات نظیف‌الله و سید مکرم، قوماندان نظامی در باره بمباران شهر اطلاع حاصل کردند و بجلوگیری از آن پرداختند. نخست سه نفر صاحب منصب در حالی که هر کدام ماشیندار خفیف در دست داشتند به تالار نانخوری صاحب منصبان زلمی‌کوت وارد شده افسران حزبی و مشاورین روسی را که در آنجا جلسه داشتند و تعدادشان به ۶۰ نفر میرسید به آتش بستند. سپس مرکز قوماندانی فرقه را در باغ فرامرزان با مرکز ولایت هدف گلوله توپخانه قرار دادند که در نتیجه آن والی، قوماندان عسکری و مشاورین روسی به میدان هوایی و از آنجا به شنیدن فرار کردند. در پیوستن فرقه نظامی به قیام‌کنندگان نقش فعال را جگ‌تورن اسماعیل خان (اکتون امیر اسماعیل خان) جگرن عبدالعزیز، جگتورن نوراحمد، دگرمن محمدانور نصرتی، جگتورن علاءالدین، جگرن شایسته، تورن نجیب‌الله، جگرن سیداسدالله، جگرن شمشیرخان، ضابط خلیل‌الله باجگرن غلام رسول بلوچ، ضابط سلطان احمد شیرینگل، بصیرخان ایفا کردند. اینان بدنبال قلع و قمع عناصر وفادار به دولت دروازه تحویلخانه‌ها را باز نموده و اسلحه و مهمات موجود را بین شورشیان تقسیم کردند. سپس به اتفاق قیام‌کنندگان به شهر روی آوردند و اکثر نقاط مقاومت دولتی را از بین بردند.

روز ۲۷ حوت نقطه اوج قیام هرات بود. در این روز قیام‌کنندگان با حمایت نظامیان هرات اکثر نقاط مهم شهر را فتح نموده و تسلط خود را بر نقاط مذکور قیام نمودند. اما فراموش کردند که خطوط مواصلاتی شهر را با سایر نقاط قطع کنند. شام همان روز قطعه زره‌دار که دولت بصورت عاجل از قندهار به هرات سوق داده بود، از سمت جنوب به شهر وارد شد. قوماندان قطعه برای اغفال شورشیان بیرقهای سفید و سبز را بر تانک‌ها و موتورهای جنگی تعبیه نموده بود و چنان جلوه داد که برای کمک به قیام‌کنندگان به هرات آمده است. این حیلۀ جنگی بخوبی کارگر افتاد و شورشیان از مقابله با قطعه مذکور خودداری نمودند. در نتیجه نیروهای خلقی توانستند خود را به زلمی‌کوت نزدیک کنند.

در روزهای ۲۸ و ۲۹ حوت جنگهای سختی میان نیروهای نظامی زلمی‌کوت و قوای

تازه وارد دولتی رخداد که در آن عده‌یی زیاد تلف شدند. افراد فرقه ۷ هرات با شجاعت ناشی از ایمان و معنویات اسلامی، در هر جا در برابر هجوم هواخواهان دولت مقاومت میکردند. اما مداخله نیروهای هوایی که از پایگاه نظامی شنیدند و بعضاً از داخل اتحاد شوروی پرواز مینمودند، نیروی شورشیان را با فرو ریختن بمب و آتش راکت در هم کوفت و شورشیان که عرصه را بر خود تنگ یافتند، با قبول تلفات بسیار عده‌یی موفق شدند تا به کوه‌های اطراف پناه ببرند و از آنجا جنگهای چریکی را علیه دولت جدید ادامه بدهند. (۴)

دو تن از قوماندانان بسیار موفق و ورزیده جنگهای چریکی هرات که نقش بسیار موثر در بسیج نمودن نیروهای نظامی هرات به حمایت از شورشیان بازی کرده بودند تورن اسماعیل خان و جگرن علاء الدین خان بودند که در طول جنگ‌های ۱۴ ساله بر ضد قشون سرخ شوروی و نیروهای دولتی دست از مبارزه بر نداشتند. و در تحت هیچگونه شرایطی حاضر به صلح با دولت کابل نگردیدند. این دو قوماندان دلیر و مجرب وزیرک پس از فتح هرات در سال ۱۳۷۱ ش. قبل از تمام تنظیم‌ها، نظم و آرامش و امنیت را به نحو تحسین برانگیزی در هرات قایم کردند و در تمام کشور، یگانه ولایتی که از برکت تدبیر و خیراندیشی این دو جنرال ورزیده، در صلح و آرامش بسر می‌برد، هرات است.

تلفات شورشیان هرات واقعا خیلی زیاد بود و رقم آن بین پنج تا سی هزار نفر قلمداد شده است. دولت پس از سرکوبی بیرحمانه قیام کنندگان، آنرا نتیجه مداخلات دولت ایران در امور داخلی افغانستان وانمود کرد و گفت «رهبران مذهبی ایران عده‌یی از ایرانیان را در لباس افغانی به هرات فرستاده تا با دامن زدن به مسایل شیعه و سنی در میان مردم نفاق تولید کند».

علت این تبلیغات دولت، نطق‌های پرشور آیت الله شریعت مداری، یکی از رهبران مذهبی ایران بود که از فراز منبر روز جمعه اقدامات خشونت‌بار دولت افغانستان را محکوم ساخته بود.

پیروزی انقلاب اسلامی در اوایل سال ۱۹۷۹ در ایران و قرارگرفتن آیت الله خمینی در رهبری این کشور، ضربت دیگری بود بر استحکام رژیم انقلابی در افغانستان. آیت الله خمینی طی نطق شدیدالسخنی رژیم افغانستان را یک رژیم ضد اسلامی نامید و آنرا

محکوم کرد و هرگونه روابط خود را با این رژیم قطع نمود. از آن تاریخ به بعد، ایران پناهگاه مطمئن برای چریک‌های افغانی بشمار رفت.



امیراسماعیل، قوماندان جبهه شمال غرب کشور در حال پذیرش اسلحه از یک چریک

امریکا که بنا بر توصیه انگلیس از حمایت محمدرضا شاه دست گرفته بود تا رژیم اسلامی بخاطر ضربه زدن به رژیم انقلابی در افغانستان، در ایران پا بر جا شود، وقتی دید که رژیم اسلامی ایران، امریکا را بدتر از شوروی می‌پندارد و حاضر نیست برای آن کشور در ایران نقش پای بگذارد، بلکه خواهان پول‌های نیز هست که گویا شاه در امریکا ذخیره کرده است و برای بدست آوردن آن، دیپلمات‌های امریکایی را گروگان گرفته است، صدمبار از کاریکه در حق شاه کرده بود، پشیمان شد، ولی این پشیمانی دیگر فایده‌ی نداشت و اجباراً دندان روی جگر گذاشت و خود را متسلی به این ساخت که ایران

پناهگاه خوبی برای چریک‌های افغانی ضد رژیم کابل است. دیگر امریکا منافعی را کاملاً در ایران از دست داد و مساله گروگان‌های امریکائی، حکومت کارتر را چنان دچار سرگیجه‌گی نموده بود که حتی فراموش کرد به روسها بگوید: امریکا مخالف مداخله شوروی‌ها در افغانستان از طریق زور و فشار نظامی است و شوروی هم برای رسیدن به اهداف استراتژیکی‌اش به افغانستان قشون پیاده کرد.

با پیاده شدن قشون سرخ شوروی در افغانستان، مهاجرت افغانها به ایران و پاکستان روز افزون گردید و چون دولت افغانستان، شورش هرات را نتیجه دسایس امپریالیزم و ارتجاع منطقه، یعنی پاکستان و ایران میدانست، لذا حکومت پاکستان و ایران مقدم مهاجرین و بخصوص مخالفین رژیم جدید افغانستان را گرامی داشته، با پذیرفتن مهاجرین، گروه‌های مقاومت ضد رژیم را ایجاد نمودند تا با جنگ و گریز در داخل کشور، یک جنگ فرسایشی را بر ضد دولت جدید سازمان داده باشند. نقش گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود و تورن اسماعیل در سازماندهی اینگونه جنگهای پارتیزانی و چریکی چشمگیر بود.

جرقه‌های مقاومت در سایر ولایات

پس از شورش مردم هرات بر ضد سیاست فرهنگی و برنامه اصلاحات ارضی دولت که با خشونت تمام سرکوب گردید، هسته‌های مقاومت بتدریج در سایر ولایات کشور ایجاد گردید و مبارزه روستائیان با همدستی ملاکان و زمینداران با قطع خطوط مواصلاتی از ولایات به مرکز و از مرکز به ولایات آغاز شد.

دولت در آغاز قطارهای مسافربری و اکمالاتی را بوسیله نیروهای امنیتی و انتظامی اسکورت مینمود. اما چون دید رسیدگی به تمام نقاط کشور، یک کار توان فرساست و ضمناً متحمل تلفات جانی افراد دولتی نیز میگردد، از ادامه این روش صرف نظر نمود و بالنتیجه راه‌ها و شاهراه‌های مواصلاتی به مرکز تقریباً در دست کنترل مخالفین دولت قرار گرفت. دولت هم بر خشونت خود افزود و روستاها و مناطق شورشی را بشدت بمباردمان میکرد. کمترین عکس‌العمل مردم با شدیدترین و بدترین شیوه مجازات جواب داده میشد. چنانکه اندکی بعدتر از شورش هرات، مردم زمیندار در هلمند، دست بشوروش زدند و از ولسوال تا مدیر مکتب و سر معلم و معلم حزبی هر چه بدست‌شان

آمد، از میان بردند و برخی را مثل گوسفند در زیر ساطور قطعه قطعه و ریزریز کردند. دولت هم محلات شورشی را بمباران نمود و عده‌یی از مردم شورشی را دستگیر کرده به قندهار انتقال داد و سپس در محضر عام اهالی، آنها را در زیر چرخهای تانک خورد و خمیر ساخت و بدین‌سان زهر چشمی به مردم قندهار نیز نشان داد.

بدنبال قیام هرات و شورش زمینداور، در ولایت کُتر مردم نورستان و دره پیچ در روز اول سال ۱۳۵۸ (۲۱ مارچ ۱۹۷۹) جاده موتر رو را قطع کردند و پایگاه نظامی دولت را در اسمار و بریکوت در محاصره قرار دادند.

برخی بدین باوراند که مردم دره کامدیش نورستان قبل از مردم هرات، در تاریخ ۱۲ میزان ۱۳۵۷ با رهبری لطیف‌خان مهردیش و ملاحضرت علی و رحمت نبی، با نیروهای دولت درگیر شدند و نیروهای دولت را مجبور به عقب‌نشینی به بریکوت ساختند. (مجله پیام زن، شماره ۳۷، ص ۸۹)

جنبش مردم دزکُتر زمانی قوت گرفت که غندکوهی اسمار به قوماندانی عبدالروف صافی با تمام پرسونل و مهمات و اکمالات خود به مجاهدین جمعیت پیوست. دولت هم قراء و قصبات کُتر را زیر بمباران هوایی گرفت و چون دید مردم دست از مقاومت بر نمی‌دارند، روز ۲۰ آپریل = ۳۰ حمل ۱۳۵۸ دولت دست به کشتار دسته جمعی اهالی روستای «کراه» زد.

مرحوم فرهنگ از قول شاهدان عینی حادثه مذکور را بدینگونه روایت کرده است:

«دو صد نفر سرباز و پولیس حکومتی که توسط ۲۰ تن مشاور شوروی ملبس به لباس نظامی اردوی افغانستان رهبری میشدند بدنبال یک حمله نیروی چریکی، مردان فریه کراه را تا بچه‌های ۱۲ ساله در یک نقطه جمع نموده، دستور دادند که آوازشان را به شعار «هورا» و سایر شعارهای کمونیستی بلند کنند. اما مردم که شعار مذکور را ضد اسلام می‌شمرند، به جای آن نعره الله‌اکبر کشیدند. آنگاه آمر قوا، امر آتش صادر کرد و یک هزار و یکصد و هفتادتن مرد و پسر جوان در پیش چشم زنان و مادران و کودکان‌شان بخاک و خون غلطیدند.» (ج ۲ ص ۱۲۵)

متأسفانه بخش بیشتر این جنایات و کشتارهای دسته جمعی مردم و اهالی روستاها در نقاط دور دست و دشوار گذار و در شرایط فقدان ثبت وقایع صورت گرفته که هیچکس جز آنانی که خود طعمه آتش توپ و بمب و راکت شده، باقی نمانده تا چشم دید خود را از مظالم دولت بازگو کنند.

در هزاره جات عملیات دولت با کشتار پیشوایان مذهبی آغاز شد و چون مردم بمقابله و مقاومت بر خاستند، دولت که از اعزام قطعات اردو بداخل هزاره جات بیم داشت کوشید تا مردم را از طریق محاصره اقتصادی وادار به تسلیم شدن نماید.

در ماه حمل ۱۳۵۸ (مارچ و آپریل ۱۹۷۹) مردم بادغیس و جوزجان و سمنگان و در ماه ثور (آپریل و می) مردم غور و لوگر سر به شورش برداشتند و عرصه را بر دولت خلقی تنگ ساختند و پس از آن در تابستان ۱۳۵۸ مبارزه با رژیم تقریباً اکثر نقاط کشور را فرا گرفت و دولت هم میکوشید این شورش‌ها را با قهر و خشونت با بمباران هوایی و آتش توپخانه و نیروی زره‌دار سرکوب کند. در اواخر ماه ثور ۵۸، احمد شاه مسعود در راس ۴۳ نفر از مجاهدین به پنجشیر وارد شد و پس از مشورت و مصلحت با مردم دره‌های پنجشیر، آنان را برای مبارزه و مقاومت با رژیم آگاه و آماده ساخت و سپس به فتح علاقه‌داری حصه اول، بوله‌غی، خارو و پل کفترخان واقع در دهانه سالنگ جنوبی موفق شد. نیروهای دولت برای سرکوبی مبارزین پنجشیر به حرکت آمدند و در برخورد‌های که میان آنان صورت گرفت، فراوان از افراد دولتی تلف شدند. جنگ چهل روز در دره‌های پنجشیر دوام یافت و سرازجام با زخمی شدن احمد شاه مسعود از ناحیه پا، برای مدتی متوقف گردید.

در بدخشان، در ولسوالی کشم تقریباً همزمان با قیام هرات مردم دست به عصیان زدند و کارمندان حزبی دولت را نابود کردند. هر چند دولت عده‌یی از شورشیان را دستگیر و بروایتی توسط طیاران نظامی از ارتفاعات بسیار بلند در دریای آمو، یاده‌های پر از سنگلاخ رها کرد، مگر مردم هر روز بیشتر از پیشتر از رژیم گریزان شده به انتقام کشی از کارمندان دولت می پرداختند.

در دره صوف ولایت سمنگان، اهالی در ماه ثور ۱۳۵۸ (می ۱۹۷۹) قیام نموده و عمال دولت را از میان بردند. پس از آن دولت دوباره بدره مذکور نفوذ کرد و اهالی را با فریب غافلگیر نموده (۱۵۰۰) تن را در زیر چشم مشاورین روسی تیرباران کردند. غالباً کشتارهای دسته جمعی بدستور مشاورین روسی صورت میگرفت و اجرا کنندگان جنایات، از اینکه بدستور مشاورین هموطنان خود را دسته جمعی نابود کرده بودند، دست بر سبیل‌های خود به علامت فتح و پیروزی میکشیدند. معه‌ذا مردم دست از مقاومت برنمی‌داشتند و بتدریج این مقاومت‌ها بشکل جهاد علیه رژیم در آمده، وطن

شمول شده میرفت.

چنین مینماید که مقاومت مردم تا این زمان بیشتر در اطراف و در ولایات دور دست جریان داشت و پایتخت کشور به علت کنترل شدید و قیودات حکومت نظامی از این نوع شورش‌ها و عکس‌العمل‌های مردم بی‌غم بود. اما اینطور نبود. از نیمه سال ۱۹۷۹ برخی جرقه‌ها و ناآرامی‌ها در کابل و حومه آن بر ضد رژیم رخداد که با خشونت و تلفات سنگین خاموش ساخته شدند. از آن جمله میتوان از مبارزه استادان پوهنتون کابل و شورش چند اول و جنبش بالاحصار کابل نام برد که مختصراً هر یکی تشریح میگردد.

شورش چنداول

چنداول در مرکز کابل، یکی از محلات سکونت ترکان قزلباش شیعه مذهب است که عده‌یی از هزاره‌های شیعه را نیز در خود جای داده است. قزلباش‌ها از بقایای لشکر نادر افشار میباشند که بعنوان یک اقلیت اتنیکی از اتحاد صمیمانه با همدیگر برخوردارند. روشنفکران قزلباش و علمای مذهبی آنان در کابل از شهرت فراوان بهره‌مند بودند. سیدسرور واعظ یکی از علما و واعظان نامدار چنداول، کسی بود که مردم قزلباش را به ماهیت رژیم جدید آگاه ساخت و بزودی از جانب دولت گرفتار شد. به قول فرهنگ، سی‌تن از علمای مذهبی قزلباش و هزاره به تره‌کی مراجعه کردند و رهایی واعظ را تقاضا نمودند. تره‌کی هم نامبرده را رها کرد. معذالک چون علما از انتقاد از اعمال دولت خودداری نکردند، بزودی سرور واعظ بشمول شیخ محمد امین افشار، فتح محمد علی، سیدعلی احمد عالم، سیدعبدالحمید ناصر، سیدمصباح سنگلاخی، سید میرحسن رضوانی، شیخ سلطان، اسماعیل مبلغ از روشنفکران ممتاز و شاز هزاره، سید ابراهیم، عالمشاهی حقوقدان، محمد یوسف بینش وکیل سابق، محمد حسین نهضت منشی سابق شاروالی، سید میرزا شاه فضیلت معلم ادبیات، علی آقا استاد پوهنتون (پسر سید اسمعیل بلخی از پیشوایان روحانی افشار) دکتور محمدقاسم صابری، نادرعلی خان جاغوری سناتور سابق، سیدمهدی مدنی، محمد مهدی ظفر(نطاق توانای رادیو تلویزیون) و عده بزرگ دیگر، یکی بدنبال دیگری گرفتار و مفقود الاثر شدند.

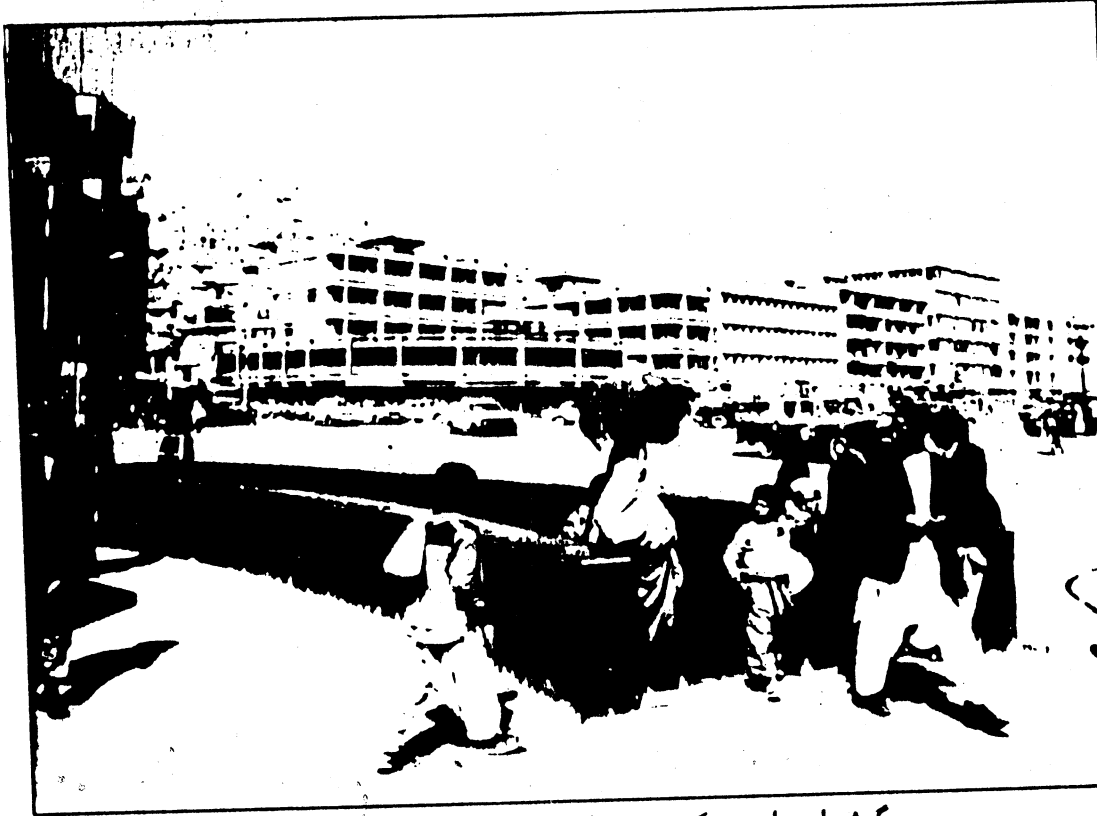
این گرفتاری‌ها اذهان مردم شیعه را بخصوص برای حرکت علیه نظام خود کامه تک

حزبی آماده ساخت و عده‌یی ازین مردم با تنظیم‌های جهادی در ایران و پاکستان در تماس آمدند و در نتیجه بروز ۲ سرطان (۲۳ جون ۱۹۷۹) مردم محله چند اول اعم از قزلباش و هزاره بساعت ۱۰ قبل از ظهر در حصه اول جاده میوند اجتماع نموده با دادن شعارهای ضد دولتی، نخست ماموریت پولیس را اشغال و اسلحه آن را برای دوام مبارزه بدست آوردند. و سپس در طول جاده میوند به مظاهره پرداختند. در عین حال یک تعداد از جوانان اوراق تبلیغاتی ضد رژیم را توزیع میکردند. بدنبال تظاهر کنندگان دو عراده بس حرکت میکرد که در بین آن افراد مسلح قرار داشتند. بزودی چندین هزار نفر از مردم شهری با اسلحه ابتدایی کارد و تبر و غیره به مظاهره چیان پیوستند و جمعیت بزرگی تشکیل دادند. اما بزودی مظاهره چیان با برخورد خشونت بار دولت روبرو شد. نیروهای مسلح دولتی بر تظاهر کنندگان آتش گشودند و در پایان چهار ساعت گلوله باری نیروهای دولتی، عده زیادی از مردم که در محاصره قرار گرفته بودند، کشته شدند و بقیه السیف از طریق کوچه‌های فرعی خود را نجات دادند.

مجروحین حادثه که تعدادشان ممکن است به هزاران نفر میرسید، از هرگونه پرستاری و تداوی محروم ماندند. زیرا شفاخانه‌های دولتی از پذیرفتن ایشان خودداری کردند. بدنبال آن انتقام‌گیری دولت آغاز شد. شب هنگام چند اول توسط نیروهای نظامی دولت محاصره شد و صاحب‌منصبان به زور و عنف وارد منازل مردم شده جوانان را دستگیر و مخصوصا در خانه‌ایکه مجروحی دیده میشود. تمام اعضای جوان و بالغ خانواده به اسارت گرفته میشود. بدینگونه بقیه روشنفکران و علمای مذهبی چنداول به دلیل اتهام شرکت در تظاهرات زندانی و سر به نیست شدند. مانند: دکتور علی محمد و دکتور رشیدی و دکتور جعفر طاهری، حاجی سیدعلی جان رضوی، یونس مهدی زاده، حاجی عبدالکریم لعلی، مولوی نجف‌علی نجاتی، میرعلی احمد شامل، علی احمد ضیا. و دیگر شخصیت‌های محلی که اسم‌شان بما نرسیده است.

تعداد تلفات این حادثه اعم از آنانی که در برخوردها کشته یا بعدا دستگیر و اعدام شده‌اند به ده هزار نفر تخمین زده میشود. (خوشبختانه یکی از شخصیت‌های با نام و نشان چند اولی آصف آهنگ وکیل دوره ۱۳ بود که بنا بر شناسایی با حفیظ‌الله امین در این گیرودار زنده ماند و بعدها در دوره ببرک کارمل و نجیب‌الله تا ۱۳۷۱ در کابل بود و باش داشت و پس از تصرف کابل و آغاز جنگهای مذهبی میان مجاهدین او به

پشاور مهاجرت نمود. از فعالان این شورش، اسمای محمد جعفر واعظ زاده، محمدیونس مهدی زاده، ظهورالدین، میرعلی احمد ضیاء محمدعمر، پهلوان فرامرز و میر اکبر آقا بر سرزبانها بود و ممکن است تعداد فعالان جنبش بیشتر از این ها بوده باشد (۶)



گوشه‌ای از مرکز شهر کابل قبل از سال ۱۹۹۲

بدنبال این حادثه شایع شد که بعضی از گروه‌های اسلامی بیرون مرزی، (از جمله حزب اسلامی) مردم چندانول را با وعده کمک به قیام تشویق کرده بودند اما در عمل از همکاری خود داری نمودند و بالنتیجه چند اولیان بدون محاسبه قوت خود با دولت جدید، دست به اقدامی زدند که بیش از همه خود را خورد و خمیر ساختند بدون آنکه کسی بداد آنان رسیده باشد. این ضریب شاید در طول زندگی چند اولیان بدترین و فاجعه برانگیزترین ضربتی بود که پس از کودتای ثور آنها متحمل شدند.

چندانول و چنداولیان باری پس از پیروزی مجاهدین بر رژیم قبلی نیز دچار ضربات وحشتناکی از طرف نیروهای دولتی شدند. در زمستان ۱۹۹۳ مطابق جدی . دلو ۱۳۷۱

گلبدین حکمتار در ایتلاف با حزب وحدت به مخالفت با حکومت برهان‌الدین ربانی برخاست و تمدید یا تعیین مجدد آقای ربانی را از طرف شورای حل و عقد برای دو سال دیگر مردود شناخت و بالنتیجه جنگهای شدیدی میان طرفداران دولت ربانی و گلبدین حکمتیار به وقوع پیوست. حزب وحدت به کمک هواداران چند اولی خود باری از موضع چند اول و نیروهای دولتی مستقر بر کوه باغ بابر و دامنه‌های خواجه صفا حملاتی انجام داد و بالمقابل نیروهای دولتی از بلندی‌ها و ارتفاعات کوه خواجه صفا چند اولیان را به آتش توپ و خمپاره بستند و طیارات دولتی بر فراز محله چند اول بمب و راکت فروباشید. بدینگونه ضربتی غیر قابل تصویری بر چند اول و چند اولیان وارد آمد که تمام مردم محله مذکور، متحمل خسارات مالی و جانی فراوان شدند و چند اول دیگر بکلی از وجود افراد وابسته به حزب وحدت و حتی از انسان خالی شد. و جز تلی از خاک و ویرانه امروز چیز دیگری از آن محله بر جا نمانده است.

چند اولیان نمی‌باید بدون سنجش و محاسبه تدریمندی و موقعیت خود دست به عملی میزدند، که غود و خانواده‌های خود و در مجموع محله تاریخی چنداول را چنین به آتش نیستی و نابودی کامل بیکشانند. ممکن است این بار هم چند اولیان فریب وعده‌های نیروهای اسلامی درون مرزی، حزب وحدت را خورده باشند.

شرح این هجران و این خون‌جگر
این زمان بگذار تا وقت دگر

بلوای بالاحصار و نقاط دیگر

بالاحصار قلعه تاریخی است در جنوب شرق شهر کهنه کابل که بر فراز تپه بلندی بنا یافته و در تاریخ افغانستان شاهد رخدادهای مهم و غالباً خونینی بوده است. شاهان درانی بعد از احمدشاه و سلسله محمد زایی از امیردوست محمد خان تا امیر شیرعلیخان در اینجا بر تخت سلطنت افغانستان جلوس داشته‌اند. از عهد امیر عبدالرحمن خان تا پایان کار امیرامان‌الله خان، تقریباً متروک بود، اما نادرشاه مجدداً آنرا مرمت کرد و با تاسیس مکتب حریمی و پوهنتون حریمی در آنجا، بالاحصار رونق گرفت. پس از انتقال پوهنتون حریمی در پل چرخ، بالاحصار محل نظامی نیروهای ضربتی و کوماندو، قرار گرفت.

به تاریخ پنجم اگست ۱۹۷۹ (۱۴ اسد ۱۳۵۸) که بیش از چهل روز از حادثه چند

اول نگذشته بود یکبار دیگر کابل و این بار بالاحصار آن به جنبش در آمد و نظامیان مخالف دست به بغی و طغیان زدند و تا پای جان رزمیدند.

فرهنگ مینویسد: «یکروز قبل از قیام، یک قطعه افراد از جلال آباد هم به بالا حصار انتقال یافته بود که در بین ایشان عده‌یی صاحب منصب مربوط به احزاب اسلامی موجود بود. شورش کنندگان سه تانک را علیه خانه خلق (مقر ریاست جمهوری) سوق دادند. لیکن دولت بسرعت اقدام کرده تانکها را توسط راکت هلیکوپتر از بین برد. در داخل قلعه نبرد شورشیان با نیروهای وفادار دولت از حوالی ظهر تا ساعت چهار بعد از ظهر طول کشید و در پایان قیام کنندگان که تعدادشان ۱۲۰۰ نفر تخمین شده است در زیر ضربات تانک و هلیکوپترهای توپدار به تسلیم مجبور شده همه اعدام و شب هنگام در اطراف کابل به زیر خاک مدفون گردیدند. حتی اشخاص غیرنظامی که در آن روز در اطراف بالاحصار دیده شدند، از جمله فضل احمد ذکریا معروف به نینواز و حبیب ذکریا از ماموران سابق وزارت خارجه نیز دست انداز و گرفتار و بگمان غالب از بین برده شدند.» (۷)

اما برخی از سازمان‌های دیگر، از جمله «سازمان رهایی» بلوای بالاحصار را مربوط به مبارزه افراد خود دانسته، مدعی است که «قیام بالاحصار» بخشی از قیام عمومی‌ای بود که توسط «جبهه مبارزین مجاهد افغانستان» (متشکل از پنج سازمان از جمله سازمان رهایی و حرکت انقلاب اسلامی) طرح ریزی شده بود. و قرار بود همزمان در بسیاری نقاط دیگر کابل و ولایات حرکت‌هایی مسلحانه جهت براندازی دولت امین بوجود آید. ولی متأسفانه قیام به علت خیانت تنی چند نتوانست به موفقیت بیانجامد و فقط در بالاحصار، خالد و گل احمد از سازمان رهایی، توانستند اکثر خلقی‌ها را تیرباران و خود هم پس از شش ساعت درگیری به شهادت برسند. علاوه‌تاً تعداد دیگری از رهبران قیام که دستگیر شدند، زیر شکنجه‌های روس‌ها و جلادان امین، جان باختند. از آن جمله بود داود، استاد آکادمی پلیس و محسن یکی از روشنفکران نامدار هزاره که هر دو خارج از بالاحصار قرار داشتند.» (پیام زن، شماره مسلسل ۳۷ ص ۸۸) مجله مدعی است که یکی از برادران (زکریا) هنوز زنده است و آنان هم در آن روز وظایفی در ارتباط به شورش بالاحصار داشتند.

بدینسان دولت، با خشم و غضب فراوان، قیام‌ها را سرکوب و صداها را در گلون‌ها

خفه میکرد. اما نفرت و انزجار مردم نسبت به دولت روز به روز بیشتر شده میرفت. در تابستان ۱۹۷۹، مردم پلخمری تسلط دولت را در آن شهر در هم کوفتند و چند روز، خود زمام امور را در دست گرفتند و در بغلان به ترور اشخاص وابسته به حزب پرداختند. در دره پنجشیر در ۱۷ ماه سرطان ۱۳۵۸، مردم به مرکز حکومتی و در علاقه‌داری‌های حصه اول و دوم حمله کرده، سلاح و مهمات دولتی را به غنیمت بردند. و از آن به بعد پنجشیر یکی از دژهای استوار مبارزه بر ضد رژیم و نیروهای اشغالگر شوروی در آمد و نقش چشمگیری در پیروزی جنگ آزادی ایفا نمود.

مبارزه استادان و تصفیه پوهنتون (دانشگاه)

پوهنتون کابل مخصوصاً در دهه قانون اساسی مشروطیت (۱۹۶۳-۱۹۷۳) یکی از کانون‌های داغ مظاهرات و مبارزات سیاسی بر ضد استبداد دولتی بشمار میرفت. در اینجا بود که احزاب مختلف دست چپی و دست راستی، از حزب دموکراتیک خلق افغانستان گرفته تا احزاب اسلامی و افغان ملتی و شعله‌یی و غیره به نشور و نما پرداختند و هر یک با تبلیغات و اشاعه مرام و اهداف خویش صاحب هویت و شخصیت سیاسی مختص به خود شدند. در اینجا بود که جریان‌های سیاسی مجال تنفس می‌یافتند و نظریات و افکار خود را میدادند.

از کودتای ۱۹۷۳ به بعد، پوهنتون دیگر محل میتنگ‌ها و ابراز احساسات سیاسی بگونه مظاهره و اجتماعات نبود، در دوره پنج ساله جمهوریت داود، پوهنتون برخوردار از یک فضای آرام و بی‌دغدغه تحصیلی بود و بلاوقه محصلان و استادان مصروف درس و تحصیل خویش بودند. و برعکس دهه مشروطیت که اغلب اوقات تحصیلی و روند تعلیم و تربیت بعلت مظاهرات پی هم و غالباً بی‌محتوا، تعطیل بود در این دوره جریان تعلیم و تربیت در موسسات تحصیلی در مسیر طبیعی و نورمال خود ادامه داشت.

اما پس از کودتای ثور، دیگر درس و تحصیل و کسب دانش ارزش خود را از دست داد. استادان و محصلان غیر متعهد به حزب دموکراتیک خلق مورد پی‌گرد شدید اعضای حزب بر سر اقتدار قرار می‌گرفتند. کوچکترین تبصره یک استاد در مورد محتوا و استراتژی رژیم جدید با بدترین مجازات جواب داده می‌شد.

استادان مجرب و با دانش که اکثریت شان دارای تحصیلات عالی در کشورهای غربی بودند، حق و ناحق از صحنه تدریس دستگیر و زندانی می شدند و غالباً نابود می گردیدند.

فرهنگ در مورد سازمانی به همت استادان پوهنتون اشاره کرده می نویسد: «تا جاییکه برای مولف معلوم شده، یکی از اولین سازمانهای که در این خط کار کرده در ماه جوزای ۱۳۵۷ (می و جون ۱۹۷۸) یعنی در فاصله تقریباً یک ماه بعد از کودتا در پوهنتون کابل به تثبیت استادان آتی به میان آمد:

پوهاند دکتور محمد عثمان هاشمی از فاکولته طب، پوهاند دکتور محمد اختر مستمندی از فاکولته طب، دکتور سید عبدالله کاظم از فاکولته اقتصاد، دکتور غلام محمد نیاز از فاکولته اقتصاد، دکتور عزیزالله لودین از فاکولته اقتصاد، دکتور محمد داود یار از فاکولته اقتصاد و دکتور میر محمد امین فرهنگ از فاکولته اقتصاد، این جمعیت که مرام آن تنویر محصلان درباره سیاست ضد ملی رژیم و توسعه جویی شوروی در افغانستان بود، در ماه جولای ۱۹۷۸ در نتیجه نفوذ شخصی بنام محمد گلرومان از خویشاوندان نوراحمد نور وزیر داخله پرچمی رژیم کشف شده، اعضای آن بازداشت شدند و پس از تحقیق آمیخته با شکنجه در محبس پل چرخ زندان گردیدند... هر چند ماه یکبار گروهی از استادان پوهنتون گرفتار، بعضی زندانی و عده یی اعدام میشدند. به قول لویدوبری (مورخ امریکایی مقیم کابل) در دوره بین آپریل ۱۹۷۸ و دسمبر ۱۹۷۹، شش بار چنین «تصفیه» صورت گرفت که مهمترین آن در نومبر ۱۹۷۸ رخداد. شرح تفصیلی این حرکات به اینجانب نرسیده، زیرا رژیم می کوشید تا اخبار مربوط به آن خفه گردد و شخصیت های مبارز بیشتر تلف شده مجال نشر خاطرات شان را نیافتند...

بنابراین در اینجا به معرفی (ذکر اسامی) استادانی که در آن وقت توسط دولت کمونیست گرفتار و به گمان غالب از بین برده شدند اکتفا میکنیم: پوهاند دکتور فتاح همراه، پوهاند دکتور عبدالعظیم مجددی، پوهنوال دکتور محمد هاشم مهربان، پوهندوی دکتور جانعلی جاغوری، پوهنمل دکتور عبدالغفار، پوهنمل دکتور عبدالظاهرزبان، پوهیالی سید کریم دادگر، پوهیالی دکتور عبدالاحد از فاکولته طب. پوهنمل زمیریالی ناصری، پوهنیار محمدعلم نورستانی، پوهنیار امیر محمدیاد،

پوهنیار خان محمد قبادی، پوهنیار زکریا، پوهنیار علی حیدر صوب، پوهنیار عبدالرزاق، پوهیالی خانباز، از فاکولته زبان و ادبیات.

پوهاند غلام محمد نیازی، پوهاند رفی الله سمیعی، پوهندوی حبیب الرحمن، پوهنمل ایاز الله مخه ور، پوهیالی غلام فاروق، پوهیالی نصیر احمد از فاکولته شرعیات.

پوهیالی محمد حسن، پوهیالی محمد صدیق، پوهنمل محمد محسن، پوهنمل عبدالکریم، پوهندوی محمد کریم ابراهیم خیل، از فاکولته انجینری. پوهندوی غلام غوث شجاعی،

پوهنیار دوست محمد کامکار، پوهنیار عبدالسلام از فاکولته علوم اجتماعی، پوهندوی محمد عارف، پوهنیار نجیب الله از فاکولته حقوق و علوم سیاسی،

پوهنمل عبدالغفور سلطانی، پوهندوی محمد یونس اکبری از فاکولته علوم، پوهنوال فضل احمد احرازی از فاکولته دواسازی، پوهنیار عزیز الله امین یار از فاکولته اقتصاد. (۸)

بدون شک تعداد استادان اعدام شده و زندانی از سایر فاکولته ها بشمول پولی تخنیک کابل، بمراتب بیشتر از فهرستی بوده که جناب فرهنگ اسامی آنها را ثبت نموده است.

روشنفکران و دانشمندان و استادان به مثابه چراغ دل مردمان کشور که با هزاران خون دل مادران و پدران درس خوانده و آموزش دیده و خود را در سطح عالی آگاهی

علمی و فنی رسانده اند، و در راه آگاهاندن جامعه و بدرجه اول شاگردان پوهنتون ها و مکاتب گام برداشته اند و در این راه جان های خود را از دست داده اند، حق دارند تا از

ایشان هرنویسنده و هر مورخ با وجدان و وطنخواه یاد کنند و ذکر خیری نماید و با یادکرد نام آنها، اثر خود را زینت ببخشد. روان فرهنگ شادباد که با یاد اسامی این

استادان پرشور و از خود گذر ادای دین کرده است. موصوف ضمن یادکرد مبارزات استادان پوهنتون کابل، از مبارزه روشنفکران خارج پوهنتون نیز یاد آور شده نوشته است:

«حرکت زیرزمینی دیگری که در این وقت براه افتاد و در شهر و روستا علیه رژیم کارآیی کرد، جنبشی بود با نامهای «ساما» (سازمان انقلابی مردم افغانستان) و

«ساوا» (سازمان انقلابی و طن پرستان افغانستان) و گروه اخگر و سازمان پیکار در داخل و «فازا» و «هجاما» و امثال آن در خارج شناخته شده است. منشا اصلی این

جنبش حرکتی «شعله جاوید» و «ستم ملی» در دوره مشروطیت بود. که از طیف های گوناگون مارکسیستی غیر خط مسکو تشکیل یافته هم با دولت و هم با احزاب خلق و

پرچم مقابله داشت.

در دورهٔ جمهوریت محمداود اینها زیر فشار قرار گرفته، رهبرانشان زندانی شدند البته بر اثر پافشاری پرچمی‌ها از طریق وزارت داخله که در رأس آن یکنفر پرچمی قرار داشت) پس از کودتای کمونیست‌ها، در سنبله ۱۳۵۷ بقیه آنها کنگره‌یی را در پنجشیر تشکیل دادند که در آن «ساما» بر رهبری مجید کله‌کانی از «ساما» برهبری دکتر هادی محمودی جدا شده و در کوهدامن، بدخشان و نیمروز به عملیات چریکی دست زدند. و در قیام‌های هرات و چند اول به پیمانۀ محدود سهم گرفت. بعدها جریان‌های اسلامی وابسته به سازمانها مقیم پاکستان و ایران، رهبری مبارزه را در داخل زیر ادارهٔ خود گرفته، دست‌سامایی و بقایای شعلهٔ جاوید و ستم ملی را از عملیات کوتاه ساخته، فعالان آن را از بین بردند و فعالیت سامایی‌ها به نشرات در داخل و خارج محدود شد.

حزب افغان ملت هم بدنبال کودتای ثور شکل زیرزمینی اختیار نموده، بعضی از عناصر آن با رژیم جدید به مبارزه پرداختند. صاحب‌منصبان و خردضابطان وابسته و متمایل به این حزب در اکثر قیامهای نظامی این دوره بخصوص در قیام فرقه ۷ ریشخور و حرکت فرقه جلال‌آباد به شکل انفرادی و دسته‌جمعی اما با حفظ استقلال سازمانی خود شرکت نمودند. به اثر این اقدامات دولت در ماه میزان ۱۳۵۸ غلام محمد فرهاد رهبر حزب را با عدهٔ دیگر از سران آن گرفتار نمود و منسوبین حزب را مورد تعقیب قرار داد.» (۹)

بدینگونه طوریکه دیده شد، روشنفکران کشور نیز موازی با جنبش‌ها و شورشهای مردم بر ضد رژیم بی‌تفاوت به اوضاع نبوده و با وجود اختناق و پیگرد شدید دولت، در بسیج نمودن افراد علیه رژیم نقش میهنی و ملی و روشنفکرانه خود را ادا کرده‌اند. در دورهٔ حکومت ببرک کارمل و تسلط مستقیم شوروی بر کشور، بقایای سازمانهای «ساما» و «ساوا» که از خط مارکسیستی پکن پیروی میکردند بکلی ریشه کن شدند. زیرا مخالفت پرچمی‌ها و خلقی‌ها با گروه شعله‌جاوید و بقایای آنها بیشتر از دشمنی و مخالفت مسکو با پکن آب میخورد و همینکه عناصر منسوب به «شعله‌جاوید» دستگیر می‌شدند، سرعت نابود می‌گردیدند.

نبرد شاگرد با استاد یا پیروزی امین بر تره‌کی

خودخواهی و جاه‌طلبی و هیچ‌شمردن دیگران مرضی است که قبلا از همه سود انسان را خورد میکند و نسبت به دیگران بی‌عقیده و بی‌اعتماد می‌سازد. همکاری تره‌کی و امین و مبارزه ایشان بر ضد گروه پرچم و رهبر آن، ببرک کارمل، بیشتر بخاطر کسب قدرت و رهبری در حزب بود و مخالفت کارمل نیز با این دو بیشتر بخاطر قرار گرفتن در راس قدرت دولتی و حزبی بود.

امین و تره‌کی پس از دور ساختن رقیب مشترکشان (کارمل) تا مدتی مثل دو یار دلدار، نسبت بیکدیگر ابراز صمیمیت و اخلاص مینمودند. امین خود را شاگرد تره‌کی و او را استاد و «رهبر کبیر خلق» مینامید و تره‌کی هم امین را «شاگرد وفادار» خود توصیف مینمود. اما وقتی پای رقابت در میان آمد، دست رفاقت قطع شد. شاگرد و استاد هر دو در پی از میان بردن یکدیگر خود برآمدند. امین پس از قرارگرفتن در چوکی صدارت و سرپرستی امور وزارت دفاع، تا توانست افسران جوان اردو را که اکثرا اطرافی و به ملیت پشتون منسوب بودند، بدور خود جمع نمود و آنها را مورد حمایت خویش قرار داد تا آنجا که سبب نگرانی تره‌کی شد.

در عین حال امین تا توانست مخالفین پرچمی خود را از تمامی مقامات دولتی و نظامی عقب زد و یا زندانی ساخت و یا وادار به بدگویی و افشاگری از رهبری پرچم و تائید از خود و تره‌کی نمود. این روش امین بزودی پله‌پله هواخواهان امین را در برابر هواداران تره‌کی سنگین‌تر ساخت و در نتیجه در داخل حزب بر سر اقتدار دو گروه «تره‌کی» و «امینی» به میان آمد.

در چنین هوا و فضایی تره‌کی برای شرکت در کنفرانس کشورهای غیر متعهد به هاوانا پایتخت کوبا رفت. در بازگشت تره‌کی توقفی در مسکو نمود و با برژنف رئیس حزب کمونیست و دولت شوروی ملاقات سری انجام داد.

برژنف که متوجه تندروی‌های امین در برابر پرچمی‌ها بود و ادامه این سیاست را به ضرر استقرار رژیم که سالها بروی آن کار کرده بود، میدانست، برای تره‌کی گوشزد نمود تا سیاستش را در برابر پرچمی‌ها و حتی غیرحزبی‌ها نرم‌تر کند. البته مسکو بطور قطع نمی‌خواست بین امین و تره‌کی، یکی را انتخاب کند. اما پر واضح بود که امین غیر قابل کنترل‌تر از تره‌کی بود و نسبت به توصیه‌های شوروی بی‌اعتنا تر. به

همین جهت مسکو می‌خواست موقعیت تره‌کی را با حمایت خود در مقابل رقیب خطرناکش امین، تحکیم نماید. اما این حمایت که صرف در حرف بود، بحال تره‌کی فایده‌ی نکرده و در عوض سبب از بین رفتن فوری تره‌کی شد.

یکی از افراد مورد اعتماد امین در این سفر، صاحب‌منصبی بود بنام سید داود ترون که اینک به عنوان یاورخاص (سریاور) تره‌کی، همه حوادثی را که در اطراف تره‌کی رخ میداد، کلمه به کلمه و هو به هو، به حفیظ‌الله امین گزارش میکرد. این شخص که از جمله صاحب‌منصبان قوای هوایی و تحصیل‌یافته شوروی و با زبان روسی آشنا و در سفرهاوانا، تره‌کی را همراهی میکرد، هر طوری بود کلیات مذاکرات تره‌کی - برژنف را به امین از مسکو اطلاع داده بود، هر چند شایعات بعدی در کابل میرساند که دکترشاولی وزیر امور خارجه که تره‌کی را همراهی میکرد و در مجلس خاص تره‌کی - برژنف حضور نداشت، به امین از مسکو گزارش داده بود که: مذاکرات خصوصی تره‌کی - برژنف، محتوی توطئه‌نی بر ضد امین است. اما داکتر شاه‌ولی که مردی نرم‌خوی و محتاط بود، ممکن است خودش این گزارش را به امین نرسانده باشد و توسط ترون که مردی فعال‌تر و پرتب و تلاش‌تر بود و احساس میکرد که مردی مقرب‌تر به امین است، گزارش کرده باشد.

بهرحال باری چنین نیز شایع شد که تره‌کی از مسکو به هواداران خود و از جمله به رئیس پولیس مخفی (اکسا) اسدالله سروری هدایت داده بود که تا برگشت او از سفر، امین را از بین بردارد و سروری گویا طوری پلان کرده بود که امین را در روز برگشت و ورود تره‌کی به کابل در فاصله راه میان ارگ ریاست جمهوری و میدان هوایی بین‌المللی کابل از میان ببرد. اما امین که از قضیه قبلا اطلاع حاصل کرده بود، مواضع خود را در درون ارگ و در داخل گارد ریاست جمهوری تقویت بخشید و سپس خود را برای استقبال بی‌نظیر از تره‌کی آماده ساخت.

روز ۲۱ سنبله ۱۳۵۸ مطابق ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۹ جاده انصاری از ارگ ریاست جمهوری تا میدان هوایی کابل دوطرفه از افراد ملکی و کارمندان دولتی و شاگردان مکاتب و وابستگان حزب و نظامیان اشباع شده بود. تعدادی از موتورها، تشریفاتی و انتظامی و پولیس یکی بعد دیگری جاده انصاری را به استقامت میدان هوایی با سرعت طی میکردند اما در هیچیکی از این موتورها، صدراعظم (امین) به نظر نخرود،

حس کنجاوی مستقبلین لحظه به لحظه بیشتر شده میرفت، در هنگامیکه طیاره حامل تره کی در فضای کابل ظاهر شد، دومیتر جیب روسی بطور خیلی سریع از جلوی مردم گذشت و زمزمه شد که «رفیق امین» در یکی از این موترها دیده شد. امین وقتی به میدان هوایی مواصلت کرد متوجه شد که اطراف میدان و ترمینل تماما از نظامیان هوادار تره کی پر ساخته شده است. طیاره حامل تره کی، نیز به خط فرودگاه نزدیک شد تا بنشینند. امین فوراً هدایت داد تا طیاره دوباره از خط فرودگاه بلند شود و تا دستور ثانی در فضای کابل به پرواز خود ادامه بدهد. سپس امین هدایت داد تا افراد امنیتی و نظامیان هواخواه تره کی محل شان را ترک گیرند و بجای آنها افراد دیگری از گارد ریاست جمهوری و هواخواهان خودش جابجا گردید، این عملیات در ظرف کمتر از ۳۰ دقیقه صورت گرفت و سپس به پیلوت طیاره مخابره شد که میتواند اکنون فرود آمد. طیاره بر زمین نشست و در نزدیک ترمینل میدان هوایی امین و همراهان به استقبال پیش رفتند.

تره کی که تصور نمیکرد دیگر صورت امین را خواهد دید، وقتی از طیاره فرود آمد، ناگاه خود را با رقیب قوی پنجاه اش امین روبرو دید. امین قدم پیش گذاشت و تره کی او را در آغوش گرفت و رویش را برسم همیشه بوسید. و امین نیز دست ترکی را مثل همیشه بوسه زد و اظهار داشت که: خوشبختانه توطئه دشمنان خنثی ساخته شد و اینک بار دیگر او میتواند استادش را زیارت کند. تره کی پرسید: کدام توطئه؟ ولی امین جوابی نداد و بعد تره کی با سایر اراکین دولت خود مصافحه نمود و سپس در موتراهای مخصوص خود قرار گرفته بصوب ارگ ریاست جمهوری که در دوره تره کی به «خانه خلق» مسمی شده بود براه افتادند.

تره کی پس از ورود به مقرر ریاست جمهوری، اعضای بوروی سیاسی حزب را برای ارائه گزارش سفر خود فرا خواند. جلسه بیوروی سیاسی آغاز شد و قبل از آنکه تره کی به ارائه گزارش سفر خود بپردازد، برخی از هواخواهان تره کی پیشنهاد کردند، که، حفیظ الله امین در مورد توطئه ایی که برای قتل تره کی ترتیب داده است به بیوروی سیاسی جواب بدهد. حفیظ الله امین هم به توطئه ایی اشاره نمود که از طرف تره کی بر ضد او طرح شده بود و بعد جلسه را ترک گفت و سایرین نیز هر یک به محل کار خود برگشتند. اکنون دیگر اختلافات میان تره کی و امین آفتابی شد. امین پیشدستی کرد و

شام ۲۲ سنبله (۱۳ سپتمبر) عزل سه تن از هواداران تره کی را اعلام نمود. این سه نفر عبارت بودند از اسلم و پنجار وزیر دفاع، سید محمد گلابزوی وزیر مخابرات، شیرجان مزدوریار وزیر داخله، شخص چهارمی هم که نامش در رادیو و تلویزیون برده نشد ولی دستش از کار گرفته شده بود، اسدالله سروری رئیس «اکسا» (پولیس مخفی) بود که یکی از طرفداران سرسخت تره کی بشمار میرفت.

این چهار تن (به استثنای شیرجان مزدوریار که گرفتار و زندانی شد) به سفارت شوروی در کابل پناه بردند و از آن میان سروری بنا بر روایتی بعد از طرف آن سفارت توسط تابوت سر بسته به مسکو انتقال داده شد و در اینجا همراه با رهبران جناح پرچم متفقا برای از پا درآوردن امین شروع به فعالیت نمودند. برخی مدعی اند که هر سه تن آنها تا سرنگونی امین در سفارت روسیه در کابل نگهداری شده اند. امین با برطرفی این اشخاص از تره کی پیشی گرفت و با بدوش گرفتن رهبری وزارت دفاع معلوم میشد که برد با امین است، علاوتا قوماندان گارد و آمر سیاسی گارد و لوی در ستیز که در قصر دلگشا مقرر داشت، هر سه تن از هواداران امین بودند.

روایات حاکی است که تره کی از این اجراءات عاجل امین برآشفته شده و از امین خواست تا از وزارت دفاع استعفی بدهد، اما امین از قبول آن امتناع ورزید. روز بعد تره کی از امین خواست تا به خانه خلق (قصر گلخانه) نزد او بدون سلاح بیاید تا در مورد اختلافات شان در حضور سفیر شوروی مذاکره کنند. در این وقت الکزندریوزانف سفیر شوروی نیز نزد تره کی آمده بود تا اختلافات میان آنها را بررسی نموده در صورت امکان آنها را آشتی بدهد. امین پس از تماس تلفونی با پوزانف در خانه خلق آمادگی خود را برای مذاکرات با تره کی ابراز داشت اما سید داود ترون سریاور تره کی به امین تلفونی اطلاع داد که هوشیار جان خود باشد.

روایات از قول سریاور امین و خانه سامان ارگ حاکی است که روز جمعه ۲۳ سنبله امین به تقاضای تره کی در لباس شخصی همراه با سه تن یاوران مسلح خود (سرور، رشید، وزیر) وارد سراچه ارگ شدند، سید داود ترون به استقبال برآمد. در بالای زینه دو نفر از یاوران تره کی پنهان بودند. یاوران امین پیش از او از زینه بالا شدند و چون به طبقه دوم قدم گذاشتند، افسران تره کی بر روی ایشان آتش کردند که بر اثر آن یک نفر از یاوران امین موسوم به وزیر زخمی و سید داود ترون کشته شد. دیگران باتفاق امین که

عقب‌تر بودند از زینه‌ها لولان به پایان رسیدند و خود را به موتر انداخته بدر رفتند. امین به قصر دلگشا بدفتر کار یعقوب لوی در ستیز رفت و در آنجا تلفون تره‌کی به او رسید که بچه‌ها بدون اجازه او کار نادرستی را مرتکب شده‌اند و از امین خواست تا دوباره نزد او بیاید. معلوم نیست امین چه جوابی به تره‌کی داد، اما به قوماندان گارد جمهوری، جان‌داد که نفر خودش بود هدایت داد که رابطه حرمسرا را با خارج قطع کند.

فردای آن، شنبه ۲۴ سنبله (۱۵ سپتمبر) امین انتخاب خودش را بحیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب، رئیس شورای انقلابی و رئیس جمهور به جای تره‌کی اعلام نمود و در ۲۶ سنبله (۱۷ سپتمبر) پلنیوم کمیته مرکز فیصله‌های بالا را با اخراج تره‌کی، وطنجار، مزدوریار، سروری و گلابزوی از کلیه مقامات حزبی و دولتی تصویب نمود و بجای این اشخاص در وزارت داخله، فقیر محمد، در وزارت مخابرات انجنیر ظریف، در ریاست اکسا، اسدالله امین برادرزاده خود را و در وزارت دفاع یعقوب لوی در ستیز را مقرر کرد.

سایر وزراء و ارکان دولت همان‌هانی بودند که در دوره حکومت امین بوزارت خانه‌های مربوطه معرفی شده بودند و پس از سقوط امین، در بست بزندان پلچرخ افتادند. (باستثنای بآرق شفیمی که خسرنور احمد نور بود)

امین پس از این اجراءات امر کرد تا تره‌کی را از حرم سرای ارگ به کوتی باغچه که یکی از عمارات بسیار زیبای عهد امیر عبدالرحمن خان و متصل حرمسراست) انتقال دهند. تره‌کی مدتی با خانمش در آنجا بسر برد و سه هفته بعد در تاریخ‌های ۱۶ یا ۱۷ میزان (۷ یا ۸ اکتوبر) چون هیچکس از هواداران «رهبر کبیر» بدادش نرسید، به امر امین بوسیله بالشی خفه ساخته شد و در کول آبچکان در جوار قبر برادرش دفن گردید.

خبر مرگ تره‌کی در صفحه آخر جراید کابل به عنوان یک خبر کم ارزش و بی اهمیت به نشر رسید و قبر او یک شب پس از دفن او، توسط اشخاص نا شناخته باز و جسدش طعمه آتش گردید.

بدینسان شاگرد بر استاد غالب آمد و کلک او را کند و خود بر اریکه قدرت تکیه زد. پس از آن امین با شعار «مصونیت، قانونیت و عدالت» به این امر اعتراض کرد که در دوره زمامداری تره‌کی در نتیجه بی‌اعتنایی به این سه اصل، حقوق مردم تلف

گردیده، کشت و کشتار به پیمانۀ وسیع صورت گرفته و زندانها از مردم بی‌گناه انباشته شده است. بنابراین هیاتی برای واریسی از احوال زندانیان و محکومین و تعیین جزا و احوال رهایی ایشان مقرر شد. لیکن تعداد زندانیان روز افزون بود. زیرا امین تا دلش خواست از مخالفین پرچمی خود و سایر افرادی که بزعم او و دارودسته اش «اخوانی» و مخالف اقتدارش تشخیص میگردیدند، انتقام گرفت. بزدان انداخت و شکنجه داد و معلوم ساخت. روایت میشود که شبانه ده ها و صدها زندانی سیاسی از محبس پلچرخ بیرون کشیده میشدند و دسته جمعی کشته و یا نیمه زنده با بلدوزر در زیر خاک میگردیدند. کشتار گاهی که امین در پلچرخ برای مخالفین سلطه و ایدئالشی ایجاد کرده بود بنام «پولیگون» یاد میشد و شاهدان عینی بعدها روایت میکردند که محکومین به اعدام در پولیگون که زنده زیر خاک شده بودند تا یکی دو روز بعد از زیر خاک شدن، نفس میکشیدند و زمین هم با این نفس کشیدن اعدام شدگان ته و بالا میشد. علاوه بر آن متهمین اطراف از طیاره بزمین پرتاب میشدند.

اتحاد شوروی که در قتل تره کی غافلگیر شده بود، بدون هیچگونه واکنشی اولین کشوری بود که دولت امین را تبریک گفت و تبدیلی پوزانف سفیر کبیر خود را از کابل که امین تقاضا کرده بود بدون تعلل قبول نمود و بجای آن یکنفر تاتار را بنام فکرت تاییف بکابل فرستاد.

در اکتوبر ۱۹۷۹، ایوانپاولوفسکی، یکی از جنرالان ارشد اردوی شوروی همراه با تنی چند از رجل نظامی آن کشور برای بررسی نزدیک از منطقه وارد افغانستان شد. ماموریت پاولوفسکی ارزیابی عملیاتی منطقه برای آغاز تهاجم شوروی بود. جالب توجه است که همین شخص بود که در سال ۱۹۶۸ طرح تهاجم شوروی را به چکسلواکیا پی ریزی کرد و در محل اجرا گذاشت. (۱۰)

در اوایل دسامبر ۱۹۷۹ کابل شاهد ورود غیر منتظره جنرال ویکتورپاپوتین عضو برجسته کا، جی، بی، و معین وزارت داخله شوروی بود... به عقیده دکتور البرت. ای. ستاهل، شخصیت وارد در قضایای افغانستان و شوروی، تا اواسط ماه دسامبر لشکرهای شوروی مستقر در مناطق نظامی ترکستان و آسیای میانه بکمک نیروهای ذخیره ای که از آسیای مرکزی اعزام شده بودند، تپید قوا کردند و همراه با آن مشاورین نظامی جدیدی به نواحی مختلف افغانستان، بخصوص میدان هوایی بگرام واقع در پنجاه کیلومتری

شمال کابل، اعزام شدند. مسلما ماموریت آنان فراهم ساختن مقدمات لازم برای فرود آمدن نیروهای شوروی به میدان هوایی بگرام بود. (۱۱)

در دوره تره کی . امین، تعداد مشاورین نظامی شوروی در افغانستان بیکهزار نفر و از مشاورین ملکی به ۲۵۰۰ نفر میرسید. و اینک در عهد قدرت امین شوروی ها، مشاورین دیگری به میدان هوایی بگرام اعزام نمودند. دانشمند افغانی مرحوم فرهنگ بدین باورست که جنرال پاپوتین در راس هیاتی بتاريخ ۲۸ نومبر وارد کابل شده و تا تاریخ ۱۴ دسامبر در کابل بود. پاپوتین به امین پیشنهاد کرد تا یک قطعه ۵هزار سرباز شوروی به افغانستان وارد شود تا با مخالفین رژیم او یعنی با مجاهدین برزمد. اما امین این پیشنهاد را نپذیرفت. زیرا امین دیگر به شوروی ها بی اعتماد شده بود و در صدد مفاهمه با پاکستان و امریکا و مصالحه با مجاهدین بود. (۱۲) بقول کلدیپ نایر ژورنالیست هندی، امین چندین بار با بلا آتشی سفارت امریکا در کابل، بدون رضای برژنف ملاقات کرد. (۱۳)

براستی امین سعی داشت تا در جهت بهبود مناسباتش با امریکا و پاکستان گام بردارد و در نیمه اول ماه دسامبر طی بیانیه تلویزیونی آمادگی اش را برای رفع اختلافات مرزی با پاکستان اظهار داشت و در مقابل دولت پاکستان نیز علاقمندی خود را برای مذاکره با دولت افغانستان ابراز کرد. و جنرال ضیاء در مصاحبه با یک ژورنالیست هندی اظهار داشت که: «در اواسط ماه دسامبر پیام صمیمانه‌یی از امین دریافت نموده و حاضر شده که آقاشاهی وزیر خارجه را جهت مذاکرات به کابل بفرستد. (فرهنگ، ج ۲ ص ۱۵۳)

سید ساجد نقوی ضمن مقالتی پیرامون روابط پاکستان و افغانستان مینویسد که: «وقتی حفیظ الله امین دست به اقداماتی جهت بهتر کردن روابط با پاکستان زد طبق خواسته او ژنرال ضیاء الحق تصمیم گرفت وزیر خارجه خود آقاشاهی را به کابل اعزام دارد. قرار بود آقاشاهی در کابل پیرامون روابط دو کشور و تاریخ قطعی سفر ژنرال ضیاء صحبت کند. روز ۲۲ دسامبر سفر آقاشاهی به کابل بعلت برف باری شدید در فرودگاه کابل بتاخیر افتاد. بعد تاریخ سفر ۳۰ دسامبر ۱۹۷۹ اعلام شد ولی در تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ قشون شوروی داخل خاک افغانستان شد و حفیظ الله امین بقتل رسید.»

این حقایق نشان می‌دهد که شوروی نمی‌خواست روابط افغانستان با پاکستان بهبود یابد بنابراین هم داود و هم امین هر دو قربانی سیاست نزدیکی خود با پاکستان توسط شوروی شده‌اند.

عمال شوروی از جمله جنرال پاپوتین معاون وزارت داخله آن کشور بر امین فشار آورد تا خانه خلق یعنی ارگ ریاست جمهوری را که در مرکز شهر واقع بود ترک کند و در تپه تاج‌بیک واقع در ۱۴ کیلومتری جنوب کابل که در یک محل دنج و خلوت در دامنه کوه قروغ موقعیت داشت و روزگاری مقر شاه‌امان‌الله خان بود، انتقال نماید. هدف روسها و مقامات شوروی آن بود تا در هنگام لزوم بتوانند به آسانی روابط او را با سایر نقاط قطع نموده و بی‌سروصدا او را از بین ببرند. چنانکه همین طور هم کردند. و دو هفته پس از کوچ‌کشی که با عجله و دست‌پاچه‌گی صورت گرفت، امین را در تپه تاج‌بیک از بین بردند.

اسرار قتل حفیظ‌الله امین

در پلان از میان بردن امین توسط روس‌ها، قبل از همه انتقال امین از مقرر ارگ به تپه تاج‌بیک شامل بود، امین بر اثر تب و تلاش پاپوتین ژنرال، کی، جی، بی، سرانجام راضی به کوچ‌کشی به تپه تاج‌بیک شد. روز ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ مطابق ۵ جدی ۱۳۵۸، امین عده‌یی از اعضای پولیت بیروی حزب را با خانم‌هایشان برای صرف غذای شب به قصر تپه تاج‌بیک دعوت کرده بود. به روایت مهمانان برگشته از قصر مذکور، غذای سوپی که توسط آشپز روسی (یا تبعه آسیای میانه شوروی) برای مهمانان تهیه شده بود، مسموم شده و به امین و عده‌یی از مهمانان خورانده شد. هنوز برخی از میهمانان از این سوپ نخورده بودند که متوجه شدند، امین و آنهایی که از آن خورده بودند، دچار سرگیجه و سردردی شده، سرهایشان بروی میز نان یا به عقب آویزان شده می‌روند. دستگیر پنج‌شیری که تازه از مسکو برگشته بود و در زمره مهمانان حضور داشت، متوجه وضع مهمانان شده، از سوپ مذکور نوش‌جان نکرد. امین که وضعش بر اثر تاثیر زهر برهم خورده بود، به پسرش هدایت داد تا تفنگچه‌اش را باو بدهد که کار آشپز را یکطرفه کند. و در عین حال دستور داد تالوی در ستیز جنرال یعقوب افراد گارد را برای مقابله با خطر آماده سازد. پسر امین اوامر پدر را عملی کرد. در همین

اثنا قوای مهاجم به قصر حمله ور شدند و بر اثر گلوله باری امین که در زیر تاثیر زهر از هوش رفته بود با دویسر و یک تعداد از مهمانان و افراد خانواده خود کشته شد. اما زن و دو دخترش نجات یافتند.

فرهنگ از قول کوزیچیکین صاحب منصب کا، جی، بی که بعدها به امریکا پناه برده و با مجله نیویارک تایمز مصاحبه در زمینه از بین بردن حفیظ الله امین انجام داده چنین مینویسد: «ب ساعت ۷ شام روز ۲۷ دسامبر نیروی نظامی شوروی از میدان هوایی کابل بسوی شهر حرکت کرد. اینان نخست مرکز رادیو و تلویزیون را بدست آورد و سپس یک دسته مرکب از چند صد کماندو با یک دسته خاص هجومی کا، جی، بی، ملبس به لباس نظامی افغانستان و سوار بر موترهای دارای نشان عسگری افغانی به قصر تپه تاج بیک حمله بردند. اینان موظف بودند تا به کسی موقع ندهند که خبر حمله بر قصر را به بیرون برساند. حفیظ الله امین که در ساقی خانه قصر با دختر زیبای مشغول باده گساری بود، جایجا به قتل رسید و آثار مداخله از بین برده شد. (۱۵)

پاپوتین نیز که عملیات را رهبری می کرد، هنگام حمله بر قصر تپه تاج بیک در برخورد با گارد محافظ امین کشته شد و فردای آن ۲۸ دسامبر خبر مرگ او با اضافه کلمه «نابهنگام» در اخبار پرآودای مسکو انتشار یافت. سالها بعد، اسرار قتل حفیظ الله امین توسط یک سینماگر معروف آمریکایی، جیمز بلنگتون، کشف و افشا گردید.

هفته نامه کابل در شماره مورخ ۲۰ حوت ۱۳۷۱ مطابق ۱۱ مارچ ۱۹۹۳، زیر عنوان «انفجار انبار رازهای سرخ» مطالب بسیار جالبی از جنایات پولیس مخفی شوروی (کی، جی، بی) در کشورهای دیگر و در میان احزاب دنباله رو مسکو را بچاپ رسانید و ضمن پرده برداری از روی دسایس بریژنف و یاران گوش به فرمانش چون جنرال «اوستنیوف» وزیر دفاع شوروی و «بوریس پاناماریوف» که از سازماهندگان پراتیک و تیوریک اشغال نظامی افغانستان بودند. به نمایش قلم مستندی اشاره می کند که بمناسبت سفر رسمی رئیس جمهور روسیه آقای یلتسن به آمریکا از جانب میزبان برنامه در کتابخانه کانگرس امریکا به نمایش گذاشته شده بود.

در قسمت دوم این نمایش مستند، در آغاز چهره دوازده نفر از گماشتگان (کی، جی، بی) با شکل و شمایل تقریبا افغانی نشان داده شد که بزبان های پشتو و دری مانند

زبان مادری خود صحبت می‌کردند. اینان بدستور برژنف در لفافه گارد خاص تحت نام افغانی گروپ ضربتی مخالفین رفیق امین به تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۷۹، درست یک هفته قبل از مرحله نوین و تکاملی (اشغال نظامی افغانستان توسط قشون سرخ) به کابل فرستاده شده بودند. برای گارد خاص توصیه شده بود که یک ثانیه هم «رفیق امین» را تنها نگذارند. سرانجام همین گروه ۱۲ نفره بتاریخ پنجم جدی ۵۸ (۲۷ دسامبر) پس از نوشتن مشروبات الکلی، امین را به دیار عدم فرستادند. شگفت‌انگیزتر اینکه به پاداش این عمل موفقانه گارد خاص بدستور «اوستینوف» بجرم افشاگری در کابل فردای بازگشت‌شان به مسکو در زیرزمین محوطه باغ کرملین تیرباران می‌گردند. (۱۶)

هفته‌نامه کابل مینویسد: بلنگتون در آغاز این نمایش سیاسی تصویری گفت: «دانستن و دریافت زوایای تاریک تاریخ خونین سده بیستم زمانی میسر است که برگ‌برگ کلکسیون دوسیه‌ها، ورق‌پاره‌های که بیشتر از نیم قرن موجودیت مرموزشان را در الماری‌ها و قفسه‌ها و سیف‌های سر بسته دیپارتمنت کتلاگ آرشیف کا، جی، بی اتحاد شوروی سابق در بند گذرانیده‌اند، در دسترس بشریت قرار گیرد. تحریرها و تصویرها دروغ نمی‌گویند. اینها گواهان و اسناد جنایات کتمان شده و سرچشمه مهمترین دانستنی‌ها در پیرامون تاریخچه خونچکان و سراپا خیانت و خباثت سوتیست‌هاست.

موصوف در پایان گفت: بخاطر کمبود وقت ما توانستیم صرف سه صد عدد سند با تقریباً پنج صد رول فیلم متحرک و ساکن به نمایش بگذاریم، در حالیکه آرشیف کمیته مرکزی پیشین (ح. ک. ا. ش) بیشتر از یکصد میلیون دوسیه دست نخورده دارد. بلنگتون افزود: با تکیه بر کمکها و همکاری‌های حکومت روسیه حالا روی فیلمی کار می‌کند که «پورتره جاسوس‌های افشاء نشده کی، جی، بی در کشورهای جهان» نام دارد. نامبرده با خنده علاوه کرد، نمی‌داند خوشبختانه یا بدبختانه تا چند ماه دیگر نقاب از چهره بسیاری از سیاستمداران و افراد مشهور ظاهراً بی‌آزار که اعضای برجسته احزاب هواخواه مسکو بودند، برافکنده می‌شود. فکر میکنم دیگر آنها نخواهند توانست با خیال راحت از کشوری به کشور دیگر فرار نمایند. زیرا من ماستر کلید شفرها و تشکیلات مکمل تصویری گماشتگان پنهانی کا، جی، بی را بدست آورده‌ام که تا چند ماه دیگر به نمایش گذاشته خواهد شد.»

کاش مردمان افغانستان نیز به این فیلم مستند تاریخی و سیاسی روزی دسترسی

پیدا کنند تا رهبران و پیشروان سیاسی افغان را که اگر عضو (کا، جی، بی) بوده باشند خویتر بشناسند و نفرین ابدی خود را بر آنها نثار کنند.

شب ۳۱ سرطان ۱۳۷۲ مطابق ۲۱ جولای ۱۹۹۳ تلویزیون روسیه فیلم مستندی را در رابطه به چگونگی قتل امین به نمایش گذاشت که سرشناسترین افراد کا، جی، بی در آن از چشم دیدهای خود صحبت می کردند. تورن جنرال کالوگین آمر ضداستخبارات بخش خارجی کا، جی، بی گفت: گروه تروریستی ای که موظف به عملیات از بین بردن امین بودن، در کابل بنام «زینت» یاد میشدند. البته در مسکو نام دیگری داشتند. الکساندربروزف، معاون کا، جی، بی در کابل اظهار داشت: این گروه باید مانند آمبولانس عاجل در وقت ضرورت به محل حاضر میگردد. البته اینها در لباس محافظین سفارت شوروی وارد کشورهای مورد نظر میشدند.

داکتر معالج امین دکتور الیوش که در لحظات حمله به قصر تاج بیک در آنجا حاضر بود اظهار داشت، جنگ ادامه داشت و صدای فیرها شنیده میشد. دیدم که امین سراسیمه در دهلیز قصر در حال دویدن است. سوزن سیرم در دستش بود. نزدیک او رفتم، ایستاده شد و من سوزن را از دستش بیرون آوردم. امین با من به بار رفت. پسرکوچک امین گریه کنان از پایهای پدر گرفته بود. افسر مسلح روسی ویکتور پتروویچ بما گفت از بار بیرون بروید. ما در دهلیز حرکت کردیم. در اخیر دهلیز انفجاری صورت گرفت و در نزدیک ما یک چیزی به شیشه اصابت کرد. نفر مسلحی شلیک کنان از آخر دهلیز می دوید، امین خود را بطرف چپ کشید و ما در اطاق کنفرانس پرتاپ شدیم. ناگاه صدای ناله یی بلند شد و متوجه شدم که پتروویچ کشته شد. چند نفر مسلح از افراد ما در داخل اطاق شدند و گفتند با ما پانین بروید، به جسد پتروویچ ضرورت نیست. بعدها ما جسد امین را پیدا کردیم اما ندیدیم که او چگونه تیرباران شد؟

جنرال کالوگین افزود: من با اندرویف ملاقات داشتم. دفعتا پیام تلفونی از کابل باو رسید. ایوانف نماینده کا، جی، بی گزارش اقدام نظامی را به او داد. اندرویف مردی احساساتی بود. بمن گفت به کارمل بگویند بیانیه بدهد، فوری چیزی بنویسد و باو بدهد تا بخواند. کارمل باید بداند که مردم خواهان تشریح حوادث اند. بدینسان هنوز هم معلوم نیست امین بوسیله زهر کشته شد یا بوسیله مرمی ماشیندار؟

تهاجم شوروی و استقرار کامل بجای امین

دربارا علل تهاجم شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹، تبصره‌ها و تفسیرهای مختلفی از جانب ناظرین سیاسی صورت گرفته که هر کدام از منطقی در خور توجه و پذیرفتنی برخوردار است. ظاهرا تفسیر نخستین، متوجه تصمیم بدون ملاحظه رهبر سالخورده و در عین حال جاه طلب شوروی میشود که دست به اقدامی زد که بلافاصله هیجان عمومی را در سراسر جهان برانگیخت و شوروی را ناگهان از چهره یک دوست دیرینه افغانستان، مبدل به اشغالگر نمود و جنگ بسیار خطرناک و تباهکن را بر ملت افغانستان تحمیل کرد و در فرجام شکست بزرگ نصیب خودش شد و امپراطوری شوروی را از هم متلاشی نمود.

شوروی به این دودلیل تهاجم خود را توجیه میکرد:

۱. مداخله شوروی، یک کمک برادرانه است که بخاطر حفظ استقلال آن کشور و به تقاضای دولت افغانستان بریاست حفیظ الله امین صورت گرفته است.

۲. مداخلات نظامی شوروی بدنبال مداخلات خارجیان در جنگ داخلی افغانستان بمنظور تبدیل نمودن این کشور به پایگاه «ضدانقلابیون» و توطئه چیدن برای بی ثبات ساختن شوروی صورت گرفته است.

ولی هیچیک از این دو دلیل قانع کننده نیست. زیرا در فاصله ماه‌های آپریل ۱۹۷۸ . دسامبر ۱۹۷۹ (ثور ۵۷ . جدی ۱۳۵۸) هیچگونه نشانه‌یی که خبر از تعرض یا تجاوز کشورهای منطقه یا متحدین آنها بدهد و برای استقلال افغانستان خطر تلقی شود، به نظر نمیرسد. صرف آنچه برای رژیم جدید خطر جدی پنداشته میشد، اوج گیری نهضت مقاومت ملی بر ضد استبداد تره کی . امین و اصلاحات قبل از وقت اجتماعی و فرهنگی آنان بود. اما امین این مقاومت‌ها را جدی نمی‌شمرد و حتی حاضر نبود یک قطعه پنج هزار نفری سربازان شوروی را برای مقابله با جنبش مقاومت بپذیرد، تا چه رسد به پیاده کردن اردوی یک صد هزاری شوروی به افغانستان.

پس چرا، مسکو پافشاری داشت تا قطعات نظامی خود را به تعداد نامحدودی به

افغانستان بفرستد؟

معلوم میشود که شوروی خود را برای یک تهاجم بزرگ برای رسیدن به اهداف استراتژیکش

آماده ساخته بود، چه امین موافقه میکرد، یا نمیکرد، تهاجم شوروی باید بر افغانستان صورت

میگرفت. آنچه مسلم است این است که واقعا مسکو عکس العمل خصومت‌آمیز بین‌المللی و نیر توانمندی فولادین مردم افغانستان را برای مقاومت در برابر تجاوز خشونت‌بار «یک ابرقدرت» نادیده گرفته بود.

آیا تهاجم شوروی به افغانستان، ادامه سیاست روسیه‌تزاری مبنی بر دسترسی به آبهای گرم نبود؟ که اینک بدلائل تاریخی و استرژیک و ایدئولوژیک، شوروی را وادار ساخته بود تا با تهاجم نظامی خود به بهانه خطر استقلال افغانستان، بتدریج منطقه نفوذ جهان غرب را به عقب براند و کنترل راه‌های مهم دریایی را که جهان غرب مورد استفاده قرار می‌دهد، در اختیار خود بگیرد. دکتورین «سیستم امنیت دسته‌جمعی در آسیا» که برژنف مبتکر آن پنداشته می‌شد و منطقه‌نی را در بر میگرفت که از ایران و حوزه خلیج فارس شروع می‌شد و تا جاپان امتداد می‌یافت، هدف آن توسعه حریم امنیت برای شوروی بود. شوروی بوسیله فرصت‌هایی که پیش آمده بود، می‌خواست برای پیشروی خود استفاده کند، بی‌آنکه نگران عواقب کارهایش در درازمدت باشد.

برخی از این فرصت‌ها، بدون پیش‌بینی شوروی‌ها فراهم آمده بود. مانند: انقلاب اسلامی ایران، حادثه گروگان‌گیری اعضای سفارت امریکا در ایران و نگرانی دولت کارتر بدان قضیه و اوج‌گیری نهضت اسلام در منطقه. اما بسیاری از این فرصت‌ها را خود شوروی‌ها زمینه‌سازی و مقدمه‌چینی کرده بودند. از قبیل: رخنه نظامی و شوروی‌سازی افکار محصلین افغان بوسیله پخش آثار کمونیستی میان آنها، وابسته ساختن این کشور به کمکهای نظامی. اقتصادی خود و کنترل بر آن، برچیدن بساط داودخان بعنوان مانع اهداف استراتژی شوروی از طریق راه‌اندازی کودتای شور، ایجاد دودستگی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بهم‌اندازی تره‌کی و امین و سپس از میان بردن آنها و بالاخره پیاده کردن قشون سرخ و اشغال افغانستان به بهانه خطر استقلال یا سقوط انقلاب شور، و بی‌ثبات شدن اوضاع در جمهوری‌های آسیای میانه شوروی، همه و همه این حوادث و رخدادها بدون محاسبه و پیش‌بینی شوروی صورت نگرفته بود. ولی آنچه در این محاسبه بدان توجه نشده بود و یا بدان کم‌بها داده شده بود، عکس‌العمل شدید و خصومت‌آمیز بین‌المللی، مخصوصا آمریکا و کشورهای منطقه و روحیه مقاومت شکست‌ناپذیر مردم افغانستان در برابر این تجاوز مرگ‌بار و شرمگین بود.

شوروی با استفاده از این فرصت‌ها، بوسیله تهاجم نظامی خود، حریم امنیت را تا

فراسوی مرزهای افغانستان با پاکستان و ایران انتقال داد و این سؤال را در اذهان جهانیان خطور داد که مرز افغانستان و شوروی دقیقا در کجا قرار دارد؟ آیا افغانستان یک مغولستان جدید است که فقط استقلال ظاهری دارد ولی در حقیقت در اتحاد شوروی ادغام شده است؟ این سؤال‌ها در ۱۹۸۵ از طرف یک ژورنالیست مشهور فرانسوی (هلن کارردانکوس) در روی روزنامه‌ها مطرح شد و سپس ضمن کتاب «نه صلح نه جنگ» خود در مورد سیاست شوروی آنرا انعکاس داد.

ناظرین سیاسی بدین باورند که در اقدام بی‌ملاحظه شوروی علاوه بر برژنف رهبر سالخورده شوروی، همنوایی سوسلوف، ایدیولوگ حزب کمونیست و ارایه کننده دکترین توسعه طلبی برژنف، و ژنرال اوستینوف وزیر دفاع و باریس پاناماریوف و اندری گرومیکو دوست جانی جانی و صمیمی برژنف نقش قاطع داشته‌اند.

بدون تردید، تره‌کی و امین با عقد قرار داد حسن همجواری و همکاری نظامی در دسامبر ۱۹۷۸ و افزایش مشاورین نظامی و ملکی شوروی در افغانستان، زمینه را برای تجاوز شوروی بر این کشور آماده ساختند، اما عده این نظامیان و مشاورین به قول فرهنگ به پنج هزار نفر نمیرسید، ولی ببرک کارمل، رقیب سرسخت و دیرین تره‌کی و امین، بغاطر سرنگونی آن دو و رسیدن به قدرت، حاضر گردید شوروی هر قدر لشکر می‌خواهد به افغانستان پیاده کند، پروا نمی‌کند، مهم این است که او در ظل حمایت قشون سرخ چند صباحی در افغانستان حکم براند تا هم رقبای سیاسی خود منجمله حفیظ‌الله امین و هواداران او را همراه با سایر رقبای سیاسی خود مخصوصا اعضای شعله جاوید و گروه‌های مسلح مجاهدین که از پاکستان و ایران تسلیح، تجهیز و اعزام شدند در هم بکوبد و هم نظام دلخواه مسکو را در افغانستان مستقر نماید، که چنین نتواند و مسکو بر او خشمگین شده از مقامی که به او داده بود بر کنارش ساخت.

هواخواهان کارمل استدلال میکنند که هرگاه کارمل حاضر به قبول رهبری دولت افغانستان نمیشد و یکجا با قشون سرخ به افغانستان نمی‌آمد، ممکن بود شوروی‌ها صالح محمد زیری و یا دستگیر پنجشیری را بر می‌گزیدند و آنگاه باز قدرت بدست خلقی‌ها می‌افتاد، لهذا برای اینکه چنین نشود، با شرط حضور قشون شوروی در افغانستان او مسئولیت رهبری دولت و حزب را قبول و بکشور آمد تا انقلاب را نجات ببخشد.

در مورد کارمل، روزی آقای کایانی، یکی از سازمان دهندگان سقوط نجیب‌الله، ضمن بر شمردن نواقص کودتای ثور، برایم تعریف میکرد که کارمل، باری خطاب به من و چند نفر دیگر از ارادتمندان خود گفت: رفقا فکر میکنند که قشون سرخ، خود بخود به افغانستان آمده‌اند. من سه بار و هر بار چندین تخته کاغذ را سیاه کرده به رهبری شوروی تسلیم کرده‌ام تا بالاخره آنها را قانع ساختم تا این قشون را به افغانستان اعزام نمایند. ممکن است این حرف کایانی به حقیقت مقرون باشد. زیرا کارمل تا آخرین روز حکومتش به خروج قشون شوروی از افغانستان راضی نبود و در ۱۹۸۱ در کنگره ۲۶ حزب کمونیست اتحاد شوروی، مدال مطلای لمر (خورشید)، عالی‌ترین نشان دولتی افغانستان را بر سینه پر زرق و برق برزئف نصب کرد و از او بخاطر اعزام قشون سرخ به افغانستان تشکر نمود.

کارمل در کنگره ۲۷ حزب کمونیست شوروی در ۱۹۸۵، در رابطه به تذکر گریاچف مبنی بر خروج قشون سرخ از افغانستان، اظهار کرده بود: اگر شوروی بخواهد عساکرش را از افغانستان خارج نماید بصراحت گفته میتوانم که روزی مجبور خواهد شد برای اشغال مجدد افغانستان یک و نیم میلیون عسکر پیاده کند. پس بهتر است قشون سرخ را از افغانستان خارج ننماید. گویا در همان کنگره، گریاچف نظر نجیب‌الله را هم جویا میشود و نجیب‌الله میگوید: به نظرم اگر شوروی قشون خود را از افغانستان خارج نماید، جنگ در افغانستان فروکش خواهد نمود. و حزب ما می‌تواند از رژیم خود مستقلانه دفاع نماید. از آن روز نجیب‌الله مورد توجه گریاچف قرار میگیرد و بعد جانشین کارمل میگردد. البته گریاچف بعدها این مطلب را در مصاحبه تلویزیونی‌اش نیز مکرر یادآور شد.

بهر حال طرح تهاجم شوروی با کوچ‌کشی و انتقال امین از خانه خلق به قصر تپه تاجیک آماده تطبیق شد و «بتاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ پل هوایی که از چند روز پیش (۲۴ دسامبر) برقرار شده بود، بطور کامل مورد استفاده قرارگرفت و طیارات بزرگ باربری افراد قوای ۱۰۳ هواپرد و چهار لشکر پیاده زرهی را بر کابل و سایر شهرها چون قندهار و هرات، فرو ریختند. سکاادرانهای میک ۲۱ و میک ۲۳، این عملیات را حفاظت میکردند. عملیات زیر نظر مارشال سکلوف معاون وزارت دفاع شوروی انجام میگرفت که در بگرام مستقر بود. بدینگونه ظرف چند هفته بیش از ۸۰ هزار سرباز

شوروی سراسر افغانستان را اشغال کردند.» (۱۶)

شام روز ۲۷ دسامبر، شهریان کابل بجز آواز گوشخراش طیارات غول‌پیکر باربری نظامی که در فضای کابل، هر دقیقه بالا و پائین می‌رفتند، صدای دیگری را شنیده نمی‌توانستند و رادیو کابل نیز با پخش بیانیۀ یکروز قبل حفیظ‌الله امین مصروف بود که در هر جمله آن نام اتحاد شوروی با حرارت و طمطراق زیاد گرفته میشد. در چنین هوا و فضای، عملیات از میان بردن حفیظ‌الله امین توسط گروه موظف کماندوی مربوط به کی، جی، بی، شوروی، با سرعت و بدون سروصدا در یک گوشه دنج و دور افتاده کابل صورت گرفت. در حوالی ساعت ۸ و ۳۰ دقیقه شام مذکور ناگه آواز ببرک کارمل از رادیو تاشکند شنیده شد که مردم افغانستان را به پایان بخشیدن استبداد امین و جاگزین شدن نظام دموکراتیک و فارغ از ظلم و شکنجه و استبداد بشارت میداد.



ببرک کارمل پس از بازگشت از مسکو

کارمل در اولین کنفرانس مطبوعاتی خود در قصر چهلستون در ماه جنوری ۱۹۸۰ اعلام داشت که بعد از این برای هیچ گروه سیاسی مخالف جایی برای فعالیت در افغانستان وجود ندارد.

گردانندگان سقوط امین فراموش کرده بودند تا نوار ثبت شده به آواز کارمل را ابتدا از رادیو کابل پخش نمایند و پس از آن از رادیو تاشکند نشر کنند. چند ساعت بعد صدای ثبت شده کارمل از رادیو کابل پخش گردید و آنانی که این آواز را شنیدند دانستند که تغییراتی در رهبری دولت افغانستان با دخالت شوروی صورت گرفته است.

از میان بردن امین توسط گروه موظف کماندوی کی، جی، بی مبین این نکته است که او دیگر از مسکو اطاعت نمیکرد و خودسرانه، میخواست روابطش را با پاکستان و امریکا بهبود بخشد. و این چیزی بود که شوروی آنرا نمیخواست و بالنتیجه سبب مرگ وحشتناک او و فرزندانش شد. همانطور که او سبب کشتار بی رحمانه داود و خانواده اش شده بود.

فردای آن تاریخ، یعنی روز جمعه ۶ جدی ۱۳۵۸ وقتی مردم به کوچه و بازار روی آوردند، ناگاه متوجه شدند که همه جای شهر را قشون سرخ شوروی همراه با تانک و زره پوش اشغال کرده اند. هنوز روز به نیمه نرسیده بود که سراسر افغانستان اطلاع حاصل کرد که شوروی ها بر افغانستان تجاوز کرده و حکومت جدید یک حکومت پوشالی و دست نشانده شوروی در افغانستان است، نام مرده و فراموش شده شاه شجاع دوباره بر سرزبانها افتاد، منتها «شاه شجاع ثانی» و دست نشانده روسها نه دست نشانده انگیس ها. این نامی بود که بلافاصله افغانهای غیرپرچمی به کارمل دادند.

روز ۷ جدی ببرک کارمل در حالی وارد کابل شد که رقیب سرسخت خود حفیظ الله امین را بوسیله قشون سرخ برای همیشه از صحنه زندگی بدور کرده بود. بنابراین او هم بدون دغدغه و با جبین گشاده و لبخند بر دهن که حکایتگر پیروزی او بر رقبای سیاسی اش بود، به عنوان منشی عمومی حزب و رئیس شورای انقلابی و صدراعظم افغانستان براریکه قدرت تکیه زد و بلافاصله به تقسیم مقامات عمده دولتی و حزبی میان اعضای دو جناح حزب پرداخت.

دولت کارمل و برازنده شدن برخی پدیده ها

اولین برازندگی در دولت کارمل، سنگینی پله جناح پرچم بر جناح خلق بود. چنانکه از ترکیب دولت او بز میآید:

| | |
|---|-------|
| ببرک کارمل، منشی عمومی حزب، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم | پرچمی |
| سلطانعلی کشتمند، معاون اول صدارت و وزیر پلان | پرچمی |
| اسدالله سروری، معاون دوم صدارت و معاون رئیس شورای انقلابی | خلقی |
| سید محمد گلابزوی، وزیر امور داخله | خلقی |
| شاه محمد دوست، وزیر امور خارجه | پرچمی |

| | |
|------------|--|
| پرچمی | جنرال رفیع، وزیر دفاع |
| پرچمی | عبدالوکیل، وزیر مالیه |
| پرچمی | عبدالمجید سربلند، وزیر اطلاعات و کلتور |
| پرچمی | عبدالوهاب صافی، وزیر عدلیه |
| پرچمی | اناهیتا راتب زاد، وزیر تعلیم و تربیه |
| خلقی | محمد اسلم وطنجار، وزیر مخابرات |
| خلقی | گلداد، وزیر تحصیلات عالی و مسلکی |
| خلقی | راز محمد پکتین، وزیر برق |
| پرچمی | احمد شاه سرخابی، وزیر آبیاری |
| پرچمی | داکتر عبدالغفار لکنوال، وزیر زراعت و اصلاحات ارضی |
| پرچمی مخفی | محمد خان جلالر، وزیر تجارت |
| خلقی | انجنیر نظر محمد، وزیر فواید عامه |
| خلقی | شیر جان مزدوریار، وزیر ترانسپورت و هوایی ملکی |
| پرچمی | فیض محمد، وزیر سرحدات و قبایل (بزودی دریکتیا به قتل رسید |
| پرچمی | سلیمان لایق، رئیس آکادمی علوم و وزیر سرحدات و قبایل |
| خلقی | انجنیر اسماعیل دانش، وزیر معاون و صنایع |
| غیر حزبی | پوهاند ابراهیم عظیم، وزیر صحت عامه |
| پرچمی | داکتر نجیب الله، رئیس خاد (خدمات اطلاعات دولتی) |

چنانکه در لست بالا دیده میشود، اکثریت اعضای دولت کارمل را عناصر پرچمی تشکیل می داد. اعضای جناح پرچم یک بار دیگر به اشغال چوکی ها و مقامات از دست داده خویش پرداختند. و در وزارت خانه هایی که وزاری آنها از جناح پرچم مقرر شده بودند، خلقی ها را عقب زده و خود بجای آنان تمام مقامات و رتبه های بلند تاسطح مدیریت را به تصرف خود درآوردند.

خلقی های عقب زده شده، اکثرا بتدریج در وزارت امور داخله که وزیر آن از جناح خلقی و مردم شجاع و متهوری بود جذب شدند و نیروی قابل اندیشه را برای دولت کارمل به میان آوردند. گلابزوی وزیر امور داخله، همانقدر از حمایت شوروی خود را برخوردار دار میدید که کارمل برخوردار بود.

دومین اقدام کارمل رهایی زندانیان سیاسی و جنایی زندان پلچرخ کابل و زندانیان

ولایات بود که گفته می‌شد تعداد آنها تقریباً به ده هزار نفر میرسید. در میان این زندانیان رها شده، تعداد زیادی از اعضای حزب منسوب به جناح پرچم و هواداران تره کی نیز بودند. سلطانعلی کشتمند و جنرال عبدالقادر وزیر دفاع که به اتهام راه اندازی کودتای ضدسلطه خلقی‌ها دستگیر و محکوم به اعدام شده بودند و همچنان جنرال رفیع که محکوم به ۱۴ سال حبس شده بود، نیز رها گردیدند.

متعاقباً زندان پل چرخی از وجود هواداران امین و مخالفین شوروی و رژیم کارمل و اعضای منسوب به شعله جاوید (پیرو ماوتسه تونگ) و غیره پر ساخته شد. و در وهله اول اسدالله امین برادرزاده و داماد امین و رئیس پلیس مخفی (کام-یا-خاد) با پدرش عبدالله امین و انجنیر ظریف وزیر مخابرات و والی سفاک قندهار و صاحب‌جان صحرایی والی تنگرها، و صدیق عالمیار وزیرپلان و برادرش عارف عالمیار که گفته میشد بدستور امین میراکبر خیبر را بقتل رسانده بودند، و سید عبدالله قوماندان سفاک و خون خوار زندان پلچرخی که گفته میشد هر شب گروهی از زندانیان را با بلدوزر زیر خاک مینمود، اعدام گردیدند.

اما اکثریت اعضای دولت و دفتر سیاسی و هواداران حفیظ الله امین بزندان افتادند و تا کارمل بر سراققدار بود از زندان رها نگردیدند. در عهد دکتور نجیب الله در سال ۱۹۸۹ عده‌یی از آنها از حبس رها گردیدند و بقیه پس از سقوط دولت نجیب الله از زندان رها گردیدند.

در این رهایی، تماماً محبوسین سیاسی قضیه کودتای حوت ۱۳۶۸ بوسیله وزیر دفاع، شهنواز تنی که همگی ایشان منسوب به جناح خلق بودند نیز رها گردیدند. از موضوع بدور نرویم، پس از رهایی زندانیان پلچرخی در اوایل جنوری ۱۹۷۹، زندانیان وقتی دیدند که همه جای شهر کابل را قشون سرخ شوروی پر کرده است. دیگر برای آنها و هیچکس دیگر شک و تردید باقی نماند که رژیم جدید یک رژیم دست نشانده اتحاد شوروی است. پس کمر جهاد ببستند و بر ضد قشون سرخ و رژیم کارمل خود را مسلح ساختند. اغلب این زندانیان رها شده، در جنبش مقاومت ملی، به صفت قوماندانان جهاد تبارز نمودند و در برابر رژیم و قشون سرخ شوروی رزمیدند و سعی دولت در فرونشاندن خشم و نفرت آنان در برابر رژیم بجای نرسید.

در این میان کشورهای منطقه و تمام کشورهای غربی و در راس آمریکا، حضور

نظامی شوروی را در افغانستان یک تجاوز صریح تلقی نموده آنرا محکوم کردند و ۱۰۴ کشور عضو سازمان ملل متحد خروج قوای شوروی را از افغانستان تقاضا نمودند. البته ۱۸ کشور عضو سازمان ملل متحد اقدام شوروی را تأیید نمودند و ۱۸ کشور دیگر عضو آن سازمان رای ممتنع دادند. از آن تاریخ به بعد افغانستان در زیر فشار و مضیقۀ فاجعه آمیز سیاسی و تبلیغاتی و اقتصادی کشورهای منطقه و کشورهای غربی و در راس امریکا قرار گرفت و با تجهیز و تسلیح مجاهدین افغان، جنگ فرساینده چریکی را همراه با ۸۵ ساعت تبلیغات در یک شبانه روز بر ضد رژیم و قشون سرخ شوروی براه انداختند که ادامه این سیاست سرانجام سبب خروج قوای شوروی از افغانستان و سقوط رژیم انقلابی «ادعایی» در این کشور شد.

اوج گیری و سرتاسری شدن قیام مردم افغانستان نیز یکی از مشخصه های این مرحله است کارمل استقرار خودش را بجای امین و اشغال افغانستان را توسط قشون سرخ، مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور نامید و سالگرد اول آن را جشن گرفت. ولی بعدها از این روز تجلیل بعمل نیارود.

دو ماه پس از اشغال افغانستان توسط قشون شوروی، درست به تاریخ ۳ حوت ۱۳۵۸ مطابق ۲۴ فبروری ۱۹۸۰ شهریان کابل دست به مظاهره خونباری زدند. شام دوم حوت بعداز نماز خفتن مردم با فریادهای الله اکبر و دادن اذان از فراز بامهای خانه هایشان همشهریان را برای مقاومت و شورش بر ضد دولت و قشون سرخ فرا خواندند و سپس با تشکیل دسته های بزرگ مردم بسوی ماموریت های پولیس محل بحرکت افتادند. اما از آنجایی که اهالی آمادگی قبلی نداشتند و فاقد سلاح بودند. پولیس بر روی مردم آتش گشود و عده یی از مردم زخمی شده مجبور به عقب نشینی و بازگشت بخانه های خود شدند. این وضع تقریباً تا ساعت چهار صبح روز ۳ حوت ادامه یافت.

صبح روز ۳ حوت دکانداران، دروازه های دکانهای خود را بر روی مردم مسدود نمودند. در حوالی ساعت ۱۰ قبل از ظهر روز ۳ حوت تعداد بسیاری از شهریان کابل در جاده میوند اجتماع نمودند و با دادن شعارهای: مرگ بر رژیم کمونیست، مرگ بر قشون سرخ شوروی، مردم مسلمان افغانستان بر ضد کمونیستان بپاخیزید، شوروی ها را از کشور خود بیرون کنید و غیره شعارها به مارش پرداختند. اما در حوالی چوک میوند، جلو مظاهره چیان از طرف قوای امنیتی پولیس و خاد وارد و گرفته شد و مورد ضربات

شدید قرار گرفتند. عده زخمی و عده‌یی جان خود را از دست دادند. برخی هم دستگیر و بزدان افتادند. مظاهره چیان چندین عراده ملی بس و تاسیسات دولتی و از جمله کتابفروشی بیهقی واقع در جوار وزارت اطلاعات و کلتور را به آتش کشیدند. دامنه این مظاهره ده دانا، قلعه قاضی، بینی حصار پای منار، جمال‌مینه، شهر آرا، قلعه فتح‌الله، پارک زرنکار، جاده میوند را در بر گرفته بود.

در اول ثور ۱۳۵۹ شاگردان مکاتب کابل چون: عایشه درانی، آریانا، ملالی، زرغونه، سوری، به جاده‌های شهر بیرون آمدند و فریادهای ضد دولتی و ضد موجودیت قشون روسی سردادند.

اما تفنگداران رژیم با استعمال سلاح گرم مظاهره را خاموش کردند. بر اثر این گلوله‌باری بر روی دوشیزگان مکاتب شهر کابل، دوشیزه ناهید که بعدها پژواک، شاعر، نویسنده و سیاستمدار معروف کشور رساله‌یی بنام «هدیه به ناهید شهید» نام او نوشته است، همراه با سیزده تن دوشیزه دیگر از مکاتب کابل جام شهادت نوشیدند.

از آن پس به هدایت شوروی‌ها و بمنظور بدنام ساختن ضد «انقلاب» بوسیله عناصر وابسته به «گی، گی، بی» ذخایر آب نوشیدنی شاگردان مکاتب کابل، مخصوصا مکاتب و لیسه‌های دختران با زهر مسموم ساخته میشد و روزانه ده‌ها شاگرد بر اثر نوشیدن آب مسموم شده به شفاخانه‌ها انتقال داده میشدند و شاید هم تلف میگردیدند. گاهی در صحن اتاق‌های درسی ادویه مسموم کننده پاشیده میشد و وقتی شاگردان میخواستند داخل اتاق درس خود شوند، از هوش میرفتند و روی زمین می‌غلتیدند و شاگردان مکاتب زخمت میشدند.

شاید و ممکن است مخالفین رژیم و ضد شوروی هر کاریکه به ناکامی رژیم و ضربه زدن به شوروی‌ها مفید واقع میشد از ارتکاب آن صرفه نمیکردند، اما تا اخیر نه دولت کسی را به عنوان مجرم این اعمال دهشت‌انگنی دستگیر و بمردم روشناس کرد و نه هم گروه‌های مخالف اجرای چنین عملی را به خود ذمه‌وار شدند. مگر تبصره‌های خود مردم کابل چنین بود که این کار خود دولت است نه از مجاهدین. پر واضح است که دولت هم نمیخواست چنین دهشت‌انگنی در شهر کابل شیوع یابد، اما آنچه شوروی‌ها میخواستند و میکردند هیچ کسی از حزبی‌ها و دولتی‌ها جرأت آنرا نداشت که بگوید چرا؟

در نهم ثور محصلین پوهنتون کابل نیز در صحن پوهنتون دست به مظاهره زدند،

اما مظاهره بسرعت و بشدت سرکوب و تعدادی از آنان به شمول دختران جوان باتهام محرکین مظاهره دستگیر و بزدان افتادند و مورد شکنجه و تجاوز قرار گرفتند. اما مردم دیگر به ماهیت رژیم و اهداف شوروی در افغانستان پی برده بودند. زیرا رسانه های گروهی غرب و منجمله رادیو «بی بی سی» و رادیو صدای آمریکا و رادیو صدای آلمان غرب و غیره هرروز ده ها مطلب تازه و راز نگفته به مردم افغانستان و جهان فاش مینمودند و مردم را به مقاومت و سرنگونی رژیم و بیرون راندن قشون سرخ شوروی از کشور تشویق و ترغیب مینمودند.

واقعا رادیو «بی بی سی» نقش کمتر از کمکهای نظامی امریکا به مجاهدین بمنظور بزانو در آوردن شوروی در افغانستان، بازی نکرده است. تاثیر «بی بی سی» بر مردم افغانستان در دوران جهاد بعدی بود که حتی مردم بی سواد و آنهایی که سلاح بردوش بر ضد شوروی و دولت افغانستان می جنگیدند یا نمی جنگیدند، ولی در آرزوی سقوط رژیم و شکست قشون شوروی بودند، گاهگاهی نماز را قضا می کردند، ولی شنیدن اخبار بی بی سی و برنامه جام جهان نما را قضا نمی نمودند. علاوتا موجودیت سرناسری قشون شوروی در افغانستان و اشتراکشان در عملیات جنگی و پاک سازی اپوزسیون و برخورد خشونتبار و رعب آور با ساکنان روستاها و آنهایی که با حزب پیوند نداشتند، بزودی جنبش مقاومت ملی را، وطن شمول ساخت و مردمان کشور از هر قوم و هر ملیتی که بودند، بدون تمصبات قومی، مذهبی، اثنیکی، منطقه ای یا ملیتی برای طرد شوروی ها از کشور در زیر لوای جهاد بر ضد کفر و الحاد و تجاوز بیگانگان (شوروی ها) جمع شدند و با قطع راهها و شاهراه های مواصلاتی و اکمالاتی میان مرکز و ولایات، اردوی دولتی و قشون سرخ شوروی را مورد ضربات هلاکتبار چریکی خود قرار دادند.

نامهای احمدشاه مسعود، تورن اسماعیل، سمدسنگی، قوماندان عبدالحق، سید جگرن، استاد فرید، پهلوان رحیم و پهلوان رسول، امیرلالی، حاجی لطیف، ملا تقیب، ملا محمدشاه، انور جگلدلک، ملا هلنگ و غیره هر روز با اقدامات تازه بر ضد قشون شوروی و دولت کارمل بگوشها میرسید و بالمقابل دولت هم لبه تیز تبلیغات خود را متوجه اعمال کلیدین حکمتیار، حضرت مجددی، مولوی خالص، مولوی رسول سیاف و برهان الدین ربانی کرده رفت و آنان را بیش از پیش در ذهن و دماغ مردم شهری و روستایی روشناس کرد. تا آنجا که بعضی از فرزندان خود را بجای آنکه شامل انجام خدمت عسکری نمایند، به یکی از تنظیم های رهبران فوق الذکر

معرفی و تسلیم میکردند تا هم ثواب و هم خرما نصیب آنها گردد.

یکی از ژنرال‌های ارشد اردوی افغانستان که زمانی وزیر دفاع و مدتی هم باتهام شرکت در کودتای نافرجام شهنواز تنی به زندان افتاد، در اوایل سال ۱۳۶۵ مطابق ۱۹۸۶ برای من حکایت میکرد که «تلفات اردوی ما در هر ۲۴ ساعت هیچگاهی کمتر از ۹۰۰ نفر نبوده است.» هر گاه حد اوسط این رقم را در طول مدت موجودیت قشون سرخ در افغانستان، فقط ۲۰۰ نفر در هر ۲۴ ساعت از سراسر کشور قبول کنیم. از روی این حساب میتوان میزان تلفات اردوی افغانستان را در مدت ۱۳ سال جنگ دوامدار در حدود یک میلیون نفر جوانان افغان که بین ۱۸ تا ۲۴ سال یا کمتر از ۳۰ سال داشتند، تخمین زد و هرگاه تلفات قشون شوروی را در هر ۲۴ ساعت در سراسر افغانستان صرف ۱۰ نفر محاسبه کنیم، در مدت ده سال تجاوز و تهاجم آنها با نیروی مقاومت مجاهدین بیش از ۲۵۰۰۰۰ نفر تلفات متحمل شده‌اند.

قشون سرخ در افغانستان در مقابل هر حمله مجاهدین، عملیات انتقامجویانه وحشتناکی بوسیله طیارات بمبافکن بر دهات و قصبات و شهرستانهای افغانستان انجام میدادند که داستاهای تکانه‌دهنده‌یی از این عملیات حریبی متجاوزین در میان مردم گفته و شنیده میشود.

گفته میشود، در لوگر باری زنان و کودکان و پیرمردان از ترس بمباردمان قوای شوروی بر دهکده‌شان، در چاه‌های قنات (کاریز) دهکده خود را پنهان کردند. شوروی‌ها بر سر قنات آمدند و چون صدای گریه کودکان را شنیدند، دانستند که در آنجا افراد دهکده پنهان شده‌اند. سپس مقداری پترول در آب قنات فرو ریختند و آنرا آتش زدند و خود با اسلحه گرم بر سر چاه‌های قنات ایستاده شدند. داد و فریاد اطفال و مادران در زیر دهلیزهای کاریز درم پیچید و ساعتی بعد خاموش شد. زیرا همگی جان داده بودند. در غزنی و کتواز نیز مردم هنگام حمله شوروی‌ها خود را در چاه‌های کاریز انداخته بودند، بگمان اینکه شاید از پی‌گرد روس‌ها نجات یابند. شوروی‌ها حفره‌ها و چاه‌های کاریز را با خاک پر می‌ساختند و بدین‌گونه فراریان را زنده بگور مینمودند. همچنان گفته میشود، اغلب قطعات شوروی هنگام عبور خود از نزدیکی محلات مسکونی، با حملات چریکی مواجه میگرددند. در این صورت شوروی‌ها آن محله یا دهکده را در زیر ضربات آتش توپخانه خود خورد و خمیر میکردند و سپس داخل محله شده تمام مردان و

زنان دهکده را قتل‌عام و حتی حیوانات و مواشی و مرغ و سگ آنجا را نیز نابود و دارایی اهل روستا را چپاول میکردند و یا اینکه دهکده را بوسیله بمباران هوایی با خاک یکسان مینمودند و میگذاشتند.

افزون بر این شوروی‌ها در افغانستان به کشت میلیونها ماین ضد پرسونل در مزارع و باغستانها و اطراف روستاها و اماکن مقدسه و قرارگاه‌های نظامی و خطوط مرزی و مسیر جاده‌های فرعی که به ایران و پاکستان منتهی میشود، پرداختند و حتی نقشه‌های مین‌گذاری را نیز هنگام خروج خود از افغانستان با خود بردند و آنرا به مقامات مسئول افغانی تسلیم نکردند. تا کنون هزاران افغان از این ناحیه یا کشته و یا عضو از اعضای بدن خود را از دست داده بار دوش خانواده خود شده‌اند.

امید در شماره ۱۷۲ خود میگوید: یک سروی ملل متحد نشان میدهد که افغانستان یکی از کشورهای است که ماین بصورت گسترده در آن کاشته شده و به بیش از ده میلیون ماین میرسد. همین سروی حاکی است $22/7$ ملیون متر مربع افغانستان پر از ماین است که از جمله بیش از ۸ میلیون متر مربع آن را مناطق مسکونی احتوا میکند. سروی میگوید، حداقل در هر ساعت از روز یک افغان توسط ماین مجروح یا معیوب و یا از بین میرود. در ماه می ۱۹۹۵ که آوارگان کابل دوباره به منازل خود برگشتند، شفاخانه‌ها از ۳۵۰۰ واقعه جراحت از ماین راپور داده‌اند.

یک منبع وزارت دفاع افغانستان به هیت سروی ملل متحد گفت نقشه‌های کامل ماین‌گذاری را در اختیار دارد و عندالضرورت آنرا بدست‌رش موظفین ماین پاک میگذارد.

معهدا بیم آن میرود که ماین‌ها تا ده‌ها سال دیگر هم از اراضی افغانستان پاک نگردند و پیوسته قربانیانی در قبال داشته باشد.

رژیم کارمل بدن عقیده بود که با پشتیبانی اتحادشوروی و قشون سرخ آن جنگ را تاسرکویی آخرین افغان متمرد و سرکش بایستی دوام داد و میتوان بدینوسیله قیام سرتاسری مردم افغانستان را سرکوب و به اطاعت واداشت و بعد به پیاده کردن نقشه‌های مورد نظر شوروی در این کشور و منطقه پرداخت. بنابراین به بمباردماز مناطق قیام کننده اقدام نمود.

از آنجایی که جنبش مقاومت منحصر به یک منطقه و یک محل و یک قوم و یک

ولایت نبود، لذا شوروی خواهی خواهی خود را مجبور میدید تا تمام کشور را بمباردمان کند. آنطوریکه مردم حکایت میکردند، در سراسر کشور هیچ دهکده و روستایی نیست که مورد ضربات قوای هوایی شوروی و عملیات تهاجمی اردوی مشترک دولتی و قشون سرخ قرار نگرفته باشد و به ویرانه موحشی تبدیل نشده باشد.

علاوه بر این تقریباً تمام سیستم‌های سنتی و عصری آبیاری، کانالها، بندها و سریندها، کاریزها و چشمه‌سارها، باغها و مزارع و تاکستانهای مردم تخریب و صدمه کلی دیده‌اند.

اخبار امید در شماره ۱۷۰ خود از روی یک منبع رسمی کشور سوئد در این رابطه مینویسد که «از ۲۲ هزار روستا در افغانستان، ده هزار آن کاملاً ویران شده است، هفتاد درصد خانه‌های مردم با خاک یکسان گردیده و پنجاه درصد سیستم زراعت از بین رفته است.»

بر اثر این بمباردمان و این ضربات مرکب سرتاسری کشور، یک و نیم میلیون افغان تلف و یا معیوب شده‌اند و تقریباً پنج میلیون انسان دیگر (۳ میلیون به پاکستان) و (۲ میلیون به ایران) و تخمین نیم میلیون افغان دیگر به کشورهای اروپایی و آمریکایی مجبور به مهاجرت گردیدند.

یکی از محققین پولنیدی بنام «ماریک سیلونسکی» در مورد تاثیرات جنگ بر ساختمان جمعیت افغانستان رساله محققانه نوشته و در پایان رساله اش، خلاصه‌یی از آنچه را تحقیق نموده بدینگونه بیان میکند:

«نتیجه بدست آمده از تحقیقی که در اواخر ۱۹۸۲ تکمیل گردید، نشان میدهد که ۹ درصد نفوس افغانستان کشته شده، ۳۱ درصد معیوب و تقریباً ۳۳ فیصد مجموع نفوس از کودتای ۱۹۷۸ به اینطرف در پاکستان و ایران آواره گردیده‌اند. بمباران قراء و قصبات اهالی ملکی و کاروان‌های مهاجرین در حال فرار از کشور ۴۶ درصد نخستین و عمده‌ترین عامل تلفات محسوب میشود. پس از آن ولی بیشترین تلفات جانی را آتش سلاح‌های خفیه ۳۳ فیصد، کلوله باران سلاح‌های ثقیله و توپ ۱۲ درصد، و ماین ۳ فیصد ببار می‌آورد.

وسعت جنگ که در دوران زمامداری بریژنف نسبتاً محدود بود، ۷ نفر فی هزار، در دوران حکمرانی آندری پف و چرنینکو بصورت چشمگیر افزایش یافت. چنانکه از سال ۱۹۸۴ در هر هزار ۱۶ نفر تلف گردید.

ولایات سمت شمال افغانستان که به اتحاد شوروی سرحد مشترک دارد و بیشتر از سایر نقاط متأثر شده و اضافه از ۱۲ درصد مجموع تلفات را تشکیل میدهد. تجزیه و تحلیل تعداد سالانه مهاجرین تصویر روشنی از استراتژی شوروی را در اختیار ما قرار میدهد. ایجاد یک کمربند دفاعی نزدیک سرحدات پاکستان در بین سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۱ پاکسازی مناطق اطراف پایتخت میان سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ و کنترل و انکشاف شاهراه عمده و خطوط آهن (۱) که کابل را با اتحاد شوروی وصل مینماید از ۱۹۸۶ بدینسو مهاجرت و کاهش نفوس در مناطق زراعتی و افزایش بیش از حد در تعداد نفوس شهری تحولات بارزی است که جامعه افغانی را متأثر میسازد. از سال ۱۹۸۷ بدینسو ثلث نفوس از کشور فرار نموده، ۱۱ درصد نفوس در داخل کشور دست به مهاجرت زد. در نتیجه جنگ ۹ فیصد کشته و نفوس روستایی از ۸۵ به ۲۳ فیصد کاهش یافته است. در مناطق شهری نفوس از ۱۵ به ۲۴ فیصد افزایش یافته، چنانکه نفوس پایتخت ۳ برابر افزایش یافته است» (جنگ و ساختمان جمعیت در افغانستان ۱۹۷۸ - ۱۹۸۷) ترجمه پوهاند علمی ص ۲۶ . ۲۸

در همین مرحله بود که از طرف مقامات اتحاد شوروی، نقشه افغانستان به عنوان ایالت شانزدهم اتحاد شوروی چاپ و منتشر شد و در دفاتر مشاورین روسی در افغانستان نصب گردید. گفته میشود دو نفر از محصلین افغانی در اتحاد شوروی وقتی بر این اقدام شوروی اعتراض کردند و این اعتراض را به ریاست انیستیتوت خود در اتحاد شوروی ابلاغ کردند، آن دو محصل افغانی بلافاصله از اتحاد شوروی اخراج و به حکومت افغانستان تسلیم داده شدند. حکومت آنها را برا به جبهات جنگ سوق داد تا کشته شوند و شاید هم کشته شدند. متأسفانه نامهای این دو جوان وطن خواه بما نرسیده ولی اینقدر گفته میشود که هر دوی آنها از منسوبین وزارت داخله بوده اند.

واگذاری قلعه و اخان که بیام دنیا شهرت دارد برای نصب موشکهای دور منزل شوروی به هدف مقابله با اهداف استراتژی آمریکا واقع در بندرگوا در بلوچستان، دست آورد بزرگ روسها در همین مرحله است.

چیز دیگری که در این مرحله (مرحله نوین و تکاملی) بدان بسیار توجه و اهمیت داده شد، تاکید بر «سوتیزم» (یعنی شوروی خواهی معادل وطن خواهی) و توسعه شبکه جاسوسی «خاد» از نوع «کی، جی، بی» شوروی در افغانستان بود. این شبکه در تمام شئون حیاتی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه گسترده شده بود و تمام

گفتار و کردار و حرکات و سکنتات مردم را، از تلفن‌های شخصی تا نامه‌های خصوصی گرفته و از روابط خویشاوندی و نشست و برخاست عادی افراد تا محافل غم و شادی مردم را زیر کنترل داشت. حتی اعضای ارشد حزبی و ارکان دولت و کارمندان بلندپایه حکومت نیز تحت مراقبت جدی این دستگاه قرار داشت.

تقرر اشخاص در مقامات دولتی و حزبی، در مرکز و ولایات، مسافرت به خارج بفرض تجارت یا سیاحت و یا تداوی و یا انجام امور دولتی و یا مجامع علمی، وابسته به نظر و صوابدید دستگاه «خاد» بود. «خاد» می‌توانست اشخاص مورد نظر خرد را بهر جاه و مقامی که بخواهد نصب کند و یا از هر مقام و رتبه‌ایکه نمیخواست بر طرف نماید. حتی تقرر افراد دینی و قضائی تا امام مسجد و خطیب جمعه مربوط به موافقت دستگاه همه جا بود «خاد» بود.

در واقع «خاد» سازمان جاسوسی کا، جی، بی در افغانستان و منطقه بود و از مسکو کنترل و هدایت میشد.

امتیازات گونه‌گون مادی، اخذ معاش دو چند دیگران و گرفتن ترفیعات بی‌نوبت و فوق‌العاده در انحصار منسوبین این دستگاه بود و به همین جهت برخی از کارمندان آن بی‌مهابا از چشم مردم، عضویت خود را افتخارکنان به این شبکه شوم و بدنام، به رخ مردم غیر حزبی و وابستگان خود میکشیدند. در حالیکه از نظر مردم چیز فهم و ملی، آنها نوکران مزدبگیر و خوش‌خدمتی بیش نبودند که بخاطر گرفتن امتیاز رتبه و مقام و مدال، هموطنان خود را حق و ناحق بدام می‌انداختند و بکشتن میدادند تا سلطه اجنبی در کشور عمر بیشتر یابد.

جراها و شکنجه‌هایی که هنگام بازپرسی از جانب موظفین این سازمان از متهمین به عمل می‌آمد هر چند به پایه شکنجه‌های مجاهدین نمی‌رسد، معهذاً شنیدن آن مو بر اندام آدمی راست میکند و مغز استخوان را می‌سوزاند. مثلاً، متهمی که در اقرار و اعتراف به جرمش از خود مقاومت نشان میداد و یا واقعاً از آنچه به او نسبت داده شده بود اطلاعی نداشت، اگر مرد می‌بود آلت تناسلی وی را به سیم برق وصل میکردند تا دیگر از مردی بیفتند و اگر زن می‌بود، پستانهایش را به برق نصب میکردند و شکنجه میدادند. و در برخی موارد، دختر و خانم مرد متهم را حاضر میکردند و برای متهم میگفتند اگر اعتراف نمایی، در جلو چشمانت بر زن و دخترت

تجاوز صورت میگیرد، در چنین صورتی متهم طبعاً حاضر میشد هر چه دل مستنطق و بازپرس میخواست به آن اعتراف کند و در زیر کاغذ امضاء بگذارد. لت و کوب با دنده برقی و پاره کردن مقعد متهم بوسیله بوتل کوک یا بوتل ودکا و غیره و غیره یک امر عادی بود و خدا کسی را بدست جلادان «خادی» نمیداد و اگر داده بود، دیگر روزگارش سیاه و کارش تمام بود.

نویسنده توانمند و سرشناس ایرانی سعیدی سیرجانی در کتاب «ای کوه آستینان» خود برای سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی مثال خوبی دارد و میگوید: همانطور که در یک منزل آشغال‌دانی و دستشویی از ضروریات یک منزل است. سازمان جاسوسی هم برای دولت‌ها از ضروریات است.

البته بخش دفاعی وزارت امنیت دولتی در عهد نجیب‌الله سهم عمده در دفاع از شهر جلال‌آباد و شهر کابل و سایر شهرها گرفت و حتی مایه تشویش بزرگ برای پاکستان شده بود.

پدیده دیگری که در این مرحله چون یک مرض همه‌جا گیر شیوع یافت، رشوه‌خواری و رشوه‌ستانی در تمام سطوح مملکت بود که مشاورین شوروی آنرا بعد اعلی در کشور ترویج دادند. پدیده رشوت در کشور، چیز تازه‌یی نبود ولی هرگز کسی بدین پیمانان و بدین بی‌حیانی و پرروئی ندیده بود. فرق این رشوت‌خواری با دوره‌های قبلی این بود که رشوه‌خوار سابق با گرفتن رشوه کوچک احساس ترس و خجالت میکرد و کار افراد را با سرعت انجام میداد، مگر در این مرحله، رشوه‌ها بزرگ شده رفت و رشوه‌ستان از مامور شار والی (بلدیه) گرفته تا اعضای کابینه، بدون ترس و خجالت در بدل انجام کاری میزان و مقدار رشوه را چانه میزد و معین میکرد و بعد آنرا میگرفت. گفته میشد از مدرک فروش طیاره DC10 آریانا مبلغ ده میلیون دالر برای صدراعظم و وزیر هوایی ملکی رشوه داده شده بود.

نخارنوال عمومی (بازپرس کل) در اوایل سال ۱۳۶۶ در یک مجلس رسمی شورای انقلابی اظهار داشت که این اداره طی سال ۱۳۶۵ و قبل از آن، یکصد و بیست دوسیه محاکماتی به حجم دوهزار میلیون افغانی اختلاس در شرکت سپین‌زر کندز و کود و برق مزار شریف و شرکت افغان کارت و غیره تکمیل نموده و آماده تقدیم به محکمه دارد و به همین میزان اختلاس و دوسیه‌های دیگری تحت بررسی است. اما اشخاص شامل این

دوسیه‌ها اکثراً حاضر به دادن جواب به سوال‌های خارنوالی نیستند و خارنوالی هم نظر به ملحوظاتی نمیتواند هیچ کاری در مورد آنان بکند. اکنون میتوان پرسید، اینان که اینقدر اختلاس کرده و حاضر به جوابدادن نبودند، چه کسانی بجز اعضای ارشد حزب و حکومت میتوانند باشند؟

خیانت بنیادی دیگر در این مرحله، تغییر دادن نصاب تعلیمی و آموزشی در مدارس و موسسات تحصلی افغانستان بود. مشاورین شوروی در وزارت تعلیم و تربیه، فوراً تمام کتب تعلیمی سابقه را که به پیروی از سیستم‌های آموزشی فرانسه و امریکا در مکاتب افغانستان تدریس می‌شدند، ملغی قرار دادند و صدها هزار نسخه کتب درسی را که با مصرف گزاف طبع و تهیه شده بود، بدور انداختند و به طبع کتب درسی سیستم مغلق «بی‌سوادسازی» شوروی‌ها در افغانستان پرداختند. محتویات این کتب بعدی سردرگم و پیچیده بود که حتی معلمین و مدرّسین هم از فهم آن عاجز بودند.

به شاگردان صنوف اول و دوم و سوم، ریاضیات مغلق چند مجهوله تدریس میگردد و زیر نام جامعه‌شناسی، درسهای مارکسیستی و ماتریالیزم تاریخی از صنوف ۶ تا دانشگاه تدریس میشود. انتقال مفاهیم مغلق ریاضی برای شاگردان صنوف ابتدائی، کار بسیار دشواری بود و وقتی شاگردان خود را از فهم آن عاجز میدیدند از خواندن دلزده میشدند و تا اخیر صنوف هشتم از مرز جمع و تفریق اعداد بسیط پافرازر نمی‌نهادند و از نوشتن یک رقعہ مریضی هم عاجز بودند.

بدین سان در طی دوره ۹-۱۰ ساله تسلط شوروی‌ها، یک نسل تعلیمی (از صنف ۲ تا ۱۲) کاملاً بی‌سواد بار آمدند ولو که برخی تا پوهنتون (دانشگاه) هم رسیده باشند ولی از سواد عادی بهره‌ئی نداشتند.

در دانشگاه کابل نیز روسی ساختن نصاب تعلیمی و تحصیلی از فردای اشغال کشور آغاز شد، مضمون هنر اسلامی از نصاب درسی افتاد و بجای آن، ماتریالیزم تاریخی و ماتریالیزم دیالکتیک، تاریخ کارگر، تاریخ شوروی، زبان روسی و هسپانوی در نصاب تعلیمی گنجانیده شد. تاریخ نوین افغانستان پس از استقلال ۱۹۱۹ به دستور مشاورین شوروی تدوین و تدریس آن تحریف آمیز عملی شد. زیرا مشاورین روسی، حصول استقلال کشور را مرهون انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ وانمود میکردند و گویا طوری وانمود میشد که اگر انقلاب اکتوبر رخ نمیداد، مردم افغانستان به حصول استقلال خود نایل نمی‌آمدند.

بهرحال شاید بی سوادسازی، یکی از اهداف شوری و اشغال این کشور بوده باشد. چه بزعم آنها، وقتی یک نسل در بسته بی سواد یا با حداقل سواد به جامعه تقدیم گردد، آنگاه به آسانی میتوان تمام آن جامعه را به نوکران حلقه بگوش خود تبدیل نمود. اما خوشبختانه که افغانها از با سوادگرفته تا بیسودا (باستثنای عده معدود انگشت شمار) همه از احساس عالی وطن پرستی برخوردارند و با همین احساس توانستند شوروی ها را از خاک و کشور خویش بیرون برانند.

قبلا اشاره نمودیم که تاکید بر شوروی خواهی و «سوتیزم» بمثابة وطن خواهی از جانب رهبری حزب بر سر اقتدار پیوسته تبلیغ میگردد. بدین منظور دولت در سال ۱۳۶۴ با تدویر لویه جرگه‌یی خواست به حاکمیت رژیم و حضور قشون سرخ در کشور مهر تائید بزند و دوستی اغراق آمیز با شوروی را به عنوان یک عنعنۀ تاریخی، خواست معقول و صمیمانه مردم افغانستان وانمود کند و بموجودیت قشون سرخ صیغه قانونی بخشیده، با ابراز تشکر از رهبران شوروی، بقای قشون سرخ را در افغانستان، خواست کلیه مردم کشور جلوه بدهد. اما این تلاش ها در اراده مقاومت و ضدیت با شوروی ها و رژیم کابل تغییر به نفع دولت وارد کرده نتوانست. و باز در همین مرحله بود که موضوع افغانستان شمالی و جنوبی بر اثر فشار اپوزیسیون بر کابل زیر پرده مطرح شد و با انتقال و استقرار یکی از معاونین صدارت در مزار شریف موضوع علنی گردید.

در این مرحله بود که قانون مکلفیت عسکری مورد جرح و تعدیل قرار گرفت و دوره مکلفیت از دو سال به سه سال افزایش یافت و جلب و جذب بخدمت عسکری از سن ۲۲ سال تا به سنین ۱۸ ساله گی پائین آورده شد. و دوره احتیاط همانند دوره مکلفیت الی سن ۴۰ سالگی حتمی گردید، بنابراین اکثریت خانواده ها بخاطر نجات فرزندان شان از کشاندن بخدمت عسکری که غالبا در برخوردها با مجاهدین کشته میشدند، به ترک خانه و وطن مجبور میگرددند، زیرا مشاهده مینمودند که در اطراف شهرها، قبرستانها بسرعت توسعه می یابند و اکثریت آن متعلق به جوانان بین ۱۸ تا ۲۴ ساله میباشند که در جریان مکلفیت عسکری و بنام سپاهیان انقلاب جانهای شانرا از دست داده بودند. در این گورستانها هرگز گوری متعلق به فرزندان اعضای بیوروی سیاسی حزب و اعضای دولت و جنرالها و اعضای ارشد حزب و حکومت وجود نداشت، فقط و فقط این فرزندان مردم بیچاره و بیوسیله بودند که سینه های شانرا سپر تیر دشمن میساختند و

مردانه جان میدادند تا مشتی تازه بدوران رسیده‌ها در آغوش معشوقه‌های خود غنوده باشند.

در این مرحله بود که هر قدر از حاکمیت دولتی در اطراف و اکناف کشور کاسته میشد به همان اندازه بر تعداد وزارت‌خانه‌ها و وزیران مشاور و معاونین صدراعظم افزوده میشد. تا آنجا که در اواخر صدارت سلطانعلی کشتمند، تعداد وزارت‌خانه و اعضای شورای وزیران از ۸۰ درگذشت.

افزون بر این در تشکیلات دولتی تعدیلاتی رونما گردید که بموجب آن، تقرر والیان و واری امور ولایات و شاروالی‌ها (شهرداری‌ها) از صلاحیت و اختیارات وزارت امور داخله (که متعلق به خلقی‌ها بود) خارج و به صدارت تعلق گرفت و اداره‌ی بنام «اداره قدرت دولتی» با رتبه وزیر در صدارت ایجاد گردید. که اجراءات و گزارشات مربوط به ولایات را واری و به صدر اعظم و معاونین آن گزارش میکرد.

و اما وضع اداری ولایات به علت تعدد مراجع قدرت دولتی بسیار پیچیده و درهم و برهم بود. بدین معنی که در هر ولایت، یکنفر کارمند حزب با صلاحیت بالاتر از صلاحیت والی مقرر بود و والی که گویا رئیس کل و مسئول امور ولایت بود، بدون موافقت و اجازه منشی حزبی ولایت، هیچ کاری کرده نمیتوانست، از آن که بگذریم، قدرت خودمختار دیگری بنام «رئیس خاد یا رئیس امنیت دولتی» وجود داشت که صلاحیتش بالاتر از والی و منشی حزبی ولایت بود. و اجراءات هر دو را زیر کنترل داشت. او میتوانست بدون نظر و مشوره والی و منشی حزبی، هر که را خواسته باشد، بزندان بکشاند و یا از زندان رهائی ببخشد. قوماندان امنیه (پولیس) که معمولاً از میان جناح خلق و از طرف وزیر امور داخله تعیین و حمایت میشد، خود را و از و بند اوامر والی و منشی حزبی ولایت یا رئیس امنیت نمیدانست و هر طور دلش میخواست و هدایت مرکز بود، همانطور میکرد. قوماندان ملیشه‌های قومی و پیوسته بدولت و قوماندان مدافعین انقلاب نیز هر یک برای خود کسی بودند و میتوانستند مردم را مواخذه کنند. بالاتر و مستقل‌تر از آنچه بر شمردیم، جنرالان و قوماندانان فرقه‌های نظامی قرار داشتند. بدین سان در هر ولایت چندین مرجع قدرت و بگیر و ببند و بزندان افکن وجود داشت که مردم نمیدانستند برای اجرای کار و گشایش مشکل‌شان بکدام مرجع قدرت رجوع کنند و اول‌تر کدامیک مقام را تطمیع نمایند.

ایجاد ملیشه‌های قومی زیر عنوان «کندک‌ها» و یا «غندهای دفاع خودی» محصول همین مرحله است. گروه‌های قومی که به مشورت شوروی‌ها ایجاد شده بودند، از دولت سلاح و پول میگرفتند، ظاهراً به این دلیل که از خود دفاع میکنند، اما در واقع هدف شوروی‌ها ایجاد و تعمیق دشمنی‌های قومی و قبیله‌ای بمنظور جلوگیری از وحدت ملی افغانها بود. ملیشه‌های قومی در برابر چه کسی باید از خود و قوم خود دفاع میکردند؟ طبعاً آنها در برابر قیام‌های ضد شوروی و ضد رژیم قرار میگرفتند و از آنجائیکه گروه‌های چریکی ضد شوروی و ضد رژیم نیز از قوم یا قبیله و ملیتی نمایندگی میکردند بنابراین هنگام برخورد با ملیشه‌های قومی یا کشته میشدند و یا ملیشه‌ها را میکشتمند که در هر دو صورت میان ملیشه‌های قومی و گروه‌های مقاومت، دشمنی آشتی ناپذیری به میان می‌آمد. و این هر دو کار به نفع شوروی‌ها بود، برخی از این ملیشه‌های قومی بعدها در برابر دولت مرکزی دست به بغاوت زدند و باعث سقوط دولتی که آنها را ایجاد کرده بود، شدند. در ولایاتی که این کندک‌های قومی ایجاد شده بودند، با بی‌بند و باری خود سبب مزاحمت‌های فراوان برای مردم محل و کاروان‌های مسافری می‌شدند. در پهلوی ملیشه‌های قومی، گروپ‌های تسلیمی یا پیوسته بدولت نیز برای مردم شهری و روستائی ایجاد دردسر فراوان میکردند. با آنکه ساحه سکونت و کنترل گروپ‌های پیوسته بدولت در ولایات مربوطه‌شان مشخص بود، اما قوماندانان این گروپ‌ها معمولاً در مراکز شهرها و پایتخت کشور نیز قرارگاه‌های نظامی برای خود داشتند و چون در رفتار خود نسبت به مردم شهری پای‌بند هیچگونه قوانین و دسپلین نبودند، باعث اذیت و آزار شهریان میگرددند. یک چنین وضعی را میتوان طی سالهای ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸ در وجود ملیشه‌های عصمت مسلم، آمر سید احمد و داود جوان و گلیم جمع‌های اوزبیک و غیره در کابل به یاد آورد.

صعود سرسام آور قیمت‌های مواد خواربار و مایحتاج عمومی مانند: آرد، روغن، شکر، گوشت، برنج، ترکاری باب، پارچه باب، تیل خاک و مواد سوخت و محروقاتی، از ده تا سی مرتبه در مقایسه با سالهای قبل از مختصات این مرحله است. و پس از آن نیز همچنان بالاتر رفت. صرف با این تفاوت که در دوره نجیب‌الله آرد و روغن بطور مجانی برای منسوبین دولت توزیع میگردد. مگر در سالهای اخیر به علت قلت مواد مذکور، توزیع آن با کندی و بهانه‌جویی همراه شده بود. و آنکه در این میانه فراوان

سود می‌برد، مغازه‌داران مواد کوپونی بودند که گفته میشد هر یک پس از شش ماه صاحب موتر و حساب بانکی میشدند و هیچ مقامی هم از اعمال‌شان کنترل و بازخواست نمیکرد.

هر روز در پیشروی هر یک از مغازه‌های ارتزاقی، هزاران نفر، زن و مرد و کودک و جوان و پیر بخاطر گرفتن مواد کوپونی تجمع میکردند و تازه بیش از چند نفر محدودی حقوق‌شان را حاصل نکرده بودند. که مامور صاحب مغازه فریاد میزد، تمام شد، فردا بیائید. و باز مردم محتاج و هر دم شهید بخانه‌های خود بر می‌گشتند و نیمه شب دوباره عقب دروازه مغازه ارتزاق بنویت صف میکشیدند تا مگر فردا زودتر نویت آنان فرار رسد و دست خالی به خانه بر نگردند. بدین سان هفته‌ها، وقت مردم برای دسترسی بیک بوجی آرد و چند کیلو روغن ضایع میشد.

در سال ۱۹۸۸ در عهد حکومت داکتر حسن شرق قحطی مردم را تهدید میکرد و زنان و کودکان برای گرفتن نان خشک از نانبانی. نیمه‌شب‌ها در عقب درب نانبانی‌ها صف میکشیدند. در زمستان همان سال، چند کودک منتظر نان خشک در عقب نانبانی، در خیرخانه کابل از اثر سردی توان سوز جان‌های خود را از دست داده بودند.

فرار مغزها از کشور که همزمان با کودتای ثور آغاز شده بود، در این مرحله مدارج تکاملی خود را پیمود. بهترین و ورزیده‌ترین کارمندان، طبیبان، انجنیران، استادان، دانشمندان، شاعران، نویسندگان، نطاقان و هنرمندان که امکان فرار برای‌شان میسر شده توانست، از کشور بدر رفتند و حیات خود و فرزندان خود را تأمین کردند. من شنیدم که تنها از پوهنتون کابل در حدود ۶۰۰ تن استاد، کشور را ترک گفته بودند.

بحکم این مقوله که، «چونکه عیبش بنمودی هنرش نیز بگو» نباید تصور کرد که در این مرحله هیچ کار مفیدی به نفع کشور و مردم صورت نگرفته است، نه خیر اینطور نیست. در برخی عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی گام‌های مهمی برداشته شده است. مثلاً، تشویق و حمایت از تجار و سرمایه‌داران ملی و متشبهین خصوصی یکی از آن عرصه‌هایی است که دولت آنان را از خدمت عسکری معاف ساخته بود و با دادن قرطه‌های پولی و اعتبارات هنگفت مالی، از متشبهین کوچک‌ظرف یکی دوسال سرمایه‌دار بزرگ و توانمندی میساخت.

در این مرحله به تاسیس و تشکیل اتحادیه‌های صنفی و صنایع ملی، کوپراتیف

های دهقانی، اتحادیه‌های پیشه‌وری و غیره زمینه رشد و انکشاف به پیمانانه وسیع فراهم آمد. در فرمان شماره هشتم شورای انقلابی در مورد اصلاحات ارضی، تغییرات و تعدیلات لازم وارد گردید نه تنها اراضی درجه‌بندی و حقا به و سهمیه آب آن تعیین گردید، بلکه مستحقین دریافت زمین (ولو به دریافت اراضی دولتی هم موفق شده باشند) نیز درجه‌بندی و کته‌گورایز شد و بر مبنای آن به مستحقین اسناد ملکیت توزیع گردید. در عین حال به کسانی که زمین دریافت میکردند، کمکهای پولی و تخنیکی نیز صورت میگرفت و برای آنکه دهقان از زمین داده شده حاصل بگیرد و از طرف مخالفین و اپوزیسیون حاصلش تلف نگردد، گروه‌های «دفاع خودی» را سازمان داد و حمایت کرد.

در همین مرحله بود که در پهلوی، اردو، پولیس و امنیت دولتی، گروه‌های مدافعین انقلاب در چوکات وزارت داخله از عناصر وابسته بحزب یا هواخواهان حزب تشکیل گردید که وظایف امنیتی را در شهرها و از طرف شب انجام میدادند.

در عرصه فرهنگی، ایجاد انجمن نویسندگان و شاعران، اتحادیه ژورنالستان، اتحادیه‌های هنرمندان و سینماگران، حقوقدانان و غیره از نهادهای مهم عرصه فرهنگی و هنر در کشور است که در همین مرحله بنیاد گردیدند و هر یک در بخش کار خود مصدر فعالیت‌های گسترده فرهنگی شده‌اند. و به بهترین‌های این عرصه‌ها «لقب کارمند شایسته فرهنگ» با امتیازات مادی آن اعطا شد. نشردها کتاب شعر و قصه، داستان، فیلمنامه، نمایشنامه، تالیف، ترجمه، تحقیقات علمی نشر مجله‌ها و تدوین سمینارها، سمپوزیم‌ها، کنفرانس‌های علمی، محافل ادبی و عرفانی مرهون توجه همین مرحله است.

میتوان اذعان داشت که مسئولان عرصه فرهنگی حزب، دربارا نشر و چاپ آثار محققین، شاعران، قصه‌پردازان، هنر آفرینان، تقریبا هیچ تنگ‌نظری نداشتند. آثار فرهنگی و هنری اگر در سطح عالی قرار داشت یا در سطح پائین، هر دو را موقع نشر داده‌اند تا صاحب اثر عقده بدل نماند. و اینجا و آنجا از آنان گله نکند ولی قضاوت را بخوانندگان وا گذاشته بودند، میشود گفت تولیدات مطابع در این مرحله پنجاه برابر سالهای قبل از کودتای ثور بالا رفته بود. در سالهای قدرتمندی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، حزب برای تبلیغ اندیشه‌ها و اهداف و برنامه‌هایش مطبوعه مخصوص ایجاد

کرده بود که بیشترین آثار نویسندگان حزبی و نوشته‌های ایدیالوژیک در آن مطابع چاپ و انتشار می‌یافت.

در عرصه تأمینات اجتماعی، حجم تولیدات کامبینات خانه‌سازی بیش از هر وقت دیگر بلند رفت و بسیاری از کارمندان دولت که از ناحیه نداشتن سرپناه رنج می‌بردند، صاحب خانه شدند و یا در انتظار گرفتن خانه و آپارتمان در مکروریانها بودند. در این عرصه فعالیت‌های مسئولان خانه‌سازی، مخصوصاً انجنیر عبداللطیف نورزاد آخرین شهردار کابل و قبل از آن رئیس عمومی خانه‌سازی قابل یادآوری و تمجیداست، دست آوردهای «کودتای ثور» فقط در این ساحه بیش از همه ساحات محسوس بود، متأسفانه این دستگاه عام‌المنفعه در سال ۱۳۶۷ بر اثر راکت‌باری اپوزیسیون به حومه کابل حریق شد و تقریباً از فعالیت بازماند و دیگر اکمال شده نتوانست.

در عرصه سیاست داخلی دولت در ماه قوش ۱۳۶۴ تجدید نظر صورت گرفت. تا اینوقت دولت حاضر نبود از موضع‌گیری‌اش در برابر اپوزیسیون یک وجب عقب بنشیند. اما در زمستان همان سال رهبری حزب با تدویر پلنیوم شانزده، تیزس‌های ده‌گانه را بمنظور جلب اعتماد مردم بسوی رژیم و توسعه پایگاه اجتماعی دولت مطرح ساخت و برای نخستین مرتبه دم از صلح و آشتی زد.

بتاسی از این مشی، در دسامبر ۱۹۸۵، عده‌یی از افراد و شخصیت‌های اجتماعی که به حزب وابستگی نداشتند، به عضویت شورای انقلابی و شورای وزیران راه یافتند. از جمله ۲۲ نفر عضو هیات رئیسه شورای انقلابی، ۶ نفر آن غیر وابسته به حزب بودند که از اقشار مختلف جامعه انتخاب گردیده بودند.

این شورای انقلابی یعنی چه و کارش چه بود؟ تا آنجا که من میدانم، شورای انقلابی یعنی جرگه بررسی عاجل و تصویب قوانین دولت در حالت‌های غیر عادی. پس از کودتای ثور، بخصوص پس از هجوم قشون سرخ شوروی به افغانستان، جنگ داخلی و مقاومت بر ضد شوروی و رژیم روز تا روز اوج میگرفت و یک حالت تشنج در کشور حکمفرما بود. شورای انقلابی وظیفه پارلمان دولتی را داشت که قوانین مربوط به عرصه‌های مختلف دولتمداری را بررسی و تصویب میکرد.

به کلام دیگر، طرح‌های تمام قوانینی را که از جانب وزارت عدلیه به هیات رئیسه شورای انقلابی پیشنهاد میگردد، بگونه عاجل تحت غور و بررسی قرار میداد و تصویب

مینمود. شورای انقلابی در سال دویز جلسه عمومی تشکیل میداد و گزارش کارهای هیات رئیسه (هیات بررسی و تصویب قوانین دولت) را می شنید و آنرا تأیید میکرد. جلسات شورای انقلابی و هیات رئیسه آن تحت ریاست رئیس شورای انقلابی (رئیس دولت) یا معاون آن دایر میگردد و با احیاء مجدد پارلمان افغانستان در سال ۱۳۶۷، شورای انقلابی وظایفش خاتمه یافت.

در مورد صلاحیت افراد غیر حزبی باید گفت که آنها از کوچکترین صلاحیتی برخوردار نبودند. و هرباری که در یک جلسه رسمی دعوت میشدند، از بند پا تا بن گوش از جانب یک پسرک «خادی» (پولیس مخفی) تلاشی و بازجویی میکردیدند. اما افراد منسوب به حزب بر سراققدار سوار بر موترهای لوکس و همراه با بادی گارد بدون تلاشی به جلسات حضور به هم میرسایندند. من می دیدم با اشخاص غیرحزبی چگونه برخورد توام با بی باوری صورت می گیرد. این را بدان جهت میگویم که من نیز برای مدتی عضو شورای انقلابی بودم و از میان دانشمندان آکادمی علوم افغانستان که البته صاحب تالیفاتی چند بودم از جانب جبهه ملی پدر وطن انتخاب شده بودم. این جبهه چگونه سازمانی بود؟

یکی از نهادهای اجتماعی . سیاسی در این مرحله، نهادی بنام «جبهه ملی پدر وطن» بود که در دوره نجیب الله «جبهه ملی» نامیده شد. مفهوم این سازمان و هدف آن برای همگی قابل درک نبود. تنها اینقدر میتوان گفت که این سازمان، بعد از حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سایر مامورین و کارمندان دولت و نیز تمام انجمن ها، اصناف و اتحادیه های غیر حزبی و غیرمتعهد را شامل میشد. کارمندان دولت و اعضای سازمان های اجتماعی چه خود میخواستند یا نمیخواستند اعضای جبهه ملی پدر وطن شناخته میشدند و نمایندگی های آن در تمام ولایات کشور نیز وجود داشت. و بعضاً عرایضی را که مردم برای رهایی زندانیان خود یا تثبیت حقوق ورثه شهدای راه «کودتای ثور» و غیره به مقامات بالایی دولت راجع میساختند، بایستی تصدیق و تأیید نمایندگی یا رئیس جبهه ملی پدر وطن محل را میداشت تا قابل رویت به مراجع مربوط میگردد. بدین سان دیده میشود که جبهه ملی پدر وطن، تمام افراد کشور را بنحوی از انحاء بخود وابسته نگهمیداشت هر چند که چندان نقشی در استحکام رژیم بازی نکرد، اما عده یی از مردم را به خود مصروف کرده بود.

قابل یادآوری است که ما در شورای انقلابی نه معاشی داشتیم و نه موتر و نه چوکی و مقامی. اما دیگران تصور میکردند که ما همه کاره شده ایم. و گاه گاهی مردم برای معافیت بستگان خود از خدمت عسکری و یا تبدیلی از اطراف به مرکز و یا رهایی زندانی خود نزد ما رجوع میکردند و ما عذر و عجز می آوردیم که اجرای تقاضای شما از توان ما بیرون است.

تحولات سیاسی در شوروی و روی کار شدن داکتر نجیب الله در افغانستان

قدرت یابی اندری پف رئیس «کی، جی، بی» عوض برژنف در پایان سال ۱۹۸۲ در افغانستان بیک رشته تغییرات مهم منجر شد. اندری پف بیش از یکسال بر سر قدرت ماند و پس از مرگ او، کنستانتین چرنینکوف به قدرت رسید. بعد از درگذشت اخیر الذکر میخائیل گریباچف وارث اندری پف جانشین او شد. این واقعه در آوریل سال ۱۹۸۵ اتفاق افتاد.

دکتر نجیب الله رئیس پولیس مخفی (خاد) در نومبر ۱۹۸۵ از آن مقام برکنار و به عنوان دفتر سیاسی و منشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان مقرر شد. در اوایل ماه می ۱۹۸۶ (۱۱ ثور ۱۳۶۵) نجیب الله بجای ببرک کارمل. بحیث منشی عمومی حزب و سپس به عنوان رئیس شورای انقلابی بر سر کار آمد. ببرک کارمل ابتدا از رهبری حزب و سپس از رهبری دولت بر کنار و در مسکو اقامت گزین شد. برکناری ببرک کارمل بدون سروصدا صورت گرفت. برخی از هواداران ببرک کارمل براین باوراند که اگر نجیب الله حاضر به جانشینی کارمل نمیگردید، کارمل همچنان بمقام خودباقی میماند و نظام دولتی حزب از هم نمی پاشید، حال آنکه این تغییرات سیاسی بخواست و اراده روسها صورت گرفته بود چه نجیب الله میخواست و چه نمیخواست اما این تغییرات و دگرگونی های سیاسی ماهیت دولت را تغییر نداد. اردوی شوروی و مشاورین روسی، هنوز سرنوشت مقامات و دولت و جنگ را در کشور ما تعیین میکردند. شورش های مردم افغانستان همچنان در اوج خود قرار داشت و بمباردمان شهرها و قصبات و روستاها کماکان صورت میگرفت و اما نجیب الله چه میکرد؟

نجیب الله و منشی آشتی ملی او

نجیب‌الله در میان رهبران حزبی سلف خود، پس از کودتای ثور، یکی از جوان‌ترین و فعال‌ترین رهبران آن حزب بشمار میرفت. او که بر زبانهای پشتو و دری تسلط کامل داشت و پاره‌های از قرآن عظیم را نیز از بر کرده بود، سخنوری سخت موفق و فصیح الکلام بود. او نطق‌هایش را بر خلاف رهبران سلفش از سطح درسهای مارکسیستی و شعارواره‌های هیجان‌زده و دیرفهم به سویه مردم عوام الناس افغانستان که اکثریت‌شان متاسفانه از نعمت سواد بی‌بهره‌اند، پائین آورد و برای ذهن‌نشین ساختن و نفوذ دادن نطقش، آیات متعددی را در سخن‌رانی‌هایش از یاد میگفت و ترجمه میکرد و کلامش را در راستای اوامر خداوند همساز مینمود و بدون تردد و تزئیب در استلالش، چنان پیوسته و بدون سکستگی لفظی و معنوی صحبت میکرد که همه شنوندگان نطقش او را تائید و حق بجانب میدانستند.

این شیوا صحبت او لااقل این تاثیر را در میان مردم افغانستان وارد کرد که با شنیدن آواز او، رادیو و تلویزیون خود را خاموش نکنند و آنرا تا اخیر بشنوند.

نجیب‌الله پیوسته با مردم از طریق تدویر جرگه‌های عنعنوی بزرگان قومی، محلی و منطقه‌یی، از صلح و آشتی ملی، از قطع جنگ برادرکشی، از حل اختلافات از راه مذاکرات مستقیم و بین‌افغانی، از وطن‌دوستی و تمامیت ارضی و حفظ استقلال و حاکمیت ملی افغانها، از افتخارات تاریخی و پیروزی افغانها در نبرد با انگیس‌ها و اخراج آنان از کشور. از اخراج قشون شوروی باز هم بقوت افغانها و تدبیر خودش صحبت میکرد و کلامش را با دعای صلح و آشتی ملی خاتمه می‌بخشید.

دکتور نجیب‌الله تنها با حرف با مردم برخورد نداشت، بلکه در یک دست قرآن، و در دست دیگرش سلاح گرفته بود. او با صراحت میگفت که اردوی پنجاه هزار نفری و آزموده، آماده جنگ دارد، انواع سلاح‌های مخرب، طیارات جنگی میک ۲۱ و میک ۲۳ و میک ۲۹ با آخرین تجهیزات حربی، و سلاح‌های ثقیله دور منزل هر کدام با شعاع تخریبی چندین کیلومتر در اختیار دارد و میتواند با هر نیروی مخالف خود بجنگد. اما برد در این جنگ افتخاری برای او ندارد. زیرا بقول معروف «زهر طرف که شود کشته یاز هم افغان است» و او نمیشواید که خون افغان به هدر ریخته شود. معهذا دکتور نجیب‌الله هنگام ضرورت از این اردو و این سلاح‌ها استفاده میکرد. چنانکه در دفاع از شهر جلال‌آباد، خوست و زابل حتی الامکان از این سلاح‌ها کار گرفت.

او پس از هجوم مجاهدین بر این شهرها از راکت‌های دور منزل نوع «اسکاد» کمک گرفت و بدنبال سقوط شهر خوست در اواخر ۱۳۶۹ (اوایل ۱۹۹۱) عملیات پاکسازی شدیدی را از مخالفین رژیم خود، در اطراف کابل، در لوگر و میدان و پغمان به راه انداخت که در جریان آن صدها افغان مخالف و موافق رژیم، زندگی خود را از دست دادند و تمام قلعه‌های باقیمانده از بمباران‌های شوروی‌ها و با ترمیم یافته این مناطق با خاک یکسان شدند.

مسائل در خور توجه در دولت نجیب‌الله

در دوره دولتمداری نجیب‌الله چند مساله چشم‌گیر شده رفت:

۱- مذاکرات ژنیو میان پاکستان و افغانستان، بخاطر پایان بخشیدن به جنگ افغانها و خروج نیروهای شوروی، تحرک بیشتر یافت و سرانجام منجر به امضای موافقت‌نامه‌یی میان وزرای خارجه هر دو کشور در ۱۴ آوریل ۱۹۸۸ در ژنیو شد که اتحاد شوروی و امریکا به عنوان تضمین‌کنندگان مواد این موافقت‌نامه در پای آن امضاء گذاشتند.

بر طبق این موافقت اتحاد شوروی به اخراج قشون یکصد هزار نفری خود از افغانستان از ۱۵ می ۱۹۸۸ ظرف مدت ۹ ماه در دو مرحله اقدام کرد و تا تاریخ ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ مطابق ۲۶ دلو ۱۳۶۷ تمام عساکر شوروی از افغانستان خارج شدند. با خروج آخرین سرباز شوروی، اشغال افغانستان که از ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ آغاز شده بود پایان یافت.

شوروی اساسا خواهان آن بود که قطع کمکهای نظامی امریکا به مجاهدین به عنوان شرط اساسی عقب‌نشینی یا خروج قشون شوروی در نظر گرفته شود. امریکا نیز تمایل داشت که شوروی دست از حمایت کابل بردارد. اما هر دو ابرقدرت بطور غیررسمی به توافق‌های رسیدند. بدین معنی که تا زمانی که رژیم کابل از شوروی کمک دریافت میکند، امریکا نیز به مجاهدین کمک نظامی خواهد داد و این همان اصل «تقارن منفی» است که ابتدا از جانب امریکا مطرح شد. بهر صورت موافقت نجیب‌الله به خروج قشون سرخ از افغانستان و دفاع مستقلانه از حاکمیت انقلابی، واقعا شهادت سیاسی او به حساب می‌آید و به همین علت گریاچف نجیب‌الله را نسبت به کارمل برگزید و

حتی المقدور حمایتش میکرد.

۲- مساله دیگری که دکتر نجیب الله آنرا به پیش کشید و در جهت تحقق آن سرانجام از قدرت کنار رفت، سیاست «آشتی ملی» بود که از ۱۵ جنوری ۱۹۸۶ آنرا دنبال کرد. دولت طرح های مختلفی بخاطر تقسیم قدرت و ایجاد یک حکومت انتلافی با مجاهدین و نیز طرح تدویر کنفرانس بین المللی جهت دستیابی به یک راه حل سیاسی و همچنان طرح تشکیل یک شورای رهبری و نافذ ساختن یک آتش بس شش ماهه را بخاطر مساعد شدن زمینه برای انتخابات تحت نظارت سازمان ملل به رهبران اپوزیسیون پیشنهاد کرد. اما هیچیک از این پیشنهادات و طرح های او مورد قبول اپوزیسیون واقع نشد و رهبران تنظیم های جهادی تا اخیر حاضر به قبول پیشنهادات دولت او نشدند. در این ضمن دولت به قوماندانان جهادی در داخل کشور رجوع کرد و با انعطاف در شیوه برخورد با آنها، حملات راکتی را بر شهرها تخفیف داد.

کار با قوماندانان جهادی در داخل کشور همراه با پیشکش نمودن رشوه های بزرگ و غیر قابل تصور به سرگروپ های مجاهدین منجر به پیوستن گروپ های متعدد خورد و بزرگ جهادی بدولت شد. دولت هم به خلق سلاح آنها نپرداخت و آنان را در محلات دلخواه شان گماشت.

علاوتا نجیب الله برای هموار کردن راه مصالحه کمیسیونی جهت تدوین قانون اساسی مرکب از ۷۴ عضو که ثلث اعضای آن از عناصر آگاه غیر حزبی بود موظف ساخت و بر طبق قانون اساسی، نام رژیم را از «جمهوری دموکراتیک افغانستان» به «جمهوری افغانستان» و در راستای این تغییرات، نام «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» را به «حزب وطن» و بیرق حزب را که به تقلید از بیرق حزب کمونیست اتحاد شوروی برنگ سرخ و دارای نشان ستاره بود، برنگ آبی با نقشه افغانستان در وسط آن، تغییر داد. و با تدویر لویه جرگه در ماه قوس ۱۳۶۶، قانون اساسی جدید را با روحیه مشی آشتی ملی تصویب گرفت که در آن دین مبین اسلام به عنوان دین رسمی مردم افغانستان مسجل شده بود و متعاقبا بر طبق قانون انتخابات به تشکیل پارلمان (مرکب از سنا و ولسی جرگه) پرداخت. بر طبق قانون اساسی دوره ریاست جمهوری هفت سال و دوره وکالت پارلمان پنج سال تعیین شده بود و با آنکه اعضای پارلمان اکثریت از افراد دلخواه و مورد نظر دولت بودند، اما در جلسات گرفتن رای اعتماد حکومت دکتور

محمد حسن شرق و حکومت فضل الحق خالقیار، انتقادات خیلی تند و تیزی بر شیوا برخوردار اعضای حزبی حکومت با مردم و سیاست کدری دولت در بخش نظامی ابراز میشد. بطور مثال:

یکی از وکیلان شورا که غالباً از بدخشان و بنام «شهی» یاد میشد و منسوب به حرکت «ستم ملی» سابق و «سازابی» امروزه بود. در جریان مباحثات رأی اعتماد به صدراعظم موظف خالقیار به صراحت اظهار داشت که: مادران صفحات شمال کشور عسکر میزایند تا از پکتیا و شهرخوست دفاع کنند، اما مادران پکتیانی جنرال می‌زایند تا در موترهای لوکس سوار بشوند و امر و نهی کنند و فرزندان ما را بکشتن دهند. این اعتراضات وکیل بدخشان با کف زدن بدرقه شد و نشان میداد که سایر اعضای ولسی جرگه نیز چنین شکایت‌هایی از سیاست کدری دولت در بخش نظامی دارند. علاوه بر این نجیب‌الله سعی کرد تا آزادی نسبی به مطبوعات و جراید شخصی و دولتی اعطا کند و انتقادات افراد و صاحب‌نظر را در جراید و مطبوعات کشور مورد غور و مذاقه قرار دهد. نشرات اخبار هفته، پلوشه و یا حق در دوره نجیب‌الله شاهد زنده این مدعا تواند بود.

افزودن بر این نجیب‌الله در جهت آشتی و مصالحه با تعدادی از احزاب مخفی دست چپی که در دوران‌های قبل به دلایلی از حزب دموکراتیک خلق انشعاب کرده بودند و بنام‌های «جازا» (جمعیت انقلابی زحمتکشان افغانستان) و «سازا» (سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان) و «سزا» (سازمان زحمتکشان افغانستان) و «سفرزا» (سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان) و «کجا» (کمونستان جوان افغانستان) خود را مینامیدند، کنار آمد و با قبول و دادن برخی امتیازات به رهبری این سازمانها، آنها را در حزب «مادر» یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ادغام یا نزدیک ساخت. تنها حزب «سازا» از بقایای حرکت «ستم ملی» تحت رهبری محبوب‌الله کوشانی، بشیر بغلانی و اسحاق کاهه استقلال خود را حفظ کرد و چند مقام عمده دولتی مانند: وزارت پلان، وزارت عدلیه، و وزارت معادن و صنایع را بدست آوردند.

همچنان نجیب‌الله به توسعه کمیته مرکزی حزب پرداخت و تعداد آنرا از ۷۱ عضو به تقریباً ۱۳۰ عضو بالا برد. توسعه کمیته مرکزی هر چند بیشتر به سود جناح پرچم تمام شد، اما افزایش آن در جهت تحقق مشی مصالحه ملی تاثیرات مثبتی بیار نیاورد.

توجه به اماکن مقدسه و اعمار مساجد جدید و دادن امتیازات مادی و معنوی به روحانیون و حمایت از متشبثین خصوصی، ایجاد انجمن‌ها و کانون‌های فرهنگی، تشکیل احزاب سیاسی دست راستی، تعدیل برخی مواد قانون اساسی از طریق لویه جرگه ۱۳۶۹ و غیره از اقدامات مهم دکتر نجیب‌الله برای هموار ساختن زمینه تحقق مشی‌آشتی ملی بود و حتی تعیین صدراعظم غیرحزبی و جادادن تعدادی از وزیران غیرحزبی در حکومت فقط و فقط به همین منظور یعنی نیل به تحقق مشی‌آشتی ملی صورت گرفت، تاسیس پوهنتون تحقیقات اسلامی نیز گامی در این راستا بود.

اما «مشی‌آشتی ملی» دکتر نجیب‌الله از جانب کارمل و هواخواهان او نه تنها تأیید نمی‌شد، بلکه مورد انتقاد شدید و حتی تخریب قرار میگرفت. به همین دلیل نجیب‌الله باری به تفتیش عقاید درون حزب پرداخت و برخی از هواخواهان کارمل را که مشی مصالحه ملی او را تأیید نکرده بودند، بازشناسی و از وظایف مهم دولتی دست آنها را کوتاه نمود و حتی از زندانی ساختن آنها بشمول محمود بریالی برادر بیرک کارمل هم دریغ نورزید. این برخورد دره عمیقی از تنفر و بدبینی میان رئیس جمهور و هواخواهان کارمل ایجاد کرد.

۳- با خروج قوای شوروی از کشور دولت نجیب‌الله می‌بایستی از حاکمیت رژیم انقلابی مستقلانه دفاع نماید. بنابراین دولت به تحکیم شهرها پرداخت و کمربندهای دفاعی مستحکمی در اطراف شهرها ایجاد کرد. چنانکه کمر بند دفاعی شهر کابل را که ۳۰ کیلومتر وسعت داشت به ۶۰ کیلومتر توسعه بخشید، ۲۰ روز پس از خروج قشون شوروی، دقیقاً بتاريخ ۷ مارچ ۱۹۸۹ مطابق ۱۶ حوت ۱۳۶۷ شهر جلال‌آباد مورد هجوم شدید ۴۰ هزار مجاهد مسلح (۱۸) و بنابر راپوهای خاص وزارت امنیت دولتی بروایت جلال‌بایانی مورد هجوم ۵۲ هزار مجاهد مسلح که از طرف فرقه‌های ۱۱ و ۱۸ نظامی پاکستان حمایت و اکمال میگردید بشمول عده‌ی اعراب سودانی، الجزایری و مصری اجیر و میلشای پاکستانی واقع شد.

دولت نجیب‌الله مجبور بود از حاکمیت رژیم مستقلانه دفاع نماید. در آغاز حملات مجاهدین نزدیک بود آن شهر سقوط کند، ولی بر اثر شدت عمل مجاهدین در برابر اسرای جنگی و قتل عام اسراء اردوی دولتی به مقاومت و پایداری بی‌سابقه‌ی برداختند و عملیات جنگی مجاهدین را در تصرف شهر جلال‌آباد عقیم ساختند.

تلفات جانی هر دو طرف و خسارات مالی شهریان جلال آباد خیلی زیاد بود و گفته میشود روزانه از ده تا پانزده هزار مرمی راکت سکر ۶۰ بر این شهر شلیک میشد و جنگ بیش از دوماه در اطراف این شهر ادامه یافت. اما شدت جنگ بعد از یکماه کاهش یافت و در ماه دوم نیروهای دولتی بر مجاهدین غلبه حاصل کردند و مجاهدین مجبور به عقب نشینی تا مواضع قبل از جنگ شدند.

عدم موفقیت مجاهدین در فتح شهر جلال آباد، نیرومندی دولت و اردوی افغانستان را در میان مردم برجسته ساخت. و از آن تاریخ به بعد پاکستان و امریکا و سایر کشورهای ذیدخل، حل معضله افغانستان را از طریق نظامی ناممکن و راه سیاسی آن را گویشتزد کردند.

۴- تغییر سیاست پاکستان و امریکا در قبال مسأله افغانستان:

ناظرین سیاسی معتقداند که مهمترین دلیل تغییر سیاست پاکستان و امریکا در قبال مسأله افغانستان، عدم موفقیت نظامی مجاهدین بر رژیم کابل پس از خروج نیروهای شوروی از آن کشور بوده است. دلیل مهم دیگر در تغییر سیاست پاکستان و امریکا، فروپاشی ائتلاف وسیع ضد روسی کشورهای منطقه است که بدنبال تهاجم نظامی شوروی به افغانستان در منطقه ظهور کرده بود. دو محور اصلی این ائتلاف ضد روسی، ایران و چین بودند که پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، درصدد عادی ساختن روابط خود با مسکو برآمدند.

علاوه بر این، وجود خانم بی نظیربوتو دلیل دیگری برای تغییر سیاست آن دو کشور شماره میشود. زیرا خانم بوتو سعی می‌وزرید تا روابط آن کشور با امریکا را از چارچوب یک بعدی (ارسال تجهیزات نظامی به مجاهدین از طریق پاکستان) خارج ساخته به آن وسعت ببخشد. تا نیمه سال ۱۹۸۹ این همکاری و کمک نظامی به مجاهدین از طریق پاکستان برای امریکا ۲۰۱ میلیارد دالر مخارج در برداشته است.

(۱۹)

آقا شاهی وزیر خارجه پاکستان ضمن سخن رانیش در دومین سمینار بین المللی معضله افغانستان (منعقد تهران ۲-۴ اکتوبر ۱۹۸۹) در راه حل برای بیرون رفتن از بن بست معضله افغانستان برای رهبران مجاهدین خاطرنشان ساخت و گفت: «وقت برای رهبران مجاهدین تنگ است/ اگر آنان نتوانند بدون تأمل و درنگ حیظه دولت موقت را وسعت

دهند تا به نمایندگی واقعی مردم افغانستان تبدیل شود، افغانها دیگر خود را بدست تقدیر و سرنوشت نخواهند سپرد. زیرا از هم اکنون مجامع بین‌المللی به منظور رهایی، آزادی افغانستان به دنبال دستیابی به راه‌حل‌های سیاسی هستند.

یکی از این راه‌حل‌ها به نقشی که ظاهرشاه میتواند ایفا کند بستگی دارد. ظاهر شاه عنصری است که قادر است بسیاری از شخصیت‌های با نفوذ افغان، رهبران قبایل و فرماندهان نهضت مقاومت را بدور خود جمع کند تا دولت مؤقت افغانستان را تشکیل دهد. این دولت تا برگزاری انتخابات و تشکیل دولت میتواند روند امور را در دست بگیرد.

اگر مجاهدین این راه‌حل را نپذیرند و خود نیز نتوانند حیطة قدرت خویش را گسترش دهند، میتوان راه‌حل دیگری اتخاذ کرد. یعنی پاکستان و ایران فشار آورند تا مجاهدین همراه با نمایندگان حزب دموکراتیک خلق دولتی ایتلافی تشکیل دهند. در هر دو حالت، دولت مؤقت افغانستان مستقر در پشاور از بین خواهد رفت.

به منظور جبران این مسأله که مجاهدین حاضر به قبول نمایندگان ایتلاف هشتگانه تهران، افغانهای سرشناس و وطن‌پرست و نیز «مسلمانان خوب» حزب دموکراتیک خلق نیستند، پیشنهاد شده است که شاید روش منطقه‌ای بتواند ما را به هدف مطلوب مان برساند. به نظر نمیرسد بتوان به توافقی دست یافت تا از آن طریق کلیه کشورهای منطقه در اتخاذ روش‌های سیاسی در قبال افغانستان با یک دیگر همکاری کنند. بعلاوه منافع منطقه‌ی پاکستان و هند و ایران و عربستان سعودی با یکدیگر در تضاد است. پاکستان همچنین باید در برابر نیروهای سلطه‌گر و بهره‌جو که با اتخاذ روش منطقه‌ی وارد صحنه میشوند، مقاومت کند. بدین ترتیب، ایجاد اتحاد میان جناحهای مجاهدین شاید وضع را پیچیده‌تر و دشوارتر بسازد. شاید بهتر آن باشد که کشورهای منطقه صرفاً در مسایل بین‌المللی ویژه افغانستان دخالت کند و اگر لازم باشد به حمایت از احزاب مختلف افغانی برخیزند.

ده سال است که پاکستان و ایران با صبر و بردباری، پنج میلیون پناهنده را پذیرفته، و متحمل مخارج زیادی شده‌اند. این مخارج صرفاً مالی نبوده، بلکه تا حدودی از گسترش چشم‌گیر مواد مخدر و قاچاق سلاح ناشی می‌شود که امنیت و آرامش داخلی دو کشور را بر هم زده است. بعلاوه منافع ملی دو کشور اقتضا میکند که ایران و

پاکستان بیش از این گروگانان ناتوانی رهبران مجاهدین نباشند. (۲۰)

بیانات آقاشاهی وزیر خارجه پاکستان به رهبران مجاهدین و دولت ایران، هنگامی گویاتر میشود که چندین ماه قبل ایران و چین حل معضله افغانستان را از طریق سیاسی و عدم مداخله خارجی خاطر نشان و اظهار عقیده کرده بودند که رژیم کابل میتواند در دولت آینده افغانستان شرکت کند، در صورتیکه دکتر نجیب الله و یارانش نقشی در آن دولت به عهده نداشته باشند.

سفر آقای رفسنجانی رئیس جمهور ایران به مسکو در جولای ۱۹۸۹ و دیدار وزیر خارجه شوروی آقای شوارنادزه از تهران در اول اگست همان سال و متعاقباً دیدار شوارنادزه با وزیر دفاع، وزیر امور داخله و وزیر امنیت دولتی افغانستان در کابل در ۶ اگست همان ماه، همگی دال بر تحول مهم در موضعگیری سیاسی ایران در قبال بحران افغانستان مبنی بر مذاکره میان طرفین درگیر و موافقت تهران به شرکت مجاهدین در دولت ایتلافی آینده بشمول حزب دموکراتیک خلق (باستثنای دکتر نجیب الله و یارانش) میباشد.

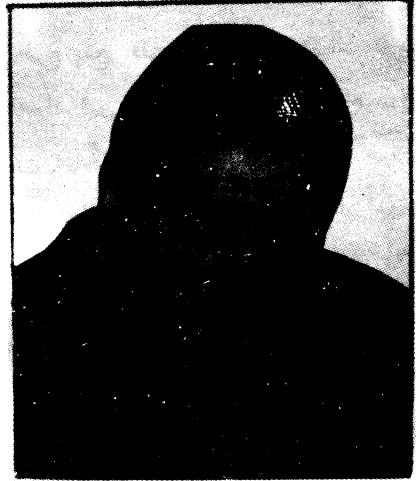
با آنکه وزیر امور خارجه ایران آقای دکتر ولایتی بدنبال سفرش به مسکو، در ۲۵ جولای ۱۹۸۹ عازم پاکستان شد تا مقامات آن دولت بر دولت موقت مستقر در پشاور از نظر سیاسی فشار وارد کند تا احزاب هشتگانه شیعه مقیم تهران را شامل شود، اما چنان معلوم میشود که پاکستان و ایران در قبال مسأله افغانستان اختلاف نظرهایی داشتند و این اختلاف از دو منبع اساسی آب میخورد:

اولاً پاکستان به حمایت خود از دولت موقت مستقر در پشاور پافشاری داشت، حالانکه ایران به این دولت موقت بخاطر بیرون گذاشتن اتحاد هشتگانه مستقر در تهران، اعتقادی نداشت. ثانیاً، پاکستان سیاست خود را با سیاست امریکا در قبال مسأله افغانستان انطباق داده بود، در حالیکه ایران به قبول نقش و نفوذ امریکا در آینده افغانستان حاضر نبود و نیست. از سوی دیگر پاکستان در قبال شوروی انعطاف ناپذیر بود. اما ایران پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان درصدد بهبود روابط خود با شوروی برخاست. علاوه بر پاکستان دریافته بود که پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان اکنون از نظر امریکا، افغانستان به منطقه‌یی نه چندان قابل اهمیت زیاد تبدیل شده است. و این عدم توجه عمیق امریکا به افغانستان ناشی از تمایل واشنگتن

مبنی بر تشکیل دولتی است از «مسلمانان بی‌ریش» بجای «مسلمانان ریشدار» لهذا با درک همین نقطه نظر امریکا بود که خانم بوتو در اوایل جون ۱۹۸۹ سفری به امریکا کرد و به آقای بوش خاطر نشان ساخت که سیاست آشتی ملی داکتر نجیب‌الله در حال تحقق است و طرح ذیل از آن نشأت کرده میتواند.



بنین سیوان نماینده خاص
سرمنشی سازمان ملل متحد



دکتر نجیب‌الله رئیس‌جمهور
(۱۹۸۶-۱۹۹۲)

طرح کابینه‌یی مرکب از تکنوکرات‌های بیطرف: بر اساس این طرح ابتدا باید به آتش‌بس همه جانبه دست یافت و سپس با کمک سازمان ملل متحد «دولت موقتی» مرکب از شخصیت‌های بیطرف، نمایندگان اقوام و تنی چند از مقام‌های غیر نظامی رژیم حزب دموکراتیک خلق تشکیل شود. این دولت باید در آینده قدرت را بدولت جدید با پایه‌های وسیع انتقال بدهد.

دیه گوکوردوویز، نماینده خاص سازمان ملل متحد، هنگام امضای موافقت‌نامه ژنیونیز یک چنین طرحی را پیشنهاد کرد. هنگام سفر خانم بوتو به امریکا این طرح با منشی سازمان ملل متحد مورد بررسی قرار گرفت و صدراعظم پاکستان پیشنهاد کرد که طرح مذکور ابتدا توسط سازمان ملل متحد ارائه شود و پاکستان نیز از آن حمایت کند، خانم بوتو همچنین پیشنهاد کرد که نجیب‌الله از مقام خود کناره‌گیری کند تا

قدرت به دولت مؤقت مورد حمایت ائتلاف هفتگانه منتقل شود. برخی از عناصر تندرو هفت گانه با این طرح مخالفت ورزیدند. طبعاً مؤسسات مربوطه امریکا و شوروی را در جریان قرار داده بودند ولی هر دو کشور عکس العملی نسبت به این طرح ارائه شده نشان ندادند، مگر گمان میرفت، این دو کشور در خصوص چگونگی انتقال قدرت، اختلاف نظرهایی داشته بوده باشند.

بهرحال دیری نگذشت که سازمان ملل متحد طرح پنج فقره‌یی برای مذاکرات طرفین درگیر معضله افغانستان پیش کرد، گرچه برخی مواد این طرح حاکمیت رژیم نجیب‌الله را زیر سؤال می‌برد، مگر دکتور نجیب‌الله بدون درنگ با این طرح موافقت خود را ابراز داشت، طرح در مجموع حاوی محتویات طرح خانم بوتو بود. مگر رهبران جهادی با برخی مواد این طرح ملل متحد مخالفت خود را ابراز داشتند. در پلان مذکور تاکید شده بود بر ضرورت صیانت حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، استقلال سیاسی، شناسایی حق مردم افغانستان برای تعیین شکل حکومت و نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ایشان بدون مداخله و تحریک و فشار از هر قبیل که باشد و تشکیل حکومت وسیع البنیاد.

معهدا بنین سیوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد به تلاش‌های خویش در جهت مساعد ساختن زمینه برای مذاکرات بین دولت افغانستان و سران مجاهدین افزود و مسافرت‌های متعددی بین نیویارک و اسلام‌آباد و کابل و تهران و ریاض نمود و حدود یک میلیون کیلومتر مسافه‌ها را بوسیله طیاره طی کرد و بر اثر ملاقات‌ها و تماس‌های پی‌در پی با رهبران جهادی و حکومت پاکستان و ایران و افغانستان، هر یک از طرف‌ها را وادار به انعطاف‌های در موضعگیری‌شان نمود.

تلاش‌های خستگی‌ناپذیر بنین سیوان و پانشاری نجیب‌الله بر تحقق مشی آشتی ملی، در سال ۱۹۹۱ و پس از آن بخاطر قطع جنگ و ایجاد یک حکومت فراگیر ایتلافی که انتقال قدرت را بدون خونریزی تحقق ببخشد بمرحله جدی خود نزدیک شده میرفت و این امیدواری را تقویت میکرد که عنقریب کبوتر صلح بر شهر و دیار افغانستان که از ۱۴ سال به این طرف در آتش جنگ برادرکشی سوخته و خاکستر شده میرفت، بال و پر خواهد گشود و مردم رنج‌دیده افغانستان از بلای جنگ و ویرانی و فقر و گرسنگی نجات خواهند یافت. اما متأسفانه که دشمنان صلح وطن و دکتور نجیب‌الله

و مشی آشتی ملی او در وجود برخی از پیشروان سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان یعنی حزب وطن بر آن شدند تا پروسه صلح و پلان ملل متحد را ناکام سازند و با سقوط قبل از وقت دولت نجیب‌الله بر آتش دل پر حسرت خود آب بریزند و با این عمل خود نگذارند تا نجیب‌الله با تحقق سیاست آشتی ملی، در تاریخ نام نیکی کمایی کند که نسبت به رهبران کمونست پیش از خود برجسته تر بنماید. پس با ناکام ساختن پلان ملل متحد یکبار دیگر خود را بدنام تاریخ ساختند و بر بدبختی مردم افغانستان و مخصوصا مردم پایتخت افزودند و کابل را با جمعیت دویلیون آن در چنان تنوری از آتش سوختند که تاریخ نظیر آن را به یاد ندارد.

چرا و چگونه نجیب‌الله سقوط کرد؟

قبل از هر عامل دیگر و هر دلیل و برهان دیگر میتوان گفت که اختلافات و نفاق درون رهبری حزبی نجیب‌الله را به سقوط مواجه کرد. این اختلافات را دست‌های ناپاک روس در تیبانی با افراطی‌ترین گروه ضد نجیب و ضد سلطه پشتون‌ها در افغانستان در رهبری حزب ایجاد کرده بود. من از عمق و ابعاد اختلافات درون حزبی و درون رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان در حد یک نفر عضو حزب یا عضو ارشد حزب دموکراتیک خلق اطلاع وسیع و همه جانبه ندارم ولی برداشتی که از شکایت‌ها و حکایت‌های اعضای حزب، منسوب به این جناح یا آن جناح و تقرر و تبدل اعضای ارشد حزب به این مقام یا آن مقام دولتی و حزبی دارم، می‌توانم بگویم که عدم اعتماد میان اعضای جناح خلق و جناح پرچم بحیث یک مرض مزمن از روزگاران انشعاب اول حزب تا دوران فروپاشی دولت نجیب‌الله همچنان به قوت خود باقی بود و از این لحاظ حزب مذکور بسیار آسیب پذیر شده بود.

رژیم حزب دموکراتیک خلق که پایگاه اجتماعیش در میان مردم چندان قوی نبود، با تکیه بر نیروی ملیت‌پرستی و دستگاه همه جا بود «خاد» به حیات خود ادامه میداد. سرنوشت جنگ و بمباران شهرها و قصبات و عملکرد دولت را مشاورین شوروی تعیین میکردند. اختلافات درون حزبی بنام «خلقی و پرچمی» و حتی اختلافات درون جناحی را بگروپ‌های تحت نامهای کار ملی و نجیبی و غیره نیز مشاورین روسی دامن میزدند و تشدید مینمودند. و با کاربرد سلاح کهنه انگیزی «اختلاف بینداز و حکومتکن» بر

سلطه خویش در کشور و به آنگاه خود بر پیروان حزبی خود ادامه میدادند. گنبدیگی این عملکرد مشاورین شوروی تا آنجا بالا گرفت که، مشاهیرین نهز خود بدو گروه خلقی و پرچمی تقسیم شدند. آن عده مشاورین روسی که مثلاً در وزارت امور داخله و وزارت دفاع مصروف رتق و فتق امور بودند، راپورهایی به مسکو گزارش میکردند که حاکی از برتری جناح خلق نسبت به جناح پرچم در سطح دولتی بود و آن عده از مشاورین که در وزارت امنیت دولتی و کمیته مرکزی حزب و صدارت مصروف فعالیت‌های سیاسی بودند در تحت تاثیر خدمات صادقانه آمروین این موسسات، پرچمی‌ها را برخلافی‌ها برتر می‌شمردند و گزارش‌هایی در مورد آنان به مسکو می‌فرستادند. بدون شبهه دوگونه‌گی این گزارش‌ها سبب سردرگمی قصیم‌گیری در کرملین میشد و در چنین حالاتی طبعاً نظر «کی، جی، بی» معتبر بود که دستگاه جاسوسی «خاد» رکن کوچکی از آن در افغانستان بود.

نارضایتی جناح خلق از نجیب‌الله

نارضایتی در جناح خلق که با بیرون رفتن گل‌بزوی وزیر امور داخله (یکی از عناصر سرسپرده خلقی بر ضد رژیم نجیب‌الله) بگونه قهام خلقی‌ها بر ضد پرچمی‌ها زمزمه میشد، علنی‌تر و برجسته‌تر شد.

نجیب‌الله در زیر تاثیر مکتب پرچم و یا بنا بر مشورت و تجویز روس‌ها به قوت‌های دفاعی و مسلح کشور (اردو و پولیس) که اکثریت‌شان خلقی بودند چندان اعتمادی نداشت و فقط روی گارد خاص خود حساب میکرد. گفته میشد امتیازات و اعاشه منسوبین وزارت امنیت دولتی، دوچند معاش و امتیازات افسران و سربازانی بود که در عین جبهه (مثلاً در جنگ جلال‌آباد) از طرف وزارت دفاع و وزارت امور داخله موظف به مقابله و دفاع از رژیم نجیب‌الله بودند، و یکی از دلایل مخالفت وزیر دفاع (شهناوزتنی) و راه‌اندازی کودتای ۷ مارچ ۱۹۹۰ (۱۶ حوت ۱۳۶۸) بر ضد نجیب‌الله که به ناکامی انجامید. همین مسأله بود، بنابراین نارضائیتی منسوبین اردو و پولیس از این شیوه برخورد رهبری دولت یک امر کاملاً طبیعی به نظر می‌آمد.

اتخاذ چنین شیوه برخورد دوگانه ظاهراً برای جلوگیری از اتحاد و یکپارچه‌گی نیروهای مسلح در روز مبادا در برابر دولت‌های متکی برسیستم اداره جاسوسی و

دیکتاتوری، نوع دولتمداری مسکو تجویز شده بود. اما در روزهای دشوار که دولت نجیب‌الله در سرایشی سقوط و زوال قرار داشت، نه گارد ملی و نه «افراد خاد» هیچیک بدرد او نخوردند و حتی ممکن است در تسریع پروسه سقوط او هر کدام از دیگری پیشی گرفته باشند.

بهرحال کدورتی که از این شیوه برخورد نجیب‌الله در دل منسوبین اردو، قوایی هوایی و پولیس ایجاد شده بود، سرانجام منجر به راه‌اندازی کودتای تحت رهبری جناح خلق و به سرکردگی وزیر دفاع (شهنوازتنی) شد که به موفقیت نانجامید.

در عین حال شنیده می‌شد که اجرای کودتا در آغاز به اجازه و مشوره روس‌های طرفدار خلقی‌ها، در مسکو صورت گرفته بود ولی چون به موفقیت نمانجامید، خود را چپ گرفتند و چند شب بعد خبر آن را به عنوان یک خبر کم‌اهمیت از مسکو پخش کردند.

عناصر آگاه و وارد در قضایای اختلافات خلق و پرچم و کارمل و نجیب‌الله، برای من قصه کرده‌اند که، جناح خلق همراهی و همکاری و موافقت کارمل را نیز در به راه‌اندازی این کودتا حاصل کرده بودند.

بهرحال در اثر این کودتای ناکام (که برخی از عناصر خلقی تا هنوز آنرا رد میکنند و میگویند نجیب‌الله بر ضد تنی کودتا می‌کرد؟) تعدادی از شهریان کابل چانه‌های خود را از دست دادند و خسارات مالی زیادی هم برجای گذاشت.

وزیر دفاع و قوماندان عمومی هوایی و مدافعه هوایی و قوماندان هوایی (بالترتیب شهنوازتنی جنرال اکاخیل، و جنرال میرحمزه‌فراهی) به پاکستان بوسیله هلیکوپتر رفتند. عده‌یی هم از رهبران جناح خلق چون دستگیر پنجشیری، جنرال نظر محمد، عبدالرشیدآرین، صالح محمدزیری، شازرالیوال، و چند تن دیگر زندانی شدند و برخی دیگر از صاحب منصبان و جنرالان منسوب به جناح خلق به تقاعد سوق گردیدند.

بدینسان یکبار دیگر، حزب دچار انشعاب و چنددسته‌گی شد. گروهی بنام هواداران کارمل مورد کم لطفی قرار گرفت. دسته‌یی بنام خلقی از اعتماد رهبری دولت محروم گشتند و بقیه عناصر خلقی و پرچمی نسبت به موفقیت و استحکام رژیم نجیب‌الله چندان دلگرمی و علاقمندی ابراز نمی‌کردند و محض برای گرفتن معاش و امتیازات خود روز گذرانی مینمودند.

دویارگی جناح پرچم و انتقام کشی کارمل از نجیب الله

با روی کار آمدن دکتر نجیب الله و کنار رفتن ببرک کارمل از قدرت، یک درز مهم در جناح پرچم حزب ایجاد شد. و اما این درز یا شکاف، عمیق تر و وسیع تر از دوزی بود که در جناح خلق پس از میان رفتن تره کی و بالا آمدن امین بطور غیرمستقیم از جانب شوروی ها ایجاد شده بود.

نجیب الله پس از بیرون رفتن کارمل از کابل و اشغال کرسی ریاست جمهوری، مشی مصالحه ملی را به عنوان سیاست عمده دولت خویش به پیش کشید و در این جهت گام برمیداشت، اما این مشی از جانب کارمل و هواداران او در کابل چندان تائید نمیشد. بنابراین رهبری حزب به تفتیش عقاید درون حزبی پرداخت و از این طریق مخالفین مشی مصالحه ملی را دریافت و به برطرفی آنها از مقامات دولتی و حزبی اقدام کرد، و برخی از طرفداران تندرو و رک و راست گوی کارملی را بشمول محمودبریالی برادر کارمل بزنندان پلچرخی قرستاد. چندی بعد این افراد وادار به تائید از مشی مصالحه ملی شدند و از زندان رها گردیدند.

اگر چه دکتر نجیب الله به تلافی مآفات پرداخت و به تقرر اشخاص مذکور در مقامات بلند دولتی اقدام نمود و محمود بریالی را بحیث معاون اول صدارت مقرر کرد. اما کدورتی که در دل این اشخاص از برخورد رهبری حزب نسبت به آنها ایجاد شده بود با این مقرری ها نمیشد فراموش گردد.

برای انتقام کشی از نجیب الله، کارمل از مسکو وارد کابل شد. تقاضای بازگشت کارمل به وطن، ضمن پلنیوم کمیته مرکزی حزب از جانب انجنیر نعمت الله یکی از هواداران کارمل به دکتر نجیب الله صورت گرفته بود و نجیب الله هم آنرا پذیرفت و برایش تلفونی به مسکو اطلاع دادند، تا آنجا که معلوم بود، تبعید کارمل بر اساس فیصله پلنیوم کمیته مرکزی صورت نگرفته بود تا دوباره بازگردانی او هم بر مبنای تصویب کمیته مرکزی صورت میگرفت، فقط این بازی سیاسی روس ها بود که باید او برای اجرای نقشی بکابل می آمد. اما همینکه او به کابل وارد شد، شام همان روز، محمود بریالی برادرش از مقام معاونیت صدارت سبکدوش و خانه نشین گردید. این عمل رئیس جمهور نجیب الله انزجار هواداران کارمل را دامن زد، و تاثیر ناگوار برجای

گذاشت. گفته میشد سبکدوشی بریالی بر اثر پخش شب‌نامه‌یی بوده که بدستور او صورت گرفته بود.

محمود بریایی برادر ببرک کارمل نیز مردی سیاست‌باز و رفیق‌پرور بود. به مطالعه و کتاب و سیاست علاقمند بود و در مورد اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی و ایدیولوژیک مقالات مهمی در جریده پرچم و اخبار حقیقت انقلاب ثور از او بچاپ رسیده است. او در ایام غیابت برادرش کارمل، از جناح پرچم و بخصوص آنانیکه وفاداری خود را به کارمل ابراز می‌کردند، مواظبت و حمایت میکرد و در سقوط نجیب‌الله نقشی چشمگیر داشت.

همینکه خبر بازگشت کارمل بکابل و سبکدوشی محمود بریالی بگوش هواداران آنها رسید، تک‌تک آنان برای تجدید تعهد به وفاداری به کارمل و اندیشه‌های او نزد کارمل و محمود بریالی رفته، آمادگی خود را به او سایر برادران ابراز کرده بر میگشتند. هرچند دستگاه «خاد» کنترل جدی بر رفت و آمد اشخاص و افراد وضع کرد که میخواستند با کارمل دیدار نمایند، مگر این قیودات تاثیر چندانی به نفع نجیب‌الله نداشت.

در عین حال جرأید شخص چون «پلوشه» بمدیریت نور احمد ستانیزی و جریده «یاحق» بمدیریت آقای بصیر محسنی با نشرات تند و تیز وی در پی خود به افشاکری اعمال اسرار آمیز و ناگفتنی ببرک کارمل و سلطان‌علی کشتمند که اکنون دیگر صدراعظم نبود، پرداختند.

محتویات این نوشته‌ها که جز تنی چند از رهبران حزبی، دیگر کسی از آن اطلاع دقیقی نداشت و جزو اسرار شمرده میشد ولی مدیران جرأید مذکور بر آن دست یافته بودند، بیش از پیش بر زخم ببرک کارمل و سلطان‌علی کشتمند نمک می‌پاشید و هواداران آن دو را تخریش و متحسس میساخت، گفته میشد این معلومات را درباره کارمل و کشتمند «ریاست ۷ خاد» به استشاره مقامات بلند پایه در اختیار جرأید مذکور میگذاشت و به هدایت و دستور آن دستگاه به نشر رسانده میشد.

طبعا ببرک کارمل و سلطان‌علی کشتمند دست زیر الاشه نگذاشته و ساکت بر جای خود نشسته نبودند. آنها هم در میان حزب و کمیته مرکزی آن حزب، طرفداران و هواخواهانی داشتند که از لحاظ سیاسی نسبت به هواخواهان دکتور نجیب‌الله پخته‌تر و

کهنه کارتر و کارورزیده تر بودند. آنها نیروی خود را بکار گرفتند تا از نجیب الله انتقام بکشند.

از این تاریخ به بعد مخالفت های درون حزبی از یکسو و فشار حملات مجاهدین بر شهرهای خوست، گردیز، زابل و قندهار از جانب دیگر، توطئه ها و دسایس کشورهای منطقه بخصوص پاکستان دست در دست هم داده، آسیب پذیری رژیم نجیب الله را بیشتر ساخت.

بنابر تبصره های حلقات سیاسی در کابل، بازگشت مجدد کارمل به کابل بر اساس پلان آن بخش از رهبری شوروی که کودتای سرنگونی گریاچف را سازمان داده بود. صورت گرفته بود. این تبصره ها، هنگامی نزدیک به باور شد که با انتشار خبر کودتایی ضد گریاچف در مسکو، یک هیئت عالی رتبه نظامی شوروی فردای آن وارد کابل شد و تا معلوم شدن سرنوشت گریاچف در کابل توقف داشت. در عین حال هواداران کارمل از این دگرگونی سیاسی (که تحقق نپذیرفت) خیلی خوشحال بودند و بیک دیگر تبریک میگفتند و باری از قول یک فروشنده مشروبات الکلی در مکروریان اول شنیده شده بود که نامبرده همان شبی که خبر سرنگونی گریاچف در مسکو انتشار یافت، از مدرک فروش مشروبات بیش از یک میلیون افغانی نفع کرده بود. این علایم و اشارات میرساند که کارمل، مشت خالی به کابل برنگشته بود و اگر کودتای ضدگریاچف در مسکو به تحقق می پیوست، بدون شبهه نجیب الله هم در کابل مواجه با سقوط بود و شاید که کارمل دوباره بر تخت قدرت تکیه میزد و مش آشتی ملی نجیب الله با مجاهدین به طاق نسیه می افتاد. ولی بهر حال، کارمل از راه دیگری کارش را کرد و نجیب الله را با سقوط و ناکامی تاریخی و فرار نافرجام مواجه ساخت و کابل و کابلیان را بدست مجاهدین در تنور شعله ور و هستی سوز و بی نظیر تاریخ افکند.

موضوع را اندکی تشریح میکنیم: هنگامی که بازار افشاگری در مورد کارمل و کشتمند در کابل گرم بود، اولاً کشتمند در میان هزاره های خود که در زمان ده سال صدارتش از هیچگونه مساعدت مادی و معنوی به منسوبان آن قوم دریغ نورزیده بود، رفت و ملاقاتی با سید منصور نادری، رهبر فرقه اسماعیله در افغانستان که بیشترین پیروان این فرقه را هزاره های دامنه های شمالی هندوکش تشکیل میدهد، انجام داد و بکابل برگشت. شاید در آنجا به قرار و مداری رسیده باشد. اما چندی بعد سلطانعلی

کشتمند در کابل مورد سوء قصدی قرار گرفت و زخمی نامطلوب وجهی برداشت و از کشور خارج شد و در لندن اقامت گزین گردید.

ثانیا هواخواهان کارمل از زیر ریش رئیس جمهور نجیب الله گرفته تا صفحات شمال کشور نفوذ داشتند و هنوز به دستورات کارمل گوش به فرمان بودند. یکی از این نهال‌های دست نشاندۀ عهد کارمل در دستگاه «خاد» که در دوره نجیب الله به تناور درخت برومئد مبدل گشت، عبدالرشید دوستم قوماندان ملیشای اوزبک بود. دوستم دستورات خود را از طریق سیداکرام پیگیر، رجل دیگر سیاسی صفحات شمال کشور که از سرسپردگان و هواخواهان شماره یک بیرک کارمل بود، میگرفت.

پیگیر رئیس دفتر خاص کارمل در کمیته مرکزی حزب بود (بعداز کارمل مدتی به صفت وزیر عودت کنندگان و سپس در شورای وزیران بحیث وزیر مشاور در صدارت کار میکرد). علاوه بر پیگیر فضل احمدطفیان سابق والی کابل و نجیب الله میسر که از نظر افتاده بودند، در تخریب نجیب الله و تحریکات بر ضد او سعی بلیغ بخرج میدادند. کار در جهت ناکامی نجیب الله و مشی آشتی ملی او، از پایتخت گرفته تا ولایات بلخ، بغلان، فاریاب، جوزجان و شبرغان و غیره بشدت جریان یافت و نیروی عمده مقاومت در برابر نجیب الله همانا فرقه قومی ۵۳ تحت فرماندهی جنرال دوستم و «فرقه قومی ۸۰» زیر فرمان سیدجعفر نادری بود.

اندکی در مورد جنرال دوستم و نیروی او بگوئیم:

یکی از دسایس بنیادی و تاریخی روس‌ها در افغانستان در دوران تجاوز خود، دامن زدن به مسایل ملی و عمیق ساختن اختلافات کوچک اتنیکی (قومی - نژادی) میان اقوام مختلف ساکن در کشور بود که از طریق ایجاد ملیشه‌های قومی به بهانه «تامین حقوق ملیت‌ها» زیر نام «دفاع خودی» صورت گرفت.

واقعیت این است که روس‌ها میخواستند با تسلیح و تجهیز ملیت‌ها و اقوام ساکن در افغانستان اولاً صف متحد ملت افغان را بر ضد تجاوز شوروی از هم بشکنانند و ثانیاً با ایجاد قوت‌های قومی یا فئدهای قومی، در میان ملت تفرقه و اختلاف بیندازند و وحدت ملی افغانها را تضعیف نمایند تا خود آسانتر و بهتر بتوانند، ملت را به اسارت و بردگی بکشانند. برای این منظور روس‌ها قبل از همه به برخی حزبی‌های سرسپرده بدستورات شوروی

که بجاه و مقامی هم رسیده بودند، طوری تفهیم کردند که به تجهیز ملیت خود پردازند و اینک شوروی ها در پشت سر آنها قرار دارد و از آنها در بدست آوردن این حق حمایت و پشتیبانی می کنند.

بزودی برخی از حزبی های پرعقد و ساده لوح فریب این اغواگری را خوردند و به سران یا افراد ماجراجوی اقوام خود رجوع کردند و با پیشکش کردن بوجی های بول، به تشکیل غندهای قومی پرداختند.

غندهای قومی (یا ملیشه های قومی) شبه نظامیانی بودند که دارای تربیت و دسپلین نظامی نبودند و فقط در بدل پول سلاح بدوش می گرفتند و با هر که دولت یا قوماندان قومی میخواست به مقابله و مقاتله می پرداختند و می کشتند یا کشته میشدند و بر جان و مال طرف مقابل هر چه دلشان میخواست روا میداشتند و دولت هیچگونه بازخواست و مخالفتی هم از اعمالشان بعمل نمی آورد.

ایجاد ملیشه های قومی به دستور و مشورت روس ها که با روند تاریخی نظام مملکت داری کشور، سازگاری و مطابقت نداشت، منجر به اوضاع و احوالی شد که در سراسر کشور در پهلوی اردو و پولیس و خاد، قوت های قومی مختلفی در تبانی با قوای مسلح سه گانه اردو و پولیس و امنیت دولتی ظهور نمایند و هر یک سلطان مطلق العنان خود باشند. مردم را مصادره نمایند، کاروان های مال التجاره و مسافربری و موادخواربار را از مسیر جاده ها برگردانند و حیف و میل نمایند و دولت هم خوشحال بود که پروا ندارد. این قوت ها را میتوان بر ضد مجاهدین بکار گرفت و در سرکوبی جنبش مقاومت از آنها می شود استفاده کرد. چنانکه استفاده هم کرد و به مشورت روس ها قوت های قومی را یکی به مقابل دیگر استعمال کرد.

باید گفت، یکی از بزرگ ترین قوت های قومی، ملیشه های ازبک تحت قوماندانی عبدالرشید دوستم بود که دستگاه «خاد» (امنیت دولتی) آنرا ایجاد و سازماندهی و تقویت کرد و از یک کنگدک قومی تا سطح یک فرقه قومی بالا کشیدش و با دادن امتیازات پی در پی مادی و معنوی از یک فرد عادی یک قهرمان نامی و یک جنرال موفق نظامی ساخت بدون تردید رشید دوستم از استعداد و قابلیت فرماندهی و انضباط قوی نظامی برخوردار بود.

دولت بر طبق مشوره مشاورین روسی از این فرقه در سرکوبی جنبش مقاومت ملی

بر ضد رژیم در ولایات متعددی چون: قندهار، هرات، زابل، خوست، گردیز، جلال آباد، میدان، پغمان، سمنگان، قندز، تخار، مزار شریف، شیرخان، جوزجان، فاریاب و کابل به حد اعظمی استفاده کرد و در عین حالی که مخالفین خود را سرکوب مینمود، دشمنی قومی و اتنیکی (ملیتی) را نیز میان باشندگان منطقه قیام کننده با ملیشای اوزبیک تشدید مینمود. اما موفقیت‌های که عبدالرشید دوستم در عملیات جنگی قوت‌های قومی خویش بدست می‌آورد، بتدریج او را شخصیت داد تا هم مرجع امید ملیت خود (اوزبیک) گردد و هم دولت به خواست و نظر او اعتنایی بیشتر معطوف نماید.

دوستم افراد خود را از میان طبقه جوان و خون‌گرم و داوطلب به شرکت در جنگ انتخاب میکرد و چون تمامی آنها از قوم و نژاد اوزبیک بودند، سخت از اوامر دوستم اطاعت میکردند و در جبهات جنگ تا پای پیروزی می‌جنگیدند و به پیش میرفتند و بدینسان یا کامیاب و فاتح از میدان می‌برآمدند و یا همگی جان خود را از دست میدادند. کمتر اتفاق افتاده است که قوت‌های تحت فرمان دوستم در عملیات جنگی عقب‌نشینی اختیار کرده باشند. دوستم خودش نیز این کوره راه‌های جنگ و ستیز را بارها پیموده و آزموده بود و افراد او هم از قوماندان خود پیروی میکردند. معهذا اکثر افراد او معتاد به مواد مخدر و قماربازی بودند و از غارت اموال مردم تحت کنترل خود و رهگذران دریغ نمی‌ورزیدند و این امر سبب شده بود تا مردم ملیشه‌های اوزبیک را بنام «گلم‌جمع» یاد کنند و از دیدن و یا موجودیت آنها در محل زندگی دچار تشویش و اضطراب باشند.

یکی دیگر از قوت‌های قومی سمت شمال که روس‌ها آنها سازماندهی و تجهیز کردند و متحد دوستم و بخشی از جنبش ملی شمال کشور محسوب میشد، قوت‌های قومی سید جعفر نادری پسر سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعیلیه بود که امنیت شاهراه سالنگ تا بندر حیرتان را بعهدہ داشت.

در تابستان ۱۳۷۰ مطابق ۱۹۹۱، هنگامی که شهر گردیز بدنبال سقوط شهر خوست مرکز ولایت پکتیا مورد حملات شدید مجاهدین قرار گرفت، رئیس جمهور خواست تا از ملیشای اوزبیک باز در دفاع آن شهر استفاده کند. ولی جنرال دوستم از اعزام قوت‌های قومی خویش به گردیز که تلفات سنگینی را در دوران سقوط شهر خوست متحمل شده بود، ابا ورزید و باری اظهار داشته بود که اگر وزیر دفاع

اسلم و وطنجارا) توان دفاع از ولایت خود را ندارد، او را از وظیفه سبکدوش و مرا عوض او مقرر کند تا بعدا به دفاع از هر شهری قوت‌های قومی خود را بفرستم، در غیر آن حاضر به قبول چنین امر نیستم. معهدا با وساطت سیداکرام پیگیر عده‌یی از ملیشای اوزبک در دفاع از شهر گردیز شرکت ورزیدید و جنرال دوستم هم پس از شرکت در عملیات پاکسازی اطراف کابل بر ضد مخالفین رژیم، نارضائیت مند از کابل عازم شبرغان که قرارگاه نظامی او بود رفت و از اقامت در کابل اجتناب ورزید.

رئیس جمهور نجیب‌الله که هنوز هم به نیروی جنرال دوستم برای سرکوبی شورش‌های مردم شمال هندوکش احتیاج داشت، با رفتن جنرال دوستم به شبرغان مخالفت و ممانعت نکرد. مگر متوجه نزاکت‌های سیاسی بود که میرفت حادثر شود.

دیری نگذشت که مخالفت جنرال دوستم باستر جنرال اٹک قوماندان و رئیس تنظیمه سمت شمال در شیوا عملیات جنگی در ولسوالی خواجه غار ولایت تخار و ولسوالی دولت‌آباد ولایت بلخ بالا گرفت و سعی دولت در رفع این اختلافات جای را نگرفت. از این تاریخ به بعد (اوایل خزان) خبرهای تکانه‌دهنده‌یی از اختلافات و برخوردهای قومی و نژادی میان پشتونها و اوزبکان و تاجیکان سمت شمال بگوش‌ها میرسید که البته از نظر مردم چیز فهم کشور دامن زدن به مسیل ضد وحدت ملی افغانها محکوم و نفرین میشد و اما رهبران حزبی که حاکمیت و امتیازات خود را محکوم به زوال میدیدند، بیش از هر کس دیگر به اختلافات زبانی، مذهبی و اثنیکی دامن میزدند.

همزمان با این اوضاع و احوال، سیداکرام پیگیر نیز با «پلان قبلا تنظیم شده» سقوط نجیب‌الله نزد جنرال دوستم به شبرغان رفت و جز به سفارت از جانب جنرال دوستم نزد نجیب‌الله دوباره برنگشت.

چنین معلوم میشد که پس از بازگشت ببرک کارمل به کابل و موضع‌گیری بی‌ثبات رئیس جمهور در برابر رقبای سیاسی‌اش، در میان صاحب منصبان و افسران غیر پشتون در صفحات شمال بوسیله فضل‌احمد طغیان، نجیب‌الله مسیر، دهنشین و سید اکرام پیگر و غیره هواداران کارمل فعالیت‌های سیاسی گسترده‌ای صورت گرفته بود و رهبران قوت‌های مختلف قومی آن سمت چون: سیدجعفرنادری والی بفلان و قوماندان فرقه قومی ۸۰ و جنرال دوستم به عنوان قوماندان فرقه قومی ۵۲ و لوای سرحدی ۷۰ تحت قومانده جنرال مومن مستقر در بندر جترتان با هم به قرار و مدار پی رسیده بودند.

در همین آوان، جنرال مومن قوماندان لوی سرحدی بندر حیرتان که از حمایت فرید مزدک سخت برخوردار بود و باعث مشکلاتی در ارسال مواد غذایی بکابل شده بود توسط فرمان رئیس جمهور تبدیل و بجای او یکی از کارمندان امنیت دولتی (خاد) که از ملیت پشتون بود مقرر گردید. این تبدیلی دسته به تیر رقبای سیاسی رئیس جمهور انداخت و آنها هم تبدیلی یک جنرال نامدار تاجیک را به منزله پیراهن حضرت عثمان (رض) به رخ فرد فرد از مخالفین نجیب الله کشیدند. و جنرال مومن را به اغوا و تمرد از فرمان رئیس جمهور واداشتند و او همچنان کرد و سرانجام هم چنانکه گفته میشود بوسیله متحد خود جنرال دوستم طیاره اش سقوط داده شد و از بین رفت.

اوضاع کشور از آغاز سال ۱۹۹۲ (زمستان ۱۳۷۰) به بعد بحرانی شده میرفت و رئیس جمهور به اعزاز هیت ها و شخصیت های حزبی به سمت شمال اقدام کرد، مگر هیچکدام آنها کاری به نفع ثبات اوضاع انجام نداده بکابل عودت کردند. باری رئیس جمهور خواست خودش با جنرال دوستم ذریعه تلفون تماس بگیرد، اما جنرال دوستم (بگفته خود رئیس جمهور) از گرفتن تماس تلفونی با او خودداری ورزید و مخالفت خود را با موجودیت جنرال اشک رئیس تنظیمه سمت شمال و قوماندان فرقه ۱۸ ده دادی بنام جنرال رسول و رئیس امنیت دولتی ولایت بلخ که همه از ملیت پشتون بودند بوسیله اعزاز هیئتی به رئیس جمهور ابراز داشت. وقتی رئیس جمهور حاضر شد این تقاضای جنرال دوستم را به پذیرد، چنانکه پذیرفت و به تبدیلی این اشخاص از آن ولایت اقدام کرد. اما جنرال دوستم پای تقاضای دیگری را در میان گذاشت.

سعی رئیس جمهور در ایجاد تفاهم با جنرال دوستم با ناکامی مواجه شد زیرا پلان مخالفان چنین بود و دوستم آله دست مخالفان شده بود.

بعدا نجیب الله با تدویر جلسات حزبی کمیته مرکزی حزب و سخنرانی های شدیدالحن خویش به عنوان منشی عمومی حزب والزاماتی که بر عده یی از اعضای بیوروی سیاسی و مخصوصا فرید مزدک و نجم الدین کاورانی و همچنان سید منصور نادری در ارتباط به روابط پنهانی آنها با ببرک کارمل و فعالیت های تجزیه طلبانه آنان در صفحات شمال کشور وارد میکرد و خود را مطلع از اعمال آنان نشان میداد: اختلافات درون حزبی و درون رهبری را از یکسو و مخالفت های قوماندانان فرقه های نظامی (۸۰ و ۵۳ ولوای سرحدی ۷۰) را با رئیس تنظیمه سمت شمال شدیدتر و علنی تر ساخت و دیگر

تلاش برای رفع کدورت‌ها و اختلافات درون رهبری حزب فایده ننمود. اگرچه منشیان حزب (نظر محمد، فرید مزدک و سلیمان لایق) باری در پرده تلویزیون ظاهر شدند و از وحدت و یکپارچگی حزب وطن و رهبری آن داد سخن دادند. اما مردم دیگر به فروپاشی حزب و زوال حاکمیت آن بیشتر باورمند بودند تا به وحدت به حرف آنها.

از جانب دیگر قطع کمکهای اقتصادی و مراد اولیه از طرف دولت فداراتیف روسیه به رژیم نجیب‌الله و نرسیدن مواد کویونی برای کارمندان و قوای مسلح کشور و کمبود مواد سوخت و پترول برای حرکت ماشین جنگی دولت، نجیب‌الله را از ادامه تلاش برای حفظ قدرت آنهم در فضای شدت اختلافات درون رهبری حزب، دلسرد و از حرارت برانداخت.

در عین حال رقبای سیاسی رئیس جمهور مانند مارهای زخمی به تلاش‌های خود در جهت سرنگونی نجیب‌الله و ناکامی پلان صلح ملل متحد افزودند و شعار انتقال قدرت را بجای طرح مجوزۀ ملل متحد (که بیش از ثلث آن به حزب وطن اختصاص می‌یافت) به رهبران جهادی مقیم پشاور به پیش کشیدند.

طرح صلح ملل متحد و سبوتاژ آن

در طرح صلح ملل متحد، بر ضرورت صیانت حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، استقلال سیاسی شناسایی حق مردم افغانستان برای تعیین شکل حکومت و نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ایشان بدون مداخله و تحریک و فشار از هر قبیل که باشد و تشکیل یک حکومت وسیع البنیاد تاکید شده بود.

آقای داکتر جلال بایانی * * دیپلمات افغانی که هیات افغانی را در مذاکرات ژنو همراهی میکرده است، در این مورد برایم توضیح داد:

بنابر طرح صلح ملل متحد که میکانیزم تحقق آن در ژنو میان نمایندگان ذیصلاح تمام جوانب ذیربط در قضیه افغانستان طراحی شده بود، قرار بود در ترکیب هیات رهبری آینده افغانستان بیش از یک ثلث به «حزب وطن» سهم داده شود و حتی سهم متحدین حزب وطن نیز در رهبری آینده مد نظر گرفته شده بود و از بقیه نیم کرسی‌ها

به اپوزیسیون و نیم دیگر آن به تکنوکراتان افغانی مقیم غرب تعلق میگرفت. علاوه بر موافقه شده بود تا نجیب‌الله با عده‌ی از رهبران حزب وطن تحت حمایت ملل متحد در سوئیس و یا یکی از کشورهای منطقه انتقال داده شوند.

رهبری جدید تماماً به هند گرد آیند و پس از دیداری کوتاه با نجیب‌الله سه نفر آنان مشتمل بر دکتر محمد یوسف، دکتر صمد حامد، پروفسور صیفت‌الله مجدودی بکابل رفته قدرت را تسلیم شوند و سپس بقیه اعضای رهبری بکابل انتقال یابند. اردوی افغانستان تا زمان برقرار نظم و امنیت سراسری در کشور وظایف‌شان را گماکان اجرا مینمودند.

داکتر بایانی که اطلاعات وسیع پیرامون طرح صلح ملل متحد و چگونگی سقوط نجیب‌الله دارد، میگفت:

افزون بر آنچه گفتم قرار بود موضوع تجاوز شوروی بر افغانستان در محکمه بین‌المللی لاهه پیش گردد و شوروی بحدی یک کشور متجاوز محکوم به پرداخت غرامات جنگی تخمین ۸۰۰ میلیارد دلار به افغانستان شود. شوروی که اکنون دیگر از هم پاشیده شده بود و روسیه به عنوان میراث‌خوار آن شناخته میشد نمیتوانست چنین غرامت عظیم پولی را همراه با بدنامی بین‌المللی و تاریخی قبول کند، لهذا در صد سبوتاژ طرح صلح ملل متحد و سرنگونی نجیب‌الله از قدرت برآمد.

بوریس پانکین وزیر امور خارجه شوروی سابق و یکی از گردانندگان سیاست شوم «تفرقه‌انداز و بهره‌برداری کن» روسیه با اطلاع از این موضوع یکطرف به مقامات پاکستانی حالی کرد که مسکو حاضر است تا از رهبران اپوزیسیون افغانی استقبال نماید و بنابراین دیری نگذشت که هیاتی از رهبران تنظیم‌ها وارد مسکو شدند و با مقامات روسیه پیرامون انتقال قدرت از نجیب‌الله به گفت‌وگو پرداختند. در اعلامیه مشترکی که پس از مذاکرات مسکو منتشر شد، نمایندگان افغانی اعلام داشتند که آماده‌اند ۸۰ تن اسرای نظامی شوروی را آزاد کنند. در مقابل نمایندگان شوروی نیز اعلام داشتند که حاضراند دولت موقت اسلامی افغانستان را برسمیت بشناسند و همچنین وعده دادند که آخرین مشاورین نظامی شوروی را از افغانستان فرا خوانند.

از طرف دیگر روسیه به مخالفین و رقبای سیاسی نجیب‌الله در رهبری حزب «دستور» (۲۱) داد تا برای سرنگونی نجیب‌الله توانایی و امکانات خود را بکار گیرند و

نگذارند تا طرح صلح ملل متحد در عمل پیاده شود.

در میان مخالفین نجیب‌الله در سطح رهبری حزبی، ببرک کارمل و برادرش بریالی، فرید مزدک و برادرش یارمحمد، نجم‌الدین کاویانی و وکیل وزیر امور خارجه و شهناز تنی وزیر دفاع نام بردارتراند.

آقای بایانی که اطلاعات وسیعی از اسرار فعالیت‌های جواسیس «کا، گی، بی» در افغانستان و روابط خاص اعضای ارشد حزب دموکراتیک دارد، میگفت:

باید دانست که یکی از بازی‌های تفتین‌آمیز سیاسی روس‌ها این است که در عین حالی که یکنفر یا یک گروه را حمایت میکنند و بالا میکشند، همزمان با آن شخص یا اشخاص دیگری را در پشت پرده برای رقابت و جاگزینی با آن اولی تربیت میکنند تا همینکه نقش اولی به پایان برسد و یا احیانا از دستورات ایشان انحراف بنماید، توسط افراد دیگری از همان قماش او را خنثی کنند و از میان بردارند. در مورد تره‌کی و امین و کارمل و نجیب‌الله نیز روس‌ها از چین شیوه‌ای کار گرفتند و هنگامی که نجیب‌الله را بجای کارمل نصب کردند، فرید مزدک، نجم‌الدین کاویانی، وکیل و شهناز تنی و عده دیگر را مخفیانه در مقابل نجیب‌الله حمایت و تشویق میکردند و به آنها طوری وانمود و گوشزد میساختند که رهبری آینده کشور از آن شماست.

این افراد وقتی خود را مورد نوازش و ستایش روس‌ها می‌یافتند، فوراً قیافه حق‌بجانب بخود میگرفتند و لذا هر یک می‌پرداخت به گروپ بازی و فرکسیون‌سازی در درون رهبری حزب. و با آنکه رئیس جمهور نجیب‌الله از این دسته بازی‌های سیاسی اطلاع می‌یافت، اما چون میدانست که، آب از کجا گل آلود است، نمیتوانست بگوید: «بالای چشم شما ابروست» لهذا آنان هر روز بیش از پیش جسورتر میشدند. تا آنجا که باری شهناز تنی تقریبا برای سه ماه در عمارت وزارت دفاع واقع در دارالامان تحصن جست و از امر و نهی رئیس جمهور تمرد ورزید.

روس‌ها ظاهرا به وساطت پرداختند و در سفارت روسیه در کابل هر دو را احضار و توصیه نمودند و آشتی دادند، اما در خفا به وزیر دفاع اجازه دادند تا دست به کودتا بزنند و زور خود را بیازماید. وزیر دفاع چنان کرد، مگر موفق نشد. زیرا نجیب‌الله نیز از طرح یک کودتا بر ضد خودآگاهی داشت و تمام امکانات خود را برای خنثی ساختن آن بکار بست. ولی در از بین بردن کودتاچیان مخصوصا وزیر دفاع و همراهانش،

نتوانست دست به اقدام جدی بزند. زیرا روس‌ها مانع او از انجام چنین کاری شدند. بگفته همان دیپلمات، فریکونسی رادیو بی‌سیم وزارت دفاع در تماس با مرکز رادیو بی‌سیم ترمذ در خاک ازبکستان بوسیله چینل بی‌سیم وزارت امور خارجه تمام عملیات کودتا و رهبری آن را کشف و ثبت ساخته بود و هنگامی که خط پرواز و ارتفاع و سرعت طیاره حامل کودتاچیان توسط راهدار، ردیابی و نشانه‌گیری شد و دستور سقوط طیاره از نجیب‌الله خواسته شد، رئیس‌جمهور مانع سقوط طیاره حامل کودتاچیان گردید. از آن تاریخ به بعد نجیب‌الله در صدد بهبود روابط خود با پاکستان، ترکیه، هند و حزب اسلامی حکمتیار افتاد.

بیانی دیپلمات افغانی توضیح کرد که یک هیات بلندپایه ترکی تحت ریاست صدرالدین احمد اوغلو، بتاريخ ۱۸ جوزای ۱۳۶۸ (۸ جون ۱۹۹۰) وارد کابل شد و میخواست بطور بسیار محرمانه با دکتور نجیب‌الله پیرامون دو موضوع مذاکراه کند. موضوع اول، دعوت افغانستان به شرکت در کنفریشن متشکل از کشورهای، ترکیه، ایران، پاکستان، بنگله دیش و افغانستان بود. و موضوع دوم در صورت رد موضوع اول، اجرای نقش میانجی‌گری ترکیه بین دولت افغانستان و اپوزیسیون افغانی بود. در چهارمین روز ورود هیات نجیب‌الله با هیات مذکور به مذاکراه نشست، هیات مطالب ذیل را به رئیس‌جمهور نجیب‌الله ارایه کرد.

پیشنهاد میگردد تا افغانستان در کنفریشن کشورهای مزبور شامل گردد و از مزایای بی‌شمار آن برخوردار شود؛ البته عجالتا با قبول این پیشنهادات افغانستان دیگر رقیب یا دشمنی بنام اپوزیسیون نخواهد داشت. محتویات پیشنهاد این بود: ۱. سرحدات از میان کشورهای عضو برداشته خواهد شد. ۲- بیرق واحدی در سراسر این کشورها به اهتزاز در خواهد آمد. ۳- اردوی همکار تشکیل خواهد شد. ۴- پول واحدی بین کشورهای عضو رایج خواهد شد. فرقی نمیکند این پول ریال ایرانی باشد یا افغانی، یا کلدار یا لیره و یا پول دیگری اما پس از یک رفتارندم نوعیت این پول معین خواهد شد. ۵- تمام کشورهای عضو از سیستم اقتصاد هماهنگ برخوردار خواهند شد. یعنی مواد خام یک کشور اگر در کشور دیگری پخته شود، محصول آن در تمام کشورهای عضو بیک قیمت عرضه خواهد شد.

نجیب‌الله از قبول این طرح ظفره رفت ولویه جرگه را در افغانستان مرجع

تصمیم‌گیری وانمود کرد و نیز مساله پشتونستان را که گویا یک مساله ملی افغانستان است و افغانها از آن در نخواهند گذشت بهانه آورد. هیات تدویرلویه جرگه را قبول کرد اما در مورد نتایج آن که حتما باید مثبت باشد از نجیب‌الله وعده خواست و در مورد قضیه پشتونستان گفت، مساله اساسی معضله خود افغانستان است که بدینگونه حل میشود و موضوع پشتونستان در مقایسه با افغانستان ناچیز و کوچک است. هرگاه شما وعده شرکت در این کنفریشن را بدهید، تمام مشکلات افغانستان حل شده پنداشته میشود و ضرورتی برای مذاکراه با اپوزیسیون دیده نمیشود. معهذا باز هم نجیب‌الله از قبول آن خودداری ورزید و به هیات خاطرنشان ساخت که بهتر است ترکیه به میانجی‌گری خود بین اپوزیسیون افغانی و رژیم کابل توجه بیشتر مبذول دارد.

از آنجایی که در میان گروه‌های اپوزیسیون، حزب اسلامی برهبری حکمتیار حاضر به هیچ‌نوع مذاکره با دولت افغانستان نبود، ترکیه سعی کرد حزب اسلامی را حاضر به مذاکره بنماید. نخستین ملاقات جانب افغانی با نمایندگان حزب اسلامی در بغداد صورت گرفت و دومین مذاکرات بین معاونین گلبدین آقایان کریاب، قطب‌الدین هلال و غیرت داماد گلبدین در دمشق با سلیمان لایق عبدالرحیم هاتف و یعقوبی وزیر امنیت صورت گرفت. هر دوی این مذاکرات تحت نظر هیات ترکیه صورت گرفته بود.

این مذاکرات مقدمه‌یی بود برای دیدار رئیس جمهور با رهبر حزب اسلامی گلبدین حکمتیار. بالاخره حکمتیار حاضر شد با نجیب‌الله به مذاکره بنشیند، اما نه در سوریه، نجیب‌الله هند را پیشنهاد نمود، باز هم حکمتیار آنرا نپذیرفت. سرانجام نجیب‌الله بطور محرمانه به پاکستان سفر کرد و با حکمتیار به گفتگو پرداخت و با غلام اسحق خان رئیس جمهور پاکستان نیز دیدار نمود. اما چنان مینماید که دیگر دیر شده بود و مخالفان رئیس جمهور نجیب‌الله این سفر او را خیانت بحزب وطن تبلیغ کردند.

مسکو که بهبودی روابط کابل را با اسلام‌آباد نمیخواست، تمایلات نجیب‌الله را برای مذاکره با مقامات پاکستانی و اپوزیسیون افغانی و احياناً دست‌یابی به یک راه حل عادلانه، خلاف پالیسی تفرقه‌اندازی خود تلقی کرده در جهت سرنگونی نجیب‌الله پافشاری کرد و به هواخواهان خود دستور ناکامی نجیب‌الله و طرح صلح ملل متحد را داد.

میتوان حدس زد که نجیب نیز شاید قربانی مساله پشتونستان شده باشد. بدین معنی

که نجیب‌الله حاضر نشد بخاطر پشتونستان، پیشنهاد ترکیه را مبنی بر شمولیت افغانستان در کنفدریشن کشورهای اسلامی هم مرز با شوروی بپذیرد و خود را از شر اپوزیسیون و شوروی نجات ببخشد. و آنگاهی که تمایلی برای نزدیکی با پاکستان از خود نشان داد، با دسایس روس‌ها که مخالف نزدیکی و دوستی با پاکستان بودند روبرو گردید و سقوط نمود.

همیاری فرید مزدک، کاویانی و عبدالوکیل با احمد شاه مسعود

چنانکه قبلاً اشاره شد، فرید مزدک و کاویانی و وکیل از جمله مدعیان جانشینی نجیب‌الله خود را بشمار می‌گرفتند. آنان در عین حالی که از دست پروردگان کامل بودند، اما از هیچگونه بدگویی و تخریب کامل در نزد نجیب‌الله و هواخواهان او دریغ نمی‌ورزیدند. فریدمزدک و نجم‌الدین کاویانی هر دو از تاجیکان^{ولزماور} پنجشیر و از معاونان نجیب‌الله در امور حزب بودند. اما وکیل گویا پسرخاله کارمل یا بریالی^و از تاجیکان قریه کمری و بروایتی از تاجیکان شمالی مربوط کابل بود. او پس از کودتای ثور، بحیث سفیر افغانستان در لندن مقرر شد و چند ماه بعد که حفیظ‌الله امین بر بیرک و یاران او بخشم آمد و آنها را از وظایفشان سبکدوش نمود و بکابل خواست، وکیل با ته جیب زدن مبلغ ۲۰۰۰۰ دالر از دارایی سفارت افغانی در لندن به یاران دیگرش در یوگوسلاوی یا مسکو پیوست و چندی بعد همراه با قشون سرخ شوروی وارد کشور شد و در کابینه کارمل بحیث وزیر مالیه و سفیر ویتنام و پس از کارمل در دولت نجیب‌الله به سبب ابراز مخالفت خود با کارمل و همنوایی با نجیب‌الله و جناح خلق بحیث وزیر امور خارجه افغانستان مقرر و به شوروی‌ها مقرب شد و دم از سیاست میزد.

فرید مزدک و برادرش یارمحمد را تا آغاز دهه ۸۰ کسی نمی‌شناخت. اما از اوایل دهه ۸۰ آن دو در صحنه سیاسی و استخباراتی کشور دفعتاً سر برآوردند و چنان با سرعت رشد کردند که بقول معروف «ره چند ساله را یکشبه» پیمودند.

در اواسط دهه ۸۰ مزدک بحیث معاون منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان برگزیده شد و بدنبال آن یارمحمد برادرش به عنوان معاون اول وزیر امنیت دولتی نصب گردید.

این‌ها از برکت سازمان جاسوسی شوروی معروف به «کی، گی، پی» در افغانستان به

نام و نوایی رسیدند و در اواخر دهه ۸۰ کار آنان تا بدانجا بالا گرفت که بسیاری از حزبی‌های سابقه‌دار به جاه و مقام آنان رشک می‌بردند و برخی هم بقای خود را وابسته به لطف و گوشه‌چشمی از آن دو برادر «تازه پشت لب سیاه کرده» می‌پنداشتند.

اما نجم‌الدین کاویانی، معاون نجیب‌الله در بخش تشکیلات حزب، مردی خوش‌برخورد و خوش‌صحبت اما درون‌گرا بود. او در پولی‌تخنیک کابل تحصیلاتش را به پایان رسانده و در زمینه مسایل اجتماعی و ماتریالیزم تاریخی، آثاری چند از او بچاپ رسیده است.

در سالهای اخیر قدرت نجیب‌الله، سفرهای چندی به کشورهای آسیایی و اروپایی و افریقایی داشته است. او از مبلغین و نطاقان حزب بود و در پروسه سقوط نجیب‌الله نقش انکارناپذیری داشت.

باری یکی از معینان وزارت امنیت دولتی (جنرال زمان آرزو) و اسلم وطنجار، آخرین وزیر دفاع رژیم نجیب‌الله و جلال‌بیانی دیپلمات افغانی جداگانه برآیم حکایت کرده‌اند که، فرید مزدک و برادرش یارمحمد و نجم‌الدین کاویانی از مدتها قبل با احمدشاه مسعود رابطه قایم کرده بودند و اکثر اطلاعات سری و راپورهای خاص در مورد احمدشاه مسعود را آنها برای مسعود گزارش میدادند.

طرفه‌تر اینکه، فرید مزدک مسئول جمع‌آوری و توجید گزارش‌های حزبی در سطح کمیته مرکزی حزب به رهبری دولت و سرمشاور روسی بود و برادرش یارمحمد مسئول جمع‌آوری و توجید گزارش‌های وزارت خارجه و ارگانهای وزارت امنیت دولتی بود. طبعا هر راپوری را که بسیار محرم و جدی بود برای خود نگه‌میداشت و صرف برای سر مشاور روسی و در صورت لزوم به احمد شاه مسعود انتقال میداد و به رهبری وزارت امنیت دولتی و نجیب‌الله راپورهای که در درجه دوم اهمیت قرار داشتند انتقال میگردید. از اینجا نجیب‌الله تقریبا از اطلاعات دقیق ارگانهای امنیت دولتی در رابطه به دسایس و توطئه‌های دشمنان و مخالفین خود بی‌خبر گذاشته میشد. ولی احمد شاه مسعود از تمام تصامیم سری و جدی دولت در مورد سرنوشت خودش قبل از هر اقدام منسوبین و مسئولین ارگانهای امنیتی اطلاع کسب میکرد و در دفع به موقع پلان دشمن خود می‌پرداخت.

حال باید پرسید که کدامیک از این دو رقیب سرسخت و دو دشمن ایدئولوژیک یعنی

نجیب‌الله و احمدشاه مسعود هوشیارتر از دیگری عمل میکرده‌اند؟ چنین مینماید که احمد شاه مسعود هوشیارتر از نجیب‌الله عمل میسوده و ساده‌ترین هوشیاری او این بود که در بلندترین مقام تصمیم‌گیری دولت او عناصری را به نفع خود جذب کرده بود که نجیب‌الله بیشترین اعتماد خود را بر آنها وقف کرده بود.

شاید این اعتماد بی‌پایان نجیب‌الله به فرید مزدک و برادش یارمحمد و نجم‌الدین کاویانی از این جا نشأت کرده باشد که این افراد از هیچگونه بدگونی و افشاکاری در مورد کارمل نزد نجیب‌الله دریغ نمی‌کردند و بدین‌گونه نجیب‌الله را نسبت خود باورمند ساخته بودند.

در عین حال نجیب‌الله نیز میخواست در تسانی با این افراد، احمدشاه مسعود را شکار کند، یعنی از طریق این افراد او را وادار به نزدیکی با دولت خود سازد و مانند سایر قوماندانان پیوسته بدولت او را با پول و امتیاز تطمیع کند و احیانا اگر ممکن باشد وی را از صحنه نابود نماید. مگر احمدشاه مسعود از تمام پلان‌ها و اهداف نجیب‌الله آگاهی حاصل میکرد و به موقع آنها را خنثی مینمود. این وضع ادامه یافت تا آنکه روس‌ها از نجیب‌الله رو گردان شدند زیرا نجیب‌الله بعد از مقاومت در جنگ جلال‌آباد و عدم پیروزی مجاهدین برای تصرف آن شهر، اندک‌اندک میخواست ابراز وجود کند و از استقلال نسبی خود دم بزند. به همین دلیل او از تفتیش و کنترل پوستهای دیپلوماتیک بوسیله روس‌ها در کابل امتناع ورزید و نیز خط انتقال نامه‌ها و پوستهای ملی و بین‌المللی را به جای مسکو، دهلی انتخاب کرد. افزون بر این او روز ۱۵ فبروری مطابق ۲۶ دلو (روز خروج کامل قشون سرخ از افغانستان) را بنام روز نجات ملی اعلام داشت و طی فرمانی دستور داد هر ساله از آن تجلیل بعمل آورند.

این اقدام رئیس‌جمهور به مثابه سیاست ضد روسی و ضد شوروی او تلقی شد و تحلیل‌گران سیاسی اذعان می‌کردند که این موضع‌گیری نجیب‌الله یک موضع‌گیری ملی و به معنی محکوم کردن شوروی به تجاوز بر حاکمیت ملی و استقلال سیاسی افغانستان تلقی میشود و نجیب‌الله با صدور این فرمان در واقع بساط قدرت خود را هم جمع کرد.

روس‌ها که از قبل افرادی را در داخل رهبری حزب برای مقابله و طغیان در برابر نجیب‌الله تربیت کرده بودند، اینک فرصت آن رسیده بود تا آنها را در مقابل رئیس

جمهور تحریک و تشجیع کند.

وکیل، فرید مزدک و برادرش یارمحمد و نجم‌الدین کاورانی، با دل پری‌ایکه از روس‌ها دریافته بودند برای سقوط نجیب‌الله از قدرت و انتقال آن ظاهرا به احمدشاه مسعود به امید امتیازات تازه‌یی دست بکار شدند.

جنرال مؤمن یکی از تاجیکان اندراب، برای ترمز و طغیان و احیانا قربانی طرح سرنگونی دولت نجیب‌الله انتخاب شد. وی از هواخواهان فریدمزدک و کاورانی بود.

جنرال مؤمن، قوماندان لوای ۷۰ سرحدی در بندر حیرتان بود. او بر ذخیره بزرگی از مواد ارتزاقی، گندم و روغن و پترول و اموال التجاره افغانی حاکمیت داشت و بدون اجازه او یک گرام هم بطرف کابل ارسال نمیگردید. واقعا اگر تمام این ذخیره بکابل به موقع و با امانتداری انتقال میگردد، اقلا تا یکسال دیگر هم ماشین جنگی دولت را بحرکت آورده میتوانست. بدستور مزدک و شرکاء انتقال مواد ارتزاقی و پترول با کندی مواجه شد و در عوض به اموال تجارتنی افراد بیشتر اهمیت قایل شدند.

شکایت مامورین و کارمندان دولت وارد و بعلت عدم توزیع مواد کویونی بخانواده‌های‌شان بالا گرفت و دولت تجویز گرفت تا قوماندان سرحدی بندر حیرتان یعنی جنرال مومن را تبدیل و عوضش شخص دیگری را مقرر کند. اتفاقا این شخص هم مانند جنرال مومن یکی از کارمندان وزارت امنیت دولتی بود، اما بدی‌اش در این بود که منسوب به ملیت پشتون بود و از مدتی قبل موجودیت کارمندان پشتون در صفحات شمال کشور مورد سنوال قرار گرفته بود و مخالفین رئیس جمهور، از جمله کارمل و هواداران او بخصوص فضل‌احمدطغیان، پیگیر و نجیب‌الله میسر و برخی دیگر در ضدیت با موجودیت کارمندان پشتون در ولایات صفحات شمال دست به تحریکات میزدند و مردم را به شورش واغوا علیه دولت و سیاست «گوریافاشیستی» نجیب‌الله تشویق مینمودند.

قوماندان جدید وقتی وارد محل ماموریت خود شد، از جانب جنرال مومن حبس گردید و سپس جنرال مومن از فریدمزدک تلفونی هدایت خواست. فرید مزدک بگفته بصیر معنوی، عنصر بسیار صادق و شریف حزب وطن از منزل خان آقا (رئیس ریاست حوزه اول) در کابل به وی هدایت داد تا مقاومت کند و از فرمان رئیس جمهور ترمز ورزد. مومن همچنان کرد. جنرال اصک قوماندان تنظیمیه سمت شمال و والی بلخ

خواست بزور متوسل شود و فرمان رئیس جمهور را تعمیم نماید، اما رئیس جمهور مانع اعمال فشار گردید و افرادی را غرض مذاکره با جنرال مومن فرستاد. پس از مذاکرات هیات مرکز با جنرال مومن، وی حاضر شد بمركز بیاید و وظیفه اش را به قوماندان جدید تسلیم کند. اما همینکه جنرال مومن در هلیکوپتر قرار گرفت، ناگه آتش بجان توطئه گران افتاد و عناصر صاحب غرض و آشوب طلب بطور دسته جمعی بسوی هلیکوپتر یورش بردند و مانع پرواز هلی کوپتر شدند. جنرال مومن از طیاره فرود آمد و دوباره به محل قومانده لوای ۷۰ برگشت.

از این طرف قوماندان فرقه قومی ۸۰، جنرال سیدجعفر نادری پسر سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعیله حمایت خود را از جنرال مزمن اعلام داشت و تعدادی از افراد خود را به حمایت از او بسوی بندر حیرتان گسیل نمود.

هواخواهان کارمل بر جنرال دوستم فشار آوردند تا او هم در برابر نجیب الله بفارغ خود را اعلام کند. میگویند او در آغاز زیر بار نمیرفت و باری گفته بود. «چگونه به مقابل کسی بغاوت کنم که مرا لقب قهرمانی داده است» اما دوستم تا اخیر بر این تصمیم استوار نماند و در مقابل توطئه گران تسلیم شد. گفته میشود برای جنرال دوستم نوار ثبت شده به آواز شبیه آواز نجیب الله را شنوندند که گویا نجیب الله گفته بود: «این وطن، وطن پشتونهاست. نه از تاجیکان و نه از ازبکان، آنها از پا را دریا آمده اند دوباره به پارا دریا بروند.»

گویا بدینسان دوستم را فریب دادند و بعد او با عده یی نیروهای خود از دشت های بلخ گذشت و به بندرحیرتان رفت و پس از مذاکره با جنرال مومن و یکی از معاونین احمدشاه مسعود، حمایت خود را از جنرال مومن ابراز داشت و دوباره بسوی قرارگاه خود برگشت.

متعاقبا دوستم بوسیله هلی کوپتر همراه با جنرال مومن، جنرال همایون فوزی، جنرال رؤف بیگی، رسول پهلوان، نجیب الله مسیر و دهنشین و سیدجعفر نادری به چاه آب ولایت تخار و براویتی به پنجشیر نزد احمدشاه مسعود رفت و بعد از ایتلاف با احمدشاه مسعود که از شهرت و هیبت فراوان برخوردار بود، گویا دستورات لازم خود را گرفت و دوباره به قرارگاه خود برگشت.

ایتلاف جنرال دوستم با احمدشاه مسعود و سقوط کابل

احمد شاه مسعود، یکی از قوماندانان نامدار و موفق جهاد در جبهه شمال شرق کشور است که با متانت و استورای و صداقت تمام قیام مردم پنجشیر را رهبری کرد. تا آنجا که من از عناصر غیر وابسته به حزب وطن شنیده‌ام، مسعود فرزند یک افسر اردوی افغانستان بوده، در لیسه استقلال کابل درس خوانده و سپس در پولی تخنیک کابل به تحصیلاتش ادامه داده است. اما قبل از آنکه تحصیلاتش را تمام کند، علم بفاوت در برابر رژیم داود بر افراشت و از اكمال تحصیل در انیستیتوت پولی تخنیک دست شسته است.

به کلام دیگر، مسعود از اوایل ماه سرطان ۱۳۵۴ (اواخر جون ۱۹۷۵) علیه رژیم که فکر میشد داود با شوروی‌ها خیلی نزدیک شده است، دست به شورش زد. اما شورش او از طرف نیروهای دولتی سرکوب گردید و خودش مجبور شد به پاکستان برگردد. بدنبال شورش هرات مسعود در (آپریل ۱۹۷۹)، دوباره وارد کشور شد و در رأس قیام مردم دلیر پنجشیر قرار گرفت.

مبارزات و نبردهای مسعود بر ضد قشون سرخ شوروی، نکته اوج شهرت توأم با محبوبیت اوست.

هیچکس از دشمنان مسعود در دوران جهاد، نمیدانست او در کجا سنگر دارد و از کدام سنگر بر قشون سرخ یورش می‌برد و حمله میکند؟ مسعود، در حالیکه در هیچ سنگر معینی قرار نداشت اما در تمام سنگرها، از پنجشیر تا تخار و بدخشان حضور داشت و برای مبارزان پنجشیری و بدخشی‌اش، درس مبارزه و یورش بر دشمن را می‌آموخت.

او بجای آنکه از خارج مرزهای کشور، به نیروهایش فرمان حمله بر دشمن را بدهد، از داخل کشور، پا به پای همزمان پنجشیری و تخاری‌اش، از دره‌ها به قله‌ها صعود میکرد و از صخره‌یی به صخره‌یی دیگر می‌پرید و چو عقاب بلندپرواز، شامخ‌ترین قله‌های پنجشیر و هندوکش، سنگر مبارزه و جهاد او بر ضد اجنبی و بیگانگان اشغالگر بود.

مسعود تمام دسایس شوروی و سازمان جاسوسی «کی، گی، بی» در افغانستان را که

برای از پا در آوردن و بدام انداختن او سازماندهی میشد، زیرکانه خنثی میساخت و همچنان تمام عملیات جنگی اردوی دولتی و قشون سرخ را در دره‌های پنجشیر عقیم نمود.

گفته میشود، در دوران تسلط ده ساله شوروی بر افغانستان، ۹ مرتبه و بروایت دیگر هفت بار پنجشیر با تمام دره‌ها و آبادی‌هایش، مورد هجوم هوایی و زمینی قشون سرخ و نیروهای دولتی قرار گرفت. اما هیچ باری نتوانستند مسعود را نابود یا مجبور به تسلیمی نمایند.



احمدشاه مسعود در اندیشه دفع یا حمله بر دشمن

باری در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) عملیات شدید جنگی علیه مسعود از جانب قشون سرخ و اردوی دولتی براه افتاد. گفته میشد صدها هواپیمایی میک ۲۱ از میدان‌های هوایی بگرام و ترمذ (واقع در خاک ازبکستان شوروی) پرواز کردند و در حدود یکهزار پرواز جنگی بر مواضع چریکی مسعود اجرا نمودند. بر اثر این عملیات نظامی، تمام مناطق آباد و مردم نشین پنجشیر با خاک یکسان گردید. اما مسعود از زیر این طوفان بمب و راکت باری هوایی و زمینی جان سالم بدر برد و دوباره نیروهایش را برای

مبارزات ضد شوروی و ضد رژیم کابل آماده و بسیج کرد. از آن پس شوروی‌ها و رژیم کارمل از در نرمش پیش آمدند و یک آتش‌بس موقت میان طرفین موافقت شد. حتی شنیده میشد که محمود بریالی برادر کارمل، بطور محرمانه از جانب کارمل نزد مسعود به پنجشیر رفت و برگشت. اما خبر این ملاقات و نتایج آن از طریق وسایل اطلاعات جمعی پخش نگردید.

بار دیگر در سال ۱۳۶۳، عملیات فوق‌العاده شدیدی بر ضد مسعود سازماندهی شد. گفته میشد این بار چهارصد طیاره جت در یک روز بطور بلاوقفه و ضربتی تمام کوه‌ها و دره‌های پنجشیر را بمب‌باری نمودند و نیروهای مشترک شوروی و دولتی، بشکل هجومی بر کوه‌ها و کمرهای پنجشیر حمله بردند و همه چیز را زیر آتش گرفتند. تا آنجا که تصویری بوجود آمد که صد در صد، مسعود بر اثر این عملیات از بین رفته و یا دستگیر شده است. اما برخلاف این تصورات، او زنده و سلامت از «اندراپ» سر بدرآورد و نیروهای شوروی با تلفات سنگین روبرو گشت. هر چند در این عملیات، معدن زمرد پنجشیر بدست قشون سرخ افتاد و تا توانستند زمرد پنجشیر را به شوروی انتقال دادند، اما مسعود بزودی نیروهای خود را آماده نبرد با اشغالگران نمود و بزودی توانست دوباره پنجشیر را از تصرف آنان خارج نماید و آنرا متصرف شود. این پیروزی‌ها بیش از پیش به شهرت و هیبت و هوشیاری مسعود می‌افزود.

در سال ۱۳۶۶ باز پنجشیر مورد عملیات شدید جنگی قرار گرفت. اما نتیجه‌اش جز تلفات نیروهای جنگی چیزی نبود. مسعود هم شاهرگ حیاتی کابل، یعنی شاهرگ سالنگ، یگانه راه ارتزاقی و اکمالاتی دولت را زیر ضربات خود قرار داد و جریان آمد و شد کاروان‌های کالایی و غذایی و نظامی را مختل نمود. شوروی‌ها مجبور شدند با مسعود باز از در نرمش و سازش پیش آیند و با امضای پروتوکولی با مسعود و واگذاری پنجشیر و تخارو سهمی از اموال ارتزاقی (گفته میشد از هر ده لاری یک لاری) باو، از شدت حملات بر این شاهرگ بکاهند.

من تصور میکنم، مسعود دارای نبوغ نظامی و سیاسی عجیبی هست. برای اثبات نبوغ او همین کافی است که او بالاخره مخالفان عقیدنی خود را که از پشتیبانی یک ابر قدرت جهانی، یعنی شوروی برخوردار بودند، وادار ساخت به او رجوع کنند و او را به سروری و رهبری خودزیر نام ایتلاف شمال (یا ایتلاف شورای نظار و جنبش ملی شمال) برگزینند و سپس در سرنگونی دولتی

پشگام شوند که از هیچ آنان، شخصیت‌های سرنوشت ساز ساخته بود. دولتی که در راه استقرار آن، ۱۴ سال تمام، خون صدها هزار فرزند وطن ریخته شده بود و دولتی که برای استقرارش، قشون یکصد هزار نفری شوروی به یاری طلبیده شده بود و این قشون در مدت ده سال اقامت خود در این کشور، چه بلاهای نبود که بر سر این مردم و این کشور فرود نیاورده بود!

بر طبق گواهی هفته نامه امید (شماره ۱۷۰) مسعود «تمام کتاب‌هایی را که فن مبارزه را تشریح میکند، مطالعه کرده است. مانند: آثار مانو، چگوارا، هوشیمن و غیره» همچنان او سیاست را در پراتیک زندگی، در کوره راه مبارزات داغ، از جنگ رویارویی با دشمن، از شکست یا پیروزی در نبرد، از تغییر دادن تاکتیک‌های حمله بر دشمن، از تغییر دادن خود و مواضع خود و از بسا چیزهای دیگر در عمل آموخته است و خوب آموخته است تا اشتباه نکند.

حرفات سیاسی مسعود که هم در میدان نبرد و هم در صحنه سیاست از او کم آورده‌اند، این موفقیت‌های او را اکنون بگونه دیگری توجیه میکنند و خود را تسلی میدهند. اما نباید از تلقین و دسایس روسها غافل بود. زیرا روس‌ها دیگر دشمن افغان‌ها اند و اکنون میخواهند تا تاریخ ما را هم مثل وطن ما خراب و نابود کنند. در گذشته انگلیس‌ها نیز شایعات بدنام کننده را در مورد شخصیت‌های ملی و ضد انگلیسی به خورد مردم ساده دل افغان میدادند. آنچه من در حق این مرد مبارز و سخت هوشیار و پرطافت وطن برداشت کرده‌ام، نوشته‌ام تا ذکر خیری از او در تاریخ وطن به عنوان یک عنصر ملی و وطن خواه شده باشد. هر گاه من در برداشت خود دچار اشتباه شده باشم، اصلا حق هیچکس دیگری را تلف نکرده‌ام و هر کسی میتواند درباره او برنگی که میخواهد بیندیشد.

در مورد کتور نجیب‌الله باید گفت که او نه دیکتاتوری مانند حفیظ‌الله امین بودونه ناسیونالیست تنگ نظر یا عظمت طلبی که جز ملیت خود به دیگران به چشم کم بنگرد و تا آنجا که اطلاع داریم، جنرال رشید دوستم ازبک و جنرال نبی عظیمی تاجیک، بر اثر توجه و تشویق او سریع‌تر و بهتر از رجال منسوب به ملیت پشتون رشد کردند و بمدارج عالی نظامی ارتقا نمودند.

اکنون سنوالی مطرح میشود که، چه چیزی میتواندست، آن دو رقیب دیرینه (جنرال دوستم و احمدشاه مسعود) را که تا یک ماه قبل در ولسوالی خواجه غار ولایت تخار با هم می‌جنگیدند، با هم آشتی دهد و متحد سازد؟ آیا هر دو از یک ملیت و یک

نژاد بودند؟ آیا هر دو صاحب یک عقیده و یک مفکوره بودند؟ آیا منافع شان مشترک بود و بعد از سقوط نجیب‌الله قدرت به این دولت تعلق میگرفت؟

پاسخ این همه سنوالات منفی است. قبل از علنی شدن بغاوت جنرال دوستم در برابر نجیب‌الله، موضوع تقرر اشخاص منسوب به ملیت پشتون در صفحات شمال کشور، در میان مخالفان دولت نجیب‌الله سنوال برانگیز شده بود. و همینکه جنرال دوستم مخالفت خود را با موجودیت کارمندان عالی رتبه پشتون به نجیب‌الله خاطر نشان کرد، رئیس جمهور بناچار زیر بار رفت و مامورین مورد نظر جنرال دوستم را از مزار شریف تبدیل نمود. اما این زمانی بود که جنرال مومن قوماندان لوای سرحدی حیرتان در برابر فرمان رئیس جمهور ترمز ورزیده و گریا اتحاد مخالفین تحقق یافته بود.

به نظر من مضمون اصلی این ایتلاف، ظاهراً اقطاع دایمی قدرت از پشتون‌ها بود. و فقط همین دلیل که، پشتون‌ها از ۲۵۰ سال به اینطرف حاکم بر سرنوشت سایر ملیت‌هاست و بحال ملیت‌های دیگر بگفته «ستمی‌ها» ستم روا داشته‌اند، اکنون که از هر جهت نیرومند شده‌ایم باید با هم یگجا شویم و بر ضد ستمه پشتونها قیام کنیم. می‌بایستی محور و موضوع اصلی ایتلاف بوده باشد.

گرچه فکر نمیکنم مسعود دارای چنین ذهنیتی باشد و هیچ شواهدی هم در این زمینه در دست نیست که نشان بدهد او دارای چنین طرز فکری است. اما در مورد دوستم و یاران و مشاوران او حدس ما چنین است و غیر از این دلیل دیگری که دوستم برای اتحاد خود با مسعود ارائه کرده باشد، من تصورش را کرده نمیتوانم. حتی شنیده میشود که مسعود در همان وقت تیزس جنبش شمال را مبنی بر انتزاع قدرت از پشتون‌ها رد کرده بود.

من مدتها پس از سقوط نجیب‌الله، از زبان برخی ازبکان شمال این مطلب را شنیدم که میگفتند، سقوط نجیب‌الله هر چند ویرانی و کشتار زیاد بدنبال داشت، اما لاقلاً قدرت را از پشتونها گرفت و به ازبکان و تاجیکان انتقال داد.

انگیزه ایتلاف هر چه میخواهد باشد، اما باید توجه داشت که این امر نیز یکی از طرح‌های تفرقه افکنی روس‌ها در افغانستان بود تا بدین بهانه وحدت ملی افغانها بر هم بخورد و جنگ ملیتی، مذهبی و لسانی چنان افغانها را از هم بدور و دشمن یک دیگر بسازد که دیگر کسی بفکر گرفتن نام غرامات جنگی از روس‌ها نیفتد.

بهرحال رهبران جناح‌های ایتلاف در حالیکه ظاهراً برای سقوط نجیب‌الله سعی بکار بسته بودند، اما در باطن هر کدام‌شان نقشه و طرح خود را داشتند تا در صورت امکان قدرت را خود بدست آورند و حریف را کنار بزنند.

در مرکز، ظاهراً آصف دلاور (لوی در ستیز) نبی عظیمی، قوماندان گارنیزون کابل، سیداعظم سعید، قوماندان گاردملی، عبدالفتاح، قوماندان قوای هوایی و مدافعه هوایی در همبستگی و تفاهم کامل با کارمل و محمودبریالی هواخواه دوباره‌گردانی قدرت به کارمل بودند. اما فریدمزدک، نجم‌الدین کاویانی، یارمحمد معاون اول وزارت امنیت دولتی، وکیل، وزیرامورخارجه با عده‌ی دیگری از جنرالان و افسران تاجیک، خواهان انتقال قدرت به احمدشاه مسعود بودند.

در هر صورت نیروهای ایتلاف کننده پس از تشکیل «شورای نظامی شمال» برای فتح مزارشریف بحرکت افتادند و از اینطرف دولت، جنرال نبی عظیمی قوماندان گارنیزون کابل را برای سرپرستی و ایجاد تفاهم ممکن میان دولت و جنرال دوستم به مزار شریف فرستاد. جنرال نبی عظیمی که گفته میشد از هواداران درجه اول کارمل بود و ناکامی و سرنگونی نجیب‌الله را از خدا آرزو میکرد، بدون هیچگونه مقاومتی در برابر نیروهای مهاجم دروازه‌های شهر را بر روی قوت‌های ایتلاف شمال بازگذاشت و شهر مزار شریف روز ۱۸ مارچ ۱۹۹۲ مطابق ۲۸ حوت ۱۳۷۰ به تصرف جنرال دوستم و متحدین او در آمد.

جنرال نبی عظیمی، نواسه محمدعظیم معروف به برگدعظیمو، کارمند فابریکه حربی است و او همان کسی است که اسرار مشروطه خواهان اول را به امیر حبیب‌الله خان گزارش داد و انعام گرفت و مشروط خواهان با سرنوشت مرگ آلودی روبر شدند. (جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۷۱)

بسیاری از عناصر آگاه و وارد حزب وطن میگویند که اگر کارمل در صدد انتقام کشی از نجیب‌الله بر نمی‌آمد، و دوستم را به بغاوت و سرکشی در برابر رژیم وانمیداشت، شاید نجیب‌الله به این زودی مواجه با سقوط نمیشد و عده‌ی هم میگویند، این همه خرابی‌ها و خیانت‌ها از دست وکیل و مزدک و کاویانی در حق نجیب‌الله و حزب وطن سرزد و مسئول تمام ویرانی‌ها و بدبختی‌های مردم افغانستان در سه سال اخیر همین سه نفر اخیر بوده‌اند.

بهرحال نجیب‌الله که سقوط مزارشریف را به مثابه سقوط کابل و خودش تلقی

میکرد، دچار اضطراب شد و شام ۲۸ خوت ۱۳۷۰ ضمن بیانیه تلویزیونی اعلام داشت که حاضر است بر طبق طرح سازمان ملل متحد از قدرت کنار برود.

بغاوت جنرال دوستم در برابر نجیب‌الله و سقوط مزارشریف توسط نیروهای ابتلافا شمال، سبب تضعیف شدن روحیه تحقق طرح صلح سازمان ملل گردید. بنین سیوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد باری به مزارشریف به دیدن جنرال دوستم که تازه آنجا را اشغال کرده بود، رفت و پس از مذاکره با وی واپس به کابل و بعد به پاکستان و ژنیو برگشت و جریان ماقوع را به سرمنشی سازمان ملل گزارش داد. از آن به بعد روند مذاکرات پیرامون انتقال قدرت از نجیب‌الله به رهبری وسیع‌البنیاد آینده افغانستان تضعیف گردید

هیات افغانی نیز په از بازگشت خود از ژنیو گزارشی که بدکتور نجیب‌الله ارائه داد، جهات منفی و مایوس کننده روند تحقق صلح را در کشور بیشتر برجسته ساخته بود. جلال بایانی یکی از همراهان هیات افغانی میگفت: اکثر ضمیر رئیس ریاست اول وزارت امنیت دولتی که حتی از یعقوبی وزیر امنیت دولتی نزد نجیب‌الله مقرب تر بود، آخرین تیر را بر نجیب‌الله حواله کرد و چنان مشوره دلسرد کننده و پر از مایوسی به او ارائه نمود که نجیب‌الله دچار سرگیجه گی و از خود گمی گردید و بدون درنگ تصمیم بکناره گیری از قدرت گرفت و استعفایش را اعلام نمود. جنرال باقی رئیس ریاست پنج و یعقوبی وزیر امنیت هم نتوانستند نظر نجیب‌الله را بکرسی بنشانند و خودشان شکار حریفان خود شدند.

بگفته بایانی داکتر ضمیر پس از سقوط نجیب‌الله خزانه ریاست اول را رفت و با خود برد. مبلغی که او بر آن دست یافت عبارت از یک میلیون کلداری هندی، ۳ میلیون کلداری پاکستانی، سیصد هزار دالر امریکائی، ۸۰ هزار پوند انگلیسی، یکصد هزار ریال عربی، ۱۵۰ هزار ریال ایرانی، دینار عراقی معادل یکصد هزار دالر امریکائی، ۱۱ میلیون افغانی، ۲۰۰ هزار مارک آلمانی بود. داکتر ضمیر با این پول‌ها به قصر نمبر ۸ نزد داکتر نجیب‌الله مجددی رفت و بکمک او همراه با پول‌های دیگریکه داشت به هند پرواز نمود و اکنون در لندن رئیس یک کارخانه شکولات سازی است.

یکی دیگر از دیپلماتان افغانی حکایت میکند که برای استقبال یکی از سازماندهندگان سقوط نجیب‌الله به میدان هوایی مسکو رفتم. برای اولین بار متوجه

شدم که پول‌های دالر را در بوجی‌ها (گونی‌ها) انداخته با خود انتقال داده بودند. پولیس میدان برای من گفت: میگویند افغانستان کشور فقیری است. این چگونه کشور فقیری است که یکنفر تبعه آن اینقدر دالر با خود حمل میکند؟ برای پولیس چیزی نگفتم ولی با خود گفتم علت فقر کشور ما هم همین است که یکنفر همه دارایی ملت را غارت میکند و بخارج انتقال میدهد و بقیه گرسنه میمانند.

بدون تردید این غارتگر دارایی مردم افغانستان یا عبدالوکیل وزیر امور خارجه بوده یا نبی عظیمی یا مزدک و یا هم یار محمد معاون اول وزارت امنیت دولتی که گفته میشد پس از مرگ یعقوبی تمام خزینه وزارت امنیت را متصرف و با خود به مسکو آورده بود.

بهرصورت در حالیکه نیروهای ایتلاف شمال مصروف فتح ولایات شمال هندوکش بودند، در روزهای ۲۳، ۲۴، ۲۵ حمل ۱۳۷۱ (۱۳-۱۴-۱۵ آپریل ۱۹۹۲) جبل السراج و چاریکار مرکز پروان و میدان هوایی بگرام در پنجاه کیلومتری شمال کابل به تصرف نیروهای احمد شاه مسعود افتاد.

در تاریخ ۲۶ حمل ۷۱ دکتور نجیب‌الله استعفايش را اعلام و با صاحب منصبان ارشد قوای مسلح ضمن یک محفل رسمی خداحافظی نمود. اما یک شب قبل، نجیب‌الله و بنین سیوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد هر دو در پرده تلویزیون ظاهر شدند و برای مردم افغانستان مؤده صلح و امنیت سراسری دادند و نجیب‌الله به مردم خاطر نشان ساخت که کناره‌گیری او از قدرت بخاطر تأمین صلح و امنیت در کشور صورت گرفته است و تازیخ و گذشت زمان به مردم افغانستان ثابت خواهد ساخت که

قلب چه کسی برای مردمان کشورش و قطع جنگ و ویرانی می‌طپیده است؟

بهرحال، خداحافظی رئیس جمهور با صاحب منصبان ارشد اردو، به منزله انحلال قوای مسلح کشور تلقی شد و صاحب منصبان قوای مسلح که قوماندان اعلی خود را از میان رفته دیدند، همه در تلاش افتادند تا توجه و یا ترحم رهبران و قوماندانان جهادی را نسبت بخود جلب کنند. و بنابراین سعی بکار بردند تا در تسلیمی قطعات نظامی مربوطه خویش هر یکی از دیگر سبقت نمایند.

معلوم‌دار صاحب منصبان مربوط به جناح خلق در تسلیمی قطعات و سلاح کوت‌های خود به حزب اسلامی و صاحب منصبان منسوب به جناح پرچم بر طبق فیصله رهبران

خود در تسلیمی ذخایر اسلحه و مهمات و قرارگاه‌های خود به شورای نظار (یا استلال شمال) پرداختند.

بدینسان معلوم میگردد که یکبار دیگر حزب وطن (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) بدوجناح عمده اما غیر مستقل تقسیم شد و به الحاق و حمایت تنظیم‌های جهادی «حزب اسلامی» و «جمعیت اسلامی» در آمدند و با این عمل خود ظاهراً خود را نجات دادند ولی مردم بیطرف و رهیت بی‌غرض و خوش‌نشین و اهل پیشه و حرفه کابل را بر باد و خانه خراب و آواره ساختند. یک شب بعد از اعلان استعفای رئیس جمهور، رادیو تلویزیون افغانستان با صدای عبدالوکیل وزیر امور خارجه طی اعلامیه رسمی از فرار به اصطلاح او «دزدانه» رئیس جمهور و ممانعت او از اینکار بوسیله افراد گارنیزون تحت فرمانده جنرال نبی عظیمی گزارش داد. (شب ۲۸ حمل ۱۳۷۱)

با پخش این خبر کابل از پنج سمت بشمول فضا مورد هجوم دسته‌های مجاهدین و ایتلاف شمال قرار گرفت. میگویند افراد جنرال درستم همان شب به ارگ ریاست جمهوری نفوذ کرده بودند و قصد از میان بردن نجیب‌الله را داشتند. مگر نجیب‌الله با آگاهی از قضیه از دروازه عقبی ارگ خود را نجات داده بدفتر ملل متحد در کابل پناه برد.

برخی میپرسند، با آنکه رئیس جمهور مخالفان و تخریبکاران اصلی دولت خود را می‌شناخته چرا قبل از آنکه سقوط نماید و یا مجبور شود بدفتر ملل متحد پناه ببرد، به آنها ضربه نزد و آنها را ناپود نگردا تا شهریان کابل از مرگ و تباهی نجات می‌یافتند آیا اگر رئیس جمهور به پاک‌سازی رهبری حزب و از میان بردن مخالفین سیاسی خود که هنوز همگی در کابل بودند، دست میزد، آیا نمیتوانست از یک نوطنه خونین ملی جلوگیری کند؟ آیا هنوز هم روس‌ها مانع هرگونه اقدام تدافعی و تعرضی او بر ضد مخالفین او میشدند؟ اگر نجیب‌الله توان اجرای هرگونه اقدام تدافعی را نداشت، چرا اینقدر به قوت خود و نیروی گارد خاص خود می‌تازید و آن همه امتیازات برای منسوبین گارد خاص برای چه بود؟ گفته میشود قوماندانان گارد خاص از اوامر رئیس جمهور سرپیچی کرده بود، آیا درست است؟

این همه سوالاتی‌اند که خود نجیب‌الله روزی اگر از زندان رها شد باید به مردم پاسخ بگوید. اما برداشت ما این است که رئیس جمهور مشاورین بزدل و بی‌کفایتی در کنار خود داشت که جرئت هرگونه عمل جدی را از او سلب کرده بودند. خود نجیب‌الله هم در روزهای پس از سقوط شهر خوست و متعاقباً مزارشریف، دیگر قدرت

تصمیم‌گیری و ابتکار عمل را از دست داده بود و در برابر رقبای سیاسی خود با سرنوشتی دچار شد که غازی امان‌الله خان در برابر پسر سقاو شده بود.

بعد از پخش خبر پناه بردن رئیس‌جمهور به دفتر ملل متحد عبدالوکیل وزیر امور خارجه به چاریکار (مرکز پروان) نزد احمد شاه مسعود رفت و پس از ملاقات با او بلائیل برگشت و ضمن مصاحبه مطبوعاتی تلویحا گلبدین حکمتیار را از هجوم بر کابل بر حذر داشت و حتی اضافه کرد که شورای ایتلاف شمال توانایی دور ساختن حکمتیار و نیروهای او را تا فواصل خیلی دور از کابل دارد. مدتها بعد داکتر عبدالله سخنگوی وزارت دفاع این مطلب را افشا نمود که عبدالوکیل سند تسلیمی دولت را برای احمد شاه مسعود به چاریکار آورده بود. روز بعد، جنرال محمد رفیع معاون رئیس‌جمهور توسط هلیکوپتر به چهار آسیاب نزد حکمتیار رفت و پس از ملاقات با او به کابل بازگشت و در یک کنفرانس مطبوعاتی سهم گرفت.

در همین تاریخ خبر خودکشی غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی اعلان گردید که مردم بدان باور نداشتند. بنابر شایعات، یعقوبی و جنرال باقی رئیس ریاست پنج امنیت دولتی که هر دو از هواخواهان داکتر نجیب‌الله بودند، در داخل وزارت امنیت دولتی ترور شده بودند.

بهر حال احمد شاه مسعود که اینک از سایر تنظیم‌های جهادی در جهت سقوط رژیم پیشی گرفته بود از چاریکار مرکز پروان به وسیله رسانه‌های گروهی بین‌المللی پیوسته به قوماندانان جهادی سایر تنظیم‌ها که بکابل نزدیک میشدند ابلاغ میکرد. بخاطر جلوگیری از خون‌ریزی در کابل نباید قبل از ورود رهبران جهادی به پای‌تخت وارد شوند. مدتی بعد مکالمه تلفونی احمد شاه مسعود با حکمتیار پخش شد که مسعود از حکمتیار میخواهد تا به افراد خود بگوید از نفوذ در کابل خودداری ورزند. و حکمتیار جواب میدهد من قبلا به افراد خود دستور لازم داده‌ام و اکنون نمیتوانم مانع اقدامات آنان بشوم. مسعود بعدا با لحن جدی به حکمتیار میگوید: اگر شما مانع نفوذ افراد خود به کابل نشوید من خود را مجبور می‌بینم تا بدفاع از مردم کابل با افراد شما بچنگم. مکالمات تلفونی میان مسعود و حکمتیار لحن تندتر بخود میگیرد و بعد قطع میگردد. مسعود همچنان از رهبران تنظیم‌ها و احزاب اسلامی مقیم پشاور تقاضا نمود تا برای اشغال قدرت و جلوگیری از هرج و مرج در پای‌تخت رهبری دولت را تعیین و

اعزام نمایند. بالاخره صیفت‌الله مجددی در تاریخ ۲ ثور ۱۳۷۱ بحیث رئیس مؤقت دولت اسلامی در پشاور تعیین شد. و شام ۷ ثور وارد کابل گردید و با ورود او جنگ‌های تنظیمی و قدرت طلبی از همان روز آغاز گردید. و فردای آن ۸ ثور قدرت به شورای ۵۲ نفری جهادی منتقل شد.

احمدشاه مسعود پس از آن در دولت مجددی بحیث وزیر دفاع و قوماندان گارنیزون کابل مقرر شد. اما هجوم گروه‌های مختلف تنظیمی بر کابل و اشغال خودسرانه دوایر و ساختمان‌های دولتی، همراه با چور و چپاول دارائی‌های عامه و افراد و خانواده‌ها بوسیله افراد تنظیم‌ها و ملیشه‌های ازبک و غیره تنظیم‌ها، امنیت و مصونیت جان و مال مردم را در خطر انداخت و از محبوبتش آهسته آهسته در میان شهریان کابل کاست.

با ورود مجاهدین مسلح به پای تخت با آن شکل و شمایل ترسناک، آتش جنگ‌های تنظیمی و نژادی و مذهبی کابل و مردمان آنرا فرا گرفت و اکنون که از آن روز و ماه سه سال می‌گذرد، کابل پایتخت دوملیون جمعیتی افغانستان همچنان در شعله‌های جنگ قدرت طلبی میسبوزد و خاک و خاکستر شده می‌رود. و دکتور نجیب‌الله همانگونه که پیشبینی کرده بود با کنار رفتن او از قدرت، خلای قدرت به میان می‌آید و آنگاه جنگ‌های خیابانی تنظیم‌ها بر سر قدرت، کابل را به حمام خون تبدیل میکند. همین طور هم شد و خودش نیز تا هنوز از این حمام خون بیرون نیامده است و ممکن است از استعفای قبل از وقت و قبل از نجات خود صدبار پشیمان هم شده باشد. ولی اکنون این پشیمانی سودی ندارد.

خلاصه دلایل و عوامل سقوط نجیب‌الله

۱. روسها میخواستند نجیب‌الله سقوط نماید و تلاش‌های «کا، کی، بی» در تباری با عناصر خودخواه و قدرت طلب در رهبری حزبی و دولتی افغانستان چنان اختلافاتی ایجاد کرد که رفقای همسنگر و هم‌رزم دفعتاً بجان هم افتادند و هر کدام بیشتر و محکمتر از دیگری تیشه بریشه همدیگر زدند.

۲. برخورد دوگانه نجیب‌الله با قوت‌های مسلح کشور، (اردو و پولیس و امنیت دولتی) به دستور یا به مشورت روس‌ها، سبب ناراضانیتی جناح خلق و وزیر دفاع

(تنی) با رئیس جمهور و سرانجام منجر به کودتای نافرجامی شد که بر اثر آن وزیر دفاع و قوماندان عمومی هوایی و مدافع هوایی به پاکستان پناه بردند و بقیه رهبران خلقی بزدان کشانده شدند. از اینجا یک بار دیگر حزب دچار انشعاب و تفرقه شد و افسران اردو و پولیس که اکثریت شان منسوب به این جناح بودند، دیگر نمیخواستند از نجیب‌الله و رژیم او دفاع کنند. قدرت‌های خارجی حتی قبل از خروج فاشون شوروی از افغانستان، چنین شایعه پراکنی کرده بودند که پس از خروج قوای شوروی، خلقی‌ها دوباره قدرت را از پرچمی‌ها بدست میگیرند. این آوازه زمینه‌بدگمانی و حتی رویارویی این دو جناح حزب را حتمی‌تر میساخت.

۳. اختلافات درون حزبی از یک سو و اختلافات درون جناحی پرچم در سطح رهبری بین هواداران کارمل و طرفداران نجیب‌الله، بیش از هر عامل دیگر پروسه سقوط نجیب‌الله را سرعت بخشید. جنرال دوستم و جنرال مومن و جنرال سیدجعفرنادری پسر سید منصورنادری، رهبر فرقه اسماعیلیه افغانستان در تبتانی با فرید مزدک و نجم‌الدین کایانی، وکیل و جنرال نبی عظیمی و جنرال آصف دلور و جنرال یارمحمد معاون اول وزارت امنیت دولتی بدستور و هدایت کا، گی، بی، و کارمل بایجاد «شورای ایتلاف شمال با همدستی احمدشاه مسعود» دست یازیدند و علم بغاوت در مقابل نجیب‌الله برافراشتند. و با سقوط شهر مزارشریف و تصرف میدانهای هوایی کابل و بگرام، نجیب‌الله هم سقوط کرد و در دفتر ملل متحد پناهنده شد.

بدین سان دسایس کا، گی، بی، توطئه‌ها و اختلافات درون رهبری حزبی و دولتی، نه تنها نجیب‌الله را مواجه با سقوط کرد، بلکه پلان صلح ملل متحد را نیز با ناکامی رویرو ساخت و بنابراین اگر مسئول تمام آن همه ویرانی و بدبختی شهریان کابل، یکطرف رقبای سیاسی نجیب‌الله یعنی ببرک کارمل، فریدمزدک، نجم‌الدین کایانی، عبدالوکیل وزیر امور خارجه، جنرال دوستم و جنرال نبی عظیمی و جنرال آصف دلور و غیره میباشند. در طرف دیگر این مسئولیت شخص نجیب‌الله و یاوران و مشاوران او قرار دارند که تصمیم به استعفای قبل از وقت خود (بدون تدویر لویه جرگه و بدون استحضاری پارلمان) گرفت و با آنکه میدانست کناره‌گیری او از قدرت چه مصیبت عظیمی بر سر مردم افغانستان و بخصوص شهریان بخت‌برگشته کابل فرود میآورد، اردو را منحل ساخت و حاضر نگردید مصلحت‌اندیشانه دفاع شهر کابل و مردم آنرا به

وزارت دفاع و وزارت امور داخله و وزارت امنیت دولتی بر طبق فیصله پارلمان (اگر تدویر فوری لویه جرگه ناممکن به نظر میرسید) واگذار شود. بدینگونه رئیس جمهور نجیب‌الله توسط رقبای سیاسی اش قبل از تحقق مشی آشتی ملی و تطبیق بلان صلح ملل متحد سقوط کرد و با انحلال اردو قبل از همه خودش در دام افتاد و بعد شهریان کابل به ماتم جنگ خانمانسوز کشانیده شدند.

حال باید پرسید که با وجود سرنگونی نجیب‌الله و انتقال قدرت به مجاهدین و بخصوص به جمعیت اسلامی تحت رهبری پروفیسوریانی، چرا جنگ و خون‌ریزی و ویرانی در افغانستان پایان نمی‌یابد؟

چرا در ظرف این سه سال کابل پیوسته ویران شده می‌رود؟ چرا تلاش‌های ملل متحد و نماینده خاص آن محمود مستری باز هم با ناکامی مواجه می‌شود؟ چرا جنبش شمال، گاهی از حزب جمعیت اسلامی حمایت میکند و با مخالفین آن می‌جنگد و زمانی با حزب وحدت و حزب اسلامی حکمتیار، شورای هماهنگی می‌سازد و بر ضد جمعیت قرار می‌گیرد؟

آیا این نظر تحلیل‌گران سیاسی درست است که بحران افغانستان تا زمانیکه منافع روسیه و پاکستان در افغانستان تضمین نگردد، همچنان ادامه خواهد داشت؟ چه کسی باید چنین تضمینی را به این کشورها بدهد؟

چگونه امریکا شوروی را در افغانستان با شکست روبرو کرد؟

اسرار جنگ سری امریکا با شوروی در افغانستان، پس از آنکه دولت نجیب‌الله سقوط نمود و بجای آن مجاهدین به قدرت رسیدند، توسط دگروال (کلنل) یوسف پاکستانی که از سال ۱۹۸۲ تا سال ۱۹۸۷، آن جنگ سری را رهبری می‌کرد، در ماه جون ۱۹۹۲ با انتشار مقاله مفصلی تحت عنوان «تله خرس» در انگلستان و پاکستان افشاء گردید.

نامبرده شرحی با جزئیات فراوان پیرامون نقش، آی، اس، آی، «سیا» و «پنتاگون» داده است. وی اشاره می‌کند که چگونه «کیسی» رئیس دستگاه اطلاعاتی امریکا (سیا) به مرز پاکستان و افغانستان رفت و برنامه جدید کمک به مجاهدین را آغاز کرد. و بر اساس طرح «سیا» مجاهدین افغان به عملیاتی در خاک شوروی دست می‌زدند و در عین

حال به قتل و ترور افسران روسی که یکی از اهداف این طرح بود مبادرت میورزیدند و این کار اضطراب شدیدی را بوجود آورد.

دگروال یوسف که مسئولیت برنامه ارسال قرآن و اعلامیه‌های ناسیونالیستی را بطور سری به جمهوری‌های آسیای میانه شوروی و همچنان حملات چریکی به تاسیسات نظامی، کارخانه‌ها و انبارهای اسلحه در داخل خاک شوروی را بر عهده داشت، میگوید: امریکا بالاخره بی سروصدا مساله کشاندن جنگ سری افغانستان به خاک شوروی را کنار گذاشت. یوسف علاوه میکند که، کیسی، آدم بی کله‌یی بود و از شوروی‌ها خیلی نفرت داشت. معهذا امریکا، طرح‌های شوروی برای پیروزی بر مجاهدین را در ظرف دوسال با شکست مواجه ساخت.

مقامات غربی و همچنان نمایندگان کنگره میگویند اگر ریگان، دستورالعمل افزایش کمک‌های مخفی نظامی به مجاهدین را امضاء نکرده بود، ارتش شوروی مجاهدین را شکست میداد.

تصمیم به افزایش کمک نظامی به مجاهدین، تقریباً مصادف شد با اعلام پر سر و صدای تسلیم دهی راکت‌های بسیار پیشرفته ضدهوایی «استنگر» به مجاهدین افغان. مقاله‌ایکه مطالب فوق در آن انعکاس یافته است ابتدا بصورت رساله‌یی زیر نام «تله خرس» در لندن و بعد در جولای ۱۹۹۲ در کیهان لندن (در شماره ۲۱۵) و سپس در مجله آئینه افغانستان (شماره مسلسل ۲۶-۱۹۹۲) در امریکا بازتاب یافته است. بنابر اهمیت و جالبیت آن قسمت‌های مهم آنرا در اینجا انعکاس میدهیم. چه مقاله مذکور بر اساس مصاحبه‌های طولانی با دگروال یوسف و ده دوازده تن از مقامات غربی نوشته شده است.

«در سال ۱۹۸۰، اندکی پس از آنکه نیروهای شوروی برای حمایت حکومت چپ‌گرای طرفدار مسکو وارد افغانستان شوند، جیمی کارتر نخستین و تا سالهای بعد تنها «دستور» رئیس جمهوری امریکا را در مورد افغانستان صادر کرد. «دستور» رئیس جمهور یک سند طبقه‌بندی شده محرمانه است که بر اساس قوانین ایالات متحده برای انجام عملیات مخفیانه لازم میباشد. بگفته کسانیکه با دستور کارتر آشنایی دارند، این سند عمدتاً اجازه میداد که امریکا از طریق «سیا» پوز و پاره‌ای اسلحه در اختیار مجاهدین افغان بگذارد و بطور کلی هم از آنان حمایت نماید. اما عملیات روزانه و تماس

مستقیم با مجاهدین به عهده سازمان اطلاعاتی پاکستان (ISI) گذاشته شده بود. هریستان سعودی موافقت کرد که همچون ایالات متحده به مجاهدین افغانستان کمک مالی کند و این کمک‌ها را مستقیماً به سازمان اطلاعاتی ارتش پاکستان تحویل دهد. چنین سلاح‌هایی را به همین منظور به «سیا» فروخت و مقداری اسلحه مستقیماً در اختیار پاکستان قرار داد. اما دامنه کمک‌ها و نقش چین در این ماجرا یکی از اسرار بشدت محفوظ جنگ سری است.

رویه‌م رفته به گفته مقامات امریکایی ایالات متحده بیش از ۲ میلیارد دالر اسلحه و پول در سالهای دهه هشتاد در اختیار مجاهدین گذاشت. برنامه افغانستان، بزرگترین عملیات مخفی امریکا از زمان جنگ جهانی دوم بود. «سیا» بخش عمده سلاح‌ها، یعنی تفنگ‌های جنگی، نارنجک‌انداز، انواع مین و سلاح‌های سبک ضد هوایما (SA7) را از دولت چین خرید و ترتیب انتقال آنها را به پاکستان داد. حجم این سلاح‌ها قابل ملاحظه بود. بگفته دکروالیوسف، ده هزار تن سلاح و مهمات در سال ۱۹۸۳. اما در مقابل آنچه در سالهای بعد به افغانستان ارسال شد، مختصری بیش به حساب نمی‌آمد. از آغاز سال ۱۹۸۴، نیروهای شوروی در افغانستان تجربیات تازه‌ای را با استفاده از تاکتیک‌های نوین و تهاجمی‌تر، علیه خطوط مواصلاتی و راه‌های اسلحه‌رسانی به مجاهدین آغاز کردند. حملات علیه این خطوط، بر اساس استفاده از نیروهای ویژه‌ی بنام «اسپنتاز» بود که در عملیات خودشان از هلی‌کوپتر استفاده میکردند. از آنجا که این عملیات با موفقیت روبرو شد، فرماندهان شوروی هرچه بیشتر به آن متوسل شدند تا جایی که بعضی از نمایندگان کنگره امریکا که همراه مجاهدین در افغانستان سفر میکردند، از جمله «چارلز ویلسون» نماینده دسوکرات تک‌زاس و سناتور «گوردن همفری» نماینده جمهوری خواه «نیوهامپشیر» به این نتیجه رسیدند که احتمال دارد روند جنگ به زیان مجاهدین تمام شود.

منابع غربی میگویند بر اساس اطلاعاتی که در سال ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ بدولت ریگان رسید تاکتیک تازه شوروی بر اساس این برداشت کرمیلین بنا شده بود که پای ارتش سرخ در افغانستان در خطر فرو رفتن در گل است و در نتیجه ضروری است تا گام‌های برداشته شود تا جنگ هر چه زودتر و با پیروزی شوروی پایان یابد. این منابع میگویند به موجب اطلاعات مذکور که از سطوح بالایی وزارت دفاع شوروی بدست می‌آید،

تندروان بر آن کشور فشار می‌آوردند تا طرحی برای به پیروزی رساندن ارتش سرخ در افغانستان در ظرف دو سال تهیه و به اجرا گذاشته شود. منابع اطلاعاتی آمریکایی می‌گویند: در «پنتاگون» (وزارت دفاع آمریکا) مقامات ایالات متحده بدقت این اطلاعات را بررسی می‌کردند و طرح‌های برای خنثی کردن عملیات تهاجمی شوروی میریختند.

یک مقام آمریکایی می‌گوید: پاسخی که آنان برای مقابله با شوروی‌ها یافتند، شامل ایجاد خطوط امن ارتباطی و مخابراتی برای شورشیان افغان، از میان بردن و ساقط کردن هواپیماهای جنگی و پوشش هوایی نیروی‌های شوروی، بهبود بخشیدن راه‌های نفوذ مجاهدین در صفوف ارتش سرخ، استفاده از اطلاعات ماهواره‌یی برای شناسایی دشمن و افزایش آموزش چریک‌های افغان بود. دشواری قضیه بگفته «سنت کانسترار» مامور عملیاتی «سیا» آن بود که در محلی که شوروی‌ها تهاجم خود را افزایش میدادند، میزان کمک ایالات متحده فقط آنقدر بود که آدم‌های بسیار دلیر را به کشتن دهد. زیرا مجاهدین را تشویق میکرد که بجنگند اما وسایل پیروزی در جنگ را در اختیارشان نمیگذاشت. محافظه‌کاران در دولت ریگان و در کنگره، «سیا» را بخشی از مشکل کار میدانستند. «جفری» دریافت که «سیا» برآستی و واقعا تمایلی به افزودن به کیفیت حمایت از شورشیان افغان برای مقابله یا افزایش عملیات ضد شوروی‌ها نداشت.

در ماه مارچ ۱۹۸۵ ریگن دستورالعمل شماره ۱۶۶ امنیت ملی را امضاء کرد و رئیس شورای امنیت ملی «رابرت مک‌فارلین» یک متمم مفصل بر آن امضاء نمود که ابعاد دستور اصلی کارتر را در مورد افغانستان گسترش میداد. دستورالعمل جامع و جدید، ریگن بزبان جدی، ساده و صریح صادر شده بود و بر افزایش کمک‌های مخفی نظامی ایالات متحده به مجاهدین تاکید میکرد و آشکارا میگفت که جنگ مخفی افغانستان هدف تازه‌یی دارد. شکست دادن نیروهای شوروی در افغانستان از راه عملیات مخفی و وادار کردن شوروی به بیرون بردن قشون خود از آن کشور.

عملیات جدید و مخفی کمک‌رسانی ایالات متحده با افزایش چشم‌گیر محموله‌های سلاح آغاز شد. یوسف می‌گوید: جریان مداومی از اسلحه به افغانستان سرازیر شد که تا سال ۱۹۸۷ میزانش به ۶۵ هزارتن در سال میرسید. بگفته او همچنان جریان پایان ناپذیری از متخصصان «سیا» و «پنتاگون» آمریکا به پاکستان و ستادهای عملیاتی

سازمان اطلاعاتی ارتش پاکستان می‌آمدند و با مأموران اطلاعاتی پاکستان دیدار میکردند و آنها را آموزش میدادند. یازده تیم سازمان اطلاعاتی ارتش پاکستان بوسیله «سیا» آموزش دیدند تا مجاهدین را در آن سوی مرز همراهی کنند و حملات آنان را سرپرستی نمایند. متخصصان «سیا» و «پنتاگون» عکس‌های ماهواره‌نی و نقشه‌های دقیق از هدف‌های نظامی و محل استقرار شوروی‌ها در سراسر افغانستان را در اختیار مأموران پاکستان میگذاشتند. رئیس ایستگاه «سیا» در اسلام‌آباد، گفتگوها و مخابرات نیروهای شوروی را که در میدان‌ها جنگ ضبط شده بود فراهم می‌آورد...

در مقاله همچنان آمده است که، در اکتبر ۱۹۸۴، در آغاز اجرای یک طرح استراتژیک سری «کیسی» رئیس سیا وارد یک پایگاه هوایی در جنوب اسلام‌آباد پایتخت پاکستان شد. هلیکوپترها «کیسی» را به اردوگاه آموزشی مخفی در نزدیکی مرزهای افغانستان بردند که در آن مجاهدین افغان سلاح‌های سنگین را به صورت آزمایشی شلیک میکردند و با مواد منفجره و جاشنی‌هایی که سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) در اختیار آنان گذاشته بود، بمب میساختند.

در خلال این دیدار، «کیسی» با پیشنهاد کشاندن جنگ افغانستان به سرزمین دشمن یعنی به خود اتحاد جماهیرشوروی، میزبانان خود را شگفت زده ساخت. «کیسی» میخواست مواد تبلیغاتی خرابکارانه و تحریک کننده را از راه افغانستان به جمهوری‌های مسلمان نشین شوروی بفرستد. پاکستانی‌ها موافقت کردند و «سیا» بزودی هزاران جلد قرآن و همچنان کتاب‌هایی را پیرامون جنایات شوروی‌ها در ازبکستان و اعلامیه‌هایی در تجلیل از قهرمانان ناسیونالیست ازبک به پاکستان فرستاد.

به گفته دگروال یوسف که در آن ملاقات حضور داشت، کیسی گفت: «ما میتوانیم لطمه‌های بسیار به اتحاد شوروی بزنیم» بگفته مقامات غربی، سفر «کیسی» پیش در آمد اجرای یک تصمیم سری دولت ریگان در ماه مارچ ۱۹۸۵ بود که در «دستور اجرای شماره ۱۶۶ امنیت ملی» بازتاب یافته بود و بر اساس آن عملیات مخفی ایالات متحده در افغانستان باید بشدت افزایش می‌یافت. گروه ریگان مخفیانه تصمیم گرفت که سیاست تهدید ساده اشغالگران روسی را رها کند و سیلی از سلاح‌ها و وسایل بسیار پیشرفته و متخصصان نظامی را به میدان‌های جنگ افغانستان سرازیر کنند تا از این طریق بشود، فرماندهان و سربازان شوروی را مورد حمله قرار دهد و روحیه آنان را تضعیف کند. «کیسی» این ماجرا را فرصت یگانه‌ای میدید که در آن میشد امپراتوری پیش از

حد بزرگ و بالقوه آسیب‌پذیر را مورد حمله قرار دهد. (۲۲)

هشت سال بعد از دیدار «کیسی» از پاکستان، اتحاد شوروی دیگر وجود ندارد و افغانستان نیز بدست یاغیان برادرکش تا دندان مسلح افتاده است. افغانها خودشان می‌جنگیدند و می‌مردند و بالاخره در نبرد خود علیه شوروی‌ها پیروز شدند. بدینسان دیده میشود که در پشت پرده جنگ افغانها با شوروی‌ها، دست‌های امریکا برای بزانو در آوردن حریف قوی پنجه‌اش، چه طرح‌ها و نقشه‌های میکشیده و با سرازیر کردن سیل سلاح‌های مخرب و ویرانکن به افغانستان چگونه یک جنگ تمام عیار ولی مخفی را با شوروی در افغانستان به پیش می‌برده است و سرانجام حریف را مواجه با شکست و مجبور به عقب‌نشینی از افغانستان مینماید.

نقش و اهداف پاکستان در جنگ افغان و شوروی چه بود؟

پاکستان و هند، هر دو پرورده استعمار دو قرن انگلیس‌اند و در یک مقطع زمانی هر دو به استقلال سیاسی خود دست یافته‌اند و از لحاظ اقتصادی نیز چندان تفاوتی از هم ندارند، اما چرا در هند دموکراسی به معنی واقعی کلمه احترام و رعایت میشود و قانون در آنجا حکومت میکند، و حکومت‌ها بدون اجازه و تصویب پارلمان حتی آب خود را خورده نمی‌توانند و پس از هر چارسال صدراعظمی می‌آید و پس از تکمیل دوره‌اش بدون دزدسری کنار میرود و دیگری جایش را پر میکند. رئیس‌جمهورها هم به عنوان سمبول تشریفات دولتی از میان دانشمندان و فلاسفه برگزیده میشوند و غالباً پس از ختم دوره‌اش، با چوب عصای دستش از کاخ ریاست جمهوری بیرون می‌آیند و بخانه خود برمیگردند. ولی در پاکستان برعکس، همواره زور حکومت میکند و از دموکراسی جز نامی در روی کاغذ، اثری در رفتار و کردار دولتمردان آن کشور دیده نمیشود، و تمام حکومت‌ها با حریت کودتا به میدان آمده‌اند و یا از میدان رفته‌اند.

نکته جالب این است که آن کشور از چشم ما مسلمانان، یک کشور بت‌پرست با هزار و یک معبودش، چگونه در اوج دموکراسی‌ها و آزادی‌های فردی و اجتماعی زندگی دارد و این کشور، یک کشور اسلامی و یکتاپرست و یکتادین، در حقیقت دیکتاتوری و تفوق‌طلبی و بر سر هم کوبیدن زندگی میکند؟ راز این دو نگانگی دولتمداری آن دو کشور در چیست؟ آیا انگلیس‌ها بر این گوشه از نیم‌قاره به شیوه‌ی حکومت کرده‌اند و

بر آن گوشه بطریق دیگری؟

به کلام دیگر، آیا انگلیس‌ها به دولتمردان اسلامی درس کودتا بازی و دیکتاتورسازی داده‌اند، و به دولتمردان هند و، رسم و آئین دموکراسی، دادگستری و برابری در برابر قانون را آموخته‌اند؟

پاکستان از روز استقلال تا امروز (بجز در دوره حکومت ذولفقارعلی بوتو) سایه دموکراسی را بر سر خود ندیده و تمام حکومت‌ها با حربه کودتا در آن کشور به میدان آمده‌اند. برای اثبات این ادعا، فهرستی از زمامداران پاکستان و چگونگی بقدرت رسیدن‌شانرا از نظر می‌گذرانیم:

پس از استقلال پاکستان در ۱۹۴۷، محمدعلی جناح رهبر حزب مسلم لیگ، به عنوان «قائد اعظم» شالوده دولت پاکستان را ریخت. بعد از درگذشت جناح و کشته شدن صدراعظم آن لیاقت علی خان در اکتوبر ۱۹۵۱، خواجه نظام‌الدین بجای او به صفت صدراعظم آن کشور منصوب گشت. و غلام محمدخان، عنوان «فرماندارکل» (رئیس‌جمهور) گرفت. بعد از آشوب مذهبی که جمعیت احرار با تکفیر فرقه احمدیه بر پا کردند و کشتار و فتنه‌ایکه در ۱۹۵۳ ایالت پنجاب را فرا گرفت، اسکندر میرزا، وزیر دفاع پاکستان، اعلان حکومت نظامی داد و جناب «فرماندارکل»، خواجه نظام‌الدین را معزول و محمدعلی بگوگرا را به صدراعظمی برداشت و مجلس ملی پاکستان هم چاره‌یی نداشت جز اینکه در برابر تصمیم اسکندر میرزا سر تسلیم فرود آورد و این انتصاب‌ها را مهر تائید بگذارد.

دو سال بعد در اگست ۱۹۵۵، ژنرال اسکندر میرزا بر مسند «فرمانروانی کل» جلوس خسروانه زد و دو سه سال بعد در اوایل اکتوبر ۱۹۵۸ با صدور یک حکم قضایی، تمام احزاب را منحل و هم دموکراسی بازی را موقوف و حکومت نظامی را اعلام نمود و رفیق نظامی خود، جنرال ایوب خان را به حیث فرماندار نظامی تعیین کرد. به پاداش این حسن انتخاب در غروب روز ۲۷ اکتوبر همان سال، جنرال ایوب خان با دو هم‌قطار دیگرش به دیدن اسکندر میرزا رفتند. و با بجا آوردن رسم تعظیم نظامی، به عرض مبارکش رساندند که، بازی تمام شد. استعفا بدهید هرچه زودتر جل و پوست خود را جمع کنید و به لندن تشریف ببرید. و همینطور هم شد.

جنرال ایوب خان، خود خویشتن را به عنوان رئیس‌جمهور پاکستان انتخاب و اعلان

کرد و فرمود حکومت نظامی برای ۴۴ ماه دیگر ادامه یابد و بحکم سنت پسندیده کودتاگری، نظامیان، تمام مشاغل و مقامات بلند و حساس حکومت را اشغال کردند.

جنرال ایوب که از دیکتاتوری سرشار و از دموکراسی بیزار بود، باری به هم چشمی رقیبان هندی در ۱۹۶۰ انتخاباتی را به شیوه خاص نظامی گران پاکستان براه انداخت که ملت حق شناس ۹۸ درصد به نفع او رای دادند و هیاتی را از خبرگان و اهل بصیرت از نوع «شورای اهل حل و عقد» انتصاب نمود تا در مورد نوع حکومت نظرات مشورتی خود را به عرض فرمانروای کل (یعنی خودش) برسانند و جناب ایشان در رد یا قبول کلیه پیشنهادات مختار باشند. و سرانجام حاصل مشورتها منجر به اعلام حکومتی شد به عنوان «دموکراسی آمیخته با نظم و دسپلین»

این دموکراسی توأم با سر نیزه نظامیان، هشت نه سالی دوام آورد تا با جنگ مختصری که بر سر کشمیر میان هند و پاکستان درگرفت، شر چندین هزار نانخور اضافی از سر پاکستان کوتاه گردید. جنرال ایوب که میدید فاصله میان دو قسمت شرقی و غربی هر روز بیشتر شده میرود، در رفراندومی دیگری که به قصد بستن دهان مدعیان و تائید شکست البته پیروزمندانه اش در جنگ با هندیان، انجام داد باز هم برنده مطلق شد. (جنوری ۱۹۶۵)

سرانجام مردم که از یکه تازی نظامی گران و دیکتاتوری ایوب خان به ستوه آمده بودند، در زیر علم خانم فاطمه جناح، خواهر قاید اعظم، گرد آمدند و بر ضد حکومت نظامی ایوب خان داد و فریاد براه انداختند. ایوب خان مجبور شد حکومت نظامی را اعلام کند. مگر اعلام لغو حکومت نظامی بر جسارت مخالفان افزود و نیت به خان دیگری رسید که لوی در ستیز (رئیس ستاد ارتش) قوای مسلح پاکستان بود و سرخور ولی نعمتش ایوب خان.

آری، این خان، جنرال یحیی خان بود که به عنوان رئیس جمهوری بر تخت قدرت تکیه زد، و با اظهار تاسف از لغو چند روزه حکومت نظامی، بار دیگر بساط بگیر و ببند را دایر کرد و چاره‌ئی نداشت جز آنکه به اصل خود رجوع کند و دوباره حکومت نظامی را اعلام نماید. (۲۵ مارچ ۱۹۶۹)

اما اکنون چشم فتنه بیدار شده است و مدعی دیگری در پاکستان شرقی قد علم کرده است بنام شیخ مجیب الرحمن، تا در انتخابات دسامبر ۱۹۷۰ از ۳۰٪ کرسی

پارلمان ۱۶۷ کرسی را تصاحب کند و علیه ذوالفقار علی بوتو که با ۸۳ کرسی برنده ایالت غربی شده است دعوی استقلال کند.

بقیه قضایا، یکی داستانی است پر از آب چشم، که همه بخاطر دارند. از جنگ‌های داخلی و کشتارهای بیرحمانه ۳ میلیون مردم بی‌گناه بنگال شرقی، تا آنجا که مسلمانان بنگالی از رگبار مسلسل مسلمان پنجابی به سایه ترحم هندوان پناه می‌برند و سرانجام ایالت شرقی تبدیل به کشوری میشود بنام «بنگلهدیش» برهبری شیخ مجیب‌الرحمن (۱۹۷۱) که چند سال بعد در ۵ اگست ۱۹۷۵، خودش و زنش و کسانش بر اثر یک کودتای دیگر که دست پاکستان در آن دخیل بود، برگبار مسلسل بسته میشوند و از میان میروند.

برای نخستین بار در تاریخ پاکستان ذوالفقار علی بوتو با رأی مردم به عنوان رئیس جمهور آن کشور برگزیده شد و به حکومت جنرال یحیی خان خاتمه داد. مگر تقدیرش چنان بود که در سال ۱۹۷۷ انتخاباتی انجام دهد و در مقابل احزاب و فرقه‌های که به عنوان اتحاد ملی به مخالفت با او برخاسته بودند (و فقط ۳۶ کرسی بدست آورده بودند) حزب او، ۱۵۵ کرسی از ۲۰۰ کرسی پارلمان را بدست آورد. و سرانجام مبارزه قدرت با کودتای جنرال ضیاء الحق سرنگون و دو سال بعد اعدام گردید. (۴ آوریل ۱۹۷۹) (۲۳)

گوی گل این کشور را با خمیره کودتا سرشته‌اند که نمیگذارد نهال دموکراسی در آن قد برافرازد.

بدین سان یک بار دیگر پاکستان در چنگ نظامیان خودکامه افتاد و تا ده یازده سال بعد (تا ۱۹۸۸) همچنان در زیر چکمه‌های آنان قرار داشت. در دوران همین جنرال ضیاء‌الحق بود که قشون شوروی بر افغانستان هجوم آورد و بهانه‌ئی بدست نظامیان پاکستان داد تا قصد از دست دادن بنگلهدش را از افغانستان بگیرند.

بدون تردید، پاکستان در میان کشورهای منطقه حامی بزرگ مجاهدین افغان و پایگاه مطمئنی جهت مبارزه بر ضد تجاوز شوروی در افغانستان بود. برای اتخاذ این سیاست، پاکستان دلایلی و اهدافی داشت: اولاً، پاکستان از آغاز تاسیس خود، خود را با مخالفت و دشمنی دولتمداران افغانستان بر سر خط مرزی دیورند و قضیه پشتونستان روبرو میدید. ثانیاً در شرق خود را با دشمن دیرینه‌تر یعنی هند هم مرز می‌دید که

قلبا آرزومند نابودی پاکستان بود و همواره بدهل پشتونستان که از کابل نواخته میشد، میرقصید. ثالثا برای پاکستان جای شک و شبهه‌نی باقی نمانده بود که هدف روس‌ها از تجاوز بر افغانستان، در ۱۹۷۹، رسیدن به آبهای گرم است و در گام بعدی پاکستان خواهی نخواهی پایمال آمال و نیت شوروی میگردد.

بنابراین حقایق و فاکت‌ها، رهبران پاکستان برای بقای کشورشان، تصمیم گرفتند تا با حمایت، تجهیز و تسلیح مجاهدین افغان، اولاً بلای روسها را از سر خود دفع نمایند، آنهم بوسیله نیروی کشور ثالثی که از لحاظ روحیه جنگ‌آوری و مقاومت و پایداری در برابر سلطه بیگانگان، دارای تاریخ طولانی مبارزه و افتخارات‌اند. و ثانياً پس از دفع بلای روس، با استفاده از تضادهای قومی و نژادی و عقیده وی و مذهبی افغانستان را توسط خود افغانها چنان خراب و ویران و ضعیف و ناتوان بسازد که دیگر نامی از خط دیورند و مساله پشتونستان بر زبان نیاورند. و چنانکه گذشت زمان ثابت ساخت، پاکستان به این هر دو هدف خود رسیده است.

یکی از عناصر آگاه و فعال در قضایای سیاسی در کشور، دگروال محمد یوسف است که ضمن رساله‌یی شرحی با جزئیات فراوان پیرامون نقش خودش و جنرال اختر (رئیس آی، اس، آی) پاکستان و جنرال ضیاء رهبر نظامی پاکستان در رابطه با مجاهدین افغان و حمایت پاکستان از آنها بخاطر مبارزه با شوروی‌ها برای اخراج قشون سرخ از افغانستان داده است.

در این اثر نشان داده شده است که چگونه رهبران نظامی پاکستان با درک شرایط سیاسی و موقعیت جغرافیایی کشور خویش تصمیم به حمایت از مجاهدین افغان میگیرند و اهداف و نیت رهبران پاکستان از این حمایت، چه چیزهای بوده است.

بگفته دگروال یوسف: «جنرال اختر، معتقد بود اگر ضیاء‌الحق کاملاً سری و مخفیانه از جنگ افغانها پشتیبانی و حمایت نماید، این جنگ میتواند به چنان یک جنگ بزرگ چریکی تبدیل شود که نه تنها گام برداشته شده روسها را به عقب بزند، بلکه آنها را مجبور به خروج از افغانستان نیز بسازد. وی مصممانه گفت: میتوان از افغانستان ویتنامی دیگر، و روس‌ها را با فرجامی روبر ساخت که امریکائی‌ها در ویتنام مواجه شدند. او به ضیاء‌الحق مشوره داد تا راه نظامی را در پیش گرفته و پنهانی به مجاهدین افغان معاونت رساند و به آنها کمکهای مالی و سلاح و مهمات و تربیت

نظامی بدهد. امر مهم برای تحقق این کار این بود تا سرحدات صوبه سرحد و بلوچستان به مهاجرین و مجاهدین افغان جهت پناه‌گزینی باز گذاشته شود. (۲۴).
بدینگونه رهبران نظامی پاکستان به ایجاد خط اول دفاعی در برابر روس‌ها در سرحدات شمال غربی آن کشور پرداختند و مخفیانه با مجاهدین سلاح و مهمات کمک کردند. ضیاءالحق در آغاز میخواست جنگ مقاومت با یک شدت محدود در افغانستان ادامه یابد تا روس‌ها موقع آنرا نیابند که علیه پاکستان دست به اقدامات نظامی بزنند.

در آن موقع، جیمی کارتر در گیر معضلهٔ گروگانان امریکایی در تهران بود و مقامات «سیا» و «پنتاگون» افغانستان را یک بازی باخته شده می‌پنداشتند و به این عقیده بودند که قشون سرخ طرف چند هفته افغانستان را کاملاً تحت کنترل خود خواهند آورد و افغانستان شورویست که از قبل در دام روس‌ها گیر افتاده است. لذا کمک به مجاهدین، جز هدر دادن دارایی و سرمایه و جز آزردن ساختن روس‌ها ثمرهٔ دیگری ندارد. (۲۵)

نویسنده کتاب، ضمن معرفی شخصیت مرکزی اثرش (جنرال اختر عبدالرحمن) بوضاحت نشان میدهد که او چگونه برای نجات کشورش، کمک‌های عربستان سعودی و امریکا را از طریق سازمان‌های جاسوسی آن دو کشور به مجاهدین افغان جلب میکند و چنان مثلی از همکاری پولی و مالی میان جنرال اختر و «ویلیام کیسی» رئیس «سیا» و ترکی فیصل رئیس سازمان جاسوسی عربستان سعودی تشکیل میگردد تا عملیات تخریبی وسیعی را در افغانستان بکار بندند.

جنرال اختر (رئیس دستگاه جاسوسی پاکستان) ابتدا ذخیره‌های تسلیحاتی پاکستان را زیر و رو کرد و از آن میان ده‌ها هزار تفنگ ۳۰۳ بر، ماین‌های ضد تانک ساخت انگلیس و راکت‌اندازهای چینی را دستیاب و بدسترس مجاهدین افغان قرار داد. و سپس با جلب حمایت عربستان سعودی و امریکا از مجاهدین، توانست هفتهٔ یکهزارتن سلاح و مهمات بداخل افغانستان انتقال نماید.

بگفتهٔ مؤلف، جنرال اختر، تنها سازمان دهنده جهاد افغانها بر ضد شوروی نبود، بلکه چهرهٔ حاکم و مسلط در عقب این جهاد بود، زیرا اهداف اساسی او از این جهاد، نجات دایمی پاکستان از هر نوع خطر احتمالی از جبههٔ غرب (از طرف روس‌ها یا

حکومت افغانستان بود و عامل مذهبی روپوشی برای برآوردن امیال نظامیان پاکستان بود.



حکمتیار و بریگدر یوسف پاکستانی

از نظر نویسنده کتاب، نبوغ نظامی جنرال اختر، در این بود که استراتژی تخریب دایمی و کامل کابل را با وارد کردن «هزاران زخم راکت» اختراع کرد. زیرا از دیدگاه جنرال مذکور، کابل کلید موفقیت و پیروزی بشمار می آمد، چه کابل به نظر او، بحیث پایتخت، مرکز فعالیت های سیاسی، تعلیمی و آموزشی، اقتصادی و نظامی بوده. در آن وزارت خانه ها، دانشگاه ها، سفارتخانه ها و قرارگاه ارتش قرار داشت. علاوه تمام راه ها در افغانستان به کابل منتهی میشد ... روی همین دلایل کابل باید پیوسته مورد حملات راکتی و تخریبی قرار گیرد. جنرال اختر برای سوختن و به آتش کشیدن کابل، از انواع راکت ها کشتار دسته جمعی از جمله راکت های خوشه یی (SA۷) چنیایی و سکر ۶۰ امریکایی توسط مجاهدین و عمال «آی، اس، آی» وسیعا استفاده کرد.

واقعا شهریان کابل از جهت شلیک این راکت ها همواره ناآرام و متضرر و ماتمدر

بودند. راکت‌های سکر ۳۰، ۴۰ و ۶۰ هر کدام می‌توانست از فاصله‌های دور، کابل را تهدید نماید.

دگروالیوسف می‌گوید: «پلان ما آن بود که تعداد زیاد قوماندانان را برای حمله راکتی آماده نمائیم و به آنها در داخل شهر کابل اهداف معین را مشخص بسازیم. سلاح را تامین و هر یک را به وظایف‌شان بگماریم. منظور اساسی از این اقدام این بود تا کابل سال دوازده ماه زیر حملات راکتی باشد. میدان هوایی و شاهراه‌ها بخصوص شاهراه شمال تا دریای آمو مسدود و شاهراه سالنگ هدف حملات دایمی باشد. علاوه از نشانه‌گیری مراکز نظامی و دولتی با حملات راکتی، با فرستادن افراد تخریبکار فابریکه‌های نیز آماج حملات واقع شوند.» (۲۶)

مؤلف در جای دیگری مینویسد: در سال ۱۹۸۴ ویلیام کیسی رئیس اداره «سیا» از اداره «آی، اس، آی» بازدید کرد و از حسن عملیات مجاهدین، انتقال سلاح و از نظم درست تربیت چریک‌های افغانی به جنرال اختر تبریک گفت. به اثر گزارش کیسی، امریکا در سال ۱۹۸۵ وجوه خاص نظامی خویش به جهاد افغانستان را به دو برابر افزایش داد. جنرال اختر ثابت ساخت که مجاهدین افغان نه تنها از خویش دفاع کرده می‌توانند، بلکه بر خلاف حدس و گمان دیگران در میدان جنگ قدرت شکست دادن به دشمن را نیز دارند. « (۲۷)

نویسنده با توجه به این امر که تلاش‌های جنرال اختر بتدریج جنرال ضیاء را به پیروزی پاکستان معتقد ساخت و ضیاء در سال ۱۹۸۴ شخصا اتحاد هفت‌گانه را بوجود آورد و بصراحت می‌گوید که ضیاء بعضا مجبور می‌شد تا رهبران تنظیم‌ها را بخاطر اشتراک در اتحاد تهدید کند. ولی رهبران اتحاد از همه بیشتر به جنرال اختر اعتماد داشتند و در حالیکه حاضر نمی‌شدند تا مشکلات خود را با خود در میان گذارند، هر کدام به اختر مراجعه می‌کردند و او «صادقانه» قضاوت می‌نمود. به قول مؤلف، جنرال اختر مساعدت عربستان سعودی را به پیمان‌ه‌ وسیعی جلب کرد و آن کشور به هراندازه پولی که «سیا» جهت خریداری اسلحه برای مجاهدین می‌پرداخت، نقداً به اداره استخبارات پاکستان تحویل می‌داد. احتمال می‌رود که بیشترین بخش این پولها در راه تقویت نظامی خود پاکستان بکار رفته باشد.

علاوتاً سرمایه‌داران شرق میانه نیز میلیون‌ها دالر بنام کمک به جهاد افغانها به

پاکستان می‌پرداختند. در سال ۱۹۸۶ میلادی راکت‌های بسیار پیشرفته ضدهوایی موسوم به «استنجر» وارد معرکه شدند و بدون تردید استعمال و کاربرد این راکت‌ها بر طیارات جنگی سبب تغییر موازنه جنگ به نفع مجاهدین گردید و روس‌ها دریافتند که در جنگ با افغانها هیچگاه برنده نخواهند شد. بنابراین دولت شوروی به تلاش‌های دیپلماتیک خود افزود تا قشون سرخ را از خطر نابودی و ناکامی کامل در جنگ افغانها نجات بدهد.

بهرحال جنرال اختر رئیس «آی، اس، آی» دشمن شماره یک کابل واردوی افغانستان، در ماه می ۱۹۸۸ در یک جاده هوایی همراه با جنرال ضیاء الحق و سفیر امریکا در پاکستان بشمول هشت جنرال دیگر پاکستانی از بین رفت و آرزوی نمازگزاران «بر خرابه‌های کابل» را هر دو جنرال پاکستانی با خود به گور بردند. اما جانشینان جنرال اختر و جنرال ضیاء انتقام آنان را از کابل و شهریان کابل کشیدند.

پس از آنکه شوروی نیروهای خود را از افغانستان خارج نمود و بعد از آنکه دولت نجیب‌الله بر اثر اختلاف و دو دسته‌گی رهبران حزبی و دولتی آنها بنا بر دسایس «آی، اس، آی» و «کی، کی، بی» سقوط کرد و قدرت به تنظیم‌های مسلح مجاهدین انتقال یافت. آنان شهر کابل و مردمان آن را چنان به آتش توپ و راکت و خمپاره و غیره سلاح‌های ثقیل و خفیف بستند که امروز جز خاک توده‌های از آن شهر زیبای دومیلیون جمعیتی چیزی بر جای نمانده است و مردمان آن هم آواره و دربر به دیار پاکستان و روسیه و غیره شدند.

بنابر سیاست پاکستان، تمام تاسیسات صنعتی و تولیدی و اقتصادی، فرهنگی در کابل و شهرهای بزرگ نزدیک به پاکستان تخریب و تجهیزات فابریکات به پاکستان انتقال داده شد و امروز افغانستان به بازار فروش امته و کالای پاکستانی تبدیل شده است. اردوی افغانستان که دارای تجارب عظیم جنگی بود و از لحاظ نیرومندی و حاکمیت بر استعمال انواع سلاح‌های عصری ثقیله و خفیفه مایه تشویش بزرگ برای پاکستان شمرده میشد کاملاً از بین رفته و بر اثر جنگ‌های قومی، قبیله‌ای، مذهبی و قدرت‌طلبی میان تنظیم‌های جهادی، افغانستان را در دو سال اخیر چنان خراب و ناتوان ساخته که دیگر هیچکسی را توان نام‌بردن خط دیورند و یا پشتونستان نیست و این آرزوی یگانه جنرال ضیاء و جنرال اختر بود که بعد از مرگ‌شان به تحقق پیوست.

نقش افغانها در شکستن یک ابرقدرت و اثرات جهانی آن

شکی نیست که امریکا و پاکستان، چین و عربستان سعودی و ایران و سایر کشورهای اروپای غربی در ضدیت با تجاوز شوروی بر افغانستان، مجاهدین را با پول و اسلحه و تبلیغات خود کمک و مساعدت کرده‌اند. اما نباید فراموش نمود که این خود افغانها بودند که می‌جنگیدند و کشته میشدند، و دشمن را ضربه میزدند تا سرانجام روس‌ها مجبور به خروج قشون خود از افغانستان گردیدند.

پویانی و تحرک و آزادی‌خواهی و ستیزه‌جویی و طغیان بر ضد سلطه بیگانگان، جوهر تاریخ ملت افغان است. بی‌انصافی خواهد بود اگر روحیه ستیزه‌جویی و مقاومت شکست‌ناپذیری مردم افغانستان را در برابر تجاوز یک ابرقدرت یعنی شوروی نادیده بگیریم یا ارج کمتر به آن قایل شویم. و فقط نقش امریکا و پاکستان را در شکست شوروی عامل تعیین کننده بشماریم. اگر کمکهای امریکا، به تنهایی میتوانست ضامن پیروزی باشد، پس چرا یک چنین پیروزی به حکومت‌های چپ‌گرانی «نیکاراگوا» و «کمپوچیا» از طریق نظامی و جنگ بدست نیامد؟

بنابراین معلوم میشود که عامل اساسی و تعیین کننده خود مردمان یک کشور است و عامل‌های بیرونی میتواند روند حوادث را کندتر یا تندتر، از این طریق یا آن طریق و بدین صورت یا آن صورت عملی کند.

شوروی‌ها با آنکه بیش از ربع یک قرن مستقیماً با برخی روشنفکران و محصلان افغانی در تماس بودند و مستشرقین آن مقالات و کتابهای زیادی درباره افغانستان تحقیق و تالیف کرده بودند، اما آنچنانکه لازم است هنوز افغانها را نشناخته بودند و تصور میکردند که عامه مردم افغان نیز مانند برخی از رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان خواهان تسلط شوروی بر کشور افغان‌ها است. و با این عدم شناخت خود بر افغانستان هجوم بردند ولی باچنان مقاومت شکست‌ناپذیری از جانب مردم شجاع، وطن‌پرست و آزادی‌دوست افغان مواجه شدند که آن همه رویاهای طلایی دسترسی به آبهای گرم از کله‌شان پرید و ناکام و سرشکسته پس از ده سال بمباردمان شهرها، دهکده‌ها، روستاها، تاسیسات آبیاری و منابع تولیدی افغانستان، واپس بکشور خود عودت نمودند و گناه این خبط بزرگ تاریخی و سیاسی را بگردن مردگان قبرستان

انداختند.

روسها باید میدانستند که افغانها مردمانی اند، فطرتا آزادمنش، شجاع، عصیانگر، دشمن سلطه جویان بیگانه و مردمی اند دیندار، ناموس دار، مغرور و سرکش در برابر زورگویی با رسوم و عنعنات قومی، قبیله‌ای، مذهبی، سیال‌داری، مهمان‌نوازی، پای‌بند به عهد و میثاق و مدافع سرسخت از وطن و مایملک خود.

با چنین خصلت و خصوصیات افغانها از هر قوم و قبیله و محله‌ایکه بودند در برابر تجاوز شوروی قیام نمودند و چون دشمن در قمع و قلع شورشیان از استعمال هیچگونه سلاح مخرب و آتش‌زای دریغ نمی‌کرد، مردم مجبور شدند به پاکستان و ایران مهاجرت نمایند و در نوار مرزی افغانستان با ایران و پاکستان هسته‌های مقاومت و جهاد بر ضد متجاوزین را ایجاد نمایند.

پاکستان و ایران که بخوبی درک مینمودند پس از تسخیر کامل افغانستان نوبت آنها هم فرار می‌رسد، به حمایت از مجاهدین و شورشیان افغان پرداختند و زمینه‌های جنگهای فرساینده چریکی را با نیروهای دولتی و قشون سرخ فراهم ساختند.

از آنجایی که تعداد مهاجرین افغان به کشورهای ایران و پاکستان در دوران تهاجم شوروی بر افغانستان به پنج میلیون نفر می‌رسید، لهذا اگر از هر ۲۰ نفر مهاجر فقط یک نفر برای شرکت در جنگ ضد شوروی حاضر به ثبت نام شده باشند، میتوان گفت ۲۵۰۰۰۰ افغان در جنگ علیه نیروهای شوروی بسیج شده بودند، و چون برخی از رهبران جنبش مقاومت قبلا در پاکستان به تاسیس احزاب و تنظیم‌های دست‌یازیده بودند، لهذا افغانهایی که برای جهاد کمر می‌بستند بایستی در یکی از این احزاب و تنظیم‌ها که تعداد آنها در پاکستان به هفت و در ایران به هشت تنظیم رسیده بود، ثبت نام میکردند، تا سلاح و مهمات دریافت میکردند و تربیت نظامی و جنگهای چریکی و استعمال سلاح‌های جدید را فرار میگرفتند.

طوریکه شنیده میشود بزرگترین و قوی‌ترین این تنظیم‌ها، حزب اسلامی برهبری گل‌بدین حکمتیار و جمعیت اسلامی برهبری استاد برهان‌الدین ربانی بودند. حزب اسلامی مولوی خالص و حزب حرکت انقلاب اسلامی برهبری مولوی محمدی در میان گروه‌های مقیم پاکستان در درجات دوم و سوم قرار میگرفتند. البته حزب وحدت مرکب از هشت حزب شیعه مقیم ایران برهبری آیت‌الله عبدالعلی مزاری از لحاظ تعداد بزرگ‌تر و سپس

حزب حرکت اسلامی برهبری آیت الله آصف محسنی قرار میگرفت. حزب حرکت اسلامی بنا بر مخالفت‌های سیاسی، مذهبی با رهبران ایران، از ایران به پاکستان هجرت نمود و سیاست اسلامی ملی را در پهلوی سایر احزاب مقیم پاکستان تعقیب میکرد.

یک نوع تقسیم دیگری نیز در رابطه به تنظیم‌ها وجود دارد و آن اینکه تنظیم‌های «بنیادگرا» و تنظیم‌های میانه‌رو یا معتدل، حزب اسلامی حکمتیار، حزب اسلامی مولوی خالص و حزب اتحاد اسلامی سیاف و «حزب وحدت» در گروه «بنیادگراها» و تنظیم‌های دیگر به گروه میانه‌رو منسوبند.

به قول منابع موثق پاکستانی یعنی دگروال یوسف عضو برجسته دستگاه استخباراتی نظامی پاکستان که مسئول پیشبرد جنگ‌های چریکی در افغانستان بود، ۷۰ درصد سلاح‌های مختلف امریکایی، چینیایی بدسترس تنظیم‌های «بنیادگرا» و فقط ۲۰ درصد سلاح به دسترس تنظیم‌های دیگر قرار میگرفت. وی میگوید: «من بحيث کسی که همه ساله برای مجاهدین سلاح توزیع میکردم میتوانم اذعان نمایم که توزیع سلاح صرف از روی کارنامه جنگی هر تنظیم صورت میگرفت.» (۲۸)

اما امریکائی‌ها معتقد بودند که رئیس «آی، اس، آی» طرفدار جدی حکومت مسلمانان «بنیادگرا» در کابل است و بنابراین در توزیع سلاح امریکایی به بنیادگراها، ترجیحاتی قایل است. به همین جهت امریکائی‌ها در حالیکه طرفدار شکست روس و خروج آنان از افغانستان بودند هیچگاه حاکمیت بنیادگرایان را بر کابل نمیخواستند و بیم داشتند که مبادا در افغانستان مانند ایران یک حکومت کاملاً بنیادگرا بمیان آید.

دگروال یوسف میگوید: «دراین مورد نظرات امریکائی‌ها و روس‌ها با هم نزدیک بود. زیرا روس‌ها نیز از تاسیس یک حکومت کاملاً اسلامی در کابل به تشویش بودند و از این در هراس بودند که با ایجاد اینگونه حکومت در افغانستان احساسات ملی و مذهبی در جمهوری‌های تحت اشغال روس‌ها در آسیای میانه به جوش و طغیان خواهد آمد.» (۲۹)

در میان احزاب «بنیادگرا» حزب اتحاد اسلامی برهبری استاد سیاف و حزب اسلامی برهبری مولوی خالص از بنیاد و ریشه شرکت حزب وحدت (حزب اهل تشیع هزاره‌ها تحت حمایت ایران) را در حکومت و انتخابات آینده برای ایجاد دولت رد میکنند، همچنانکه زنان را از حق کار در ادارات دولتی و موسسات فرهنگی ممنوع می‌شمارند.

در دوران قیام عمومی بر ضد شوری، هر یک از احزاب و تنظیم‌ها، در بزاس درآوردن روس‌ها و عقیم ساختن اردوی دولتی، کارنامه‌های بسیار آفریده‌اند. و قوماندانان خیلی ورزیده و موفق و نامداری در تنظیم‌های خویش پرورش داده‌اند مانند: احمدشاه مسعود، جنرال اسماعیل خان و جنرال علاءالدین خان، فضل احمدگرگ و ملا نقیب قندهاری، جلال بدخشی، معلم ذبیح الله، علم سیاه، آرزین پور، صوفی محمد سعید شتل، مسلم پنجشیری، داکتر فضل الله، گل حیدر، قوماندان حق جو، عارف قندزی، از جمعیت اسلامی. از حزب اسلامی عبدالصبور فرید، انجنیز محمود، انجنیز شیر و انجنیر نسیم، سرکاتب عطا محمد، داکتر شاهرخ، داکتر خان آقا، کریم سیاه، تورن امان الله، قطب الدین هلال، محمد رسول کریاب، انجنیر عاصم و غیره.

از حزب مولوی خالص، حاجی قدیر و مولوی جلال الدین حقانی. از حزب اتحاد اسلامی سیاک ملا راکتی، شیرعلی پغمانی، قوماندان عبدالحق، مولوی عبدالجمیل نورستانی و ملا حضرت پغمانی از حزب حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمدی، نسیم آخندزاده در هلمند، قاری عبدالمتین مشهور به قاری بابا در غزنی، قوماندان خجوه، مولوی محمدشاه فراهی، حاجی خیرمحمد، گل آقا شیرزوی قندهاری و غیره از حزب ملی مولوی مربوط صیغه الله مجددی، قوماندان شمالی کوچی و حاجی زمان و از محاذ ملی مربوط به پیر سید احمد گیلانی، رحیم وردک و ضابط خاکسار، امیرلالی قندهاری (؟) و غیره، از حزب حرکت اسلامی مربوط به شیخ آصف محسنی، قوماندان بلال و سید حسین انوری و از حزب وحدت، سیدجگرن و قاری یک دست و کریم خلیلی و غیره که متأسفانه من با نام و شهرت همگی ایشان آشنایی دقیق ندارم ولی این نام‌ها بیش از دیگران بر سر زبانها بوده‌اند. امیدوارم انتساب فرماندهان فوق به احزاب و تنظیم‌های نامبرده صحت داشته باشد و اگر در اسم و یا حزب و تنظیم مربوطه شان اشتباهی رخ داده باشد، معذرت می‌خواهم و امیدوارم در چاپ‌های آینده، فهرست فوق تکمیل گردد.

گفته میشود از میان رهبران تنظیم‌های جهادی، آنکه بیش از همه برای رژیم کابل تشویش آور و نگران کننده بود، گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی میباشد که افراد منسوب بحزب او از دسپلین و نظم خاص برخوردار بودند.

گلبدین حکمتیار در مبارزه با شوروی‌ها و رژیم هواخواه مسکو، هرگز و در هیچ نقطه نظری بر موضع‌گیری خویش تجدید نظر نمیکرد و بعدی در تصامیم خویش

موضوع گیری سرسختانه داشت که حتی به رئیس جمهور امریکا و ضیاء الحق رئیس دولت پاکستان هم سر خم نمیکرد.

دگروال یوسف مینویسد که: «گلبدین حکمتیار، یک رهبر بنیادگرای افغان است. وی از آنجایی که در هنگام سفرش به سازمان ملل متحد در ۱۹۸۵ از ملاقات با رونالد ریگن رئیس جمهور وقت ایالات متحده امریکا خودداری ورزیده بود، نزد امریکائی ها بحیث شخص ناپسندیده تلقی گردید. ضیاء الحق اقلا دوبار به جنرال اختر هدایت داد تا گلبدین حکمتیار را شدیداً تنبیه نماید و گفت برایش بگو: «که پاکستان وی را رهبر افغانها ساخته است. اگر به روش خود تجدید نظر ننماید پاکستان سبق هم داده میتواند.» یوسف علاوه میکند، اختر با ملایمت کامل این پیام را رسانید ولی هیچ اثری نداشت. هر تصمیمی را که انجنیر گلبدین اتخاذ می نمود، هیچکسی نمیتوانست آنرا تغییر دهد. به نظر من وی فطرتاً دو چند از هر افغان دیگر سرکش تر است» (۳۰)

گلبدین با چنین کرکتری بر مواضع دشمن امر حمله میداد و افراد او هم آنرا به منصفه اجرا میگذاشتند. حزب اسلامی در عین حالی که با شوروی ها و رژیم کابل می جنگید، با مخالفان تنظیمی خود نیز می رزمید و گویا میدان را برای آینده خود صاف و پاک مینمود.

بزرگترین حریف و رقیب گلبدین حکمتیار، احمد شاه مسعود بود که از سالهای قبل از ۱۹۸۱ میان آن دو برخوردهای مسلحانه و پرخشونتی بوقوع پیوست و تا هنوز هم چنین برخوردهای میان آنان دوام دارد. مخالفت های آندو در زمان داود از پاکستان آغاز شده است.

بهرحال تمام تنظیم های جهادی تا زمانیکه شوروی را مجبور به اخراج از کشور ساختند، هدف شان تقریباً مشترک و صف آنان متحد بود، ولی همینکه شوروی از افغانستان خارج شد و دولت کابل هم مواجه با سقوط گردید و نوبت به تصاحب قدرت رسید، اختلافات گروهی احزاب اسلامی قوت گرفت و منجر به جنگ های وحشتناک قومی، لسانی و مذهبی گردید و هزاران افغان منسوب به این ملیت یا آن ملیت، به این مذهب یا آن مذهب و به این تنظیم یا آن تنظیم جان های شیرین خود را از دست دادند و کابل پایتخت افغانستان نیز بویرانه موحشی تبدیل شده است. ما در فصل بعدی جزئیات این حوادث را از نظر میگذرانیم و اما در اینجا نتایج مبارزات افغان ها را از

لحاظ تاثیرات جهانی آن مورد بررسی مختصر قرار میدهیم.

تاثیرات جهانی جنگ افغان و شوروی

تا سال ۱۹۸۵ و تا قبل از روی کار آمدن گریباچف در رهبری اتحاد شوروی، این کشور یکی از دو ابر قدرت جهان بشمار می‌آمد. اما پس از ۱۹۸۵ و بعد از تحویل دهی راکت‌های بسیار پیشرفته ضد هوایی استنکر در اوایل ۱۹۸۶ برای مجاهدین افغانی، و کاربرد دقیق این اسلحه بر ضد نیروهای هوایی شوروی در افغانستان، بزودی شوروی‌ها را متوجه این نکته ساخت که پیروزی کامل بر مجاهدین و شورشیان افغان غیر ممکن است و بنابراین مقامات دیپلماتیک شوروی به مذاکرات ژنیو اهمیت بیشتر قایل شدند تا شکست قطعی قشون سرخ را در افغانستان، در زیر پوشش توافقات ژنیو، صبنه موفقیت سیاسی برای خود جلوه بدهد و خروج لشکرهای خود را رعایت موافقتنامه ژنیو قلمداد نماید.

اما واقعیت این بود که شوروی دیگر نمیتوانست مخارج کمرشکن اردوی سرخ را در افغانستان «که روزانه ۴ میلیون دالر مصرف داشت» تامین کند. (۳۱)

اکمال و ادامه جنگ ده ساله شوروی در افغانستان که هیچگونه موفقیتی به همراه نداشت، روز تا روز کمر اقتصاد شوروی را خم کرده میرفت و رهبری جدید شوروی با درک این موضوع ادعای صلح جهانی را برای بشریت پیش کشید و با قبول کاهش مرمی‌های دور منزل و میانه منزل و امضای یک سلسله تعهدات دیگر با ایالات متحده امریکا خود را مجبور دید تا قبل از موعد معینه قشون خود را از افغانستان بیرون بکشد. گریباچف در سفر خود به هند برای اولین بار اظهار داشت که تجاوز بر افغانستان یک خطای سیاسی زمامداران شوروی بود.

خروج قشون شوروی از افغانستان در ۱۹۸۹، زیر هر نام و عنوانی که بود، عقده‌ها و کومپلکس‌های ملل اروپای شرقی را نسبت به سیطره شوروی برانگیخت و کشور رومانی نخستین کشوری بود که مردم آن برای سرنگونی رژیم کمونیستی در آن کشور دست به قیام زدند و با قبول تلفات بزرگ انسانی، رهبر دیکتاتور آن کشور «چای شسکو» را مجبور به فرار و بعد دستگیر و تیرباران کردند.

متعاقبا داعیه وحدت آلمان اوج گرفت و به از میان رفتن دیوار برلین انجامید و

هر دو آلمان پس از چهل و پنج سال جدایی دوباره یکجا گردیدند. همزمان با تحولات سیاسی در آلمان شرق، کشور چکوسلواکیا که در ۱۹۶۸ باری در انتخابات پارلمانی، پلۀ برد مردم بر حزب کمونیست سنگین‌تر شده بود و با غضب و خشم خون‌آلود شوروی روبرو گردیده بود، مجدداً آرزوی رهایی خود را از زیر چکمه‌های شوروی اعلام داشت از آنجایی که مردمان این کشور از سطح عالی پیشرفت و فرهنگ برخوردار بودند، بدون آنکه کار به قیام و خونریزی بیانجامد، برادر وار تمام هست و بود کشور را میان هم تقسیم نمودند و دو کشور جداگانه بنام‌های، چک، وسلواک بوجود آوردند و اینک هر دو کشور در فضای صلح و امنیت بسر میبرند. همچنان کشور هنگری که صدای اعتراض خود را بر ضد سیطره حزب کمونیست در سال ۱۹۴۸ بلند کرده بود و از طرف شوروی به سختی گوشمالی داده شده بود، مجدداً پس از شکست شوروی در افغانستان، یعنی چهل سال بعدتر از قیام ۱۹۴۸، به تاسیس نظام دلخواه خود موفق شدند. مردم بلغاریا نیز بدون آنکه استقرار نظامی دموکراسی در آن کشور با خونریزی همراه شود، دیگر دستور العمل شوروی را کنار گذاشته و خود سرنوشت خود را بدست گرفتند. پولند نیز از قید نظام کمونیستی خود را نجات بخشید.

متأسفانه تنها کشور یوگوسلاویا که دسپوتیزم کمونیزم، آن را تا زوال و فروپاشی اتحاد شوروی به عنوان یک کشور واحد حفظ کرده بود، از اوایل ۱۹۹۲ دچار تجزیه و جنگ‌های خیلی وحشتناک گردید. عامل اصلی این جنگ‌ها و تجزیه طلبی‌ها، باز هم روس‌ها هستند. بر اثر تحریکات روسیه این کشور به پنج قست کوچک بنام‌های، یوگوسلاویا جدید مشتمل بر بلغراد به عنوان پایتخت آن، کروشیا، مكدونیا، سلویانا، بوسنیا و هرزگوینیا تقسیم شده و جنگ بر سر تصرف بوسنیا میان صربها و مسلمانان وارد سومین سال خود شده است و با آنکه ملل متحد و امریکا برای حل این معضله وارد عمل شده است. اما تا اکنون جنگ در آن جزایر ادامه دارد، ظاهراً علت آن تحریک احساسات نژاد پرستی صربها و پاک‌سازی آن کشور از وجود مسلمانان بوسنی است که مورد حمایت روس‌ها می‌باشند.

از کشورهای اروپایی شرقی که بگذریم، پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، موج استقلال‌طلبی در میان خود ملل مختلف شوروی بحرکت آمد. ابتدا سه ایالت بالتیک یعنی استونیا، لیتوانیا و لیتوا، صدای آزادی و استقلال‌طلبی خود را بلند کردند

که مورد حمایت و پشتیبانی امریکا و کشورهای بزرگ اروپای غربی قرار گرفت و سپس مردم آذربایجان قیام کردند و بر طبق گزارش‌های بین‌المللی در یکروز در حدود دو هزار روس را در مرکز آن جمهوریت کشتند. این اقدام ترس و وحشت فراوان میان سایر ساکنین روسی آن جمهوریت ایجاد کرد، تا آنجا که زنان افسران روسی خانه‌های خود را رها کرده بسوی مسکو فرار کردند. بتدریج جنبش آزادی‌طلبی آذری‌ها قوام بیشتر گرفت و بجنگ آزاد کردن قراباغ از چنگ ارمن‌ها انجامید و بیش از سه سال دوام آورد. ارمنستان نیز از جا جنبید و ادعای خود را ارادیت نمود.

بدنبال جرقه‌های آزادی خواهی در گوشه و کنار امپراتوری بیش از حد بزرگ شوروی، جمهوری روسیه برهبری یلتسن خواهان جدائی و استقلال خود از اتحاد شوروی شدند. بزودی امپراتوری شوروی از هم فرو پاشید و هر یک از جمهوریت‌های سابق به کشوری مستقل عرض اندام نمود. چنان معلوم میشود که مسایل ملی در داخل اتحاد شوروی سابق حل نگردیده بود و عقده‌های حقارت و محرومیت هر یک از ملل محکوم را برای عصیان و قیام در برابر تحکم روس‌ها آماده ساخته بود. واقعا اتحاد شوروی به ببر کاغذی میماند که تا قبل از شکست خو در افغانستان، حتی مایه ترس امریکا و سایر کشورهای غربی شده بود، اما پس از شکست و اخراج از افغانستان، بزودی ماهیت آن که از درون پوک و پوسیده شده و برای از هم پاشیدن بیک تیله معطل بود، بر ملا گردید. ابتدا کشورهای اروپای شرقی یکی بعد دیگر جدایی و عدم دنباله روی خود را از آن ابراز داشتند و سپس ملل داخل آن داعیه استقلال طلبی را تا مرز قیام اظهار کردند و به آزادی خود رسیدند.

متعاقبا پیمان نظامی «وارسا» که در مقابل پیمان نظامی ناتو ایجاد شده بود، از میان رفت. و شوروی صدها هزار عسکر خود را از منگولیا، آلمان و کویا و غیره جایها بیرون کشید. با فروپاشی اتحاد شوروی، کاخ جهانی کمونیسم از هم متلاشی شد و دیگر در هیچ گوشه و کنار دنیا کنگره و گرد هم آیی رهبران و سران احزاب کمونیست صورت نگرفت و حتی برخی احزاب چپ‌رو کشورهای سوسیالیستی نام احزاب خود را تغییر دادند.

از لحاظ سیاسی جنگ افغانها با شوروی، دشمنی پنجاه ساله امریکا را به دوستی با روسیه و کشورهای تازه به استقلال رسیده (اجزای سابق اتحاد شوروی) مبدل ساخت و

این کشورها امروز بیشترین کمک مالی و اقتصادی امریکا و غرب را نصیب میشوند. همچنان کشورهای اروپای شرقی نیز شامل این حسن نیت امریکا و هم پیمانان او گردیده‌اند. آلمان فدرال نیز نیمی از پیکر خود را باز یافت و دیوار برلین که برای تقریباً نیم قرن به عنوان سد نفوذ ناپذیری در برابر این کشور قرار داشت، از بین برده شد و این دو ملت دوباره بهم رسیدند. چین هم پس از شکست شوروی در افغانستان، دست از دشمنی‌های سابقه برداشت و روابط خود را با این کشور عادی ساخت و بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، روابط اقتصادی و تجارتي چین با روسیه فدراتیف و دیگر جمهوریت‌های تازه به استقلال رسیده آسیای میانه بهبودی بی سابقه یافته است.

ایران نیز پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان درصدد بهبودی روابط خود با روسیه برآمد و اینک با خریداری دو کوره اتمی از روسیه و نصب آن در بندر بوشهر نه تنها بجلب همکاری نظامی روسیه پرداخته است، بلکه این اقدام باعث ناراحتی شدید اسرائیل و امریکا نیز شده است.

پاورقی‌ها

۱. فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ایران، ج ۲، ص ۷۹
۲. همان اثر، ص ۸۰ - ۸۱
۳. فلم مستند افغانی بنام «دو روز پی در پی» محصول سال ۱۹۹۴، نیز رجوع شود به روزنامه‌های انیس و هیواد ماههای عقرب قوس ۱۳۵۷
۴. فرهنگ، همان اثر، ص ۱۲۰-۱۲۳
۵. فلم مستند افغانی بنام «دو روز پی در پی»
۶. فرهنگ، ج ۲، ص ۱۲۶ - ۱۳۰
۷. همانجا، ص ۱۳۱
۸. همان، ص ۱۳۷ - ۱۳۸
۹. همان، ص ۱۳۹
۱۰. مجموعه مقالات دومین سمینار افغانستان، تهران ۱۳۷۱، ص ۸۰
۱۱. همان اثر، همانجا
۱۲. فرهنگ، همان اثر، ص ۱۵۲

۱۳. فلم مستند افغانی بنام دو روز پی در پی
۱۴. مجموعه مقالات دومین سمینار افغانستان، ص ۳۱۴
۱۵. فرهنگ، همانجا، ص ۱۵۸
۱۶. نه صلح، نه جنگ، ص ۲۰۶
۱۷. ماریک سیلونسکی، تاثیرات جنگ بر ساختمان جمعیت افغانستان در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۸۸ ترجمه پوهاند سیدیوسف علمی، چاپ پشاور، ص ۲۶-۲۸
۱۸. وانگ وی چو، وضعیت حاکم بر افغانستان و چشم اندازی بر راه حل سیاسی مساله آن، (مجموعه مقالات دومین سمینار افغانستان، ص ۳۹۲-۳۹۸)
۱۹. مشاهد حسین، افغانستان و کشورهای همسایه (مجموعه مقالات دومین سمینار افغانستان، ص ۲۸۳-۲۸۴)
۲۰. آقاشاهی، خروج از بن بست، همان مجموعه، ص ۳۶۸-۳۶۹
۲۱. کلمه «دستور» به این دلیل در اینجا بکار رفته که اکثریت اعضای رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان بگواهی اسناد افشاء شده از جانب روس ها، وابسته به سازمان جاسوسی «کی، گی، بی» بودند. پس یک آقا همواره به نوکرش دستور میدهد که چنین بکن و چنان مکن. در دسامبر ۱۹۹۱ یکی از افغانان مقیم آمریکا بنام ضیاء نصری سری بکابل زد تا سقوط رژیم کابل در کابل بود. او با خود اخباری آورده بود که در آن نام های اعضای ارشد حزب وطن که عضویت سازمان «کی گی بی» را داشته بودند، از روی منابع روسی بزبان های فارسی و انگلیسی ترجمه و در امریکا چاپ شده بود. و او یک یک شماره از اخبار مذکور را برای کسانی که بدیدن او میرفتند، میداد. یکی از این شماره ها بدست آقای ابراهیم عطایی نویسنده معروف افغانی رسیده بود و او برایم گفت و بعد من نیز بر یک شماره آن اخبار دست یافتم و آنرا مطالعه و حفظ کردم. علاوه بر این در یک مجله روسی زبان بنام «عصر نوین» (یا نووی وریسیه) در شماره های (۴۱ تا ۴۵) سال ۱۹۹۱ مقالات مفصلی پیرامون وابستگی برخی از اعضای ارشد حزب وطن و همکاری آنان با سازمان جاسوسی «کی، گی، بی» بچاپ رسیده هست. کسانی که طالب اطلاعات بیشتر در این زمینه باشند، میتوانند به آن مجله رجوع کنند.

• پوهاند عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، کابل، ۱۳۶۳

• داکتر جلال بایانی، سابق عضو حزب وطن، یکی از دیپلماتان آگاه و وارد افغان در قضایای سیاسی کشور بعد از کودتای ثور است. او منسوب به یکی از خانواده های اعیانی

پروان یعنی خانواده والی فروتن بایانی و سناتور علی احمد بایانی است. وی تحصیلات عالی خود را در کشور ترکیه به پایان رسانده، سپس مدتی در فاکولته حقوق پوهنتون کابل تدریس نموده، بعد در شعبه روابط بین المللی حزب توظیف گردیده است. از آنجا به ریاست اول وزارت امنیت دولتی در بخش دیپلوماتیک بکار گماشته شده و از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۶ بحیث جنرال قونسل افغانی در کراچی پاکستان ایفای وظیفه نموده است. من با ایشان در کشور سوئد معرفت حاصل کردم و از معلومات او فیض بردم.

بایانی بر ذخیره بزرگی از اسرار عناصر ارشد حزب وطن و شیوه کار و فرماندهی سازمان جاسوسی کا، گی، بی در افغانستان دسترسی دارد. او در مدت کارهای دیپلوماتیکش بر اسرار ضد منافع ملی برخی از عناصر در رهبری حزب وطن آگاهی حاصل کرده که از عضویت خود به حزب مذکور سخت پشیمان شده است. اما دیگر از راه رفته برگشتی نداشته و صرف وقتی میتواند از این راه بر گردد که مرگ خود و زن و فرزندان خود را قبول نمیکرده است. بایانی از انتساب خود به حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن) سخت پشیمان است و اکنون با اعتراف به اشتباهات فراوان حزب و جنایات بی شمار عناصری در رهبری حزب میخواهد وجدانش را آرامش ببخشد. وی در نظر دارد روزی رساله یا کتابی پیرامون جنایات عناصر خاین به وطن بنویسد. موفقیت او را در انجام چنین دین ملی، خواهانیم

۲۲. مجله آئینه افغانستان، چاپ آمریکا، شماره مسلسل ۲۶، ۱۹۹۲

۲۳. سعیدی سیرجانی، ای کوه آستینان، چاپ سوئد، ۱۹۹۲، ص ۱۰۹، ۱۱۱

۲۴. محمد یوسف، سرباز خاموش، طبع لاهور پاکستان، حمل ۱۳۷۲، ص ۴۱، ۴۲

۲۵. همان اثر، ص ۳۴

۲۶. همانجا، ص ۵۲

۲۷. همان اثر، ص ۸۲

۲۸. همان، ص ۸۴

۲۹. همان، ص ۱۰۷

۳۰. همان، ص ۱۰۸

۳۱. هفته نامه امید، شماره ۱۷۰، ص ۷

تصاویر عده‌ای از قوماندانان جهادی افغان که از طریق نشریات بیرون مرزی بدسترس ما قرار گرفته است.



قوماندان عارف
(قندز)



قوماندان مسلم
(پنجشیر)



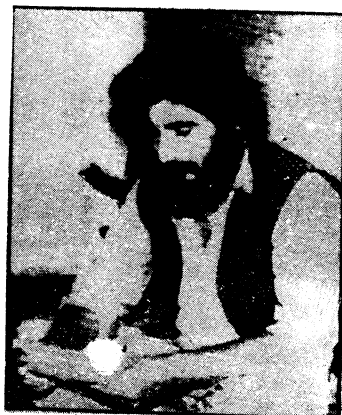
قوماندان گل حیدر
(پنجشیر)



قوماندان مرحوم آرین پور
(بدخشان)



قوماندان صوفی محمد سعید
(شتل)



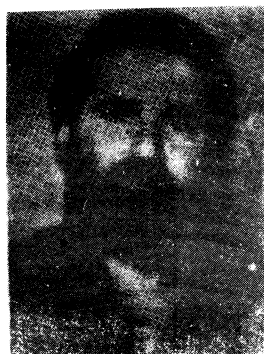
قوماندان ملاحضرت یقمانی



فاخري وفاق
(حزب اسلامي)



قوماندان سيدجگرن
(انگريزي)



قوماندان عبدالحق
(كابل)



قوماندان محمد امين وردگ
(وردگ)



قوماندان علاء الدين خان



قوماندان عبدالحي حليجو
(بغلان)



محمد انور
(جگدلك)



قوماندان محمد مزمل
(ده سبزكابل)



قوماندان شير احمد ستانور
(پخانسور)



قاسم بن محمد خاریزی
(کابل)



قاسم بن سعید اوزرگانی
(اوزرگان)



قاسم بن رزی گل
(هرات)



قاسم بن عطاء محمد
(بلخ)



قاسم بن خالد بن حفص
(بکینیا)



قاسم بن عبدالصیر
(بدخشان)



قاسم بن اسمعیل خان
(هرات)



قاسم بن تھیب الله
(قندهار)



قاسم بن شهید ذبیح الله
(بلخ)

فصل سوم

پیروزی مجاهدین و آغاز جنگ‌های تازه

بخاطر قدرت

اشغال کابل و هرج و مرج در پایتخت

همزمان با پخش خبر فرار رئیس جمهور و ممانعت او توسط گزومه‌های امنیتی، کابل از چهار طرف مورد هجوم مجاهدین قرار گرفت. در همین اثنا نیروهای جنرال دوستم از طریق هوا بر میدان هوایی کابل فرو ریختند و آنرا متصرف شدند. قوت‌های احمدشاه مسعود در حالیکه پروان را متصرف و بطرف میدان هوایی بگرام پیشروی میکردند، خود مسعود از چاریکار بوسیله رسانه‌های گروهی بین‌المللی پیوسته به قوماندانان جهادی سایر احزاب که به کابل نزدیک میشدند، ابلاغ میکرد که بخاطر جلوگیری از خونریزی در کابل نباید قبل از ورود رهبران جهادی به پایتخت وارد شوند و همچنان از رهبران احزاب اسلامی مقیم پشاور نیز تقاضا نمود تا برای اشغال قدرت و جلوگیری از هرج و مرج در پایتخت رهبر دولت را تعیین و اعزام کنند.

در ۲۹ حمل بعد از پخش خبر پناه بردن رئیس جمهور بدفتر ملل متحد عبدالوکیل وزیر امور خارجه به (مرکز پروان) نزد احمدشاه مسعود رفت و پس از ملاقات با او و ارائه سند تسلیمی دولت نجیب‌الله بکابل برگشت و ضمن مصاحبه مطبوعاتی تلویحا گلبدین حکمتیار را از هجوم بر کابل بر حذر داشت و گویا اخطار داد. روز بعد ۳۰ ماه حمل جنرال محمد رفیع معاون رئیس جمهور ذریعه هلیکوپتر به چهار آسیاب نزد حکمتیار رفت و پس از ملاقات با وی بکابل بازگشت و در یک کنفرانس مطبوعاتی سهم گرفت. در همین تاریخ خبر انتحار وزیر امنیت دولتی فاروق یعقوبی اعلان گردید که ناباورکردنی بود.

در عین حال چون خلای قدرت بر کشور مسلط شده بود، پارلمان افغانستان طی یک جلسه مشترک مجلسین، عبدالرحیم هاتف معاون رئیس جمهور را که شخص بسیار فهیم و خیر و غیر حزبی بود به عنوان سرپرست تعیین نمود تا از امور دولت واری و سرپرستی نماید. آقای هاتف اولین فرمانی که صادر کرد رهایی بقیه زندانیان پل چرخی بود. گرچه گفته میشد زندانیان قبلا دروازه‌های زندان پل چرخی را شکستاده و فرار کرده

بودند.

وضع نامطلوبی در کابل حکمفرما بود. بالاخره بتاريخ ۲۴ آپریل ۱۹۹۲ = ۴ ثور ۱۳۷۱ جلسه سران تنظیم ها تحت نظر نواز شریف صدراعظم پاکستان و ترکی فیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی و معاون وزارت خارجه ایران در پشاور صورت گرفت. نظریات و پیشنهادات سران تنظیم ها از یک دیگر خیلی متفاوت بود و نمیشد بر مبنای آن اتفاق نظری به میان آید. سرانجام طرح نواز شریف صدراعظم پاکستان بکرسی نشست. بر طبق این طرح شورای ۵۱ نفری تحت ریاست آقای مجددی موظف شد بکابل رفته قدرت را تسلیم شوند. بر طبق این طرح آقای مجددی برای دو ماه ریاست دولت را بر عهده داشت و سپس آقای ربانی رهبر تنظیم جمعیت اسلامی برای چهار ماه قدرت را بدست میگرفت و در طول این مدت امور صدارت بدست آقای حکمتیار قرار میگرفت و بعد از آن انتخابات برای حکومت آینده براه می افتاد.

بهرحال، قبل از آنکه جای حکومت ساخت شوروی را حکومت ساخت پاکستان اشغال نماید، روز پنجم ثور ۱۳۷۱ (۲۵ آپریل ۱۹۹۲) گروه های مختلف مجاهدین شهر کابل را اشغال کردند. هر دسته یا گروهی از مجاهدین که موسسه یا وزارت خانه یی را در تصرف خود آورده بودند با بلند کردن بیرق حزب یا تنظیم مربوطه خودش مانع ورود یا نزدیک شدن سایر احزاب و تنظیم های جهادی به آن موسسه و اداره میگردد. چون هنوز هیچیک از رهبران تنظیم ها برای تصرف قدرت وارد کابل نشده بود، مجاهدین در قدم اول موترهای تیز رفتار و بس های مامورین و سایر وسایل انتقالی دولتی و در قدم دوم تجهیزات و مفرشات دولتی را چپاول و تاراج کردند. قوای مسلح در هر سه بُعد خود (پولیس، اردو، و افراد منسوب به وزارت امنیت دولتی) همراه با گارد ملی که رئیس جمهور با اعطای امتیازات فوق العاده به آن، روی آن خیلی حساب میکرد، یکباره تخمش در کابل گم شد، تو گویی اردوی پنجصد هزار نفری قطره یی آب شد و در زمین فرو رفت.

ببرک کارمل به شیرغان نزد جنرال دوستم رفت و سپس به بندر حیرتان نزد جنرال مومن رفته در جوار قونسلگری روسیه رحل اقامت افگند. محمود بریالی در کابل ماند و چور و غارت و کشتار مردم را توسط مجاهدین و ملیشه های ازبک به تماشا نشست.

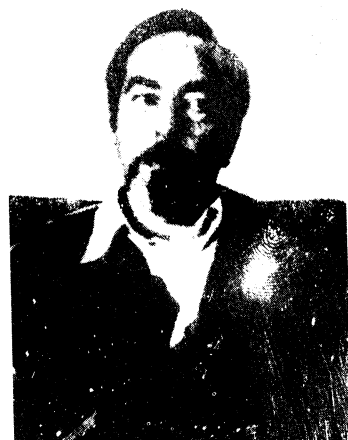


استاد ربانی و پروفیسر مجددی . در یکی از جلسات قوماندانان جہادی



عبدالعلی موڑی در جنگ، برادر ارطالیش

رہبر حزب وحدت



رسید احمد گیلانی رہبر محاذ ملی



عضای ارشد حزب که از قبل برای فرار آمادگی گرفته بودند، طی همان هفته اول از کابل پریدند و بقیه هم آهسته آهسته راهی دیار هندوستان، پاکستان، ازبکستان و روسیه فدراتیف شدند. برخی از اعضای حزب باز هم بدنبال چوکی و مقام تازه افتادند و با ارائه اسناد و تصدیقنامه‌های همکاری قبلی خود با گروه معینی از مجاهدین، در وزارت امور خارجه جای پای یافتند و به عنوان سکرتر اول و دوم و سوم در این یا آن کشور اسلامی مقرر شدند و پرواز نمودند.

کابل پس از اشغال توسط مجاهدین، در روز ورود حضرت صبغت الله مجددی، نخستین رئیس موقت دولت اسلامی، شام ۷ ثور ۱۳۷۱ یکبار دیگر بخون نشست و بر اثر اختلافات میان احزاب جهادی بخصوص حزب اسلامی و جمعیت اسلامی و ملیشای اوزبک مدت سه روز جنگ خیابانی شدیدی را متحمل شد که بر اثر آن، شبکه‌های برق و نل آب نوشیدنی قطع گردید و شهریان کابل در ماتم عزیزان از دست داده خویش نشستند. حضرت مجددی فردای ورود خود بکابل (۸ ثور ۱۳۷۱) قدرت دولتی را از معاون رئیس جمهور سابق آقای داکتر سرابی تسلیم شد و هیاتی را برای صلح موظف ساخت. بر اثر تلاش برخی از رهبران جهادی بزودی آتش‌بس میان گروه‌های متخاصم نافذ شد. پس از آتش‌بس آهسته آهسته کابل دوباره زنده شد و مردم به کوچه و بازار برآمدند.

جاده‌ها و پیاده‌روها و روی دیوارهای رودخانه تشنه لب کابل، بازار فروش کالاهای مصرفی و بی کیفیت پاکستانی گردید. خریداری البسه پاکستانی از قبیل: چادر، دستمال زنانه، پیراهن و تنبان، چیلک و کلاه پکول ساخت پاکستان در صدر کالاهای مورد نیاز روز مردم کابل قرار گرفت. چون بس‌های شهری (ملی بس) اکثراً یا تخریب و یه به پاکستان برده شده بود و وسایل حمل و نقل شهری از مرکز تا نواحی دور خیلی کمیاب بود پیاده روی و بایسکل سواری در جاده‌های تنگ کابل، چهره شهر را تغییر داده بود. تنها درلین مکروریان‌ها چند عراده مینی بس توسط افراد پاکستانی در حرکت و رفت و آمد بود و کرایه را هر طور دل دربوران پاکستانی میخواست، از راکبین می‌گرفتند.

ناامنی و بی مصوونیتی در هر قدم و هر کوچه و هر راهرو، در روز و شب حکمفرما بود. هر یک از افراد مسلح پکول دار که خود را مجاهد مینامید، میتواند در هر قدم رهگذران را متوقف سازد. تلاشی نماید. پول و ساعت و بایسکل و موتر

شخصی افراد را بدون چون و چرا تصاحب نماید. مرجع شکایت وجود نداشت و مقامی که امرش بر مجاهدین ساری و جاری باشد، سراغ نمیشد. قتل، ترور، دزدی، جنایت و تجاوز بر ناموس مردم غارت اموال و دارایی دیگران هر شب در هر گوشه و کنار شهر شیوع داشت و فقط مردم میتوانستند آن را به عنوان دلایل ضعف و ناتوانی حکومت مجددی برای همدیگر قصه کنند و برتری نسبی رژیم گذشته را بر آن برشمارند.

هر شب هزاران و شاید میلیونها مرمی کلاشینکوف و ماشیندار ثقیل و خفیف و بعضا راکت میانه (سرشانه‌نی) و خمپاره از داخل محلات مسکونی شهر به هوا فیر میگردید که بر اثر آن، ده‌ها انسان در منازل خویش مجروح و یا تلف میشدند و وزارت صحت عامه و گارنیزیون شهری از طریق رادیو و تلویزیون ابلاغیه‌های متعددی مبنی بر منع فیرهای هوایی پخش مینمودند ولی کجا بود گوش شنوایی که آنرا می‌شنید و بدان عمل میکرد؟

مکاتب، مدارس، پوهنتونها (دانشگاه‌ها) مسدود گردید و به قرارگاه‌های نظامی و محل-قومانده تنظیم‌های جهادی مبدل شدند. مامورین و کارمندان کمتر به وظایف خویش حاضر میشدند و اگر به وظیفه میرفتند چون دفتر و میز و چوکی برای نشستن نداشتند، بناچار پس از امضای حاضری و تبادل دیدنی‌ها و شنیدنی‌های شگفت‌انگیز خود به همدیگر دوباره بخانه‌های خویش بر میگشتند. شهر هر روز کثیف‌تر شده میرفت، زیرا موترهای تنظیفاتی شاروالی (شهرداری) هم به یغما برده شده بود و بنابر آن، بوی و تفعن اذیت‌کننده‌یی از کوچه‌های شهر متصاعد میشد. فقط تعداد محدود موترهای در جاده‌ها در رفت و آمد بودند که مجاهدین مسلح را حمل و نقل میکردند. مجاهدین مسلح هنگام عبور از جاده‌ها، در موترهای پیکپ جاپانی و تویوتا و جیب‌های سرگشاده در حالی که دست بالای ماشه ماشیندار یا راکت سرشانه‌نی خود گرفته و آنرا بطرف مردم شهر متوجه ساخته بودند، جاده‌ها را عبور میکردند و بدین‌سان ترس و رعب در دل ساکنان شهر ایجاد میکردند.

چون فرهنگ ده و قریه بر فرهنگ شهر مسلط شده بود، بنابر آن افراد و اشخاصی که ملبس بادریشی از خانه بیرون می‌آمد و به وزارت‌خانه‌یی مراجعه میکرد، از طرف مجاهدین مسلح آن وزارت‌خانه با برخورد توهین‌آمیز روبرو میشد و در بعضی جایها مانع ورود چنین اشخاص میگرددند، به استثنای وزارت امور خارجه که سهم پسر پیر

گیلانی رسیده بود و خودش نیز ملبس با دریشی در ملاقات‌های دیپلماتیک و در پرده تلویزیون ظاهر میشد و به کارمندان وزارت امور خارجه نیز هدایت داده بود تا ملبس با دریشی و سر و ریش اصلاح شده بالای وظایف خویش حاضر باشند و مامورین و کارمندان آن هم چنان میکردند. در سایر وزارت‌خانه‌ها و موسسات دولتی کمتر نشانی از پوشیدن دریشی و حضور در وظیفه بملاحظه میرسید و مامورین بیچاره هم بخاطر آنکه مورد توهین مجاهدین ریشدار و پکول دار واقع نشوند، ناگزیر ریش می‌گذاشتند و پکول بر سر مینمودند تا همرنگ جماعت ملاها و ملانماها باشند. و با پیراهن و تنبان و پتو بالای وظایف خویش برای چند دقیقه حاضر میشدند و دوباره بخانه‌های خود باز میگشتند. چون مواد کپیونی برای کارمندان توزیع نمیشد، مامورین اجناس و اشیاء منازل خود را گرفته در کنار پیاده‌روها می‌نشستند و به قیمت نازلتر از نیم قیمت خرید میفروختند و بدین‌سان خود را و اطفال‌شان را اعاشه مینمودند.

بدینسان دوره دو ماهه حکومت حضرت مجددی گذشت. مجددی آنچنانکه دیده شد، آدم رک و راستگوی بود. جنگ‌ها، غارت‌ها و چپاول دارای مردم توسط مجاهدین را محکوم میکرد و بصراحت اعتراف میکرد که از این لحاظ او خجالت میکشد که خود را مجاهد بشمارد. در عین حال آن همه بی‌نظمی و بی‌امنیتی را در شهر کابل به گردن گارنیزیون کابل و احمدشاه مسعود که قوماندان گارنیزیون کابل و وزیر دفاع بود می‌انداخت. او میگفت: من امر میکنم و فرمان میدهم اما کسی بدان عمل نمیکند. حتی خطابه‌ها و مصاحبات من در تلویزیون سانسور میگردد و از نشر کامل آن جلوگیری میگردد. او بارها از ناتوانی حکومت مجاهدین و عدم تامین امنیت در شهر کابل بوسیله موظفین امنیتی اعتراف کرد و از آنهایی که دارایی و هستی خود و وابستگان خود را از دست داده بودند با اظهار تاسف معذرت خواست و گفت: «چه کارهای که نشد والله اگر روس این کارها را کرده باشد والله اگر کمونیست‌ها کرده باشند یا هیچکس دیگر، والله ما خجالت میکشیم که نام مجاهد را بگیریم. عزتی را که خداوند به مجاهد داده بود بزمین زده شد.»

معهداً دو روز قبل از ختم دوره قدرتش یعنی بتاريخ ۶ سرطان (۲۶ جون) شهر کابل مجدداً برای یک شبانه‌روز از طرف حزب اسلامی مورد ضربات موشکی قرار گرفت و صدها انسان، پیر و جوان و کودک همراه با منازل دولتی و شخصی از میان رفت. گفته

میشد دلیل این موشک‌پرانی بر شهر این بود که حضرت مجددی در روزهای اخیر حکومتش تلاش می‌ورزید تا دوره حکومت خود را برای مدتی دیگر تمدید کند، ولی حزب اسلامی که متوجه اوضاع بود، دست به اقدام زد و حضرت مجددی هم سر وقت از چوکی دولت اسلامی فرود آمد و دوباره به همانجایی رفت که از آنجا برای حکومت کابل آمده بود. در روز دوم تخت‌نشینی مجددی نواز شریف صدراعظم پاکستان به کابل آمد و در حالیکه طیاره حامل او با فیر مرمی‌های ضدهوایی بدرقه شد چک حاری ده میلیون‌دالر را به مجددی تسلیم داد و واپس پرواز نمود. حضرت مجددی در دوره زمانداری خویش به حزب وحدت (حزب اهل تشیع هزاره‌ها) و همچنان به جنبش ملی اسلامی افغانستان تحت رهبری جنرال دوستم، در شورای جهادی پنج‌پنج کرسی معین کرد و داد. و در روزهای اخیر قدرتش معاش مامورین دولت را دو چند اعلان نمود. مگر با پس شدن او از قدرت این فرامیس او نادیده گرفته شد که عواقب ناگوار بدنبال داشت.

گلبدین حکمتیار که چوکی صدارت به او تعلق داشت از ورود بکابل و اشغال کرسی صدارت به این دلیل که نظامیان کمونیست و بخصوص میلشای اوزبک در کابل قدرت دارند تا زمانیکه همه آنها خلع قدرت نشوند، او به کابل وارد نخواهد شد، خودداری ورزید.

در میان رهبران جهادی احزاب و تنظیم‌ها، آیت‌الله محسنی رهبر حزب حرکت اسلامی، بخاطر خطابه‌های عالمانه‌اش که هر هفته در مسجد محمدیه ایراد میکرد و از تلویزیون و رادیو پخش میشد و همچنان پیر سیداحمد گیلانی رهبر مجاز ملی، بخاطر عدم تعصبش در برابر مامورین و کارمندان رژیم سابق و عدم حساسیت در برابر پوشیدن دریشی و لباس اروپائی و تراشیدن ریش و کرکتر روشنفکرانه‌اش بیشتر مورد تائید شهریان کابل بودند.

حکومت استاد ربانی و آغاز جنگ‌های قومی و مذهبی در کابل

بر طبق فیصله پشاور، پس از دوره دومامه حکومت صفت‌الله مجددی، نوبت به استاد ربانی رسید. آقای ربانی پس از اعلان خط مشی حکومت خود، حزب وحدت و جنبش ملی. اسلامی را از مقامات دولتی‌ایکه برای آنها مشخص کرده

بود، محروم ساخت.

استاد ربانی با این کار خود، گویا به انبار باروت آتش زد و بلافاصله چنان آتشی در غرب کابل شعله ور گشت که فاجعه آمیزترین حوادث را بیار آورد. حزب وحدت (حزب اهل تشیع هزاره ها که از طرف ایران حمایت میشود) وقتی خود را با بی التفاتی دولت استاد ربانی مواجه دید، خواست واقعیت خود را از طریق توسل بزور به اثبات برساند. در وهله اول از اوامر وزارت دفاع (که احمدشاه مسعود در رأس آن قرار داشت) مبنی بر ترک مواضع شان از داخل محلات مسکونی شهر ابا ورزیدند و به مقاومت دست زدند.

دولت در نظر داشت تا برای تامین نظم و آرامش در کابل، مجاهدین مسلح را از داخل شهر بیرون بکشد. به همین منظور عساکر دولتی به خلع سلاح افراد مسلح پرداختند. تانکها و زره پوشهای دولتی این عملیات را حفاظت میکردند. در هر نقطه ای که عمارات دولتی و یا منازل شخصی را تنظیمهای مختلف در اختیار داشتند، به آنها امر میشد تا تخلیه کنند و در صورتیکه از این امر سرپیچی بعمل می آمد، مورد ضربه توپ و راکت قرار میگرفت. روز ۲ جولای ۹۲ = ۱۲ سرطان ۷۱، مرکز تداوی معیوبین که توسط متخصصین ملل متحد تداوی صورت میگرفت و در تصرف مجاهدین مسلح بود، در برابر قوای دولتی به مقاومت پرداخت قوای دولتی مرکز را تحت آتش راکت گرفت. مامورین ملل متحد که تعدادشان به ۲۵ نفر میرسید همگی توانستند سالم از محل حادثه فرار نمایند، اما اشغالگران پس از آنکه یک نفر کشته دادند و مجاهد دیگری مجروح شد، حاضر گردیدند مرکز را تخلیه کنند. واحدهای رشید درستم و سید منصور نادری و جنرال مومن و احمدشاه مسعود در این عملیات پاکسازی نقش عمده داشتند. از آنجا که نیروهای حکمتیار در این عملیات پاکسازی شرکت نداشت، عملیات با مقاومت روبرو میشد. زیرا به پندار حزب اسلامی هدف پاکسازی خارج کردن نیروهای حکمتیار از شهر بود و هنگامی که داکتر قاسم یکی از قوماندانان معروف حزب اسلامی در روز اول عملیات پاکسازی به قتل رسید، غضب حزب اسلامی را دامن زد.

احمد شاه وزیر داخله حکومت که داکتر قاسم به معیت او بود و کشته شده بود، بر شیوه عملیات پاکسازی انتقاد کرده گفت: «در عملیات پاکسازی باید نمایندگان تمام

احزاب اسلامی اشتراک میداشت اما چونکه اعلان موضوع نا وقت صورت گرفت، سوءتفاهم رخداد ولی امید است که واحد مختلط را فردا بکار اندازیم.» انجنیر احمد شاه وزیر داخله منسوب به حزب اتحاد اسلامی بود.

طوریکه گفتیم مرگ داکتر قاسم قوماندان حزب اسلامی غضب حکمتیار را دامن زد و رو شنبه ۴ جولای (۱۴ سرطان) حزب اسلامی از سمت جنوب کابل به پرتاب راکت بالای کابل شروع کرد و قوای دولتی مجبوره مقابله با آن پرداخت و بالنتیجه پنجاه نفر مقتول و صدها نفر مجروح و صدها خانه شخصی ویران و خراب گردید. بنا بر گزارش ریوتر، در همین روز یکی از راکت‌ها در داخل ارگ در نزدیک اتاق رئیس جمهور ربانی اصابت کرد که بر اثر آن بادیگارد و در نفر حاضر باش استاد ربانی زخمی و حدود سه صد نفر دیگر در شهر کابل مجروح شدند. همچنان بین قوای حکمتیار و نیروهای فرقه ۵۳ عبدالرشید دوستم در بالا حصار جنگی رخداد که متعاقباً مواضع مختلف در شهر تحت حملات راکتی قرار گرفت. راکت‌های حزب اسلامی در نزدیکی هتل آریانا و استیشن ملی بس اصابت کرد که بالنتیجه ۳۲ نفر مقتول و ۵۰ نفر زخمی بر جای گذاشت. همچنان یکی از راکت‌ها بداخل بالا حصار که در تصرف فرقه ۵۳ قرار داشت اصابت نمود که به قتل ۱۰ نفر ملیشه و مجروح شدن ۳ نفر ملیشه انجامید. و تعداد دیگری از مردم در اطراف بالا حصار جان خود را از دست دادند.

استاد ربانی در یک پیام رادیویی گفت: «بسیار متأسفم که این حملات صورت میگرد، من سعی کردم نظم و آرامش در کابل قایم شود و مردم احساس مصونیت کنند...»

در ادامه این راکت پرانی، یک راکت هم بر وزارت سابقه مخابرات اصابت کرد که به قتل پنج نفر انجامید و تعدادی را هم زخمی نمود. شفاخانه صلیب احمر بین المللی اعلام داشت که ده نفر مجروح حین مواصلت به شفاخانه جان دادند و هشتاد نفر دیگر برای تداوی آورده شده‌اند.

چنین به نظر میرسد که تعداد تلفات و مجروحین چندین برابر ارقامی باشد که ریوترو بی بی سی گزارش داده‌اند زیرا قوای دولتی نیز به راکت پرانی بمقابل حزب اسلامی می پرداختند و این امر سبب تلفات زیاده‌تر میگردد. در شفاخانه میوند بحد زخمی‌ها پهلوی هم بر روی سرک‌های صحن شفاخانه افتاده بودند که داکتران فریاد

میزدند: ما برق، آب و دوا نداریم، پس چطور اینقدر زخمی را تداوی کنیم؟ این جنگ شدید و تلفات بزرگ بروز شنبه ۴ جولای هنگامی صورت گرفت که آوازه ورود صدراعظم موظف معلم فرید به کابل زمزمه میشد که فردا یکشنبه میآید. اما صدراعظم مذکور دو روز بعد از این راکت باران شهر کابل، همراه با دو هزار مجاهد مسلح بسوی کابل سرازیر شد. اما در عقب گردنه خیر خانه، قوای دولتی مانع ورود صدراعظم با آن همه قوا گردید و فقط اجازه داد صدر اعظم با ۳۰۰ نفر از هواخواهان خود وارد کابل شود. بهر حال معلم فرید در حالیکه چندین غراده موتر سایکل بشمول تانک و زره‌دار او را محافظت مینمودند، وارد کابل شد و پس از ایراد بیانیه رادیویی و خط مشی حکومت خود در ضیافتی که از طرف رئیس دولت اسلامی به افتخارش ترتیب یافته بود شرکت جست.

معلم فرید وظیفه داشت تا لست جدید اعضای کابینه را در مشورت با استاد ربانی ترتیب داده به شورای قیادی پیش کند. اما او موفق به چنین کاری نشد و دو هفته پس از ورود او در غرب کابل بین حزب وحدت و حزب اتحاد اسلامی (مورد حمایت عربستان سعودی) برهبری استاد عبدالرسول سیاف بر خوردی خونین صورت گرفت که عواقب بس خطرناک و وحشتناکی داشت. هر دو حزب با استعمال سلاح خفیه و ثقلیه بر مواضع یک دیگر در نواحی خوشحال مینه، کارته مامورین، کوه سنگی، کارته ۳، کارته ۴، دشت برچی، قلعه شاده، دادخونزیزی دادند و با پرتاب موشک‌های دور منزل و نزدیک منزل و شلیک توپ و تانک و خمپاره و ماشیندار خفیف و ثقیل باعث تلفات انسانی و تخریب صدها منزل رهائشی و ساختمان‌های دولتی شدند. جنگ‌های مذهبی و قومی و نژادی و به عبارت دیگر جنگ‌های تن بتن خیابانی و کوچه بکوچه، میان شیعه و سنی از یک سو و جنگ میان پشتون‌ها و هزاره‌ها از سوی دیگر در تمام نواحی متذکره چنان مشتعل شد که تاریخ نظیر آن را در افغانستان به یاد ندارد. قسمت غرب کابل درست شبیه میدان جنگ‌های لبنان و بیروت شده بود. گفته میشد در این جنگ‌ها، اعراب سودانی و مصری و الجزایری نیز شرکت بسته بودند.

در این زدوخورد که مدت یک‌هفته با شدت و خدت تمام برای قدرت‌نمایی و در هم کوبیدن قدرت طرف مقابل ادامه یافت. هزاران خانواده به ماتم از دست دادن فرزندان، پدران، مادران و دختران جوان و دارایی خود نشستند. هر دو طرف به دستگیری و

زندانی ساختن و شکنجه دادن افراد منسوب به ملیت یا مذهب و تنظیم طرف دیگر برداختند. و چه بسا کسانی که از مرگ بوسیله موشک و خمپاره نجات یافته بودند، ولی در چنگال دژخیمان متعصب این دو حزب، هستی خود را از دست دادند و رهسپار بیار عدم گردیدند.

به گفته رسانه های گروهی بین المللی به تاریخ ۲۰ جولای (۳۰ سرطان ۷۱) و ۲۱ جولای تلفات جنگ در دو روز اول میان حزب وحدت و حزب اتحاد اسلامی سخت نکان دهنده بود. بقول رادیو فرانسه تعداد مقتولین به یکصد نفر و مجروحین به ۳۰۰ نفر میرسید. صدای امریکا، تعداد مقتولین را دوصد نفر و مجروحین را حدود ۴۰۰ نفر و بی بی سی، ارقامی متفاوت تر از این دو منبع را نشر کردند. اما شاهدان عینی تعداد کشته گان را ۷۰۰ نفر و تعداد مجروحین را بیشتر از ۱۲۰۰ نفر روایت میکردند. بسیاری از زخمی ها که در زیر خانه های مخروبه بعداً جان دادند، تا مدت ها کسی از آن ها اطلاع نداشت. زیرا با اصابت مرمی توپ یا راکت، زنده ها پا بفرار می نهادند و آنهایی که زخمی و یا در زیر دیوار خانه و یا خاک و چوپ گیر می افتادند، یا همانجا تلف میشدند و یا از عدم واریسی و انتقال به شفاخانه ها جان میدادند. علاوئاً کشتارهای دسته جمعی که هیچکس نمیتواند رقم آن را تثبیت نماید، نیز بوسیله گروه های متخاصم روایت میشد.

داستانهای جانگاہی از بیرحمی و قساوت هر یکی از این دو گروه مجاهد و تشنه بخون همدیگر روایت میشد که مو بر اندام انسان های با احساس راست میکند و اضافه گویی هم نیست و واقعیت داشت. مثلاً، روایت میشد که در میرویس میدان و دشت برخی و خوشحال مینه که در تصرف حزب وحدت بود، افراد رهگذر منسوب به ملیت یکدیگر را دستگیر و در کانتی نرهای بدون منبذ زندانی میگذاشتند و چون تعداد افراد دستگیر شده در هر محلی بسیار زیاد بود، آنها را مانند خشت پهلوی هم قطار ایستاده میکردند. و بعد دروازه آنها از عقب قتل میزدند و چون هوا در کابل در ماه های سرطان و اسد به منتهای گرمی خود میرسد، پس از چند دقیقه یا نیم ساعت بعد وقتی دروازه کانتی نر باز میشد تا افراد دیگری در آن جابجا شود، بسا دیده شده که همه افراد زندانی شده جان داده اند. گاهی هم قهر و غیض گروه مخالف (البته در مورد خشم حزب وحدت روایت میشد) بحدی غلیان مینمود که بر افراد زندانی در داخل

کانتی‌نرها پترول و نفت می‌پاشیدند و بعد آنها آتش میزدند تا بدین‌سان انسانهای روز برگشته در داخل کانتی‌نر شعله‌ور، ذوب و گداخته شوند یا در برخی نقاط انسانهای اسیر را زنده در داش‌های خشت‌پزش می‌انداختند. و یا افراد طرف مقابل یا ملیت دیگر را دستگیر کرده با کوبیدن میخ‌های ۴ تا ۶ اینچ در پیشانی و فرق سر آنها، آتش کینه‌توزی و انتقام‌جویی طرف مقابل را شعله‌ور تر میساختند.

در جنگهای زمستان ۱۳۷۱ وضع از این هم بدتر شده بود. بریدن گوش و بینی و کشیدن چشم و دندان و بریدن پستان زنان و دختران و تجاوز بر آنان. و لخت کردن و برهنه روی جاده‌ها رها ساختن و انداختن اجساد لخت بر سرک‌ها، همقفس کردن اسیران با شیر و پلنگ در باغ‌وحش کار عادی و روزمره گروه‌های متخاصم شمرده میشد.

در ساحه پوهنتون کابل که در تصرف حزب وحدت قرار داشت روایت میشد که مردان پنجشیری و افراد حزب اتحاد اسلامی را به انتقام جنایات‌شان در افشار، گردن میزدند و از حرکات تن‌های بدون سر احساس لذت و شادمانی میکردند. از انسانهای زنده تخته‌نشانی‌زنی میساختند و هر نقطه از بدن اسیر روز برگشته را نشانه می‌گرفتند. در تفرجگاه ده‌بوی مردان را سر میزدند و از یک پا مثل گوسفند بدرخت‌ها آویزان میکردند. در گولایی دهمزنگ، زنان پستان بریده را از دریاچه‌های ارسی بیرون می‌آویختند و برخی را شکم می‌دریدند تا جان بدهند. بسا از زنان بدبخت را در آنجا در پنجره اتاق‌های ریاست ترافیک کابل صلیب میزدند و بالای سر آنان از خون شعار و دشنام به طرف مقابل مینوشتند. روایت میشد که برای اسیران گوشت اسیران را جوش داده می‌خوراندند و اسیری که آب میخواست، مجبور میساختند تا از طریق گذاشتن قیف در دهن اسیر تشنه ادرار خود را رها سازند و هر وقتیکه ادرار از سر قیف سرریزه مینمود میگفتند، اکنون سیراب شده است. از یک نوع جزای دیگر به اسراء روایت میشد که واقعا تکان‌دهنده بود. مثلا برای اسیر تشنه جای داغ فراوان میدادند و بعدا اسیر را دست بسته بدرخت یا پایه و ستون خانه می‌بستند. و سپس مجرای ادرار مرد اسیر را با نخ محکم می‌بستند، یکی دو ساعت بعد مثانه اسیر می‌ترکید و بمرگ پز از عذاب اسیر می‌انجامید. بعدا اسیران را با مرده‌ها می‌بستند تا از گرسنگی گوشت مرده‌ها را بخورند و خود نیز بمیرند. برخی از اسیران را زنده پوست مینمودند و یا آلت تناسلی وی را قطع میکردند. از گوش‌های بریده

حمایل میساختند.

در نواحی کوتاه سنگی (میرویس میدان) از بیرل‌های پر از پستان‌های بریده زنان روایت شده و نیز گفته شده است که گاهی مجاهدین مقیم میرویس میدان و خوشحال میته، عابرینی که برای خریدن نان خشک از محلات دورتر بدانجا رفته بودند، فریاد میزدند که: «او بیا در نان ته خشک نخور، بیا این گوشت را بگیر و ببر و پخته کن و بخور. اما هوش‌دار که تا خانه سر این خریطه را باز نکنی.» عابر بیچاره که از ترس میلرزید با تشکر خریطه گوشت را گرفته از محل دور میشد و چون چنین توقعی از مجاهد نداشت که به او کمک کند، دورتر از چشم مردم وقتی سر خریطه را باز میکرد، میدید که مقدار یک یا دو کیلو چشم و گوش و بینی و پستان زنان در خریطه جابجا شده است. بسیاری از اینگونه قربانیان در شفاخانه‌های پاکستان جهت تداوی رفتند و این حکایت‌ها را برای دکتوران و مردمان آنجا میکردند. در ماه‌های بعد گروگان‌گیری یک منبع درآمد پولی برای عاملین آن شد و افرادی را که پولدار می‌بودند چه از گروه مخالف می‌بود یا نمی‌بود، دستگیر و محکوم به پرداخت جریمه‌ی گزاف از پنج میلیون تا پنجاه میلیون می‌نمودند. و وای بحال کسی که توان پرداخت مبلغ جریمه را نداشت.

در ایام درگیری جنگ میان گروه‌های متخاصم (در اسد ۱۳۷۱) سیلی از زنان و مردان و جوانان و اطفال و پیرمردان و کودکان بسوی شهر سرازیر شدند و چنان با وحشت محل مسکونی خود را ترک گفته پا به فرار نهاده بودند که در مسیر حرکت آنان هنگام فرار هزاران بوت و چپلاک زنانه و طفلانه افتاده بود و فرار کنندگان حتی فرصت برداشتن بوت خود را هم نیافته بودند و پای برهنه خود را از محل جنگ و گروگان‌گیری دور ساخته بودند. بدینسان در مدت یک هفته اول از ماه اسد محشری از کشتار انسان و تخریب و آتش‌سوزی منازل و ساختمان‌های در نواحی خوشحال مینه، میرویس میدان، دشت برچی، کارته مامورین بر پا بود و مردم و کسانی که از آن نواحی جان سلامت برده بودند، قصه می‌کردند که چهره این نواحی بر اثر فیر سلاح‌های ثقیله طرفین کاملاً عوض شده و به مشکل میتوان باور کرد که این‌ها، همان نواحی معمور و زیبای چند روز قبل کابل بوده‌اند که بدین شکل درآمده‌اند.

پس از این همه کشت و کشتار و وحشت و تخریب بود که استاد ربانی حاضر شد دوباره حقوق حزب وحدت را در دولت خویش برسمیت بشناسد و سه کرسی وزارت در

اختیار آن حزب بگذارد، و غایله برادرکشی را در کابل خاموش نماید. رهبران هر دو حزب در ختم این جنگ خود را بی خبر از این درگیری وانمود کردند و حاضر شدند تا برای جلوگیری از تصادمات بعدی یک قطعه از عساکر دولتی در خط فاصل مواضع آن دو حزب در ناحیه خوشحال مینه متمرکز گردد. وزارت دفاع فوراً این طرح را در آن ناحیه پیاده کرد ولی مردم به دوام آتش بس باور نداشتند. زیرا تجارب گذشته بدعهدی و بدقولی رهبران را در این موارد به اثبات رسانده بود.

هنوز گلیم ماتمرداری شهریان کابل از این فاجعه بی نظیر جنگ‌های اتنیکی و مذهبی جمع نشده بود که حزب اسلامی برهبری آقای حکمتیار به دولت ربانی اخطار داد که دولت باید ملیشان اوزبک مربوط عبدالرشید دوستم را که در گذشته مجاهدین را در مواقع و مواضع مختلف ضربه زده و از رژیم کمونیستی سابق حمایت میکرد، از کابل اخراج نماید و همزمان با آن باید تمام صاحب‌منصبان اردوی سابق از مقامات دولتی محروم ساخته شوند. در غیر این صورت دست به سلاح خواهد برد و خود به تصفیه آنها خواهد پرداخت.

این اخطار به حزب اسلامی سبب شد تا جنرال دوستم که خود را رئیس جنبش ملی اسلامی افغانستان و رئیس شورای نظامی سمت شمال اعلام کرده بود، نیروهای بیشتری توسط هواپیماهای نظامی به کابل اعزام دارد. این اقدام جنرال دوستم طبعاً مایه غضب بیشتر حزب اسلامی شد و مخصوصاً پس از آنکه وزارت دفاع دولت اسلامی، توضیح داد که ملیشای اوزبک، جزو اردوی اسلامی افغانستان اند، حزب منع پروازهای طیارات نظامی و ملکی را در میدان هوایی کابل مجدا اخطار نمود. و چون دید به اخطار به اش از طرف دولت ربانی و ملیشای اوزبک-وقعی گذاشته نمی‌شود، در صبح روز ۱۸ اگست ۱۹۹۲ = مطابق ۱۸ اسد ۱۳۷۱ که آقای ربانی قصد داشت به تهران پرواز نماید میدان هوایی کابل زیر بمباری راکت‌های سکر ۶۰ و غیره قرار گرفت و بزودی دو طیاره مسافربری داخلی باختر از جمله ۴ طیاره و یک طیاره مسافربری بین‌المللی آریانا از جمله ۳ فرزند همراه با چند طیاره باربری نظامی یکجا با ذخایر بنزین طیارات به آتش کشیده شد.

ای کاش حزب اسلامی به همین خسارات اواره بسنده میکرد. اما از بد بدترش توبه‌ا توجه کنید. صبح روز ۱۹ ماه اسد درست سراسعت پنج صبح که هنوز کسی از منزل

خود بیرون نیامده بود و شاید بسیاری از شهریان کابل هنوز در خواب بودند که آتش جنگ بی‌امان راکتی (موشکی) از جنوب و شرق کابل به استقامت میدان هوایی کابل، ارگ ریاست جمهوری، وزارت دفاع، وزیر اکبرخان، تپه مرنجان، تپه بی‌بی مهر و بالاحصار، کوه تلویزیون آغاز شد و بدون وقفه تا ساعت ۷ شام برای مدت ۱۴ ساعت لاینقطع ادامه یافت.

بر طبق قیدگیری‌های متعدد در هر دقیقه ده راکت و در هر ساعت ۶۰۰ راکت و در ظرف ۱۴ ساعت جمعا ۷۲۰۰ راکت از جانب حزب اسلامی حکمتیار بر شهر کابل و نقاط متذکره فیر شد و هرگاه فیرهای متقابل نیروهای دولتی و ملیشای اوزبک را که بوسیله، توپ و اورگان ولونا و راکت و بیم ۱۳ و بیم ۲۱ و غیره بر مواضع حزب اسلامی صورت گرفته اقلا چهار برابر موشک‌های فیر شده حزب اسلامی محاسبه کنیم، تخمین ۳۰ تا ۳۵ هزار فیرهای ثفیله بر شهر و حومه آن پرتاب شده که بدون شبهه تلفات جانی ناشی از آن به هزاران انسان بالغ میشد و خسارات مالی از ناحیه تخریب و آتش سوزی ساختمانهای شخصی و دولتی به هزاران ملیون دالر بالغ میشد.

این جنگ و آتش‌افروزی و تخریب و ویرانگری ناشی از آن، برای ۲۱ روز متواتر با کمی تفاوت از روز اول ادامه یافت و در مقایسه با تلفات جانی و خسارات مالی روز آغاز این جنگ، میتوان خسارات و ویرانی‌های وحشتناک ۲۰ روزه را تخمین زد.

از همان روز اول جنگ تمام تاسیسات تولیدی و اقتصادی و خدماتی و فرهنگی کشور حریق شده رفت. شبکه آبرسانی و برق و مخابرات و تلویزیون فلج گردید. تمام ذخایر نفتی و سوخت آتش گرفت. شفاخانه‌ها از لاش مرده‌ها انباشته شده رفت و عملیات جراحی مریضان زخمی بدون کاربرد ادویه بی‌هوشی صورت میگرفت. معهدا صدها زخمی از بی‌دوایی و عدم معالجه و رسیدگی عاجل جان سپردند. مرده‌ها اکثرا در شفاخانه‌ها گندیده شده کرم زده بودند و چون اقارب آنها برای بردن جسد مرده خویش حاضر نمیشدند، بناچار در صحن شفاخانه بدفن دسته جمعی آنها پرداخته شد.

از آنجایی که شعاع جنگ قسمت‌های مختلف شهر را در بر میگرفت و وسایل انتقال زخمی‌ها و مرده‌ها به شفاخانه‌ها وجود نداشت، هرگز احصائیه و آمار دقیق از مقتولین و مجروحین جنگ تهیه شده نتوانست و بدون شبهه هزاران کشته و مجروح بدنبال داشته است. گرچه گزارشگران بین‌المللی قربانیان این حادثه خونین را ۲۵۰۰ نفر

وانمود کرده‌اند و در حدود ۵۰۰۰ نفر زخمی‌ها و مجروحین را تخمین کرده‌اند. مگر کم از کم در جنگ وحشتناک و طوفان گون و سیل آسای ۲۱ روزه میتوان قربانیان آن را تا ۲۰ هزار نفر تخمین زد.



احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار

در این جنگ نواحی چهلستون، باغ بابر، بالاحصار، تپه مرنجان، مکروریان‌ها، تپه بی‌بی مهر و، وزیر اکبرخان، پل باغ عمومی و اطراف ارگ ریاست جمهوری، میدان هوایی بشدت تخریب شدند. مردم این نواحی با سراسیمه‌گی از این سوی شهر به آن سوی شهر فرار میکردند. مهاجرت و فرار دسته جمعی شهریان کابل از نواحی شرق و جنوب و غرب بسوی ناحیه خیرخانه بشدت جریان یافت. تعدادی از مردم شهر که توان مالی داشتند بسوی جلال‌آباد و مزار شریف و قندهار رخت مهاجرت بستند و رفتند. چور و چپاول دارایی مردم به حد اعلی خود رسید و در بسا موارد مصیبت دیدگان تا مرده خود را بیرون برده دفن میکردند و برمیگشتند، مشاهده میکردند که دایمی باقیمانده‌شان بغارت رفته است و دردآورتر اینکه بعضا مالک منزل را با زور سرنیز و تهدید بمرگ مجبور مینمودند تا خود اثاثیه و اموال منزل خود را بدوش گرفته در موتر غارتگران جابجا نماید. در نواحی کارته‌نو و چهلستون و میرویس میدان حدوث

این واقعات را روایت میکردند. مردمان این واحی اکثرا مرده‌های خود را در داخل حویلی خویش دفن مینمودند. برخی از اطفال و کودکان که در نزدیکی آنها مرمی توپ و راکت اصابت کرده بود، از زبان گنگ و یا از گوش‌ها کر میشدند. زنان باردار بر اثر وحشت از صدای هیبتناک راکت و خمپاره قبل از وقت معینه بار بر زمین میگذاشتند. بدین سان مدت ۲۱ روز در کابل بر اثر آتش جنگ بی‌امان و هستی‌سوز، محشر صفرا برپا بود و از طلوع آفتاب تا غروب مردم در زیر آتش راکت و توپ و اورگان و غیره سلاح‌های ثقیل و مهیب، با پای برهنه از آن سوی شهر به این سوی شهر می‌شتافتند و فریاد می‌زدند و میگریستند. البته آنانی که پول داشتند با کرایه گزاف لاری و کامیون کرایه میکردند و با زن و بچه‌های خود یا بسمت شمال یا شرق کابل رو به فرار مینهادند. خلاصه هرکس در غم خود و خانواده خود از خطر جنگ بود و از اقارب نزدیک و خویشاوندان خود در نواحی دیگر اطلاعی نداشت.

پنج روز بعد حزب اسلامی بتاريخ ۲۳ اسد مطابق ۱۳ اگست ضمن اعلامیه‌یی شرایط خود را بحکومت آقای ربانی خاطرنشان ساخت و متذکر شد که: قوای ملیشه اوزبک از کابل خارج شوند. قومنانی مشترک دفاعی شهر کابل تشکیل گردد، شورای قیادی مجددا احیاء گردد یعنی مانند دوره مجددی از اختیارات عام و تام برخوردار شود. انتخابات بزودی براه بیفتد. و از وسایل اطلاعات جمعی، استفاده مشترک صورت گیرد. اما احمدشاه مسعود این شرایط را نپذیرفت و آمادگی خود را برای مقابله با حکمتیار ابراز داشت. این اعلامیه هنگامی پخش گردید که بنا بر گزارش رادیو کابل و رسانه‌های گروهی بین‌المللی طیارات رشید دوستم بر مواضع حکمتیار حمله برده و تلفات سنگینی به نیروهای حزب اسلامی وارد ساخته بود. و در چند جبهه حزب اسلامی عقب‌نشینی کرده بود، هر چند حزب اسلامی مدعی پیشرفت‌هایی بود.

واقعا تا هنگامی که بلندترین قلعه کوه بابر که در آنجا دستگاه‌های راکت‌پرانی گلبدین حکمتیار نصب شده بود، توسط قوای دولتی فتح نشده بود، و تا زمانیکه تونل درون کوه عقب آن برج بدست نیروهای احمدشاه مسعود نیفتاده بود و خلاصه تا وقتیکه آخرین سنگرهای پرتاب راکت از بلندی‌های کوه چهل‌ستون بسوی شهر مورد بمباران طیارات دولتی قرار نگرفت و آن سنگرها فلج ساخته نشد حکمتیار هرگز حاضر به مصالحه و آتش‌بس نمی‌گردید. ولی تا فتح این سنگرها، مدت زیادی را در برگرفت و

چون هیچ فیری از آن سنگرها خطا نمیشد، لهذا اکثریت نقاط کلیدی و استراتژیکی دولتی مورد ضربات شدید قوای حکمتیار قرار داشت و نیرومندی حکمتیار را بر قوت‌های دولتی نشان میداد، مگر با فتح این سنگرها بدست قوای دولتی همینکه احساس شد که احمد شاه مسعود و متحدین او مواضع حزب اسلامی را یکی پی دیگری فتح کرده میروند، ناگاه سرو کله پاکستانی‌ها (جنرال حمید گل و قاضی حسین احمد) پیدا شد و موافقت‌نامه صلح میان حزب اسلامی و رهبر جمعیت اسلامی به امضاء رسید. (۸ سنبله ۱۳۷۱)



زنان سوگوار در کابل در مرگ عزیزان شان

مردم کابل از این موافقت‌نامه کم دوام راضی نبودند. زیرا میخواستند که این دو رقیب تا آخر با هم بزنند تا برنده و بازنده معلوم گردد و بار دیگر شهر و مردمان آن را بیراکت و توپ نیندند مگر متأسفانه که این‌طور نشد و چندی بعد باز آتش‌بس نقض شد و باز هم این دو حزب بر مواضع یکدیگر به راکت‌پرانی آغاز کردند. این بار هم جز مردم کسی دیگر بازنده نبود. هر دو طرف خود را برنده میگفتند، شاید هم راست میگفتند.

بتاریخ ۱۴ اگست، ۲۴ اسد، شورای امنیت ملل متحد بدرخواست سرمنشی ملل متحد بالای موضوع افغانستان بحث نمود. شورای امنیت شفاارش کرد. تا طرفین مناقشات خود

را از طریق مفاهمه و مذاکره حل کنند و آتش‌بس فوری اعلام گردد و بخارجیان مقیم کابل فرصت داده شود که سلامت از معرکه بیرون برآیند.



حکمتیار و ربانی دریک ضیانت دولت پاکستان؛ غلام اسحق خان رئیس جمهور پاکستان ایشان را برای صرف طعام دعوت می نماید.

حکمتیار فقط بیک روز آتش‌بس قبلا موافقت خود را ابراز داشته بود و گفته بود که خارجیان صرف میتوانند از راه زمین از کابل خارج شوند، نه از طریق هوا، زیرا میدان هوایی از تاریخ ۱۸ اسد به بعد مسدود شده بود و پیوسته زیر آتش راکت قرار داشت تا نیروهای نظامی دوستم از آنجا فرود نیابند. معهذا پس از خروج اعضای کوردپلوماتیک از کابل از طریق جلال‌آباد، سفیر شوروی و اعضای آن سفارت از میدان هوایی کابل در حالی پرواز نمودند که دو طیاره نظامی باربری شوروی در میدان هوایی کابل فرود آمدند و پنج دقیقه بعد یکی از آنها مورد اصابت راکت نیروهای گلبدین حکمتیار قرار گرفت و دود آن به آسمان بلند شد. در همین اثنا و در ظرف کمتر از پنج دقیقه طیاره دومی شوروی از میدان هوایی بلند شد و گویا سفیر و کارمندان سفارت را که در حدود بیش از ۲۰ نفر بودند از بالای راکت باری نجات دادند. چه یکروز قبل بر اثر پرتاب راکت در داخل سفارت شوروی در کابل، سه نفر کارمند سفارت مقتول و سه نفر دیگر زخمی شده بودند.

همچنین دو نفر کارمند افغانی ملل متحد که یکی بنام انجنیر حلیم ضیا نامیده می‌شد و استاد پوهنتون کابل و مرد حساس و با درد و صاحب قلم بود نیز در اثر اصابت راکت در چهارراهی انصاری به هلاکت رسیدند و سازمان ملل اعلام داشت که اداره خود را از کابل به مزار شریف انتقال دهد و کمک‌های بشری خود را در آنجا به آوارگان جنگ کابل ادامه بدهد و بعد چنین کرد.

متأسفانه در ظرف کمتر از پنجاه روز حکومت استاد ربانی در حدود ۲۰ هزار نفر از شهریان کابل سلامت جسمی و روحی و دارائی خود را از دست دادند. جنگ‌های اتنیکی، قومی و مذهبی آهسته آهسته به جنگ قدرت طلبی و قدرت نمائی تبدیل شده رفت و از آن به بعد تمام جنگ‌های خونین در دو سال و نیم اخیر یعنی از جون ۹۲ تا دسامبر ۱۹۹۴ همگی بر محور قدرت طلبی و قدرت نمایی میان اجزای و تنظیم‌های معروف به مجاهدین ادامه یافت و بدبختی‌ها و سیاه‌روزی‌های فراوان برای مردم و کشور افغانستان به ارمغان آورد.

دولت روز ۱۹ ماه اسد را روز ماتم ملی اعلان نمود ولی متأسفانه که این ماتمداری تا هنوز خاتمه نیافته است.

مجاهدین با نشان دادن سیمای بس خشونت‌بار از خود، بدترین و نابخشودنی‌ترین حزبی‌های رژیم گذشته را برأت دادند و مردم و آنانی که برای سقوط رژیم گذشته دعا می‌خواندند، بدترین‌های رژیم قبلی را بر مجاهدین جنگ افروز و مرگ‌آفرین افغان ترجیح می‌دادند. زیرا می‌دیدند که مجاهدین جز کشتن و چپاول و غارت و راکت‌زدن و آتش‌افروزی و ویران کردن شهر و همه‌دار و ندار وطن، بفکر حکومت کردن و آرامی اوضاع و امنیت و مردم نبودند و نیستند.

مردم از مجاهدین انتظارات دیگری داشتند و آرزومند بودند که با آمدن آنان و استقرار حکومت اسلامی، دامن جنگ و خونریزی و برادرکشی یکباره برچیده می‌شود، دیگر صدای وحشتناک راکت و خمپاره، خواب آرام کودکان آنان را بر هم نمی‌زند و از صدای وحشت‌بار آن اطفال بخود نمی‌لرزند و مادران دیگر به داغ فرزندان و جگرگوشه‌های خویش نمی‌سوزند. زنان تازه عروس بزودی بیوه نمی‌شوند و چادر سیاه بر سر نخواهند گذاشت. دیگر فقر و گرسنگی و ماتمداری از دیار ما رخت بر می‌بندد و بجای آن خنده شادمانی بر لب‌ها می‌شکفت. رفته‌گان دوباره بخانه و کاشانه خویش

برمیگردند و به کار عمران و شادابی و بازسازی میهن پرداخته میشود. مواد خواربار ارزان تر و فراوان تر از گذشته میگردد. اما متأسفانه که این آرزو به یاس و ناامیدی و درد بیکران مردم مبدل شد.

نگارنده نیز که جزو شهریان کابل بودم انتظار داشتم پس از انتقال قدرت به رهبران جنبش مقاومت ملی، یکی دو ماه بعد امنیت و ثبات سیاسی کشور را فرا بگیرد و فضای تنفس برای همه گان میسر میشود، دیگر نشانی از بی بازخواستی و زورگویی و حق تلفی و ناروایی و خودکامه گی در دستگاه دولت به مشاهده نخواهد رسید. طبعاً از مشاهده این وضع که هرگز و هرگز تصور چنین وحشت و دهشت را نمی کردم و در هیچ کتاب تاریخ و جنایات بشر داستانی و مطلبی بدینگونه که دیدم و شنیدم، ندیده بودم، سخت وحشت زده شده بودم.

در جریان جنگ های قدرت نمائی، مطبعه دولتی سه بار حریق شد و ده ها عنوان کتاب چاپ شده با ماشین آلات آن حریق شد. دو عنوان کتاب طبع شده من نیز بنام های «مردم ناشناسی سیستان» و «قیام های مردم خراسان و سیستان در سه قرن اول هجری» قبل از خروج از مطبعه حریق شدند. من به همان اندازه که بخاطر مرگ نا به هنگام بچه هایم بر اثر فیرهای پی در پی موشک و خمپاره می اندیشیدم، برای داشته های فرهنگی جامعه خود که در معرض تباهی بیباکانه قدرتمندان و قدرت طلبان مسلح قرار گرفته بود نیز اندیشه مند و مشوش بودم. چه میدیدم که هیچیک از رهبران و قدرتمندان در فکر حفاظت و صیانت آن ها از یغما و چپاول نیستند. بر اثر این بی مبالائی بسا از گنجینه های فرهنگی کشور یا طعمه آتش راکت شد یا به یغما برده شدند آنچه اکنون مینویسم، خاطرات دردآلود نگارنده از اوضاع کشوری است که از مدت ۱۷ سال به این سو پیوسته ویران شده میرود و تا هنوز حاکمیت ملی در آن استحکام نیافته تا زخم های جانگاہ و خونچکان این کشور التیام یابد.

چرا کابل پیوسته در آتش می سوزد؟

کابل شهر دو میلیون جمعیتی و پایتخت افغانستان چرا پیوسته در آتش جنگ خانمانسوز مجاهدین میسوزد و خاکستر شده میرود؟ چرا هیچکسی از مدعیان قدرت دلش بحال این شهر زیبا و تاریخی و مردم روز برگشته آن نمی سوزد؟

آتشی که امروز در دل این شهر شعله ور است، سوزنده تر و ویرانکن تر از آتشی است که در قرن گذشته بدست انگلیس ها در آن افروخته شده بود. زیرا آن آتش اگر یک بازار و چند تا دکانی را سوختاند و بزودی خاموش گشت و آتش افروزان هم از کوی و برزن وطن بیرون رانده شدند. اما این آتش شهری را با آدمهایش سوختانده می رود و فرزندان آن بدان دامن میزنند. و دردآورتر این است که هر یکی خود را در بدست آوردن آن از دیگری دلسوزتر و مستحق تر وانمود میکنند.

اما تا آنجا که من می بینم و از طریق امواج رادیوهای جهان می شنوم، چندین حزب جهادی، در یک مسابقه بی سابقه در جهت ویران کردن و خراب ساختن و به آتش کشیدن همه چیز این شهر که روزی گذرگاه تمدنهای شرق و غرب و شمال و جنوب بشمار می آمد، شرکت ورزیده اند و داد ویرانگری و خون ریزی می دهند.

اخیرا کتابی بنام «سرباز خاموش» توسط یک تن از فعالین سازمان جاسوسی نظامی پاکستان که مدت چهار سال عملیات تخریبی را در افغانستان رهبری میکرد، به نگارش آمده و در آن توضیحات مفصلی در مورد نقش پاکستان و اهداف آن در جهاد افغان ها بر ضد شوروی ها داده است. بر اساس این نوشته ها، بر ملا میگردد که «جنرال اختر» (رنیس آی، اس، آی) پاکستان چگونه طرح ویرانی کابل را ریخته بود.

بر مبنای این طرح، کابل باید پیوسته تحت ضربات موشکی قرار بگیرد و بسوزد. زیرا ویرانی و خرابی کابل، کلید پیروزی برای «آی، اس، آی» بشمار می آمد. فرمول سرنگونی کابل با وارد ساختن «هزاران زخم» راکت و بمب و توپخانه از اختراعات جنرال اختر پاکستانی است. که متاسفانه از طرف تنظیم های جهادی افغان از ده سال پیش بکار گرفته شد و در مدت پس از پیروزی مجاهدین بر رژیم نجیب الله، اینک آنها از فواصل نزدیک تر و نشانه گیری دقیق تر، چنان خراب و ویران ساخته اند که دیگر کاملا از اهمیت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی گذشته خود فرو افتاده است.

این گفته شاعر ایرانی در حق شهر و وطن ما بدرستی صدق میکند که گفته است:
وطن ویرانه از یار است یا اغیار یا هر دو

مصیبت از مسلمانهاست یا کفار یا هردو؟

همه لال وطنخواهی زنند اما نمیدانم

وطنخواهی بگفتار است یا کردار یا هردو؟

آری، وطن ما افغانستان، امروزه ویران است. بعدیکه تمام شهرها، تمام تاسیسات عام‌المنفعه، تمام مرسسات تولیدی و اقتصادی و خدماتی و فرهنگی، تمام سیستم‌های سنتی و عصری و عنعنوی آبیاری در روستاها، و پروژه‌های مدرن که با مصرف ملیونها دالر و عرق‌ریزی هزاران فرزند رشید این آب و خاک به ثمر رسیده و هر یک به ده‌ها هزار انسان این وطن، آب و نانی تهیه میکرد صدمه کلی و بنیادی دیده است. مسئول این همه خرابی‌ها و ویرانی‌ها کیست! امریکاست یا شوروی! یا کشورهای منطقه یا رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان! یا داودخان بخاطر داعیه پشتونستان و یا رهبران تنظیم‌های جهادی! یا انگلیس‌ها و یا همگی آنهايي که بنحوی از انجا، در مسأله افغانستان از کودتای لور ۱۳۵۷ بعد ذیدخل بوده‌اند!

و اما بزعم من، قبل از همه فرزندان خود این وطن که خود را یار و یاور و غمخوار آن وانمود میکنند و سنگ وطنخواهی بر سینه میکنند، مسئول ویرانی وطن اند.

ممکن است گفته شود، دستانی نامرئی اغیار و بیگانگان است که برادر را علیه برادر و فرزند را علیه پدر و قومی را علیه قوم دیگر و ملیتی را بر ضد ملیت دیگر تحریک و تجهیز و تسلیح میکند تا خون همدیگر را بریزند. خانه‌داری یک دیگر را به آتش بکشند و بر مغلوبیت و مرده برادر یا هموطن خود افتخار نمایند و باد در گلوی خویش بیندازند و وطن را به این حال زار و به این روز نزار در آورند. این حرفها درست است ولی فراموش نباید کرد که این فرزندان خود این وطن اند که آله دست اغراض اغیار گردیده و در ویرانی و تباهی همه چیز وطن تلاش بخرج میدهند.

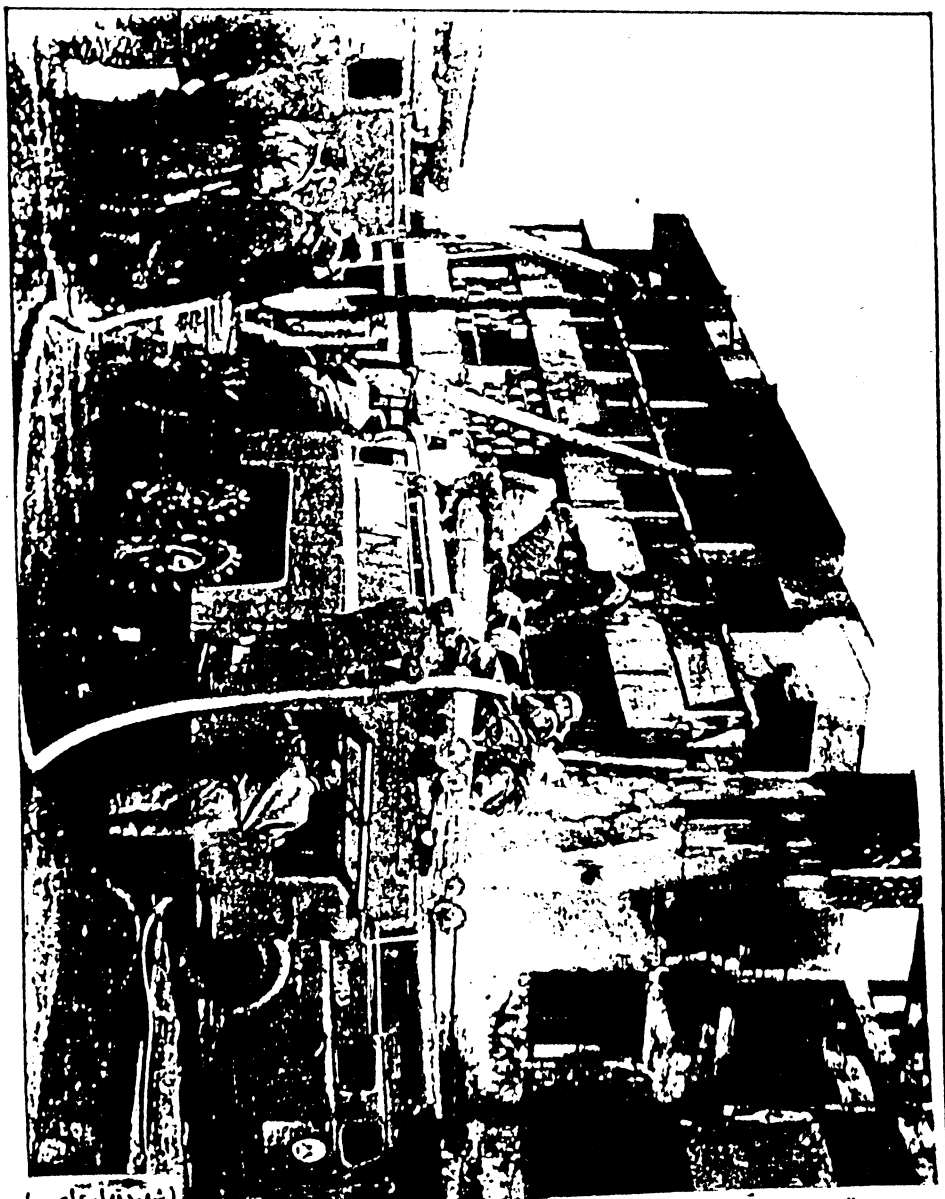
اگر شاه شجاع بخاطر بدست آوردن قدرت و تاج و تخت کابل، انگلیس‌ها را به اشغال افغانستان تشویق و رهنمایی نمیکرد، انگلیس‌ها خود جرئت تخطی به خاک افغانها را نداشتند و مدت چهار سال حیثیت، شرف و هستی و ناموس وطن را در زیر پاشنه آهنین خویش خورد و خمیر نمی‌ساختند.

و باز هم اگر رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان با همه لاف وطن پرستی خویش، بخاطر حفظ قدرت، شوروی‌ها را به اشغال کشور تشویق و راهنمایی نمی‌نمودند، ممکن نبود شوروی‌ها با این عقل و همت کم خود جرئت تجاوز و تهاجم به وطن ما را بنمایند و ده سال تمام با مدرن‌ترین وسایل جنگی و تخریبی، به ویران ساختن و تباه



فریاد زمین قیامت گل بدهد
تا تشبیه کوچکی ز کابل بدهد
قهار عاصی

خون از پرودوش آسمان گل بدهد
دوخ چقدر بلند باید سوزد



(شهید قهار قاسمی)

کوز گردید که بسیار عذابش کردید
 مرگتان باد که خستید و غرابش کردید
 کیسوانش بریدید و عتابش کردید
 ماتمی داده و با زخم مجاشش کردید
 داغ در داغ، به خونابه حجابش کردید
 طعمه آتشی از سرب مذاشش کردید
 اندرین شهره یک «هیچ!» حسابش کردید
 آوریدید به این خطه و بابش کردید

دریه در خاک به سر، گشته، کبابش کردید
 خانه ای را که سزاوار پرستیدن بود
 مادری را که به جز رنج به سر بر نکشید
 هرکسی را که امیدی و تمنایی داشت
 خواهری را که دعا گوی جوانی تان بود
 کودکی کار به لب ازخنده چراغی افروخت
 آنچه که بود ز فرهنگ و شرف آدم را
 و آنچه که از سر وحشت به جهان کس ندید

نمودن همه دار و نداریکه در طول یکصد سال امنیت و آرامش در کشور فراهم شده بود، پیردازند و سرانجام بر اثر قیام سرتاسری مردم بادیانت و با شهامت افغان، سرافکنده و ناکام به وطن خود مراجعت کنند.

اکنون هم احزاب مختلف جهادی، با آنکه قشون دشمن را وادار به اخراج از کشور و رژیم هواخواه مسکو را در کابل با سقوط مواجه نمودند، به خاطر کسب قدرت و تاج و تخت کابل را به آتش جنگ‌های مذهبی و قومی و نژادی کشیده‌اند. آیا این آتش را همان دست‌های اغیار در کابل، پایتخت وطن، روشن ننموده و به وسیله فرزندان خود این وطن، بنام‌های پشتون و تاجیک، ازبک، هزاره، شیعه و سنی بدان دامن نمی‌زنند؟ تا هستی باقیمانده از بمباردها شوروی‌ها و راکت پرانی‌های دستوری آی، اس، آی بکام نیستی و تباهی فرو رود. و آیا این آتش افریزی، زمینه را برای تجزیه کشور که خواست قلبی اغیار است، مساعد نمیگرداند؟ و در آن صورت آیا دست‌های اغیار برای بلعیدن قطعات تجزیه شده کشور دراز خواهد شد؟

مردم چیرفهم افغانستان و جهان میدانند که اگر آمریکا و کشورهای منطقه که روزی خود را غمخوار و یاور مردم افغانستان وانمود میکردند و جنگ مقاومت افغانی را در برابر قشون سرخ شوروی و رژیم کابل تقویت مینمودند، امروز هم بخواهند و اراده کنند به زودی می‌توانند شعله‌های این آتش را خاموش نمایند و هزاران انسان مظلوم و محتاج افغان را از مرگ حتمی نجات بدهند. ولی نمی‌خواهند، چرا؟ شاید برای آنکه نیروی افغانی و اسلامی در این کشور چنان خورد و خمیر شود تا زمینه برای تجزیه این کشور از هر جهت فراهم گردد.

سرمنشی ملل متحد پس از سقوط رژیم کابل، برای عودت پنج میلیون مهاجر افغان به کشورشان و اعمار افغانستان، صرف ۱۸۵ میلیون دالر از کشورهای عضو سازمان ملل متحد تقاضا کرد، اما این خواست او با بی‌تفاوتی از جانب کشورهای عضو آن سازمان روبرو شد. از اینجا میتوان به کم بها دادن مردم و جامعه افغانی از نظر کشورهای ثروتمند و صاحب غرض پی برد. زیرا این مردم و این جامعه نقشی را که تاریخ بدوش آنها گذاشته بود، دیگر با ناکام ساختن کمونیزم در افغانستان و اخراج شوروی‌ها از این کشور و سقوط رژیم قبلی، این نقش تاریخی ایفا شده و اضافه از این، کشورهای ثروتمند و غنی غرب و منطقه به آبادی و یا ویرانی این کشور و مردم آن دلچسپی و

علاقه بی ندارند.

باید خود مردم این کشور و قبل از همه رهبران جنبش آزادی بخش ملی، به هوش بیایند و بیش از این به تخریب و ویرانی کشور و پایتخت آن، کابل بخاطر کسب قدرت چند روزه تلاش نورزند که تاریخ لحاظ و رعایت هیچکس و هیچ شخصی را نمی نماید و در موقعش نقش مثبت و منفی هر کسی را به آیندگان بر ملا میسازد.

از تاریخ کشور خود مثال میزنیم تا دیده شود که بزرگ مردان وطن، چگونه بخاطر هموطنان خویش از قدرت و از تاج و تخت در گذشته اند تا خون مردم به هدر ریخته نشود و در تاریخ نام بدی از خود باقی نمانده باشند.

خیلی بدور نمی رویم، در همین قرن بیستم سیمای غازی مرد نامدار شاه امان الله خان از لحاظ مردم دوستی و وطن خواهی در میان رهبران و شاهان افغانستان درخشش خاصی دارد.

او که شاه و شاهزاده بود و در ناز و نعمت پادشاهی بزرگ شده بود و تمام قله های زندگی برای عیش و آرامی و تنعم او فتح شده بود، هرگاه با انگلیس ها کنار می آمد، ممکن بود تا آخر عمر به عنوان پادشاه افغانستان بر تخت کابل باقی بماند. ولی او که آزادی و سربلندی وطنش را بر زندگی در ناز و نعمت سلطنت ترجیح می داد و در نخستین روزهای پس از اعلان پادشاهی، پای جهاد بر ضد انگلیس بخاطر استرداد استقلال وطن را بجلو گذاشت و از ملت افغان خواست تا در این راه نیروی افغانی و اسلامی خود را بکار گیرند.

ملت با شهامت و مسلمان افغان هم این ندای بر حق امیر افغان را لبیک گفت و با ریختن خون های پاک خویش آزادی و استقلال را برای وطن خود از کام استعمار انگلیس بدست آوردند.

اعلی حضرت غازی امان الله خان با وجود آنکه همراهی و همیاری کشورهای بزرگ جهان را با خود نداشت و رجال کار فهم و مجرب در کشور نیز اندک بودند، برنامه های اصلاحی فراوانی طرح کرد و برخی را در محل اجرا گذاشت. در عین حال آشکارا قبایل سرحدی را در مبارزه با انگلیس ها تشویق و حمایت می کرد. همین مساله انگلیس ها را واداشت تا بر ضد امیر افغان دست به تحریکات و تفتین بزنند. انگلیس ها که بخوبی با

روحیات و خصوصیات مذهبی و ملی افغانها آشنایی داشتند، با کاربرد سلاح تبلیغ و توطئه بر ضد شاه امان‌الله خان، بزودی ذهنیت مردم را علیه او تغییر دادند و با سازمان دادن شورش در منطقه شمالی برهبری مردی مجهول‌الهویه معروف به بچه سقا و که مصروف رهزنی و قطاع‌الطریق بود، چنان عرصه را بر او تنگ ساخت که مجبور شد از آن همه پلان‌های مترقی اصلاحی خود چشم پوشد و راهی دیار غربت شود. این حادثه قبل از همه، قوت تفتین استعمار انگلیس و اثر بخشی آن را بر مردم ساده‌دل افغان آشکار میسازد.

و اما جان‌مطلب در این است که، همراهان بچه سقا و پس از رخنه به کابل اندک بودند و شاه اردوی ۶۰ هزار نفری در زیر فرمان داشت و میتوانست با سوق یک فوج، شورشیان را سرکوب و پراکنده کند. اما غازی امان‌الله خان که تاب مشاهده ریختن خون افغان توسط افغان را نداشت از تاج و تخت سلطت درگذشت و طریق قندهار در پیش گرفت. در این وقت به شاه پیشنهاد شد که نیروی بچه سقا اندک است و میتوان طیاره‌یی را برای پراکندن شورشیان توطیف نمود. شاه جواب داد که این طیارات برای بمباران و سرکوبی دشمنان خاک و آزادی وطن خریداری شده‌اند، نه برای بمباران مردم افغانستان و بچه سقا هم مردی از مردم غیور افغانستان است و عده‌یی هم با او همراه‌اند که نمیخواهم کشته شوند. شاه این را گفت و به عزم قندهار براه افتاد. این است نمونه‌یی از مردم دوستی یک رهبر وطنخواه که خون افغان برایش از تاج و تخت با ارزش‌تر بود.

به گفته دکتور اکرم عثمان «برخی از روشنفکران ما تحت تاثیر جریانات فکری صادر شده از ماورای مرزهای کشور ما، از شورش و بلوای پسر سقا، که اساساً در ضدیت با اقدامات مدنی و مترقی سازمان یافته بود، چنان تحلیل‌های بدست داده‌اند و به دریافت‌های رسیده‌اند که ایدئولوژی‌های مورد علاقه‌شان ایجاب می‌کرده است. به کلام دیگر، بغاوت بسیار عقب‌روانه و ارتجاعی پسر سقا، را به عنوان جنبش پیشروانه و مترقی قالب می‌کنند و بخورد نوجوانان کشور می‌دهند که جز گمراهی در شناخت واقعی تاریخ و ایجاد شکاف میان لایه‌های اتنیکی جامعه، ثمره دیگری ندارد.» (هفته نامه امید، شماره ۱۴۷). گویا اولین اقدام پسر سقا، این بود که دروازه‌های مکاتب و مدارس را بر روی فرزندان مردم افغانستان بست و سپس مالیات را که یگانه منبع

عواید دولت بود لغو کرد. اما چند ماه بعد دو چند آنرا از مردم بزور گرفت. پسر سقاء در اولین نطقش گفت: «من اوضاع بی دینی ولاتی گری حکومت سابق را دیده برای خدمت دین کمر بستم تا شما را از کفر ولاتی گری نجات دهم. آینده من پول بیت المال را به تعمیر و مدرسه ضایع نکرده به عسکر و ملا میدهم که نماز و عبادت کنند.»

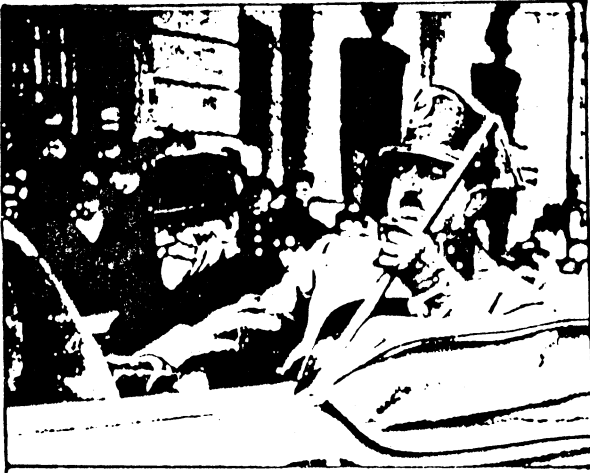
یکی از نمونه های طرز اداره او این بود که او شخصی از مردم شمالی را به صفت والی با میان مقرر کرد، والی وقتی به بامیان رفت دید شخص دیگری به عنوان والی از جانب نایب السلطنه تازه مقرر شده و در آنجا حضور دارد. هر دو والی پس از مشوره موضوع را به پسر سقاء بکابل گزارش دادند و منتظر هدایت از مرکز در بامیان ماندند. پسر سقاء وقتی از موضوع اطلاع یافت، هدایت داد آن دو والی با هم کشتی بگیرند، هر که مغلوب شد به کابل بیاید. اتفاقاً والی ایکه از جانب پسر سقاء تعیین شده بود، در این مسابقه کم آمد و مغلوب شد و بکابل نزد پسر سقاء برگشت. پسر سقاء از او پرسید چرا از بامیان برگشتی؟ والی جریان را گزارش داد. پسر سقاء گفت: والی کم زور و مغلوب شده بدرد من نمی خورد، بعد تفنگچه اش را گرفت و چند مرمی بر والی حواله نمود و او را کشت.

یک مثال دیگر، مغروف است که به پسر سقاء حالی کردند که شاه امان الله گاه گاهی سفرای کشورهای خارجی را به حضور می پذیرفت و با آنها ملاقات می کرد، دولتمداری ایجاب می کند که تو نیز چنان بکنی.

گفت، خیلی خوب فردا سفراء را به حضور من حاضر کنید. سفراء هم فردا به حضور پسر سقاء حاضر شدند. پسر سقاء پس از احوالپرسی خطاب به سفراء گفت: بعد از این کارتان همان کار و معاشتان دوچندا» بیچاره پسر سقاء فکر می کرد، سفراء معاش خور و حقوق بگیر دولت او هستند. سفرا در حالیکه در دل بریش او می خندیدند، ارگ را ترک گفتند و به سفارت خانه های خود برگشتند. از اینگونه کارهای مضحکه پسر سقاء زیاد دارد.

میرغلام محمد غبار، کهزاد و میر محمد صدیق فرهنگ هر سه مورخ نامدار کشور، حبیب الله پسر سقاء را راهزن و قطاع الطریق دانسته گفته اند از نعمت سواد بی بهره بود و با دادن القاب کرنیل خود مختار و جرنیل خود مختار به همکاران دوران دزدی اش، خود دولتش را استهزا می کرد.

مثال دیگر درباره شاه امان‌الله، این غازی‌مرد مردم دوست می‌آوریم که در تاریخ فرمانفرمایی‌های شرق و غرب بی‌مثال است:



شاه امان‌الله خان و کالینین رئیس دولت شوراهای



حبیب‌الله پسر سقا.

هنگامی که شاه امان‌الله به قندهار مواصلت کرد، مردم قندهار بدور او جمع شدند و حمایت خود را با جان و مال از رهبری و پادشاهی او اعلام داشتند و او را مجبور کردند تا بسوی کابل برای استرداد تاج و تخت حرکت کند... **۱۳۰۸** در بهار ۱۳۰۸ ش ده‌هزار لشکر قومی قندهاری و هزاره تحت قیادت شاه امان‌الله خان بسوی کابل حرکت نمود. سپاه زابل و مقر را عبور کرد و بسوی غزنی پیش آمد. در مسیر راه بنا بر دسایس انگلیس بوسیله برخی عناصر مشکوک و روحانی نمایان داخلی به غرض انگیزش و آویزش قبایل درانی و غلجانی بیست تن از طلایه داران کشاک فراهی درانی در منطقه سکونت غلجانیان کشته شده و نعش‌های پاره شده کشته‌گان را بر پایه‌های کج شده تلفون انداخته بودند و بر کاغذی با خط بد ملایی نوشته بودند: «این مهمانی از جانب اقوام غلجانی برای درانیان و شاه امان‌الله است.» شاه با مشاهده این وضع اسفناک و فجیع، لشکریان را بدور خود خواند و گفت.

«اکنون ثابت شد که دشمنان می‌خواهند در بین قبایل ما فساد و جنگ اندازند تا ما با دست خود یکدیگر را بکشیم و مسبب این عمل ناجایز من خواهم بود که برای باز گرفتن تخت و تاج، کشت و خونریزی روی خواهد داد. پس ای مردم عزیز من! یقین بدانید که من این مناظر دل‌شکن جنگ داخلی و قبیلوی را تحمل کرده نمیتوانم. و نمی‌خواهم شما برای بازگشت تخت و تاج من به چنین کارها دست یازید. پس باید من از میان شما بروم تا موجب چنین گشتار و خونریزی نباشم.

شما ملت هزیزم، زنده و افغانستان باقی خواهد ماند، ولی روسیاهی ابدی و مسنولیت این هنگامه ناشایست بنام من ثبت میشود. در حالیکه من از روز اول شاهی خود تعهد سپرده بودم، که برای حفظ استقلال و تمامیت مملکت و سعادت و وحدت و وحدت شما مردم افغانستان کار کنم.

ببینید علت بدبختی مردم ما در دوره‌های سابق تاریخ این بود که شهزادگان برای بدست آوردن مقام شاهی با همدیگر جنگ‌ها داشته‌اند و در این بین شما مردم را با یکدیگر بجنگ و دشمنی‌ها و عداوت‌های قبیلوی برانگیخته‌اند. من می‌خواستم دوره شاهی من چنین نباشد و بجای اینکه مردم را به جنگ یک دیگر سوق دهم، باید منادی دوستی و وحدت و سعادت و اخوت تمام مردم افغانستان باشم. چون اکنون می‌بینم که شما بجنگ داخلی قبیلوی گرفتار می‌آئید، اینک من می‌خواهم میدان را به مردم خود افغانستان اعم از موافقان و مخالفان خود، بگذارم. شما با همدیگر جور بیابید. من مسنولیت جنگ خانگی شما را برای باز ستانی تخت شاهی بدوش خود گرفته نمیتوانم. یک او درزاده من دربارہ چنار رسیده و دیگر برادر روحانی من در همین جا نشسته و جنگ خانگی را در میدهند. ولی من مرد این کار نیستم و توصیه من بشما این است که با همدیگر کنار بیابید، اتفاق کنید، استقلال خود را نگهدارید، و وطن خود را بدشمنان خارجی مسپارید! من فردی از شما هستم، اگر شما سعادت‌مندید، عین سعادت و مسرت منست. ولی اگر اینچنین بخاک و خون بقتلید، موجب بدبختی و ملال دایمی من خواهد بود.

سپس شاه نیکدل و حساس و خیرخواه و مردم‌دوست این دو بیت واقف لاهوری را اشک‌ریزان خواند:

وطن! جنگ تو صلح و صلح تو جنگ است

من بقربانت این چه نی‌رنگ است

می‌روم تا تو نشنوی نامم

اگر از نام من ترا ننگ است.

و بعد گفت: فی‌امان‌الله.*

این بود حکایتی که مرحوم علامه حبیبی از چشم دید خود در مورد آن شاه ترقیخواه و روشنفکر و وطن دوست در کتاب «جنبش مشروطیت در افغانستان» (ص ۱۷۰-۱۷۱) نوشته است و صادقانه شهادت میدهد که مردم بسیار به او ارادت و باور داشتند و میخواستند شاهی را بدو باز گردانند، اما شاه با رویرو شدن آن حادثه دلخراش، با لشکر آماده پیکار از حوالی غزنی واپس به قندهار برگشت و از آنجا راهی دیار غربت شد تا مرگ هموطنان خود را نبیند.

چنین است دو نمونه وطن خواهی و مردم دوستی از یک رهبر دلسوز و مردم دوست که تاج و تخت و قدرت را بر مرگ هموطنان ترجیح نداد و مردانه از آن در گذشت تا تاریخ از او به عنوان یک رهبر قدرت طلب، خودخواه و خونریز نام نبرد. حقا که تاریخ وطن از او امروز به نیکویی یاد میکند. روانش شاد و یادش گرامی باد.

هر یک از این مثال‌های تاریخی میتواند سرمشق خوبی برای رهبران تنظیم‌ها و احزاب اسلامی موجود در کشور باشد.

کسانیکه خواهان نیکنامی تاریخی‌اند و نمی‌خواهند تاریخ از آنها به نام چنگیز ثانی و هلاکوئی ثانی، تیمورلنگ ثانی و شاه شجاع ثانی و غیره یاد کند و برای نسل‌های آینده خود مایه سرفرازی و مباهات باشد، لازم است به حال وطن جنگ زده و ویران شده و مردم مظلوم و ستمکشیده افغان رحم آورد و بر زخم‌های ناسور مردم کشور خویش مرهم بگذارند.

خوشبختانه زمان نمی‌ایستد و هر چه باشد، اگر ظلم و تیره‌بختی و سفاکی و خون‌آشامی همراه داشته باشد و اگر با سعادت و خوشبختی، دارایی و قدرتمندی و تخت‌نشینی توأم باشد باز هم میگذرد و نوبت بدیگر میرسد و از دیگری به دیگری. فقط آنچه از مردان بزرگ و رهبران جامعه بجا میماند، کارکردهای آنانست که درس‌های تاریخ میگردند و آیندگان بر عاملین آن کارکردها یا آفرین میفرستند و یا نفرین میگویند. پس در صورتیکه انسان توان انجام کارهای مفید در حق مردم خود را داشته باشد، چه ضرورتی خواهد بود تا مردم را به پرتگاه نیستی سوق بدهد و با کشتار و ویرانگری نام زشتی کمائی کند و چند صباحی حکم براند و بیداد نماید.

از دیدگاه مردم غیر وابسته به تنظیم‌های موجود در افغانستان و حزب بر سر اقتدار گذشته

تنظیم‌هایی که امروز بدستور و خواست خارجی‌ها، عمل میکنند و برای بدست آوردن قدرت بیشتر، به کشت و کشتار مردم بیگناه شهری و روستایی و ویران کردن و به آتش کشیدن شهر کابل و تاسیسات دولتی و ساختمان‌های شخصی افراد که هر یک با هزاران رنج و مشقت اعمار شده‌اند، می‌پردازند، چندان فرقی با رهبران رژیم گذشته که از دستورات مسکو اطاعت و پیروی میکردند، ندارند. از نظر مردم آگاه، کشتار، کشتار است و ویرانی، ویرانی است و غارت هم غارت است. هیچ فرقی ندارد که این کشتار و ویرانی و غارت بدستور روس‌ها انجام گرفته باشد، یا به هدایت و دستور کشورهای اسلامی منطقه صورت بگیرد.

سرمایه ملی و فرهنگی کشور چه بخواست شوروی‌ها غارت یا نابود شده باشد، و چه اکنون به امر و اشاره کشورهای منطقه و همجوار غارت و تخریب و نابود شده و هیشود، با هم فرقی ندارد. مهم این است که افغانستان خراب میگردد، مردم آن به قتل میرسند و فرهنگ آن صدمه می‌بیند و کشور را بسوی نابودی تاریخی و تجزیه سوق میدهد.

شاید بزرگترین جرم و گناه رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان این باشد که بدستورات مسکو گردن مینهادند و حیات و بقای خود را بر اریکه قدرت کابل، مرهون لطف و کمک و حمایت مسکو میدانستند و به همین علت حاضر گردیدند اردوی سرخ به کشور ما هجوم بیاورند و هر چه بخواهند بکنند. نا آنها چند روزی در سایه نشون سرخ و توپ و تانک و بمب افکن آنها حکومت کنند. مگر با خشم و عصیان مردم کشور خود روبرو شدند و مورد شمانت و ملامت هموطنان خود و جهانیان قرار گرفتند و سرانجام از قدرت سرنگون شدند.

یک چنین وجه تشابهی را میتوان در میان برخی از تنظیم‌های جهادی افغان نیز مشاهده کرد که برای کسب قدرت و یکه‌تازی در میدان سیاست، بنا بر دستورات حامیان خارجی خود، تلاش می‌ورزند تا وطن خود را چنان ویران و تباہ کنند که خشتی بر روی خشتی نماند و آثاری از تمدن قرون بچشم نخورد.

تاراج گنجینه‌های فرهنگی کابل

یکی از مظاهر شوم جنگ‌های قدرت طلبی در دو سال اخیر، ایجاد فضای بی‌امنیتی و عدم مصونیت جانی و مالی افراد و اشخاص و بی‌پروائی نسبت به حفظ آثار فرهنگی و ملی است.

در دوران جنگ‌های قدرت‌نمایی و قدرت‌طلبی از جولای ۱۹۹۲ به بعد چون هیچکسی در فکریانیت و حفاظت داشته‌های فرهنگی در کشور نبود، بنابراین فرصت‌طلبان و استفاده‌جویان دست به دستبرد آثار موزیم ملی واقع دارالامان که آثار فرهنگی گرانبها و بی‌مثال آن در طول نیم قرن گذشته از بازیافته‌های باستانشناسی جمع‌آوری و محافظت میشد به تاراج رفت. و از کشور بدر ساخته شد.

همچنان آرشیف ملی افغانستان که گنجینه غنامند هزاران نسخه نفیس و پربرها از آثار قلمی نفیس قرون پیشین بشمول نسخه‌های خطی قرآن کریم که با آب طلا در طی سده‌های پس از اسلام خطاطی شده بودند نیز بغارت رفته است.

ممکن است تصور شود که میتوان پس از بدست آوردن قدرت و استقرار اوضاع دوباره این خرابی‌ها و ویرانی‌ها را جبران کرد و به اعمار مجدد چند شفاخانه و چند فابریکه و چند هتل و دفتر و یا خریداری چند عراده موتر و طیاره و تانک و غیره پرداخت. اما تباهی حیات انسان و یا از دست دادن داشته‌های فرهنگی جامعه را چگونه میتوان احیاء کرد؟

بدون تردید با هیچ قدرت سیاسی و اقتصادی نمیشود بازیافته‌های فرهنگی را که مهمترین و پراچ‌ترین دارایی ملی یک جامعه است و محصول تفکر و تجارب و عمل صدها هزار انسان در طول تاریخ تکامل بشری است، دوباره آنرا باز سازی کرد؟ بگونه مثال، در آرشیف ملی، هزاران نسخه پر بهای خطی و هنری، از قبیل: اسناد و فرامین شاهان و امراء چندین صدسال قبل افغانستان، دواوین شعراء کتب اخلاقی و فلسفه اسلامی و دینی چون قرآن کریم و احادیث نبوی و تفاسیر خطاطی شده و غیره نگهداری میشد. منجمله من سراغ نسخه‌ای از قرآن کریم را در آرشیف ملی داشتم که مجموعاً سی ورق بود و در هر ورق آن یک پارۀ قرآن عظیم‌الشان با هنر خط هفت قلم، خطاطی و با آب طلا هر صفحه آن تذهیب‌کاری شده بود. دیدن این نسخه و توجهی که در خطاطی نمودن و گنج‌نیدن یک پارۀ قرآن در هر ورق آن به عمل آمده بود، انسان را غرق حیرت میکرد.

اکنون چه کسی میتواند برای چنین پدیده حیرت‌انگیز و بی‌نظیر هنری و دینی قیمتی واقعی تعیین کند؟ و چگونه احیاء مجدد چنین اعجوبه اسلامی و افغانی ممکن است؟

یکی دیگر از آثار بی نظیر هنری و فرهنگی کشور ما، سنگ هفت قلم زیارت خواجه عبدالله انصاری واقع در گازرگاه شریف هرات است که با هنر خط هفت قلم اسلامی آیاتی از کلام الله را در آن نقش کرده اند. مشاهده این اعجوبه هنر اسلامی که آفریده سرانگشتان ظریف و هنرپرور برادران هراتی ماست، ساعت ها انسان را غرق توانمندی فکری و فرهنگی فرزندان این آب و خاک میساخت. گفته میشود این اعجوبه هنری جهان اسلام نیز از رواق آن زیارت کنده شده و بغارت رفته است. این سنگ باری توسط هیات باستان شناس امریکائی به مبلغ ۴۷ میلیون دالر قیمت گذاری شده بود. یعنی که هیأت حاضر بود آن سنگ هفت قلم را خریداری و با خود به امریکا انتقال نمایند، مگر مقامات افغانی از فروش آن امتناع ورزیدند. زیرا میدانستند که ۴۷ میلیون دالر ممکن است پیدا شود، اما سنگ هنری و متبرک هفت قلم بدان پایه صرف یک دانه است و دوش در جهان پیدا نمی شود، بگذار مایه افتخار فرهنگی خود مردمان این کشور باشد.

متأسفانه جنگ منحوس به خاطر کسب قدرت چند روزه باعث تباهی هزاران اثر هنری و از میان رفتن بسا آثار بی نظیر و پربهای فرهنگی ما شده و میشود. می گویند خرقة مبارک را از قندهار که در گذشته با احترام فراوان نگهداری می شد، نیز دزدیده اند و آنرا به کوئته پاکستان برده فروخته اند. اینک شبکه یی از تاراجگران هستی کشور با استفاده از وضعی که پیش آمده، مصروف قاچاق آثار فرهنگی افغانستان اند به این قصه توجه کنید.

سرنوشت تفنگچه وزیر محمد اکبر خان

هنگامی که من سرگذشت غم آلود کابل را دور از کابل و میهن مینوشتم «اخبار افغانستان» که در دهلی جدید به نشر میرسد، بدستم رسید، در پهلوی سایر مطالب دلچسب این نشریه مضمونی نظرم را جلب کرد که تحت عنوان «سرنوشت تفنگچه وزیر محمد اکبر خان» کلیشه شده بود. از آنجایی که این مضمون دارای اهمیت تاریخی است و به موضوع تحت مطالعه کاملا رابطه مستقیم دارد، به اقتباس آن در اینجا مبادرت شد تا هموطنان ما چهره های ضد فرهنگ ملی را بشناسند و اگر روزش برسد، مورد بازخواست قانونی قرار بدهند. این موضوع با این مقدمه آغاز میشود:

«خواننده گرامی»

از سرقت آثار باستانی کشور ما در طول دو نیم سال اخیر همه آگاهی دارند. در این رابطه اخیراً هفته نامه «امید» نامه مستندی را به نشر رسانده و چهره‌های ضد ملی و خاین، این دزدان بی‌فرهنگ را به شما معرفی میکند، ما متن این نامه «هموطن» را غرض آگاهی هموطنان مهاجر افغان در دهلی به نشر رسانیدم تا باشد که مردم ما هر چه بیشتر از این فاجعه آگاهی یابند. فاجعه دردناک است. در کشوری میتوان آثار استعمار، عقب‌مانی، بیسوادی و تجاوز بیگانه را دفع کرد و دامنه آنها را با اتحاد و آگاهی ملتی برچید، اما نمیتوان سوختن و غارت و چپاول و تاراج گنجینه‌های فرهنگی و باستانی را جبران کرد.

این حمله دشمن نهایت کشنده و تخریب کننده و بحال مردم ما خطرناک است. در این راستا سکوت کردن فاجعه است و همدست شدن با «همیشه گل» هاست.

یک طرف تاراج گلچین یک طرف غوغای زاغ

حیف از گل‌های رنگی وای بر مرغان باغ

«موزه کابل که در ابتدای انقلاب اسلامی، توسط چند تن تفنگ بدستان... گویا مورد حمایت قرار داشت از طرف محافظین آثار و اجناس آن بغارت رفته و بالای دو نفر به نامهای: امین و پهلوان رجب که در کوچه مرغ‌ها شهر کابل دکان انتیک فروشی دارند به فروش رسانیده شده است. این دو نفر از عتیقه‌فروشان قدیمی شهر نو بوده اکثر مردم محل آنان را می‌شناسند. امین و پهلوان رجب این آثار را بالای پسران حاجی تیمور بنام‌های حاجی زلمی، حبیب‌شاه و کاووس‌شاه و همچنان شخص دیگری بنام کاکارزوف و پسرانش پسران حسن باستان که نامبردگان نیز در کوچه مرغ‌ها پیشینه انتیک فروشی دارند، بفروش رسانیده است.

اشخاص فوق اموال را توسط لاری‌ها به پاکستان انتقال داده و در سه باب دکان انتیک فروشی در سرای «شینواری پلازای پشاور» بالای اشخاص وابسته بفروش میرسانند باید گفت که اینها در گذشته نیز به این شغل مصروف بودند ولی بعد از انقلاب اسلامی زمینه خویتری یافته‌اند. سه نفر از ایشان بنام‌های کاووس‌شاه و حبیب‌شاه و امین یک مرتبه توسط دولت در سال (۱۳۷۲) دستگیر شدند ولی با دادن رشوه هنگفت آزاد شدند.

آثار و اجناس تاریخی سرقت شده توسط اشخاص فوق معمولاً بعد از ورود به پشاور بالای یکنفر ایرانی بنام فریدون یزدانی که بزرگترین انتیک فروش آثار عتیقه کشور ما افغانستان است در لندن توسط خاینین ملی و جنایتکار فروخته میشود. فریدون یزدانی این آثار را بخصوص توسط حاجی زلمی و حبیب شاه بدست آورده، ماهانه حدود یک میلیون دالر امریکائی از این مدرک بدست می آورد. آنچه مورد پسند این ایرانی نباشد بالای موسی گل، عمرگل، ظاهرگل، جانباز و احمدشاه عینک بفروش رسانیده میشود. استویۀ هده در جلال آباد که از جمله بزرگترین و با اهمیت ترین سرمایه ملی و تاریخی کشور محسوب میگردد. «از گاو غدود» چیزی مینویسم. آثار اینجا نیز توسط حبیب شاه: حاجی زلمی، موسی گل، جانباز و ظاهرگل با کار مشقت بار توسط اشخاص و افرادی که محتاج لقمه یی نان اند با پرداخت دستمزد ناچیز بدست آورده شده از طریق فریدون یزدانی بفروش رسیده و مثل فقرا قبلی مابقی آن توسط موسی گل و عمرگل بطرف پاریس و توسط ظاهرگل و جانباز طرف امریکا انتقال داده شده و به فروش میرسد.

ممکن نام خزانه میرز که را که در جنوب کشور قرار دارد شنیده باشید. نایاب ترین سکه ها اضافه تر از ششصد کیلوگرام سکه و زیورات و ظروف، چندین صد کیلو سکه و ظروف نقره که تعیین قیمت آن مشکل است در این بخش کشور وجود داشت. در انتقال و فروش این خزینه بزرگ نیز مانند هده به یاری اشخاص فوق الذکر به اضافه روزی خان و برادرش فیروز خان، حاجی محمدغوث، امین لال و برادرش شریک اند. دو نفر از پاکستانی ها بنامهای همیشه گل و زاهد بگه و شخص دیگری بنام خان که دو نفر اولی در پشاور انتیک فروشی دارد به لیلآم سرمایه های ملی افغانستان می پردازند.

در انتقال و فروش دوهزار سکه و مقدار زیاد زیورات و ظروف طلائی که در نزدیک شهر قندز وجود دارد و چندین بار توسط دولت های وقت حفريات شده بود ولی موفق به استخراج آن نشده بودند، بار دیگر سه هزار نفر بالای آن کار کرد و مقدار فوق بدست آمد. بنا بر روایت بعضی ها نظیر اجناس مناطق باختری تا کنون در جهان دیده نشده است. قسمتی از اجناس فوق بدست اشخاص معلوم افتاده، ولی سکه ها توسط اشخاص فوق الذکر به علاوه میرزا منظور پاکستانی در سرای شینواری پلازای پشاور بفروش میرسد.

یکی از سرشناسان کابل که فعلا باشنده لاس انجلس است... نیز در فروش و به اصطلاح آب کردن این آثار سهم زیادی دارد. قابل یادآوری است که زاهد بگه و میرزا منظور چند مراتبه بنا بر قاچاق آثار عتیقه دستگیر و در تلویزیون پاکستان چهره‌های‌شان افشاء گردیده است. و کارهای عتیقه فروشی در پشاور و دیگر شهرهای پاکستان، لندن، پاریس، فرانکفورت و لاس انجلس به شکل سری وطنی به فروش سرمایه‌های ملی و آثار تاریخی کشور بی صاحب ما مشغول‌اند. دولتی نیست که توان جلوگیری سرقتهای متواتر این آثار را بکند و دلسوزی هم نداریم در جهان که بفکر ما باشد.

ببینیم منافع ملی کشور مصیبت زده ما تا کی فدای منافع شخصی شده در خدمت بیگانگان و با داران... قرار داشته و به سرمایه‌هایشان افزوده میشود.

یکی از آثار ارزشمند تاریخی سرقت شده از موزه کابل تفنگچه دست وزیر محمد اکبر خان غازی بود که اکثریت هموطنان ما با آن آشنایی دارند و یکی از دشمنان غدار و متجاوز کشور ما یعنی مکناتن انگریز توسط سردار دلیر و مجاهد بزرگ وزیر محمد اکبر خان غازی به جهنم فرستاده شده بود. این تفنگچه تاریخی نیز توسط محافظان تفنگ بدست از موزه کابل سرقت شده بالای آنتیک فروشی کوچه مرغها فروخته شده و بعدا توسط کاووس شاه به پشاور آورده شده، بالای همیشه گل به فروش رسید. متاسفانه از سرنوشت بعدی آن اطلاعی نداریم و در صورت آگاهی برایتان خواهم نوشت. امضاء (محفوظ.) (اخبار افغانستان، شماره‌های پنجم و ششم ۱۵ نوامبر ۱۹۹۴)

مضمون بالا قبل از هر چیز دیگر، محبت و علاقمندی عمیق نویسنده آن را به میراث‌های گرانبهای فرهنگی کشور ما ثابت میسازد و سپس آشکار میکند که چگونه شبکه قاچاق آثار آنتیک و پربهای وطن ما را با استفاده از فرصت‌های بحرانی و جنگ قدرت طلبی که موجودیت دولت مرکزی را زیر سنوال برده، دست در دست هم داده، از کابل و از کوچه مرغها به لندن و پاریس و لاس انجلس میرساند و از این مدرک ماهانه میلیونها دالر در جیب خود میریزند.

این همه بدبختی‌های فرهنگی و اقتصادی و عمرانی، زیر سر جنگ لعنتی و منحوس سالهای اخیر است. که برای کسب قدرت یا حفظ قدرت، امنیت و صلح و داشته‌های فرهنگی را سخت جریحه‌دار ساخته است.

داستان ذیل، نیز از قصه‌های غم‌انگیز کشور ما است، کشوری که در آن سوی قرون تمدنی شگوفان داشته و اکنون آن تمدن بر باد داده میشود.

گنجینه طلا تپه

یکی از گنجینه‌های بسیار پر بهای فرهنگی ما، ۲۱ هزار تونه طلای ناب مکشوفه از طلا تپه است که نظیر آن‌ها در هیچ گوشه دنیا تا کنون دیده نشده است. این آثار بر اثر کاوش‌های مشترک باستان‌شناسان افغانی و واتحاد شوروی در سال ۱۹۷۸ از شبرغان کشف گردید و در کوتی باغچه‌ارگ ریاست جمهوری نگهداری میشد و من آن را در آنجا دیده‌ام. یک آلبوم رنگی از آثار مکشوفه در طلا تپه در همان آغاز بکمک شوروی‌ها در یک کشور دیگر بچاپ رسیده بود که مشاهده آن واقعا ساعت‌ها انسان را محظوظ و غرق افتخارات تاریخی کشور میساخت. اکنون شنیده میشود که آن گنجینه طلایی نیز به تاراج رفته است.

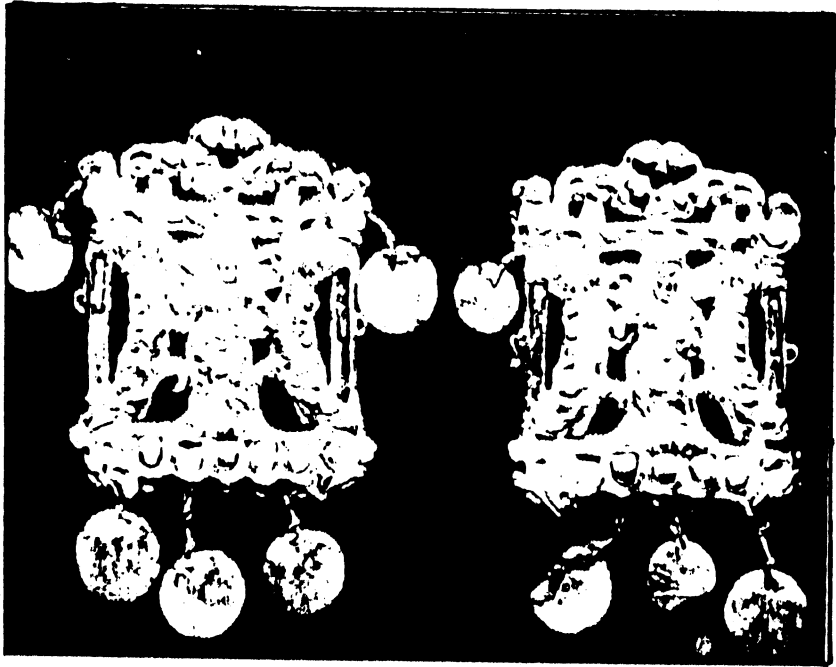
اگر این کار هم صورت گرفته باشد (که نباید شک داشت) پس رای و بدا بحال ما که خود را افغان و اسلام مینامیم. اندکی در مورد آثار عمده طلا تپه از لحاظ هنری صحبت میکنیم تا هموطنان ما به ارزش آن بهتر پی ببرند.

در شمال افغانستان در نزدیکی شهر شبرغان، تپه‌ئی است موسوم به «طلا تپه» که باستان‌شناسان ضمن کاوش‌های خود در آنجا شش قبر پر از جواهرات و طلا را کشف کردند. آثار و اشیای طلایی که از این قبرها بدست آمده به دو هزار سال قبل از امروز و بدوره کوشانی‌های بزرگ تعلق میگیرد.

از کاوش‌های طلا تپه چنان معلوم می‌شود که کوشانی‌ها نیز مانند فراغنه مصر، اموات نجبا، جنگجویان، شاهان، شاهزادگان و شاهدخت‌های شانرا بافایشن خاص و توأم با زیورات و طلای بی‌شمار دفن میکردند. طوریکه هر انج مربع از بدن مرده را با توتۀ از طلا زینت میدادند.

کشف طلا تپه در شمال افغانستان، جهان را به حیرت انداخت، زیرا در هیچ بخشی از دنیای امروزی گنجینه ارزشمندی که انباشته از تمدن‌های گوناگون کهن باشد بروز نکرده است. باستان‌شناسان این گنجینه را با خنایم فراغنه مصر پادشاه تاتانکامون Keng Tatankhamun قابل مقایسه میدانند.

علاوتاً آثار طلائی، نموداری از ذخایر روم قدیم، یونان باستان، چین کهن، بارس پارینه، و هند پیشین میباشد و طلا یگانه افتخار تاریخ کهن ما و سرتاج تمدن کوشانی‌ها است.



ششله طلا متعلق به قرن اول میلادی

(مکشوفه طلائی)

مهمترین آثار طلائی که از کاوش قبرها بدست آمده عبارتند از: تاج طلا، قوج طلا، گردن‌بند طلا، گوشواره طلا، ششله طلا (چمکلی طلا)، سکه‌های طلا، پای‌بند طلا (پای‌زیب طلا)، ماتیکه طلا، انگشتر طلا، تاج طلا (این تاج از قبر شماره ۶ بدست آمده و یکی از شاهکارهای غنایم طلائی میباشد) طوق طلا، دست‌بند طلا، بازوبند طلا، موبند طلا، شنگوله طلا، قاب طلا، صندوقچه آرایش طلا، مرتبان سربوش دار طلا، شانه عاج، چوب دست طلا، کمریند مردانه طلا، خنجرپوش طلائی، شمشیردسته طلا، دولفین‌های طلائی، الهه بالدار طلائی، الهه صلا‌آناهیتا، هیکل‌های رب‌النوع شراب و دختر پادشاه از طلا، مهر طلائی الهه‌آتینه و غیره.

باستان‌شناسان برخی از این اشیاء را از لحاظ هنری بدینگونه شرح کرده‌اند.
تاج طلایی: این یکی از اشیای گرانبهای است که باستان‌شناسان را بحیرت‌اندر ساخته. بلندی تاج ۱۳ سانتی‌متر است و طوری دیزاین گردیده که به آسانی به شش، پرچه تجزیه شده می‌تواند. ملکه یا نجیبه می‌تواند این تاج را هنگام سفر به آسانی قات نموده و یک بسته کوچک ساخته آنرا به خورجین اسب خود جا بدهد.

اکثر آثار طلا تپه از آثار وارده از تمدن‌های دور دست‌اند. اما تاج طلا که از چندین صدتوته‌های طلا به شکل شلشله ساخته شده، نشانگر صنعت خالص باختریان بوده که از خود دولت‌های مستقل و آزادی داشته‌اند. و این سر تاج تاجها مانند نخل‌های بلند ایستاده و جاودانه درخشش دارد.

در تاج طلا، جواهرات کمتر دیده می‌شود زن تاجدار بر علاوه دارای گوشواره‌های طلا، دست‌بند طلا، پای‌بند طلا و چوب دست طلا می‌باشد.

شلشله (یا چمکلی طلا): شلشله طلا که بطول چهل سانتی‌متر از پارچه‌های ریزه طلا و دانه نشان یا قوت و فیروزه تشکیل یافته، در اطراف یخن پیراهن زن نجیبه دوخته شده است. شلشله مذکور از قرن پنجم بدست آمده و مربوط بزنی می‌باشد که دارای گوشواره‌های فیروزه‌ای و پای‌زیب طلا بوده است.

اله طلایی افرودیت Aphrodite

در میتولوژی (اسطوره) یونان قدیم الهه افرودیت، خدای عشق و زیبایی است. در اساطیر یونان و روم، الهه بصورت بالدار دیده شده است. در آثار طلا تپه الهه افرودت دارای بال بوده و خال پیشانی سبک هندی دارد که مجموعه آرت و هنریونان و باختری را نمایان می‌سازد.

رب النوع شراب Dionysas

مجسمه رب النوع شراب با آریادنه Ariadne دختر پادشاه مینوس در حالت معاشقه دیده می‌شود. عاشق و معشوق بالای اسب باختری سواراند در حالیکه شخصی باده شراب را برای شان پیش میکند که نشانه صنعت یونانی، باختری را وانمود می‌سازد. در آرت یونان، قرار بر آن بوده است که معاشقه بالای پلنگ یا ببر صورت بگیرد. اما در اینجا رب النوع شراب بجای پلنگ، اسب باختری را اختیار نموده است.

الهه آناهیتا Anahita

در تاریخ باستانی ما الهه آناهیتا خیلی مورد احترام بوده از دیدگاه زرتشتیان، فرشته نجات و فراوانی و آبیاری است. یونانیان الهه آناهیتا را در ردیف الهه افرودیت یا الهه عشق و زیبایی محسوب میکرده اند، در کشفیات طلا تپه، آناهیتا که دور و برش را حیوانات وحشی احاطه کرده در یک رواق معلق طوری ظاهر میشود که او حکمفرمای زمین، ابحار، و آسمان ها باشد. هیكل آناهیتا یکی از شاهکارهای یونان. سیتی را تبارز میدهد.

الهه اینه Athena، این الهه در یک مهر انگشتی مانند ظاهر میشود که با خود نیزه و سپر را حمل مینماید. بالای مهر نام الهه اتنه با خط یونانی واضح و برجسته نوشته شده است. این الهه یونانی که مظهر حسن و زیبای است در میتولوژی یونانی خداوندگار جنگ، دانایی و مشوره میباشد. الهه آتنه دختر زئوس پادشاه یونان است.

دست بند طلا: دست بندهای طلا که هر کدام دویوند وزن دارد از قبر شماره دوم پیدا شده که قدامت آنرا باستان شناسان بین یکصد سال ق.م و یکصد بعد از میلاد تخمین میکنند. بدو کنار دست بند آهوان با چشمان درشت یاقوتی، گوش ها و شاخ ها و سم شان بادانه های فیروزه برجسته مزین شده است که صنعت شیت سایبریانی را نمایان میسازد.

آثار دیگری که در «کُنُوْز» طلا تپه دیده شده یک جوهره دولفین مروارید چشم که بالای آن الهه، مرغوله موی کیوید که خدای محبت رومی ها میباشد بصورت برهنه نشسته است. همچنان مرتبان سرپوش دار طلایی استوانه شکل که سرپوش آن مانند انار مزین گردیده در این آثار دیده میشود. گار دو کوهانه خیالی که بالای نگین گرانبها کنده کاری شده گواه کلتور هندی است. غوزه طلا که با فیروزه های قلب نما تزئین یافته است. کمربند مرد جنگجو، طلایی بوده و دارای ۹ سکه که با زنجیر بافی طلایی خاص مرتبط میشود و هیكل رب النوع بر روی سکه ها که بالای شیرغران سوار و شیرهای دیگری نیز در پهلو دارد:

و بالاخره میرسیم به قاب طلا که ۶۳۸ گرام وزن دارد و بشکل صدف ساخته شده و زیر سر مرد جنگجو گذاشته بود.

داکتر سربانیدی، رئیس هیات باستان شناسان شوروی در فروری ۱۹۷۹ هنگامی که از

حفریات طلا تپه و یمشی تپه واقع در جوار شبرغان فارغ گشت، ضمن گزارشی نوشت: «از گمیل غنایم طلا تپه که بکجا میباشند اطلاعی ندارم. به مجرد کشف آثار طلا تپه شایعات بر آن بود که آثار گرانقدر طلا تپه به روسیه برده شده است. من بحیث رئیس تیم اרכیالوجی (باستان شناسی) به جهانیان آگاهی می دهم که آثار طلا تپه به کابل موجود میباشد. اینکه حالا بکجا میباشد و چه واقعه‌ی بر آن بعمل آمده وابسته به جامعه ملل میباشد.»

داکتر سربانیدی علاوه میکند که «به نظر من باید این آثار گرانبها تحت مطالعات دقیق متخصصین قرار گیرند. و باید مردم دنیا از این غنایم ارزشمند دیدن نمایند تا همه از برازندگی کلتور و شاهکار نیاکان این مرز و بوم آگاه و متمتع گردند.» باستان شناس شوروی متذکر میگردد که: ... داستان طلا تپه در همین جا به پایان نمیرسد چه این گنجینه تنها به افغانها و یا روسها و یا یونانیها تعلق نمیگیرد، بلکه باید این شاهکار تاریخ به تمام بشریت تعلق بگیرد. زیرا آنها بخشی از تاریخ تمدن بشراند. (مجله آئینه افغانستان، چاپ امریکا، شماره مسلسل ۲۶، ۱۹۹۲. صفحات ۱۲۱-۱۲۴)

اکنون که اندکی به اهمیت و ارزش تاریخی و هنری این گنجینه طلایی آشنایی پیدا کردیم باید بدانیم که قیمت واقعی آنها را تا کنون باستان شناسان نتوانسته اند تعیین کنند و صرف گفته اند که قیمت آن بالاتر از تمام قیمت هاست.

ولی بیانیید فرض کنیم که اگر هر تکه از این ۲۱ هزار تکه طلای ناب، تاریخی و هنری مثلا یک میلیون دالر ارزش داشته باشد جمعا ۲۱ میلیارد دالر میگردد که با این مبلغ میتوان افغانستان را پنج بار اگر مثل امروز هم خراب شود، دوباره اعمار و آباد کرد و برای مردم آن زندگی بمراتب بهتر از سالهای قبل از جنگ را فراهم نمود. اما از نظر دیرین شناسان این اندکترین قیمت این گنجینه طلایی خواهد بود. یعنی بمراتب بالاتر و بیشتر از ۲۱ میلیارد دالر ارزش مادی دارد.

پس با اندک محاسبه و سنجش میتوان تصور کرد که اگر خدای نخواست این گنجینه به یغما رفته باشد چقدر مصیب بزرگی هم از لحاظ فرهنگی و هم از جهت مادی متوجه مردم افغانستان گردیده که هرگز جبران پذیر نخواهد بود.

من دوبار این گنجینه بی مثال طلایی را در کوتی باغچه ارگ در عهد دولتمداری

ببرک کارمل و دکتورنجیب‌الله دیده‌ام و باری هم برای عده‌یی از ژورنالستان خارجی و اتشه‌های مطبوعاتی سفارتخانه‌های خارج در کابل در زمستان ۱۳۷۰ در همان محل سابقه به نمایش گذاشته شد و همراه با خیر آن از تلویزیون از موجودیت آن به مردم خاطر جمعی داده شد.



مجسمه‌های بودا و تخریب و تاراج آن از کابل و جلال آباد

این همزمان با افواهایی بود که گویا آثار طلا تپه را روس‌ها برده‌اند و اشیاء تقلبی بجای آن گذاشته‌اند. در آغاز اشغال کابل بوسیله مجاهدین، تمام ساختمان‌های ارگ ریاست جمهوری بدست قوای انجینیر حکمتیار افتاده بود و بعد ملیشای ازبک و جمعیت اسلامی بر آنجا حمله بردند و پس از جنگ‌های تن‌بتن سرانجام ارگ ریاست جمهوری و تعمیر وزارت دفاع بدست ملیشه‌های ازبک و اعضای جمعیت اسلامی درآمد.

در آن زمان نزد اکثر اهل خبره و فرهنگیان کابل تشویش تلف شدن و بغارت رفتن این آثار موجود بود. و حتی زمزمه میشد که گویا این گنجینه بی صاحب توسط جنگجویان به تاراج رفته است. اما یک سال بعد من از شخص وزیر اطلاعات و کلتور وقت احمد بشیر رویگر در مورد سرنوشت آثار طلا تپه پرسیدم و او جواب داد که پس از آخرین نمایش آثار مذکور برای دیپلماتان خارجی در اواخر سال ۱۳۷۰، تمام آن آثار در صندوق‌هایی مخصوص قفل و مهر و به بانک مرکزی سپرده شده است. امید است کسی از راز آن آگاه نشده باشد.

یکی از گنجینه‌های حیرت‌انگیز آثار فرهنگ باستان کشور ما، کشف خزانه طلا و دیگر اشیاء و اجناس زرین و سیمین در «میرزکه» ولایت پکتیا و در نزدیکی گردیز است.

اخبار وفا، رسالت عظیم و تاریخی خود را در معرفی و اشاعه خبر غارت این سرمایه فرهنگی کشور بجا آورده و در ماه جولای ۱۹۹۴ در شماره ۲۲ سرطان (۱۳۷۳) خود مقاله مفصلی پیرامون کار حفاریات غیر فنی و غیر سالم و غیرمجاز تپه‌های «میرزکه» به نشر رسانده و توجه موسسات فرهنگی بین‌المللی و منجمله یونسکو را بدان جلب کرده است.

نویسنده مقاله میگوید: «از اینکه چقدر و چه نوع آثار از خزانه میرز که تا کنون بدست آمده، معلومات دقیق در دست نیست، فقط اینقدر میدانم که مسکوکات طلایی که بر یک رخ آن تصویر انسان در حال سواری بر اسب دیده میشود و مسکوکات دیگری در آن میان دیده شده که بر یک رخ آن تصویر مرد و بر دیگر آن تصویر زن نقش شده است. همچنان مارهای طلایی، جام‌های طلا، حیوانات چون سگ و نهنگ از طلا، کارد و تیر طلایی، همراه با سکه‌های مسی و نقره‌نی و غیره بدست آمده است.

نویسنده میافزاید که، تا کنون مبالغ ذیل از مدرک فروش آثار فرهنگی میرز که به جیب سران تفنگدار محل ریخته است.

۱. ۱۲ هزار لک کلدار (از قرارفی کلدار یکصد افغانی معادل یکصدویست میلیون^{میلیارد}

افغانی)

۲. پنجاه هزار لک کلدار (معادل پنجصد میلیون^{میلیارد} افغانی)

۳. ۱۲ هزار لک افغانی (این معامله با یکی از اقوام پکتیا صورت گرفت که بعداً به جنگ کشید و پس از مذاکرات و جرگه‌های متعدد به ۳ هزار لک معامله خاتمه یافت.

۵. پنجاه لک کلدار. (پنجصد ملیون افغانی)

همچنان یکی از بزرگان قومی قسمتی از اشیاء مکشوفه از خزانه میرزکه را که برای فروش به پشاور آورده بود برای نویسنده مقاله نشان داده بود که حاوی مقدار و انواع آثار فرهنگی ذیل بود:

۱. ۳۵۰ من زر سرخ (در حدود ۲۱۵۰ کیلوگرم طلا)

۲. ۱۷۰ کیلو طلا، اجناس متفرقه

۳. هفتاد عدد تیر طلایی و کارد طلایی

۴. ۸۳ عدد سکه‌های نقره

۵. ۱۳۰ عدد سکه‌های مسی

۶. ۱۲ عدد توله و بقیه اشیای طلایی

۷. ۷۰ عدد سکه‌های سرخ

۸. ۲۳ عدد جام‌های طلایی

۹. ۴ عدد مار

۱۰. یک سگ طلایی

نویسنده علاوه میکند که مالکان و سهامداران خزانه میرزکه، تمام اشیای بدست آمده را در یک کانتی‌نر حفظ نموده و نگهداری میکنند و هنگامی که خریداری از پاکستان به آنجا بیاید. در بدل یکصد کلدار دروازه کانتی‌نر را باز میکنند. خریدار اجناس داخل کانتی‌نر را ملاحظه میکند و بعد به بیع و شرای می‌پردازد. تا کنون همه خریداران اشیاء عتیقه پاکستانی‌ها بوده‌اند. یونسکو باری بتاريخ اول آپریل ۱۹۹۴ اعلام نمود که بازارهای اروپایی از آثار عتیقه افغانی مملو شده است، و تقاضا میشود تا دکانداران از خرید آنها خودداری ورزند.

هفته نامه امید (در شماره ۱۷۲ خود) باز هم نام‌های عده‌یی از سوداگران و قاچاق‌بران آثار باستانی افغانستان را به نشر سپرده و نوشته است.

اسامی برخی از افرادی که در خرید و فروش و قاچاق آثار باستانی افغانستان دست دارند:

۱. پسران حاجی تیمور چاریکاری هر یک حبیب شاه، زلمی و کهوس شاه (کاوس شاه)
۲. پسران حاجی اول خان از پکتیا هر یک عمر گل و موسی گل
۳. محمود مسکین که در این اواخر قصر عصمت مسلم را نیز خریده است.
۴. سنائی از غزنی
۵. روؤف تا شقر غانی
۶. جانباز از پکتیا
۷. علیخان و برادرش ظاهر جان از پکتیا
۸. مالک مارکیت شنواری به نام حاجی شینواری
۹. امین هزاره
۱۰. عباد و عبید تا شقر غانی که فعلا تفنگ‌های موزیم کابل در نزدشان موجود

است

۱۱. کاکاروؤف و پسرانش

۱۲. حاجی محمد غوث و پسرش غلام غوث
 ۱۳. حاجی خلیل از غزنی و روزی خان و برادرانش فیروز از غزنی و گروپ‌شان
 ۱۴. بگه پاکستانی
 ۱۵. میرزا چاچه پاکستانی
 ۱۶. همیشه گل پاکستانی
 ۱۷. یحیی خیاط هزاره، فعلا در کابل
 ۱۸. امین گل و برادرانش، فعلا در شینواری مارکیت پشاور
- همچنان مجله پیام زن به حواله «فرنتیرپست» در شماره مسلسل ۳۷ خود می‌نویسد که «بر اثر حملهٔ پولیس پاکستان بر مارکیت زرگری «کوچی بازار» و «گلبهار» مقدار زیاد آثار موزیم کابل شامل ۳۴ مجسمه، ۱۶ عدد تفنگ از عهد مغل، همراه با ۲۳ شمشیر و انواع خنجرها، سنگ‌های قیمتی، یاقوت زرد، قالین و دیگر اجناس انتیک بدست آمد.

مجله می‌افزاید که بنا بر گفتهٔ اهل بازار انتیک فروشی، قیمت اشیاء تاریخی در بازارهای بین‌المللی به میلیون‌ها دالر بالغ میشود، اما در بازارهای منطقه‌ای، به

میلیون کلدار تخمین زده میشود.

در شش ماه اخیر آثار تاریخی موزیم کابل به پیمانۀ زیادی در بازارهای منطقه برای فروش عرضه شده است. خبرنگار بی بی سی در کابل، آقای «ویلیم ریو» در یک مصاحبه تلویزیونی خود گفت که: آثار باستانی که از موزیم کابل ربوده شده، در بازارهای پشاور بفروش میرسد.»

سازمان فرهنگی یونسکو نیز با تأثر اعلام داشت که چپاولگران موزیم کابل را کاملاً از آثار تاریخی خالی کرده اند. موزیم جلال آباد را خراب و برخی از آثار آن در غرب به فروش رسیده بدین سان به تمدن آسیایی، بزرگترین صدمه رسیده است... (ص ۴۰)

بهره برداری کشورهای منطقه از بحران افغانستان

این مسأله دیگر برای مردم ما و جهان ثابت شده که علاوه بر آمریکا در میان کشورهای منطقه سه کشور، یعنی ایران، پاکستان و عربستان سعودی در جنبش مقاومت افغانها در برابر شوروی نقش فعال داشته اند و گروه ها و نهضت مقاومت افغانستان را در مقابله با یک ابرقدرت متجاوز کمک و مساعدت فراوان کرده اند و از این رهگذر در میان مجاهدین و پناهندگان افغانی در کشورهای خویش طرفدارانی هم برای خود داشته اند و اکنون هم دارند.

ناگفته نباید گذشت که روسیه نیز تا هنوز حامیانی برای منافع خود در افغانستان دارد. آنچه مسلم است این است که هر یکی از این کشورها، هر وقتیکه خواسته باشند، میتوانند صلح و امنیت را در افغانستان بر هم بزنند.

در آغاز پیروزی جنبش مقاومت مجاهدین بر رژیم کابل، هر یکی از کشورهای منطقه تأثیر و نفوذ خود را در افغانستان به آزمایش گرفتند تا در صورت امکان، این کشور را در حوزۀ نفوذ خود در آورند. اما جنگ و زور آزمائی های دوسال و نیم اخیر در پایتخت این کشور، نشان داد که هیچیک از این سه کشور به تنهایی نمیتوانند افغانستان را در انحصار عقیدتی و اقتصادی و سیاسی خود داشته باشند. معهذ این کشورها از سرمایه گذاری ای که در میان تنظیم ها و احزاب سیاسی کرده اند، دست آوردهایی نیز داشته اند. مثلاً:

پاکستان:

بزرگترین دست‌آوردی که پاکستان از این سرمایه‌گذاری در بحران افغانستان داشته است، همانا رفع تشویش و خاطر جمعی است که از ناحیه تهاجم شوروی پس از افغانستان متوجه خود میدید و با بیرون رفتن قشون شوروی از افغانستان، دیگر این تشویش مرفوع شده است.

دست‌آورد مهم دیگر پاکستان، در هم شکستن اردوی نیرومند و با مهارت افغانستان بود که در کاربرد انواع سلاح‌های مخرب و مدرن و تکنیک‌های حربی در طول جنگ ۱۴ ساله، صاحب تجارب و مهارت جنگی چشمگیر و قابل‌اندیشه برای پاکستان شده بود.

سومین دست‌آورد پاکستان، پس از میان بردن اردو و رژیم دست‌چپی در افغانستان، تبدیل کردن افغانستان به بازار فروش کالاهای مصرفی پاکستانی است. زیرا با تسلط مجاهدین بر پایتخت، تمام تاسیسات تولیدی و اقتصادی کشور تخریب و وسایل و تجهیزات آن به پاکستان برده شد و بنابراین امروز شهرهای جلال‌آباد، لغمان، خوست، غزنی، کابل، پروان، قندهار و لشکرگاه و گردیز عینا به مارکیت‌های فروش امتعه مصرفی بی‌کیفیت پاکستانی تبدیل شده‌اند.

دستاورد مهم دیگر پاکستان، برسمیت شناختن خط تحمیلی دیورند به عنوان مرز سیاسی میان دو کشور است.

پاکستان از آغاز ایجاد و تاسیس تا پایان کار دولت نجیب‌الله بر سر برسمیت شناختن این خط جار و جنجال‌های با دولت و حکومت افغانستان داشته است. اکنون با سقوط رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان و روی کار آمدن دولت مجاهدین که عمری در پاکستان اعاشه و اباته و حمایه شده‌اند، پاکستان هیچ مانعی در برسمیت شناختن این خط تفتین‌آمیز و فاجعه‌برانگیز از جانب حکومت افغانستان نمی‌بیند. مخصوصا که مشاهد میکند، دیگر آن اردوی قوی و با مهارت و تعلیم یافته در افغانستان وجود ندارد و ثنایا اتحاد نظر و عمل میان تنظیم‌ها و گروه‌های بر سر قدرت در افغانستان نیز سراغ نمیشود تا مانع استراتژی پاکستان در افغانستان گردد.

و سرانجام دست‌آورد بسیار مهم دیگر برای پاکستان باز نمودن راهی بسوی بازارهای آسیای میانه از طریق افغانستان است. زیرا این کشور حیثیت دروازه ورودی به جمهوریت‌های تازه به استقلال رسیده آسیای میانه را برای پاکستان دارد. پاکستان از

آغاز سال ۱۹۹۱ به این سو سخت آرزومندی ورود به بازارهای این جمهوریت‌ها را داشته است. اما تداوم جنگ برای سقوط رژیم گذشته و ادامه آن برای کسب قدرت میان تنظیم‌های جهادی مانع رسیدن عاجل و سریع‌تر پاکستان به این بازارها شده است. در سپتامبر ۱۹۹۴ وزیر امور داخله پاکستان، آقای نصیرالله با بر همراه با سفرای امریکا، انگلستان، ایتالیا، چین و کوریای جنوبی عازم کندهار و سپس هرات و تورغندی شد. تا به سفر طولانی‌اش به جمهوریت‌های ترکمنستان، تاجکستان، قرغزستان، قزاقستان و ازبکستان ادامه بدهد. موصوف طی سخنانی در مرز افغانستان با ترکمنستان گفت که رفت و آمد آزمایشی کاروانهای تجارتي پاکستان از طریق این جاده میتواند از ماه آینده (اکتوبر ۱۹۹۴) آغاز شود. متعاقباً بر طبق پلان حکومت پاکستان اولین کاروان مال‌التجاره پاکستانی شامل ۱۳۰ کامیون (لاری) از طریق جاده چمن - قندهار - تورغندی عازم ترکمنستان گردید (۷ نوامبر) بدون آنکه برای عبور و مرور این کاروانها، یک افغانی و یا یک کلدان بدولت افغانستان پرداخته باشد. و یا اجازه و موافقت‌نامه قبلی آن با حکومت افغانستان امضاء شده باشد. زیرا پاکستان دیگر خود کوزه و خود کوزه‌گر است.

همین اکنون پاکستان مشغول بررسی طرح انتقال یک لوله نفت از ترکمنستان به پاکستان از طریق افغانستان (مناطق جنوب غربی) است. همچنان ایجاد یک خط آهن از پاکستان به ترکمنستان پیشینی شده است. مقامات پاکستانی مصارف این خط آهن را در حدود هشتصد میلیون دالر امریکایی محاسبه کرده‌اند. این منابع همچنان گفته‌اند که ترمیم شاهراه چمن - تورغندی حدود سه صد میلیون دالر امریکایی مصرف را ایجاد میکند. پاکستان با نگرانی به آینده خود در آسیای میانه مینگردهد. زیرا تداوم جنگ و ناامنی و خرابی راه، منافع بزرگ پاکستان را در بازارهای آسیای میانه با خطر مواجه ساخته است. از این است که پاکستان نمیتواند دیگر انتظار پایان جنگ را در افغانستان بکشد و لذا بخاطر منافعی دست بکار شده است.

هفته‌نامه امید در شماره ۱۷۰ خود، از قول رستم شاه مهنند، کمشنر افغان مهاجرین در پاکستان، در رابطه به منافی که از مدرک مهاجران افغانستان نصیب مردم پاکستان شده است مینویسد: «اثرات مثبت آمدن مهاجران افغان به پاکستان، فهرست طولی را تشکیل میدهد؛ در اینجا برآج اسکان مهاجران و کمک به آنان ۷۵ موسسه

امدادی مشغول فعالیت بود که در این موسسات برای ۲۰۰۰۰ نفر پاکستانی شرایط کار میسر شد. در کمشنری مهاجرین افغان ۱۵۰۰۰ نفر استخدام گردیدند. تعداد آنانی که بصورت غیر مستقیم از این جریان بهره بردند، حتی تخمینی نیز دشوار است.

کارخانه داران کراچی و پنجاب، مخصوصا لاهور میلیاردها کلدار سود بردند. یک کارخانه دار بمن گفت: که از برکت این جهاد یک صد میلیون کلدار حاصل کردم. از کوئته تا پشاور برای صدها و حتی هزارها کمپ، پنج قلم مواد اولیه باید تهیه میشد. و در تهیه آن صدها هزار نفر مصروف کار بودند، گندم، روغن، چای، شیرخشک، تیل خاک، خیمه، بوت، لباس و سایر لوازم از سراسر جهان برای مهاجرین آمدند، وقتی برای مهاجرین توزیع میشد، بعضی ها آنرا به بازار برده می فروختند تا اشیای مورد ضرورت دیگری خریداری نمایند. این حالت موجب ترقی سریع اقتصاد پاکستان شد، تحت پوشش کمشنری مهاجرین افغان. در پنج هزار مکتب، چندین هزار معلم بکار گماشته شدند. تحت پروگرون حفظ الصحه و سایر پروگرام ها برای هزاران نفر امکانات کار میسر گردید.»

افزون بر این، پاکستان از لحاظ بازار کار، نیروی کار رایگان بدست آورده بود. گفته میشود هزاران افغان محتاج و مستعد به کار، در بدل مزد ناچیزی، حاضر به فروش نیروی کار خود به صاحبان کارخانه ها و کارفرمایان بودند.

شهر حیات آباد که نمونه تیپیک یک شهر مدرن در پشاور است. در واقع محصول عرق ریزی کارگران افغان در بدل مزد ناچیز است.

بالاخره نیرومندی نظامی پاکستان نیز ماحصل بحران افغانستان و موجودیت قشون سرخ در آن کشور به شمار می آید.

ایران!

اما دستاورد ایران در این راستا چیست؟ ایران از ازمنه دیرین با افغانستان، مشترکات تاریخی، فرهنگی، دینی و نژادی و زبانی داشته و دارد و مردمان هر دو کشور نسبت به همدیگر احساس همدردی برادرانه داشته و دارند. متاسفانه از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، استعمار انگلیس با حکمیت تفتین آمیز بر مسأله تقسیم سیستان و آب رودخانه هلمند، بر مناسبات برادرانه دو کشور گرد کدورت پاشید که تا یکصد سال بعد (از ۱۸۷۲ تا ۱۹۷۳) بر علائق و حسن همجواری این دو کشور سایه انداخته بود.

با گذشتن قرارداد تقسیم آب هلمند از پارلمان افغانستان در ۱۹۷۲ و صحه گذاشتن شاه افغانستان در پای این موافقت نامه و مخصوصا پس از تائید داودخان بر آن در ۱۹۷۵، گویا این کدورت رفع شده پنداشته شد و دولت شاهنشاهی ایران با پیشکش نمودن ۳۰۰ میلیون دالر کمک بلاعوض و وعده کمک دومیلیارد دالر دیگر به دولت افغانستان در سال ۱۹۷۵، گام بزرگ حسن نیت و حسن همجواری برادرانه را برداشت. واقعا اگر دست های اغراض، روابط برادرانه این دو ملت همدین، همزبان و هم نژاد را مکدر نمیساخت، بدون شبهه افغانستان میتواندست از امکانات مادی و معنوی کشور ایران فراوان سود ببرد و از احتیاجی راه ترانزیتی مالالتجاره خود از پاکستان و اتحاد شوروی بی نیاز باشد.

در سالهای تسلط رژیم دست چپی در افغانستان، ایران پناهگاه تخمین دو میلیون آواره افغانی بود و ایران بدون دریافت کمکهای ملل متحد، افغانها را اعاشه و اباته نمود. در حالیکه جنگ فرساینده هشت ساله با عراق، خسارات بزرگ مالی و جانی را بر این کشور و این ملت با شهادت مسلمان تحمیل کرد. گفته میشود بیش از نیم مهاجران افغانی در ایران را، اهل تشیع تشکیل میداد که اکثریت آن ها، هزاره ها بودند. هزاره های افغانستان که بیشترین شان شیعه اثنی عشری و معدودی هم بمذهب اسماعیلیه معتقداند، از دیرباز در سازمانهای سری مذهبی با هم متشکل بوده اند و این سازمان های مذهبی اهل تشیع در افغانستان، از داخل ایران رهبری میشده اند.

دوران تجاوز شوروی ها بر افغانستان، فرصت خیلی کافی برای انسجام هر چه بهتر و بیشتر این تشکیلات سری مذهبی افغانهای شیعه در ایران بود. در اینجا بود که در برابر تنظیم های هفتگانه پشاور، تنظیم های هشتگانه در تهران به ظهور پیوستند و خواهان سهمی در دولت آینده افغانستان برای خود شدند. مگر تنظیم های هفت گانه پشاور حتی از پذیرش هشتگانه در دولت موقت پشاور هم ظاهرا به این دلیل که گروه های هشتگانه چندان سهم عملی در جهاد افغانستان بر ضد شوروی نگرفته اند؛ سر باز میزدند. از اینجا بتدریج کدورت از هفتگانه در دل هشتگانه ترسب کرده رفت و نتیجه آن شد که باعث جنگ های خونین و سخت وحشتناکی میان آنان، پس از سقوط رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان در کابل گردید.

یکی از تنظیم های اهل تشیع افغان که گویا قزلباش های افغان بیشتر از هزاره ها در

آن سهم دارند، تنظیم حرکت اسلامی برهبری آیه الله محسنی از شیعه های مجاهد و مبارز قندهار است که مدتها قبل از هشتگانه برید و از تهران به پاکستان رفت و چون مردی دانشمند و سخنوری فصیح الکلام است، توانست در پاکستان توجه برخی از تنظیم های اهل تسنن مقیم پشاور را بخود جلب نماید و زمینه های همکاری و تفاهم را فراهم سازد.

اما در تهران گروه های شیعه مذهب که بیشترین آنها را هزاره ها تشکیل میدهند، با هم یکجا شدند و «حزب وحدت» را ساختند. حزب وحدت یکی از احزاب منتشر اهل تشیع در افغانستان بشمار میرود که تحت رهبری آیه الله عبدالعلی مزاری عمل میکرد. این حزب در سالهای پس از پیروزی مجاهدین بر دولت کابل، در برخورد های مسلحانه متعدد با حزب اتحاد اسلامی تحت رهبری عبدالرسول سیاک و جمعیت اسلامی تحت رهبری استاد ربانی و فرماندهی احمد شاه مسعود، خواسته است هویت سیاسی و نیرومندی خود را در بدست آوردن چند مقام دولتی در حکومت اسلامی استاد ربانی به اثبات برساند. مگر با از دست دادن برخی مواضع مهم خود در غرب کابل و در داخل شهر در سالها ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ نیرومندی اش زیر سنوال رفته است. علاوه انشعاب و دوپارچه گی حزب وحدت به دو گروه «اکبری» و «مزاری» و درگیری های خشونت بار میان پیروان آن دو مدعی، نه تنها باعث تلفات بسیار زیاد انسانی و خسارات هنگفت مالی در هر دو طرف درگیر شده است، بلکه توانمندی آنها از ریشه متزلزل ساخته است. ایران تلاش هایی را در جهت قطع جنگ میان اعضا و جناح های حزب وحدت بکار بست، ولی از آنجایی که یک جناح را آقای حکمتیار در ضدیت با حکومت ربانی حمایت میکند و جناح دیگر منسوب به اکبری را، حزب حرکت اسلامی برهبری آیه الله محسنی و حزب اتحاد اسلامی برهبری استاد سیاک و دولت ربانی پشتیبانی و همراهی میکند، مساعی ایران به نتیجه دلخواه برای وحدت مجدد حزب تا کنون نه انجامیده است.

دولت ایران، ظاهرا تلاش دارد تا از طریق حزب وحدت سیاست مذهبی و منافع عقیدتی و ملی خود را در افغانستان تحقق ببخشد. در سه سال اخیر ایران تا توانسته است حزب وحدت را تشویق، تجهیز و تقویت نمود تا آنها در صورت امکان به قدرت برساند و یا در سطحی بالا بکشد که هر وقت اراده کند نقش موثری در سرنوشت دولت

افغانستان بازی کرده بتواند.

اما حوادث سالهای اخیر (۱۹۹۵) نشان داد که حزب وحدت در برابر احمد شاه مسعود از لحاظ نظامی، کم توان تر از آن بود که بعضی ها فکر میکردند و نیز کم توانی سیاسی حزب وحدت از این هویدا شد که رهبر آن حزب، (عبدالعلی مزاری) شکار یک گروه تازه وارد سیاسی بنام «طالبان» گردید که از پاکستان سرازیر شده بودند. تعقیب سیاست مذهبی ایران در میان باشندگان افغانستان که تقریباً ۸۰ درصد آن ها مذهب سنی دارند، بدون شک عواقب نامطلوب در میان ساکنان افغانستان برجای خواهد گذاشت. و نتیجه آن جز شعله ور ساختن جنگهای مذهبی میان اهل تسنن و اهل تشیع (بخصوص هزاره ها) در افغانستان چیز دیگری نخواهد بود و معلوم دار به حال اقلیت مذهبی در این کشور بسیار خطرناک تمام خواهد شد و آنگاه ایران کدام درد این مردم را زودتر علاج خواهد نمود؟

چنگیز پهلوان نویسنده معروف ایرانی در یکی از مقالاتش سیاست ایران را در مورد افغانستان اینطور توضیح میکند: «ایران تا کنون در افغانستان درست عمل نکرده است. پس از پیروزی مجاهدان، سیاست های ایران در اساس با اتکا به شخص آقای مزاری شکل گرفت. بعد ایران به حمایت از حکمتیار و دوستم پرداخت. این سیاست ها در اساس، امروز ناکام شده است. حکمتیار که هیچ گاه نظر خوبی به ایران نداشت، از صحنه پس رانده شده است. آقای مزاری در موقعیتی نامطلوب قرار دارد (این نوشته قبل از کشته شدن مزاری بدست طالبان بچاپ رسیده است) و دوستم در بحران، بی تردید همآهنگ با ایران عمل نخواهد کرد...

در حالیکه افغانستان از هر نظر نزدیکترین کشور به ایران است، مگر امروز کمترین بستگی را به ایران دارد، اساس سیاست خارجی ایران در ارتباط به افغانستان باید بر پایه نگرش های تمدنی و فرهنگی سامان داده شود. شکل گیری حکومتی ملی در افغانستان نه تنها به سود این کشور است بلکه به نفع همکاری های آینده تمدنی و فرهنگی در منطقه است. به همین سبب نباید سیاست جامع تمدنی و فرهنگی ایران، فدای یک شخص یا چند گروه شود. ایران باید از منافع کوتاه مدت در افغانستان صرف نظر کند و به آینده تمدن مشترکی که در منطقه وجود دارد علاقه نشان بدهد. هر سیاستی که مبتنی بر منافع زودگذر ملی یا سیاست های معینی شکل بگیرد در

نهایت به شکست خواهد انجامید و به چشم اندازهای همکاری های ژرف آسیب خواهد رساند. بارها نوشته ام که افغانستان ملی و نیرومند که همه نیروها به نحو متناسب و با پذیرش واقعیات در ساختار قدرت سهم داشته باشند به سود تمدن مشترک ما خواهد بود. از این رو دخالت در بازی های سیاسی در افغانستان، بخصوص با توسل به کارگزارانی ناآزموده و کم تجربه، کاری است نادرست که فقط به بد فهمی های ماندگار میدان میدهد...

شیعیان افغانستان امروز فرصت های گرانبهایی برای شرکت در ساختار قدرت بدست آورده اند. به همین سبب تشویق آنان در ساختار ملی این کشور سیاستی است درست. نه تشویق آنان به پیروی از سیاست هایی که انزوا طلبی را دامن میزند. با تبعیت از نگرش های خاص حکومتی غالب در ایران را رواج میدهند. شیعیان هر کشور باید بتوانند با توجه به موقعیت خاص خود عمل کنند و بصورت عامل وابسته یی از یک جریان شیعی در نیایند. ارتباط فرهنگی و همبستگی های عمیق تمدنی میتواند به تحکیم روابط شیعیان با یکدیگر مدد برساند و از این گذشته به همکاری های شیعی. سنی بیانجامد.»

در ادامه این تحلیل چنگیز پهلوان می افزاید که «ایران در دوران جهاد هم آهنگی های با پاکستان داشت. اما امروز واقعیت این است که سیاست های این دو کشور در افغانستان نمیتواند با هم به آسانی به هم آهنگی برسد. پاکستان سعی دارد ایران را بازی بدهد. این کار را از دو جهت میکند، یکی از راه رسمی و دیگر از راه سازمان هایی که به نحوی با ایران ارتباط دارند. در حالیکه پاکستان با ایران توافق کرده بود که در امور جاری افغانستان هم آهنگ عمل کند. ناگهان با برآه انداختن جریان «طالبان» ایران را در تنگنا قرار داد. در طول این مدت نیز پاکستان که متکی به دستگاه های امنیتی نیرومندی است سعی داشته اطلاعات نادرست و نادقیق بصورت مستقیم و غیر مستقیم در اختیار مقامات ایران قرار بدهد.» (هفته نامه امید شماره ۱۷۴ ص ۳)

در این رابطه دیپلمات و نویسنده صاحب نظر افغانی، دکتر اکرم عثمان مینویسد: «چنان مینماید که دره تنافر سیاسی بین همسایه های شرقی و غربی ما وسعت گرفته و هر دو در کارزار رقابت های منطقه یی راه های جداگانه ای را می پیمایند. پاکستان

هیچگاه در بلبل دوستی با ایران، غرب را نفروخته است. همچنین با توجه به زمینه‌های متفاوت و حتی متعارض منافع هر دو کشور در افغانستان، طرفین سعی کرده‌اند در حوزه‌های جداگانه‌ای، بافت‌ها و ساختارهای سنتی موقعیت‌های قومی و فرهنگی را به سود خویش تغییر دهند و منافع متفاوتی را دنبال نمایند ... شاید پاکستان در ایجاد یک حکومت دست‌نشانده در افغانستان ناکام شده باشد و دیگر نتواند از منابع انسانی و موقعیت‌های استراتژیک در نوار مزره‌های جنوب و شرق افغانستان استفاده وسیع کند و از کشور ما به مثابه یک عقب‌گاه نظامی در صورت یک جنگ احتمالی با هند بهره برد. شکستهای متواتر پاکستان با هند، آن کشور را به بازنگری و حتی تجدید نظر بر سیاست‌هایش مجبور کرده است. (امید همان شماره همانجا)

اما ایران پس از ظهور طالبان در صحنه سیاسی افغانستان و بخصوص پس از مرگ عبدالعلی مزاری بوسیله طالبان، سیاستش را در قبال حکومت کابل بگونه بی‌سابقه‌یی تغییر داد. هفته‌نامه امید به نقل از جریده «شرق‌الوسط» (شماره ۱۶ جولای ۱۹۹۵) مینویسد که، ایران در مقابل نقشه پاکستان یک سیاست جدیدی را در مورد افغانستان اتخاذ نموده است.

در یک حرکت دراماتیک، ایران برای اولین بار، معبر بندرعباس را بروی مال‌التجاره افغانستان باز کرد. و با حمایت از این سیاست ماهرانه، آیت‌الله خامنه‌ای اعلان کرد، جنگ بر ضد حکومت ربانی حرام است. برای اولین بار رئیس‌جمهور ایران و دستگاه روحانیت انقلاب اسلامی یک سیاست هماهنگ را در مورد افغانستان اتخاذ نمودند. در گذشته نهادهای انقلابی ایران از حزب وحدت و دیگر گروه‌های تندرو طرفداری میکردند. اما حکومت رفسنجانی تا حد زیادی از موقعیت حکومت کابل حمایت مینمود.

بهر صورت سیاست جدید ایران در مورد افغانستان ناشی از سیاست تازه پاکستان و متحدین عرب و غربی آن برای عودت ظاهر شاه در افغانستان میباشد.

جریده علاوه میکند که، شکی نیست که عرب‌ها و غربی‌ها قصد دارند با عودت شاه سابق، از افغانستان آینده به عنوان پایگاه تبلیغاتی و نظامی علیه ایران استفاده نمایند. دیدار اخیر رئیس‌جمهور امریکا با شاهزاده رضا پهلوی در واشنگتن و فشار فزاینده کانگرس امریکا برای اتخاذ سیاست جدید دگرگونی رژیم اسلامی در ایران با شدت افزایش تحولات سیاسی در اطراف افغانستان بخصوص در ملل متحد ارتباط دارد.

(هفته نامه امید شماره ۱۷۲، ۷ اگست)

واقعیت این است که هر دو کشور در پی حفظ منافع خود در افغانستان عمل میکنند. نه ایران عاشق روی ربانی است و نه پاکستان عاشق لنگوته بلند طالبان. برای آنها مهم این است که چه کسی در افغانستان از منافع زودرس یا دیرس آنها خوبتر میتواند حمایت کند. تا چند ماه پیش ایران با حمایت از حزب وحدت و حکمتیار بر ضد حکومت ربانی قرار داشت. اما امروز که پاکستان طالبان را حمایت میکند تا در صورت موفقیت آنان در افغانستان هم به بازارهای آسیای میانه دسترسی پیدا بکند و هم رضایت خاطر غرب را کمایی نماید، ایران بخاطر جلوگیری از عودت احتمالی شاه سابق افغانستان و احياناً بیداری ذهنیت شاه طلبی در ایران، به نفع خود می بیند تا از حکومت ربانی که مخالف بازگشت ظاهر شاه به افغانستان است، پشتیبانی و حمایت نماید.

معلوم دار است که حمایت همسایگان افغانستان از جناح های رقیب در داخل افغانستان، تضادهای قومی، اثنیکی و مذهبی را دامن میزند و عمر جنگ و خونریزی را در کشور طولانی تر میسازد. برای ما بهتر آن بود تا همسایگان ما در امور داخلی کشور ما مداخله ننیکردند و میگذاشتند تا مساعی ملل متحد در تفاهم با رهبران تنظیم ها و سران احزاب، بزرگان اقوام و سیاستمداران افغان، منجر به تامین صلح و ایجاد یک حکومت با پایه های وسیع میگردد.

عربستان سعودی:

اکنون باید دید عربستان سعودی از سرمایه گذاری در جنگ های ۱۶ ساله افغانستان چه دست آوردی داشته است؟ بدون شک عربستان سعودی دست و دل بازترین کشور حامی مجاهدین افغان در جنبش مقاومت ملی بوده است. از آنجا که عربستان سعودی کشور اسلامی است و نیز دوست و هم پیمان امریکا. و امریکا بخاطر درهم شکستن شوروی و سقوط رژیم هواخواه مسکو، سیل سلاح های آخرین سیستم تخریبی را از طریق پاکستان در اختیار مجاهدین، قرار میداد و گفته میشود امریکا تا اکتوبر ۱۹۸۹ چندین میلیارد دالر کمک نظامی به مجاهدین افغان به منظور شکست فزاینده شوروی در افغانستان کرده بود، بنابراین احتمال دارد که عربستان سعودی نیز یک رقم درشت و هنگفت پولی را بسوی مجاهدین از طریق پاکستان سرازیر کرده باشد.

اما شایعات همواره چنین بوده است که بیشترین کمک‌های پولی عربستان سعودی به حزب اتحاد اسلامی که مبلغ و مروج وهابیت در افغانستان است، تکیه میکرده است. تدویر پوهنتون اسلامی برای افغانهای مهاجر در پاکستان از همین منبع عربستان سعودی تمویل و به پیش برده میشد. علاوه گفته می‌شود که هر یک از اعضای حزب اتحاد اسلامی ماهانه پنجاه تا شصت دالر معاش می‌گرفتند در حالی که سایر تنظیم‌ها، توان پرداخت چنین معاشی را به اعضای خود نداشتند. اما حزب اتحاد اسلامی از جیب خلیفه سعودی چنین خرج می‌کرد و اکنون هم میکند.

از لحاظ تاریخی، نخستین جرقه‌های مذهب وهابی در میان بومیان قبایل افغان در نیمه قرن گذشته دیده شده است. کتاب «حیات افغانی» تألیف در ۱۸۶۵ میلادی که اصلاً بزبان اردو و در هنگام تسلط انگلیس‌ها بر نیمقاره تالیف شده و جامع‌ترین اثری است که در مورد اقوام و قبایل و رسوم و آداب و پیداوار و خصوصیات ملی و محلی افغانها معلومات میدهد.

در این کتاب ظهور وهابیت را در میان قبایل سرحدی افغانستان به مثابه یک خطر جدی به مردم یاد آور میشود و برخی اصول این مذهب را متذکر می‌گردد که با دستورات مذاهب سنی و شیعه مغایرت دارد. از آنجائیکه در افغانستان مردم عمدتاً به مذاهب سنی و شیعه گرویده‌اند و قرن‌ها از دستورات مذاهب متذکره پیروی کرده‌اند، بنابراین جلب و جذب مردم به مذهب وهابی از طریق تبلیغ و وعظ خیلی مشکل مینماید. پس وهابیت برای نفوذ خود در میان پیروان سایر مذاهب یا به پول یا به زور متوسل می‌گردد. بدین ملحوظ وهابی‌گری در افغانستان در طی سالهای جنگ به استثنای ولایت کنرها، در سایر ولایات چندان پیشرفتی نداشته است و در این ولایت نیز با خشونت همراه بوده است.

در هر حال، اکنون که جنگ‌های قدرت‌طلبی مردم افغانستان را خاکسترنشین ساخته و هر کس از پی بدست آوردن لقمه نانی، به رهن‌گذاری فرزندان خود حاضر شده‌اند، شکی نیست که مردم بسیاری، بخاطر بدست آوردن پولی و رفع حوایج زندگی، بسوی وهابیت رجوع خواهند کرد و این یگانه فرصتی است که میتواند بر تعداد پیروان و گرویدگان این مذهب در افغانستان افزایش بعمل آورد.

بهرصورت، برخوردهای خشونت‌بار و فاجعه‌آمیز میان حزب وحدت (حزب مورد

حمایت ایران) و حزب اتحاد اسلامی (حزب مورد حمایت عربستان سعودی) در غرب کابل، در نواحی دشت برچی، قلعه شاده، میرویس میدان، کارته ۲ وساحه پوهنتون و غیره نقاط در دوران حکومت استاد ربانی، نه تنها سبب ویرانی بسیاری از ساختمان‌های شخصی و دولتی شد، بلکه باعث جنایات غیرقابل تصور در حق پیروان مذاهب شیعه و سنی و ملیت‌های پشتون و تاجیک و هزاره نیز گردید.

مردمان مظلوم افغانستان که برادر وار، بدون تعصبات ملی، مذهبی و اثنیکی در پهلوی همدیگر زندگی نموده‌اند و هرگز جنگ وجدلی به نام شیعه و سنی یا پشتون و هزاره و تاجیک و غیره ندیده بودند، بر اثر مداخلات مفرضانه خارجی پس از سقوط دولت نجیب‌الله، چنان بجان هم افتادند و همدیگر را کشتند و سوختند و مثله زدند و بر فرق یک‌دیگر خود میخ کوبیدند و شکم دریدند که تاریخ نظیر آنرا به یاد ندارد. انجام چنین جنایات تکانه‌هنده را خود افغانها یاد نداشتند. بلکه به آنها آموختند و تحمیل کردند و احساس انسانی و اسلامی را در وجود عاملین آن نابود کرده‌اند.

در جریان جنگهای مذهبی و نژادی و قومی میان احزاب متذکره، تعدادی از اعراب سعودی و سودانی و فلسطینی و الجزایری و مصری و غیره دستگیر شدند و رها گردیدند. اینها، چه کسانی بودند؟ و چه میخواستند و در کشور ما چه می‌کنند؟ بی‌تردید اینها اعراب اراهابی و یا آدم‌کشان حرفه‌ای هستند که فاقد احساس انسانی و ترحم اسلامی‌اند و فقط در بدل پول آدم میکشند، بر محلات مسکونی شهر راکت فیر مینمایند و اغلب عامل نقض آتش‌بس میان گروه‌های درگیر میگردند.

برای آنها آدم‌کشی و به اسارت کشیدن زن و فرزند مردم و تجاوز بر آنها، یک عمل عادی و نورمال به حساب می‌آید. این تروریستان که به کشور و اوطان خویش راه و جاهی ندارند، خوش دارند، آتش جنگ در کشور ما همچنان مشتعل باشد تا نان آنها بدان گرم و پخته باشد. جنایات بی‌مثال تاریخی در دونیم سال اخیر در کابل و حومه آن به مشوره و ابتکار این آدم‌کشان بی‌عاطفه و قصی‌القلب و سفاک صورت گرفته و میگیرد. در اوایل آپریل ۱۹۹۴، هنگامی که پاکستان تصمیم به اخراج اعراب ظاهرا تروریست از آن کشور گرفت، در حدود ۲۵۰ نفر عرب تروریست وارد افغانستان شدند.

هند

هند بطور سنتی از همان روز استقلال خود سر مخالفت با پاکستان برداشت و با

افغانستان و اتحاد شوروی روابط حسنه برقرار نمود. دوستی هند با اتحاد شوروی 'ولا در معامله سلاح بخاطر تقویت دستگاه دفاعی آن کشور، و ثانياً به جهت حمایت اتحاد شوروی از حق حاکمیت هند بر کشمیر، ناشی میگردد.

اما دوستی و حسن مناسبات هند با افغانستان، بیشتر از جهت تحت فشار قرار دادن پاکستان از سوی افغانستان بخاطر داعیه پشتونستان و تا حدودی مبادلات تجارتي ناشی می شود.

پس از پیروزی مجاهدین بر دولت چپ‌گرای کابل، هند محتاطانه نگران اوضاع در افغانستان بود تا معلوم شود کدامیک از رهبران تنظیم‌های جهادی در رأس قدرت دولتی قرار می‌گیرد.

هند با دقت متوجه بود که مبدا حکمتیار، یکی از رهبران بنیادگرای افغان که مورد حمایت نظامیان و مخصوصاً سازمان امنیت نظامی پاکستان «ISI» قرار داشت، در رأس قدرت در افغانستان قرار بگیرد. در آن صورت ممکن میشد افغانستان شامل طرح فدریشن پاکستان شود و دردهای فراوان برای هند بر سر مسأله کشمیر ایجاد نماید.

به همین جهت هند حمایت خود را از دولت ربانی پنهان نداشت و همینکه دید احمدشاه مسعود کابل را در تصرف خود در آورد و نیروهای مخالفین خود را از دروازه‌های کابل عقب زده است، به تحکیم بیشتر روابط خود با دولت کابل پرداخت و عده‌یی از متخصصین و کارمندان فنی خود را به میدان هوایی بگرام اعزام کرد و نیز ۳۵ بورس تحصیلی برای تربیت کادرهای افغانی بدولت کابل اعتبار نمود.

پاکستان البته قلباً از این نزدیکی کابل - دهلی راضی نیست و باری به تفتیش و بررسی طیارات مسافربری بین کابل - دهلی، در پشاور پرداخت. دوری جستن امریکا از پاکستان و همچنان سرد شدن روابط سیاسی ایران با پاکستان، سبب نزدیک شدن هند با ایران یا بر عکس ایران با هند شده است. هند میخواهد از طریق ایران کالاهایش را به بازارهای آسیای میانه فرو ریزد. و پاکستان را در انزوای سیاسی و اقتصادی قرار دهد.

چین؛

چین از آغاز تهاجم شوروی به افغانستان در ایتلاف ضد شوروی شامل شد و اعمال توسعه‌جویی شوروی را بشدت تقبیح نمود و هر گونه مناسبات با شوروی را تا خروج

قشون سرخ از افغانستان قطع نمود.

دستاوردیکه چین از بحران افغانستان داشته است، مبالغ هنگفت پول دالری بود که از مدرک فروش سلاح های خود برای «سیا» جهت ادامه مقاومت افغانها بر ضد شوروی بدست آورد.

از سال ۱۹۸۵ ببعده چین سالانه بیش از ۶۰ هزار تن سلاح و مهمات از قبیل راکت های زمین بزمین، نارنجک انداز، مین های ضد تانک و ضد پرسونل و غیره سلاح های که قابل حمل به نقاط صعب العبور افغانستان بود، آماده میکرد و در بدل پولی که از «سیا» میگرفت، آنها را به مقامات مسئول پاکستانی تحویل میداد.

اگر این گفته دگروال یوسف باورکردنی باشد که امریکا از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹ در حدود دو میلیارد دالر مهمات جنگی به مجاهدین از طریق پاکستان کفک کرده است، میتوان احتمال داد که بیش از یک میلیارد دالر امریکائی از مدرک فروش سلاح های جنگی به جیب چین ریخته است

با خارج شدن قشون سرخ از افغانستان، موضع گیری چین در برابر اتحاد شوروی در قبال بحران افغانستان از جوشش خود افتاد و با سفر گرباچف به چین پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، روابط این دو کشور رو به بهبود نهاد و عادی شد. عادی شدن روابط چین با شوروی نیز یکی از دست آوردهایی است که پیروزی جهاد افغانها بر ضد شوروی در برداشته است.

زمانیکه پاکستان اهمیت استراتژیژیک خود را برای امریکا از دست داد و امریکا بدلیل اینکه پاکستان مشغول ساختن سلاح اتمومی است، کمک های مالی و نظامی خود را به این کشور قطع کرد، به نظر میرسد که چین بر نفوذ خود در منطقه افزوده است. رئیس جمهور چین «یانگ شانگ کون» در ماه اکتوبر (۱۹۹۱) از پاکستان و ایران دیدار نمود. یکی از موضوعات مورد مذاکره بین یانگ شانگ کون و رهبران پاکستان و ایران طبق معمول، نگرانی از نقش حاکم امریکا در مسایل داخلی دیگر کشورهای جهان به بهانه حمایت از حقوق بشر و کاهش تولیدات نظامی بود که از آن ابراز نگرانی کردند

ازبکستان:

در میان کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای میانه، ازبکستان بیش از سایر این

جمهوریت‌ها در صدد بهره‌برداری از بحران افغانستان برآمده است. ازبکستان حتی قبل از سقوط رژیم نجیب‌الله داعیه دفاع حقوق ملیت‌های ترکی‌زبان صفحات شمال افغانستان را مطرح ساخت.

این امر قبل از هر سخن دیگر بیانگر حمایت ازبکستان و در رأس اسلام کریموف رهبر آن کشور از موضع‌گیری جنرال دوستم در برابر دولت نجیب‌الله بود. در عین حال این اندیشه را در محافل سیاسی افغان دامن زد که ازبکستان خواهان جدا شدن ولایات شمال هندوکش از افغانستان است. و دلایلی هم برای اینکار ازبکستان وجود دارد: اولاً ساحه ولایات شمال هندوکش را ازبکستان ساحه منافع خود می‌شمارد.

ثانیاً، کشورهای ترک‌نژاد آسیای میانه و در رأس ازبکستان، برای این از جنرال دوستم حمایت میکنند که رهبران این کشورها و جنرال دوستم از یک نژاد اند. ثالثاً، رهبران این کشورها و جنرال دوستم دارای سابقه عضویت در حزب کمونیست کشورهای خوداند. رابعاً این کشورها و رهبران‌شان نمی‌خواهند که اوضاعی مشابه اوضاع تاجیکستان و افغانستان دامنگیر کشورهای‌شان گردد. پس این کشورها برای جلوگیری از یک چنین احتمالی، حتی المقدور بدادن کمک مالی و مهمات جنگی بطور مخفی به جنرال دوستم و به منظور ایجاد یک سد مستحکم در برابر طوفان بنیادگرانی بسوی شمال می‌پردازند. چنانکه همین اکنون نیروهای مشترک کشورهای ترک‌نژاد آسیای میانه از سرحدات تاجیکستان برای جلوگیری از نفوذ بنیادگرایان اسلامی با جان و مال دفاع مینمایند. و روسیه فدراتیف نیز عملاً بخاطر حمایت میلیونها روس ساکن در این کشورها، این مشی را تأیید و پشتیبانی میکند.

ازبکستان و در رأس اسلام کریموف از یک جهت دیگر نیز جنرال دوستم را حمایت میکنند، و آن اینکه، ازبکستان از این بیم دارد که مبادا در افغانستان قدرت به احمد شاه مسعود تکیه کند. و چون در سرزمین‌های تاجیکستان و شهرهای بخارا و سمرقند و خجند که اکثریت مردمان آن تاجیک‌اند، نسبت به احمد شاه مسعود، ارادت و باور عمیق وجود دارد. در این صورت همینکه مسعود اعیاناً وحدت کامل و سرتاسری تاجیکان شمال و جنوب آمودریا را عنوان کند، بزودی موج قیام‌های ملی‌گرایانه تاجیکان در خاک ازبکستان به حرکت می‌آید و آنگاه خاموش کردن این قیام‌ها کار بسیار دشوار و ناممکن خواهد بود. حتی ممکن است اسلام کریموف خطر احتمالی چنین

قیام‌هایی را به ضرر میلیون‌ها روس ساکن در ازبکستان و سایر جمهوریت‌های ترک‌نژاد آسیای میانه، برای روسیه نیز خاطرنشان کرده باشد. و بنابراین دلایل روسیه خود را مجبور و مکلف به پاسداری از مرزهای تاجیکستان میداند.

روسیه:

همین اکنون نقش روسیه فدراتیف در شعله‌ور نگه داشتن جنگ داخلی افغانستان، از نقش کشورهای منطقه در ادامه بحران افغانستان بیشتر هست. روسیه درک میکند که هرگاه در افغانستان یک دولت مقتدر و با ثبات اسلامی روی کار شود، نه تنها طالب غرامات جنگی و خسارات ناشی از آن از روسیه می‌گردد، بلکه در صورت عدم قبول روسیه به پرداخت غرامات جنگی، احتمال اعزام چریک‌های افغانی به مرزها و قلمرو روسیه حتمی پنداشته میشود و آنگاه روسیه تمام منافع خود را در کشورهای اسلامی تازه به استقلال رسیده آسیای میانه از دست خواهد داد.

بنابراین روسیه به تمام طرف‌های درگیر که به جنگ افزارهای روسی مجهز و محتاج‌اند در جنگ داخلی افغانستان، هم سلاح و مهمات می‌فروشد و هم پرزده‌جات ترمیمی وسایل زرهی را در اختیار گروه‌های متخاصم قرار میدهد. لهذا بحران افغانستان تا زمانیکه کمک‌ها و ارسال مهمات جنگی از جانب روسیه فدراتیف و ازبکستان و کشورهای منطقه به گروه‌های متخاصم در افغانستان ادامه داشته باشد، همچنان ادامه خواهد داشت. و ادامه این وضع حتی المقدور به نفع کشورهای ذیدخل در سرنوشت افغانستان میباشد.

اساسی‌ترین نکته‌ایکه روسیه را وادار میکند در امور افغانستان ذیدخل باشد، جبران شکست و اعاده حیثیت از دسته رفته قشون او در افغانستان است. بدین جهت روس‌ها با دادن مهمات جنگی به گروه‌های درگیر در افغانستان اولاً میخواهد تا آنجا که ممکن باشد جنگ در این کشور ادامه پیدا کند تا افغانها با کشتن همدیگر و تباهی شهرها و آبادی‌ها به وحدت ملی نرسند و قادر نگردند تا به تشکیل یک دولت مقتدر مرکزی دست یابند. ثانیاً اینک روسیه میخواهد افغانها را مردمان وحشی صفت، درنده‌خوی، آدم‌کش، چپاولگر و تروریست‌های خطرناک به جهانیان و بالخاصه به کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای میانه معرفی کند. تا مردمان این کشورها و در راس حکومت آنها همواره محتاج و دست‌نگر کمک‌های نظامی روسیه باقی بمانند و نتوانند به استقلال

کامل سیاسی . نظامی خود نایل آیند.

روسیه تقریباً به این هدف خود رسیده است و کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای میانه بشدت بیم دارند از اینکه دچار وضعی مانند افغانستان نگردند. از همین لحاظ است که حضور نظامی روسیه را در مرزهای خود با افغانستان پذیرا شده اند و امروز در حدود ۲۵۰۰۰ سرباز روسی از مرزهای تاجکستان و ازبکستان و ترکمنستان با افغانستان نگهداری میکنند. این تعداد نیروی آماده باش روسی به آسانی میتوانند حکومت های تازه به آزادی رسیده آسیای میانه را در صورتیکه بخواهند از زیر نفوذ روسیه خود را بیرون بکشند، بشدت و بسرعت گوشمالی بدهند.

از سوی دیگر مقامات نظامی روسیه بدرستی متوجه شده اند که عساکر روسی، روحیه رزمی خود را در برابر افغانها کاملاً باخته اند و آنطوریکه انتظار دارند، نمیتوانند در برابر چریک های افغانی و تاجیک که از خاک افغانستان حمله میکنند مقاومت نمایند. روی این دلیل بر طبق اظهارات برخی از افغانهای که با مقامات نظامی روسیه در تماس اند، قرار بود باری در اواخر سال ۱۹۹۴ به منظور انتقام کشی و تقویت روحیه سربازان روسی مستقر در مرز تاجکستان یک حمله عمومی هوایی بر شهرهای عمده افغانستان بشمول کابل اجرا شود، اما بروز جنگ چیچن این نیت شوم مقامات روسی را نقش بر آب ساخت. معهداً یک حمله برق آسای هوایی نیروهای روسیه بر شهر تالقان ولایت تخار در مرز تاجکستان هنگامی اجرا شد که روز بازار عنعنه یی مردم بود و بر اثر این حمله ناگهانی یکصد نفر از افراد ملکی کشته و بیش از یکصد نفر زخمی گردیدند و تعداد زیادی از خانه ها و دکانهای مردم حریق شدند و چند دهکده نیز با خاک یکسان گردید. ولایت بدخشان نیز همواره آماج حملات و فیرهای نیروهای روسی قرار دارد. خلاصه در نتیجه جنگ های سه ساله در افغانستان و تهدید امنیت تاجکستان، کشورهای آسیای میانه از خوف افتادن بدامن بنیادگرانی که با تروریسم همردیف پنداشته می شود، از مسلمانی بیزار شده و دوباره خود را در آغوش حمایت روس ها انداخته اند.

آمریکا

از مداخلات کشورهای منطقه که بگذریم، سهم کشورهای بزرگ غربی، امریکا، انگلیس و فرانسه بشمولی اتحاد شوروی سابق در بحران ۱۶ ساله افغانستان بسیار چشم گیر است.

امریکا، بخاطر انتقام‌کشی از شوروی و تلافی کردن شکست خودش در ویتنام که علت آن را حمایت و کمک شوروی به مردم شجاع ویتنام میدانست، تا توانست سلاح‌های مدرن آخرین سیستم تخریبی و زورآزمایی با شوروی را به افغانستان سرازیر ساخت و در افغانستان به آزمایش گرفت. البته که انگلیس و فرانسه و چین و غیره کشورها نیز به تماشای تجربهٔ آخرین سلاح‌های مخرب خود در کشور ما نشستند، و بدین‌سان کشور ما به انبار سلاح‌های مدرن و به لابراتوار تجربه سلاح‌های تخریبی ابرقدرت‌ها مبدل شد.

تا کنون هزاران تن و بلکه ده‌ها هزار تن بمب و موشک و خمپاره، اورگان ولونا واسکاد و ستنگر و بلویپ و بمب‌های خوشه‌یی ضد انسان و حیوان همراه با صدها و هزاران توپ و تانک و طیارات نظامی بر سر مردم مظلوم افغان و تأسیسات دولتی و ساختمان‌های شخصی فرو ریخته است و میتوان گفت تمام دست‌آوردهای عمرانی و اقتصادی و خدماتی و فرهنگی که در طول ۲۵۰ سال پس از تأسیس دولت احمدشاه درانی در افغانستان بوجود آمده بود، از میان رفته و اکثریت شهرها و قصبات کشور به خاک توده‌ها و ویرانه‌های موحشی تبدیل شده‌اند.

و اما دست‌آورد آمریکا از جنگ افغانها با شوروی و شکست این کشور، بسیار چشمگیر و غیر قابل پیشبینی بوده است. امریکا تا قبل از پیروزی افغانها بر نیروهای شوروی در افغانستان، سالانه هزاران میلیون دالر را در راه تبلیغات ضد شوروی و ضد کمونیسم در جهان به مصرف میرسانید. اما پس از شکست شوروی در افغانستان دیگر یک دالر هم در جهت تخریب نظام‌های کمونیستی در جهان مصرف نکرده و نمی‌کند.

ثانیا، جنگ افغانها با شوروی: زمیسه فروپاشی اتحاد شوروی و در مجموع کمپ سوسیالیسم را فراهم ساخت. اتحاد شوروی به بیش از ۱۴ جمهوری تجزیه و از هم جدا شد. هر یک از این جمهوریت‌های تازه به استقلال رسیده، برای برسمیت شناختن استقلال خود به امریکا دست نیاز دراز کردند و امریکا هم با خوشحالی و نوازش از استقلال این کشورها استقبال نمود و با وعدهٔ کمک یا دادن کمک، خود را دیگر از خطر احتمالی هر نوع جنگ تباهن هسته‌ئی حتی با اجزای اتحاد شوروی سابق هم بی‌غم و خاطر جمع ساخته است.

این دست‌آورد امریکا که بطور غیرمستقیم مزد خون افغانهای مجاهد و سر بکف

در مقاومت بر ضد سلطه و تجاوز شوروی میباشد، و با صدها میلیون دالر نمیشد امریکا چنین خاطرجمعی را از اتحاد شوروی کمایی کند، اکنون اخلاقا این مسئولیت را بر دوش امریکا میگذارد تا افغانها و افغانستان جنگ زده را از یاد نبرد که ممکن است باز هم روزی افغانها بدرد او بخورند و بخاطر تامین منافع امریکا در این قسمت از جهان خون خود را بریزند.

خوشبختانه امروز در امریکا نیز عناصر آگاه و بشر خواه این موضوع را درک کرده و به حکومت بیل کلنتن گوشزد میکنند که نباید امریکا بیش از این نسبت به جنگ جاری در افغانستان بی تفاوت باشد. امریکا به عنوان یک ابرقدرت یگانه در جهان میتواند کشورهای ذیدخل در بحران افغانستان را مانند، روسیه، پاکستان، ایران، عربستان سعودی، ترکیه و هند بشمول رهبران تنظیم های جنگ طلب زمینه ایجاد یک حکومت ملی مورد حمایت و تائید اکثریت مردم افغانستان را فراهم سازد.

اتفاقا در این اواخر حکومت امریکا دوباره به موضع گیری سالهای ۱۹۸۸ و بعد از آن تا قبل از پیروزی مجاهدین بر رژیم دست چپی کابل برگشته است. و یک بار دیگر خواهان استقرار حکومتی از «مسلمانان بی ریش» بجای «مسلمانان ریشدار» در افغانستان شده است. به همین منظور معاون وزارت امور خارجه امریکا در امور جنوب آسیا محترم خانم رایین را فایل در ماه نوامبر ۱۹۹۴ سری به افغانستان زد و در جلال آباد وضع آوارگان جنگ های دوسال اخیر را مشاهده کرد و سپس به پاکستان مراجعت نمود. خانم رافایل با مقامات حکومت پاکستان روی قضیه افغانستان مذاکره نمود و حمایت و پشتیبانی جدی امریکا را از تمامیت ارضی، حق خود ارادیت و حاکمیت ملی افغانستان اظهار داشت و از جانب پاکستان تقاضا نمود تا در راه استقرار صلح و امنیت در افغانستان صادقانه همکاری کند و مساعی ملل متحد را که مورد حمایت حکومت امریکاست، ارج گذارد.

خانم رافایل پس از دیدار با مقامات، اسلام آباد، عازم عربستان سعودی شد و با ملک فهد پادشاه عربستان و سایر مقامات، مهم آن کشور ملاقات و تبادل نظر نمود و از مقامات آن کشور تقاضا بعمل آورد تا از مساعدت با گروه های جنگ طلب و ویرانگر در افغانستان خودداری کرده، از داعیه ملت افغان مبنی بر تامین صلح و قطع جنگ و تلاش های ملل متحد در همین راستا، حمایت صادقانه نماید. موضوع سپس

عازم مسکو شد و طبعا محور صحبت‌ها و مذاکرات او را با مقامات آن کشور نیز قضیه افغانستان تشکیل میداد. در آنجا نیز خانم رافایل موضع‌گیری کشورش را در قبال بحرال افغانستان، حمایت از مساعی ملل متحد در این راه و قطع مداخلات کشورهای خارجی در امور افغانستان توضیح کرد.

سپس معاون وزارت امور خارجه امریکا، از مسکو به روم پرواز کرد و با محمد ظاهر شاه، روز ۲۰ نوامبر ۱۹۹۴ به مذاکره و تبادل نظر پرداخت.

بدون شبهه هدف این مذاکرات با شاه سابق افغانستان، دعوت مجدد امریکا، از شاه به سهمگیری جدی در پروسه صلح افغانستان بوده است. (ممکن است حمایت حکومت امریکا را از شاه سابق، بخاطر اعاده صلح در این کشور در برداشته بوده باشد.) در حالیکه هر دو جانب از مساعی ملل متحد در راه تامین صلح کشور ما، حمایت خود را ابراز کردند، اظهار امیدواری برای دوام مساعی مشترک در جهت نیل به صلح در افغانستان نمودند و از کشورهای منطقه و ذیدخل تقاضا کردند تا از مداخله در امور افغانستان جدا خودداری ورزند.

بعدا خانم رافایل به کانگرس امریکا ضمن گزارش سفر خود، خاطرنشان ساخت که اکنون زمان آن فرا رسیده تا جنگ و خونریزی در افغانستان قطع گردد و یک دولتی در آن کشور استقرار یابد که برای همه افغانها قابل قبول باشد. اخبار واصله میرساند که نماینده حزب دموکرات و عضو کانگرس امریکا آقای «مایکل کویکسکی» در ارتباط به بحران افغانستان دو نامه شخصی عنوانی رئیس جمهور بل کلنتن فرستاده و در آنها تقاضا نموده تا حکومت امریکا در قبال قضیه افغانستان مسئولیت اخلاقی و بشری خود را درک نموده در راه قطع جنگ و فراهم آوری استقرار یک حکومت سالم، به تدویر کنفرانس بین‌المللی به سطح عالی از کشورهای پاکستان، ایران، عربستان سعودی، ترکیه، هند، روسیه و امریکا بشمول سران تنظیم‌ها بپردازد و با تصمیم‌گیری قطع مداخلات خارجی و اعمال فشار بر سران تنظیم‌ها، بگذارند شرایط برای به میان آمدن یک حکومت ملی و مورد حمایت مردم افغانستان مساعد گردد.

یکی از مامورین سابق سفارت امریکا در کابل، آقای «گولدن» که در این تازه‌گی‌ها بحیث مسئول امور کشورهای پاکستان و افغانستان و بنگله‌دیش در وزارت خارجه امریکا مقرر شده است، میگوید: هر کشوری که به تنظیم‌های مسلح در

افغانستان کمک میکند و به تقویت آنها می‌پردازد، بدون شک در راه اعاده صلح در این کشور موانع ایجاد مینماید. ایالات متحده امریکا به تعقیب اطلاعاتی‌های قبلی خود، یکبار دیگر حمایت و پشتیبانی جدی خود را از تلاش‌های محمود مستیری نماینده خاص ملل متحد برای قضیه افغانستان، ابراز میدارد و از کشورهای جهان و منطقه نیز میخواهد در این جهت از همکاری دریغ نوزند.

نظری به جنایات جنگ در سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ در کابل

حکومت استاد ربانی که از ۸ سرطان ۱۳۷۱ بدنبال حکومت پروفیسر صبه‌الله مجددی آغاز شده بود، می‌بایست در هشتم ماه میزان همان سال تعویض میشد. اما از آنجایی که شورای قیادی دو ماه دیگر نیز به دوره حکومت وی تمدید بعمل آورد، بنا بر آن آقای ربانی تا ماه جدی بر قدرت دولتی‌اش ادامه داد و سپس با دعوت شورای «اهل حل و عقد» خواست رهبری آینده را تعیین نماید.

شورای «اهل حل و عقد» در اواخر ماه جدی در کابل تشکیل شد و پس از جرح و بحث‌های ممتد سرانجام آقای ربانی را برای مدت دو سال دیگر بحیث رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان برگزید.

اما این گزینش با واکنش و مخالفت جدی حزب اسلامی و حزب وحدت مواجه شد. رادیو صدای امریکا شام ۱۹ جنوری ۱۹۹۳ (۲۹ جدی ۱۳۷۱) گزارش داد که حزب اسلامی به رهبری انجنیر گلبدین حکمتیار در ائتلاف با حزب وحدت (حزب اهل تشیع و هزاره‌های افغانستان) بر شیوه انتخاب پروفیسر ربانی اعتراض کرده و مدعی است که در آن شورا جعل کاری صورت گرفته و بنابراین باید آقای ربانی از قدرت دولتی کنار برود و جای آنرا شورایی بگیرد و ظرف شش ماه آینده انتخابات برای تشکیل حکومت راه‌اندازی گردد. دولت هم برای تصفیه نیروهای حزب اسلامی و حزب وحدت از حومه شهر کابل که بزعم دولت، آن دو حزب همواره سبب برهم زدن نظم و آرامش در کابل میگردد، دست به عملیات خشونت‌آمیزی زده است و بدین سان شهر کابل یکبار دیگر آماج بمباران موشکی و توپخانه طرفین واقع شد.

در نخستین روز برخورد طرفین (۲۹ جدی ۱۳۷۱) ۷۲ نفر کشته و ۷۵ نفر زخمی از اهالی غیرنظامی در شهر گزارش داده شد که خرابی‌های فراوانی نیز به همراه داشته

است.

به قول همین منابع، جنگ با شدت تمام میان نیروهای دولتی و افراط حزب اسلامی و حزب وحدت در شرق و جنوب و جنوب غرب و غرب کابل بوسیله موشک و خمپاره و سلاح‌های ثقیله برای چهارمین هفته بدون وقفه ادامه یافت که بر اثر آن هزاران انسان، شامل زن، مرد، کودک، جوان و پیر یا کشته شدند و یا عضوی از اعضای بدن خود را از دست دادند و برای تمام عمر معیوب و معلول گردیدند.

گزارش‌ها حاکی است که هزاران نفر کشته و هزاران نفر زخمی این جنگ بر جای گذاشته و ده‌ها هزار از ساکنین کابل با وجود سردی توان فرسای زمستان مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده و بسوی جلال‌آباد و پاکستان و یا بطرف مزار شریف و روسیه فدراتیف فرار کرده‌اند و آنهایی هم که امکان فرار از شهر را نیافته‌اند و در آنجا هنوز اجباراً باقیمانده‌اند، در منازل بدون وسایل حرارتی و بدون برق و آب و حتی بدون غذای کافی بسر می‌برند. زیرا براثر فیر راکت‌ها هیچ ساختمانی در شهر یافت نمی‌شود که صدمه کلی ندیده باشد و احیاناً اگر ساختمانی از اصابت راکت و توپ خطا شده باشد، اما شیشه‌های آن از اثر فیرهای ثقیله در نزدیک آن، همگی از هم فرو ریخته است و مردم بجای شیشه، تکه‌های نخی را روی پنجره‌ها نصب کرده‌اند تا اندکی از سردی جانسوز هوا جلو گرفته باشد.

این تنها نیست، دزدی، قتل، غارت دارایی مردم تحت سلطه یک حزب توسط افراد حزب مخالف و تجاوز بر ناموس مردم یک کار عادی جنگجویان است. هیچکسی به کسی تن نمیدهد. و هیچ قدرتی توان جلوگیری این همه جنایات و کشت و کشتار و غارت و اختطاک و بی‌بندوباری را در شهر ندارد. دست همه مجاهدین بر ماشه سلاح‌شان قرار دارد و با اندک‌ترین بی‌باکی و اشتباهی، آتش جنگهای مذهبی، قومی و ملیتی در میگیرد و تا هفته‌ها دوام می‌آورد. بر اثر ادامه و شدت این جنگ، تمام سفارتخانه‌های کشورهای متحابه، بشمول سفارتخانه پاکستان و ایران و عربستان سعودی در کابل مسدود شده و کارمندان آن سفارتخانه‌ها دویاره به کشورهای خود مراجعت کرده‌اند. خدمات امدادی ملل متحد و سایر موسسات خیریه بین‌المللی در این شهر متوقف شده و مجروحین جنگ به علت فقدان ادویه و معالجه و نبودن برق برای عملیات جراحی آنها، اکثراً تلف شده و میشوند.

بنابر گزارش رادیو صدای امریکا در شام ۱۶ فبروری ۱۹۹۳ (۲۶ دلو ۱۳۷۱) در دومین روز آتش بس (که بر اثر وساطت جنرال حمید گل، سابق رئیس اداره استخبارات مرکزی پاکستان، در کابل نافذ شد) عده‌یی از زنان محله افشار واقع در غرب کابل مربوط به حزب وحدت، مقابل دفتر ملل متحد در شهرنو کابل تجمع نموده از قتل مردان و جوانان خود و از تجاوز بر ناموس زنان و دختران جوان محله و چپاول دارایی مردم آن محل شکایت کردند و خواستند که هر چه زودتر جلو این جنگ تباہ کن گرفته شود تا بیش از این مردم مظلوم شهر بدبخت نگردند.

در حالیکه هیچیک از طرف‌های درگیر، در این جنگ موفقیت چشمگیری جز کشتار و ویرانی نداشتند، طرف مقابل خود را ملزم به اعمال وحشیانه و جنایات نادیدنی و نابخشیدنی مینمودند و دلیل و توجیهی برای اعمال بالمثل خود می‌پالیدند.

بنابر گزارش خبرگزاری فرانسپرس، این جنگ که بلا وقفه برای چهار هفته ادامه یافت، اقلاً پنج هزار کشته و بیست هزار مجروح بر جای گذاشته و در حدود یک میلیون نفر از ساکنان کابل مجبور به مهاجرت از شهر شده‌اند. از این ارقام میتوان وحشت و شدت جنایات جنگ ماه دلو ۱۳۷۱ را حدس زد.

بتاریخ ۲۲ دلو مطابق ۱۲ فبروری ۹۳ جنرال حمید گل و قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان با چند شخصیت عربی وارد کابل شدند و با جوانب درگیر به تماس آمدند و طی ملاقات‌های متعدد خویش سرانجام یک آتش بس موقت به تاریخ ۱۵ فبروری مطابق ۲۵ دلو، نافذ شد. این آتش بس به شهریان کابل فرصت داد تا بهر وسیله ممکن خود را از تیررس جنگ بدر بکشند و به کارکنان خدماتی و کمک‌رسانی ملل متحد و صلیب احمر بین‌المللی امکان داد تا به کمکهای بشر دوستانه خویش در این شهر جنگ‌زده و گرسنه ادامه بدهند و تعدادی از مجروحین جنگ را از شهر خارج نمایند.

شکی نیست که هر دو طرف درگیر از تجارب و نیروی کافی جنگی برخوردارند و دلایلی هم برای ادامه جنگ و کسب قدرت موقت خود دارند. اما این دلایل و این تجارب جنگی اکنون که نه رژیم کمونیستی بر سر کار است و نه قشون سرخ شوروی در کشور وجود دارد. نباید برتر از حیات هزاران انسان این وطن و بالاتر از تباہی و تخریب هزاران ساختمان شخصی و دولتی و تاسیسات اقتصادی و خدماتی و فرهنگی این

کشور پنداشته شود.

و اما چشم مردم کابل پیش از همه متوجه کشورهای اسلامی منطقه و توجه بشر خواهانه سازمان ملل متحد است تا مساعی خود را در جهت قطع عاجل جنگ و اعاده صلح و امنیت در کشور افغانستان بکار گیرند.

در نخستین هفته جنگ جنوری ۱۹۹۳، پادشاه عربستان سعودی، قطع فوری جنگ را در کابل از طرفهای درگیر تقاضا نمود و رفع اختلافات را از طریق مذاکرات مستقیم در مکه معظمه خواستار شد.

گرچه این تقاضا از طرف نواز شریف صدراعظم پاکستان تانید و پشتیبانی گردید، مگر هیچ یک از طرفین درگیر جنگ حاضر به تعمیم این تقاضا نگردید.

متعاقبا پادشاه سابق افغانستان مقیم ایتالیا، پس از یک خاموشی طولانی، اعلامیه‌نی پخش و در آن جنگ بخاطر قدرت را محکوم کرد و پیشنهاد نمود تا یک لویه جرگه اضطراری از سران و مشران افغان دایر گردد و این لویه جرگه رهبری موقت دولت افغانستان را تعیین نماید. سپس قانون اساسی و قانون انتخابات تدوین شود و بر طبق آن انتخابات تحت نظارت سازمان ملل برای حکومت آینده افغانستان صورت گیرد. اگرچه این پیشنهاد شاه سابق در میان خود افغانهای درگیر با استقبال روبرو نشد، مگر در میان افغانهای مقیم پاکستان دلچسب واقع شد و از آن حمایت خود را ابراز داشتند. واقعیت این است که تا زمانی که قوت‌های مسلح تنظیمی حاضر به خلع سلاح نگردند، امکان صلح دائمی و سرتاسری در افغانستان بعید به نظر می‌آید. و این خلع سلاح عمومی هنگامی ممکن شده میتواند که رهبران تنظیم‌ها و احزاب مسلح، از صمیم قلب نسبت بیکدیگر باور و اعتماد پیدا کنند و سلاح دست داشته خود را به وزارت دفاع ملی افغانستان تسلیم نمایند. و این اعتماد نسبت به همدیگر زمانی حاصل شده میتواند که رهبری کشور به غیر از رهبران احزاب و تنظیم‌های جهادی از میان شخصیت‌های اجتماعی که دارای وجاهت ملی و بین‌المللی باشد و به هیچیک از احزاب حالیه و سابقه افغانستان منسوب نباشد و از طرف لویه جرگه عنعنوی و تاریخی افغانستان در تحت نظارت نماینده خاص ملل متحد برگزیده شده باشد.

معهدا با تعیین یا انتخاب یک رهبر ملی، مشکل افغانستان حل نمی‌شود. زیرا این رهبر به همکاری صمیمانه تنظیم‌های مسلح احتیاج دارد و ممکن است هنگامی به این

همکاری تن در داده شود که در دولت موقت اقلا یک یک نماینده از احزاب و تنظیم های جهادی عضویت داشته باشد تا در فیصله ها و تصامیم دولت خود را شریک و مکلف و مسول احساس کنند. علاوه یک چنین دولتی می باید کم از کم از ۲ تا ۳ سال وقت داشته باشد تا همزمان با تدوین قانون اساسی و قانون انتخابات، به تشکیل اردوی ملی بپردازد و در عین حال به جمع آوری سلاح ثقیله و تذخیر آن در محلی مناسب اقدام کند و پس از تحقق این کارها، انتخابات برای حکومت آینده تحت نظارت ملل متحد صورت گیرد. در غیر این صورت حکومت های موقتی و کم دوام قادر به تامین صلح در کشور نیست ولو از جانب قوی ترین حزب جهادی رهبری گردد. زیرا سایر احزاب هر کدام تا دندان مسلح اند و با کوچکترین اشتباه حزب بر سر اقتدار، بزرگترین عکس العمل را در برابر آن نشان خواهند داد و بدینسان اجبارا دولت متوسل به زور می گردد و صلح خدشه دار میشود.

بهرحال همزمان با اعلامیه شاه سابق، احزاب اپوزسیون دولت برهان الدین ربانی، یعنی شش حزب دیگری که از موضع گیری حزب اسلامی در ایتلاف با حزب وحدت، جانبداری میکردند، در شهر جلال آباد گرد هم آمدند. و طی دو روز جلسات خویش که با حضور داشت سفرای پاکستان و عربستان سعودی در آن شهر برگزار شد، فیصله نامه یی صادر کردند که در آن توقف فوری جنگ در کابل تقاضا شده بود و احیاء شورای قیادی دولت را توصیه میکرد و اشتراک پروفیسر ربانی را در مذاکرات صرف به عنوان رهبر جمعیت اسلامی شرط میگذاشت و ظرف یکسال انتخابات را برای ریاست دولت اسلامی قید کرده بود. متأسفانه که این فیصله نامه به حال مردم و شهریان کابل فایده ای نکرد و جنگ با تمام شدت خود دو پای تخت کشور تا سه هفته دیگر ادامه یافت و سبب ویرانی کلی شهر و کشتن و مجروح شدن هزاران انسان مفید جامعه شد.

به تاریخ ۲۵ فبروری (۶حوت) حکومت پاکستان از جناح های درگیر تقاضا نمود تا برای رفع اختلافات شان به پاکستان بیایند. در عین حال یک چنین تقاضای از جانب جمهوری اسلامی ایران نیز بعمل آمد و برخی تنظیم ها و رهبران افغانی بشمول آقای حکمتیار، آمادگی خود را به مذاکرات تهران ابراز نمودند. سرانجام رهبران تنظیم ها در اول مارچ ۱۹۹۳ مطابق (۱۰حوت ۷۱) به پاکستان رفتند و بس از ۶ روز جرح و بحث

به تاریخ ۷ مارچ (۱۶ حوت) در پای یک موافقتنامه پنج فقره‌ای در منزل نواز شریف صدراعظم پاکستان در حالیکه ترکی فیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی و آقای بروجرودی معاون وزارت خارجه ایران هم حاضر بودند، امضاء گذاشتند. این موافقتنامه، حکم میکرد که:

۱. آقای ربانی برای ۱۸ ماه دیگر بحیث رئیس جمهور و آقای حکمتیار بحیث صدراعظم افغانستان شناخته شوند.
 ۲. ظرف دو هفته پس از امضای موافقتنامه، صدراعظم کابینه‌اش را به مشوره رئیس جمهور و رهبران تنظیم‌ها تشکیل و اعلان خواهد نمود.
 ۳. انتخابات تا ۱۸ ماه آینده باید براه انداخته شود. بگونه‌ایکه کمیسیون انتخابات با صلاحیت کامل تشکیل گردد و در آن همه تنظیم‌ها شرکت داشته باشند. البته کمیسیون مذکور مجلس موسسان را تشکیل میدهد که در مدت ۱۸ ماه بعد از امضای توافقات قانون اساسی را تدوین و انتخابات برای انتخاب رئیس جمهور و پارلمان به راه انداخته خواهد شد.
 ۴. وزارت دفاع توسط یک شورای ۱۸ نفری رهبری خواهد شد. این شورا وظیفه دارد تا اولاً اردوی ملی را ایجاد و تمام سلاح‌های ثقیله را جمع‌آوری و به وزارت دفاع تسلیم نماید، ثانیاً امنیت را در شاهراه‌ها تامین کند، ثالثاً از وجوه پولی وزارت دفاع کنترول به عمل آورد تا از بودجه آن وزارت هیچ تنظیمی برای تامین منافع شخصی و مستخدمین مسلح استفاده ننماید. و رابعاً وظایف یومی وزارت دفاع را به پیش ببرد.
 ۵. رهایی اسراء از هر جناحی که باشد، بدون قید و شرط از طرف جوانب درگیر.
 ۶. بازگرداندن ملکیت‌های شخصی و دولتی به مالکان اصلی که از طرف تنظیم‌ها تصرف شده باشد. مواد دیگر این موافقتنامه تصریح میکند که کمیسیونی برای ارزیابی نظام پولی در کشور بر طبق قوانین بانکی موظف خواهد شد. همچنان کمیسیونی برای رفع مشکلات شهریان کابل از لحاظ مواد خواربار و محروقات گماریده خواهد شد و بالاخره کمیسیون با صلاحیتی از تمام تنظیم‌ها به شمول نمایندگان سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی برای نظارت بر آتش‌بس موظف خواهد شد.
- این موافقتنامه با داشتن این مواد سودمند برای تحقق صلح دایمی در کشور از طرف تمام رهبران تنظیم‌های جهادی (به استثنای مولوی خالص) عصر روز ۷ مارچ

۱۹۹۳ مطابق ۱۶ حوت ۱۳۷۱ به امضاء رسید. فردای آن یعنی به تاریخ ۸ مارچ تمام رهبران افغانی با صدراعظم پاکستان توسط طیاره مخصوص عازم عربستان سعودی شدند. در عربستان سعودی این رهبران با ملک فهد پادشاه آن کشور ملاقات و روی مواد موافقت نامه صحبت کردند.



عده ای از رهبران جهادی در منزل نواز شریف صدر اعظم سابق پاکستان
نوزدهم فروردین در قم با رئیس هیئت منتهای امر اسلامی و برادری سازمان وزارت خارجه ایران در ۲۶ بهار ۱۳۷۱ زمانی
نکته اساسی اینکه رئیس جمهور ربانی با صدراعظم جدید آقای حکمتیار روی آن

اختلاف نظر داشتند، بودن و نبودن احمد شاه مسعود در مقام وزارت دفاع افغانستان بود.
رئیس جمهور بقای احمد شاه مسعود را در پست وزارت دفاع میخواست ولی صدراعظم
برطرفی او را از این پست، سرانجام پس از پنج روز مشاجره و میانجیگری ملک فهد
این معضله گویا حل گردید و بنابر تقاضای رئیس جمهور، پادشاه عربستان سعودی و
صدراعظم پاکستان به عنوان تضمین کنندگان صلح دائمی در افغانستان در پای این
موافقت نامه امضاء گذاشتند (۱۲ مارچ ۱۹۹۳ مطابق ۲۱ حوت ۱۳۷۱ ش)

همچنان دولت ایران نیز یکروز بعد (۱۳ مارچ) در تهران در پای این موافقت نامه به
عنوان تضمین کننده امضاء گذاشت و ضمن آرزومندی از سران افغانی بخاطر قطع

مخاصمت، از کشورهای کنفرانس اسلامی تقاضا نمود تا ایران را در اعزام عساکر صلح به افغانستان یاری رسانند. مگر این پیشنهاد ایران از جانب مولوی خالص و آقای سیاک رهبر اتحاد اسلامی با مخالفت روبرو شد و جامه عمل نپوشید.

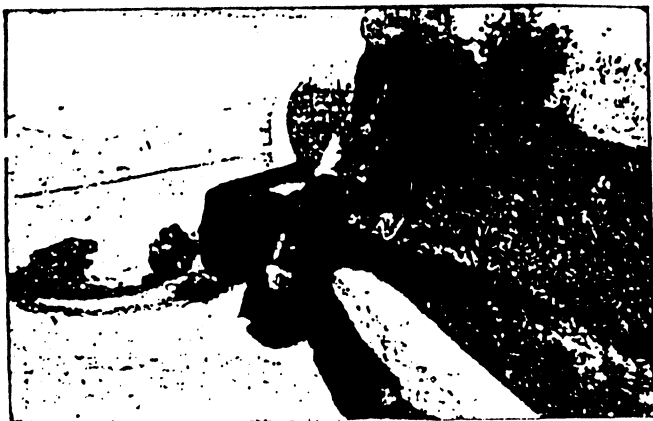
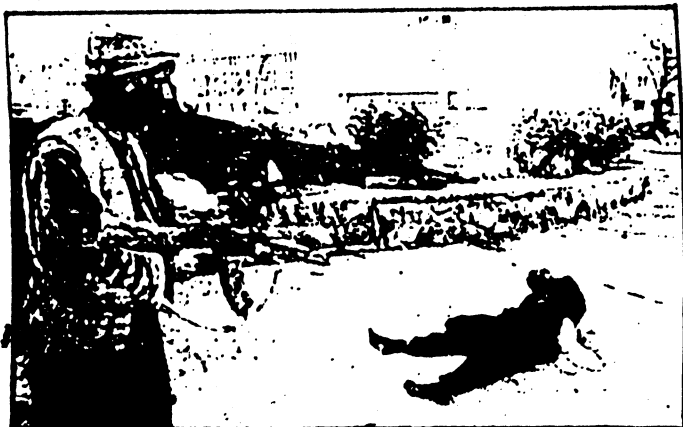
آنچه اعتبار این موافقت نامه را ضعیف و خدشه دار میساخت، این بود که در این موافقت نامه برای جنبش ملی - اسلامی افغانستان تحت رهبری عبدالرشید دوستم نقشی قایل و در نظر گرفته نشده بود در حالی که جنبش ملی - اسلامی امروزه یک قدرت پنداشته میشود و احتمال داشت برای احقاق حقوق خود متوسل به زور گردد و مجدداً آتش جنگهای ملیتی و قومی و قدرت گیری در کابل مشتعل گردد.

زیرا جنرال دوستم در سقوط دولت نجیب الله و انتقال قدرت به مجاهدین نقش غیرقابل انکاری بازی کرده است.

بهرحال توافقات اسلام آباد مثل فیصله پشاور در آپریل ۱۹۹۲، گره از مشکل جنگ قدرت طلبی و قدرت نمایی نگشود و کابینه جدید تا ۴۵ روز دیگر اعلان نگردید. بالاخره مذاکرات در حالیکه جنگ در کابل ادامه داشت برای تشکیل حکومت آقای حکمتیار در جلال آباد به دعوت شورای جهادی آن ولایت آغاز شد و پس از سه هفته گفتگو توافق بر کابینه جدید حاصل شد و مسایل جنجال برانگیز مانند پست وزارت دفاع و وزارت داخله عجالتاً حل گردید. احمد شاه مسعود از وزارت دفاع استعفا داد و در جبل السراج سنگر گرفت و جنگ آهسته آهسته در کابل خاموش شده رفت.

بدین سان در حالیکه راکت پرانی بر کابل قطع شد، اما اختطاف و آدم ربایی شدت خود باقی ماند. تجاوزات نامشروع و ضد اخلاقی و ضد اسلامی، اختطاف دختران بالغ و نابالغ، ربودن پسر بچه های تازه جوان کار عادی و روزمره گروه های متعارب و متخاصم بود. این وضع تا قوس ۱۳۷۲ ادامه داشت. تا آنکه ناگهان در صبحدم بسیار سرد زمستان در تاریخ اول جنوری ۱۹۹۴ (۱۱ جدی ۷۲) ناگاه جنگ بین نیروهای جنبش ملی - اسلامی در ائتلاف با حزب اسلامی و حزب وحدت از یک سو و نیروهای دولتی و حزب اتحاد اسلامی و حرکت اسلامی از جانب دیگر در گرفت و شهر کابل را یکبار دیگر در حالیکه سردی زمستان بیداد میکرد، به آتش و خون کشید. جنگ اول جنوری ۱۹۹۴ (برابر با ۱۱ جدی ۷۳) ساعت پنج صبح شروع شد. نقاط درگیر جنگ، رادیو تلویزیون، منطقه ارگ، میدان هوایی، چارراهی پشتونستان، جاده نادر پشتون، بالاحصار،

جاده مکررویان، تپه مرنجان، باغ وحش و سایر نقاط بود.



کشتار مردم بوسیله مجاهدین در شهر کابل

گفته میشود در هر دقیقه ده ها فیر راکت و توپ و اورگان صورت میگرفت که
 بیشتر آن به منازل مسکونی ساکنان شهر اصابت میکردند و
 فاجعه به بار می آوردند. در روز اول جنگ در شفاخانه صلیب سرخ تقریباً ۱۷۰۰ زخمی
 انتقال گردید که به علت عدم بستر و چپرکت در دهلیزهای شفاخانه روی سنگفرش های

سرد پهلوی هم قرار داده میشدند. ۹۹ درصد از این زخمی‌ها از عدم واریسی و معالجه فوری تلف شدند.

سفارت ایران در کابل از طرف‌های درگیر تقاضای آتش‌بس نمود اما کسی به تقاضای سفیر گوش نداد. روز ۷ جنوری مواضع دولتی بوسیله طیارات شوروی ایتلاف بمباران گردید و گفته شد این جنگ تا زمانی ادامه خواهد داشت که آقای ربانی از قدرت دولتی استعفا بدهد. بر اثر این بمباران زمینی و هوایی در حدود ۲۰۰۰ کودکان و مادران در شفاخانه‌های مرکز یعنی جمهوریت روغتون و وزیر اکبرخان پناه برده بودند. بتاريخ ۸ جنوری حکومت امریکا اعلامیه‌یی پخش و از طرف‌های درگیر تقاضا بعمل آورد تا مسائل متنازع فیه خود را از طریق مذاکره و مفاهمه حل نمایند. طرف‌های درگیر نیز برای خروج اتباع خارجی صرف یکروز آتش‌بس را قبول کردند و مجدداً بجنگ پرداختند.

متعاقباً سرمنشی ملل متحد و سکرتر جنرال کنفرانس کشورهای اسلامی در ۱۰ جنوری از طرف‌های درگیر خواهش آتش‌بس نمودند. در یازدهم جنوری خبر آتش‌سوزی سرای شهزاده (عمده‌ترین مرکز تبادل اسعار خارجی در کابل) همراه با غارت و چپاول میلیونها دالر امریکایی از آنجا گزارش داده شد.

بنابر گزارش منابع ملل متحد ظرف ده روز اول جنگ که سنگین‌ترین و هولناک‌ترین جنگها در کابل خوانده شده، حدود ۶۰ هزار نفر از کابل خارج شده واه. جلاله‌آباد و پاکستان در پیش گرفتند و یکروز بعد از آمادگی پاکستان برای میانجیگری میان طرفهای درگیر، پاکستان سرحد خود را بر روی مهاجرین افغانی مسدود کرد (۱۳ جنوری ۱۹۹۴).

بنابر گزارش‌های ملل متحد ظرف سه هفته اول جنگ در کابل حدود یکصد هزار نفر از فراریان جنگ‌های کابل به پاکستان داخل شده بودند. در تاریخ ۱۸ جنوری رئیس جمهور پاکستان (فاروق لغاری) و پادشاه عربستان سعودی ملک فهد ضمن اعلامیه مشترکی در ریاض از طرف‌های جنگ در کابل تقاضای آتش‌بس نمودند. اما هیچیک از طرف‌های درگیر به این تقاضای دو زعیم ولی نعمت اعتنایی نکردند.

منابع صلیب‌احمر بین‌المللی در کابل گزارش دادند که بر اثر جنگ‌های اخیر در کابل تا تاریخ ۲۲ جنوری ۱۹۹۴، ۶۰۰ نفر کشته و ۸۰۰۰ نفر زخمی از اهالی غیر

نظامی صدمه دیده است.

رادیو بی بی سی، شام ۳۱ جنوری گزارش داد که جنگ های شدیدی در بغلان، جوزجان، فاریاب میان نیروهای مخالف رخ داده است و بر اثر جنگ های ۳۰ روز ماه جنوری در کابل ۱۱۰۰۰ نفر زخمی و یا تلف شده اند. تنها روز اول فبروری ۱۹۹۴، ۴۶۰ راکت بر شهر کابل فیر شد که بدون مبالغه ۴۶۰ نفر کشته یا زخمی بدنبال داشته است.

به تاریخ ۶ فبروری بی بی سی، ضمن تبصره یی گفت: در جنگ های پنج هفته گذشته در کابل، تعداد ۱۰۰۰۰ نفر کشته و ۸۰۰۰ نفر زخمی شده اند. بدینگونه استنباط میگردد که جنگ در هر روز حدود پنجمصد تن از شهریان را مجروح یابد یار عدم میفرستاده است. به سخن دیگر جنگ از آغاز ماه فبروری ابعاد گسترده تر کسب نمود و رقم مجموعی تلفات و زخمی ها از یازده هزار، ظرف یک هفته بعدتر به ۱۸ هزار بالا رفت.

رئیس کمسیون حقوق بشر ملل متحد، داکتر ارماکورا ضمن راپوری در مورد نقض حقوق بشر در افغانستان از جنوری ۱۹۹۴ به بعد گفت: جنگ های فعلی در کابل در مقایسه با ۱۴ سال گذشته از هر لحاظ بی نظیر میباشد. در جریان ۴۵ روز جنگ از ماه جنوری گذشته به بعد، ۴۰۰ هزار نفر از باشندگان کابل مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده اند و از جمله ۲۵۰ هزار نفر به جلال آباد فرار کرده بودند. یکی از دلایل امکان فرار از کابل به جلال آباد یا قندهار و غیره نقاط دور و نزدیک، آتش بس یک هفته یی بود که بر اثر تلاش های مولوی حقانی از تاریخ ۱۵ فبروری میان گروه های متخاصم نافذ شد. و این مصادف به ایامی بود که ملل متحد هیاتی را تحت ریاست محمود مستیری غرض بررسی بحران افغانستان بتاريخ ۱۳ فبروری تعیین کرده بود.

در این جنگ ها که به قول رادیوهای جهان وحشتناک ترین و سنگین ترین جنگ در کابل خوانده شده، مناطق، شاه شهید، جاده میوند، خرابات و بارانه، شوربازار، جاده نادر، پشتون، دروازه لاهوری، باغ علیمردان، تپه مرنجان، نورمحمد شاه مینه، قلعه زمانخان، مکروریانها و بی بی مهر و شدیداً صدمه دیده، هزاران خانه ویران یا حریق شده است. و هزاران نفر کشته و یا مجروح برجای گذاشته است.

این جنگ هستی سوز که بر سر خرابه های کابل آغاز یافته از جانب «شورای عالی هماهنگی» (یا ایتلاف حکمتیار و جنرال دوستم) تا هنگامی ادامه خواهد یافت که

رئیس جمهور ربانی از قدرت استعفی بدهد. در این جنگ حزب وحدت در آغاز بی طرفی خود را حفظ نمود، اما در ماه فبروری ۱۹۹۴ در تاریخ های ۱۲ و ۲۰ بر ضد قوای دولتی در دهمزنگ و ساحه پوهنتون به عملیاتی دست زد که اجبارا او را در جبهه شورای هم آهنگی سوق میداد.

رسانه های گروهی این نکته را فاش ساخته اند که قبل از آغاز جنگ ماه جنوری، یک موافقت نامه بین همایون جریر نماینده حزب اسلامی و یکی از معاونان جنرال دوستم در ازبکستان به امضاء رسیده بود که بر اساس آن، انتلاف آن ها مسلم شد و بر طبق آن حزب اسلامی دشت سقاره واقع چهار آسیاب را در اختیار طیارات جنگی دوستم قرار داد تا جنگنده های دوستم در سوخت گیری از آن استفاده نموده و به سهولت بتواند هدف های خود را در کابل بمباردمان نماید. ولی این موضوع از جانب حزب اسلامی رد شده است.

بهرحال، مشکل است باور کرد که دو دشمن دیرینه و از لحاظ اندیشه و تفکر در قطب متضاد، بدون توافق قبلی و مشخص ساختن حدود صلاحیت ها و اشغال مقامات مهم دولتی (البته در صورتیکه موفق به شکست دولت ربانی میشدند) در یک صف قرار گیرند و با نیروهای دولتی به جنگ بپردازند.

به قول هفته نامه ابزواتور که در فرانسه نشر میشود (در شماره ۲۱ سپتمبر ۱۹۹۴) «از زمان ورود مجاهدین تا حالا پنج جنگ عمده و پی در پی در کابل رخ داده است. در جنگ های ماه جنوری اقلا ۳۰۰ هزار نفر به پاکستان آواره و ۴۵۰ هزار نفر در داخل شهر، مجبور به فرار از خانه و کاشانه شان شده اند. در ماه جون (جوزا) بعد از آنکه رئیس جمهور ربانی از پائین شدن از قدرت ابا ورزیدیه جنگها شدت و وسعت بیشتر یافت و کابل به میدان تروریزم مبدل شد.

هیچ منطقه یی نیست که از شر باران بم و راکت و آتش توپ در امان مانده باشد. به شفاخانه چهار صد بستر، اطراف شفاخانه جمهوریت، عمارت صلیب سرخ یا راکت خورده است یا هم افتاده است. چندین منطقه شهر کاملا هموار شده است و زنده جانی در آن نمانده است. از اواخر ماه جون به این سو تمام راه هایی که به شهر منتهی میشوند توسط مخالفان حکومت بسته شده است. هیچ چیز، نه دوا و نه غذا را میگذراند که به شهر آورده شود.

(مجله پیام زن در شماره ۳۷ خود متذکر میگردد که مردم کم بضاعت و بیچاره کابل با پای پیاده به مناطق تحت کنترل حزب اسلامی برای خریداری مایحتاج خود مخصوصاً برای تهیه نان خشک یا آرد میرفتند. در منطقه دوع آباد کابل مجاهدین زنان و پسران نوجوان را از مسیر راه میگشتاندند و دو یا سه شب آن روز برگشته ها را مورد تجاوز جنسی قرار میدادند و بعد می گذاشتند تا از منطقه شان مراد خود را خریداری و بکابل ببرند.)

مشکل اصلی مردم کابل این است که چطور شکم گرسنه خود و خانواده شان را سیر کنند. در ماه مارچ ۱۹۹۴ مصرف خوراک یک خانواده هفت نفری یکصد و پنجاه هزار افغانی بود و حالا (در ماه سپتامبر ۱۹۹۴) برای اعاشه هفت نفر ماهانه ۳۰۰ هزار افغانی هم کفایت نمیکند که مبلغ هنگفت و بیرون از توان مردم است.

کسانیکه به کابل مانده اند بی وسیله ترین و بیچاره ترین مردمان اند. منبع اصلی در آمد کابلی ها فعلاً کهنه فروشی و طوافیگری است. کابلی ها دو چیز را که برای شان مانده است میفروشند تا نان و چای بخرند. بچه های خورد به مجردی که دست چپ و راست شان را شناختند در پی یافتن کار میگردند. زندگی در کابل یک فاجعه است. جنگ سالاران مسئول این تیره روزی اند. همه شان به استثنای رشید دوستم فقط در یک نقطه با هم توافق دارند و آن ایجاد یک حکومت اسلامی است و درباره همه مسائل دیگر با هم اختلاف و سر جنگ دارند. بعد قومی بر سایر ابعاد جنگ غلبه کرده است. زرادخانه ها، سلاح کوتهای جنگ آوران از سلاح جنگی تا بام انباشته است و اسلام آباد و تهران و ریاض و تاشکند در عقب صحنه بازیگران را هدایت میکنند. پاکستان افغانستان را متهم میسازد که همواره متحد و هم پیمان هندوستان بوده است، مخالف ایجاد یک دولت قوی و مستقر در کابل است.

خبرنگار مجله فرانسوی ابزرواتور از قول خانم «ایزبل اندریو» مسؤول سازمان خیریه

داکتران بدون سرحد میگوید:

تا وقتی که ما را بگنرانند، ما به کابل میمانیم. اما حالا وقت آنست که جهان بیدار شود و کاری بکند. او پیشنهاد میکند که برای نجات جان مردمان ملکی مواد اولیه وطنی از طریق هوا به وسیله طیاره به اندازه کافی و به صورت مساوینانه در مناطق تحت کنترل تنظیم های مختلف در کابل انداخته شود. و این کار هر چه زودتر

صورت گیرد. اما چه کسی، پروای آنچه را که در کابل میگذرد، دارد؟ (وفا، ۱۳، میزان ۱۳۷۳ ص ۸)

«وفا» ارگان نشراتی اتحادیه نویسندگان آزاد افغانستان که در پشاور چاپ میگردد. در شماره ۲۳ قوش ۱۳۷۳ مطابق (دسامبر ۱۹۹۴) از قول مجله هفته وار و پر تیراژ آلمانی بنام «دی سایت» (شماره ۲۵ نوامبر ۱۹۹۴، مطالبی بس مهم در رابطه به جنگ‌های تباه‌کن ۱۹۹۴ در کابل به نشر رسانده که قسمتی از آن اینجا اقتباس میگردد:

«از اول جنوری به این سو که دور جدید عملیات و جنگهای شورای همآهنگی علیه رژیم آغاز یافته است، نیم میلیون نفر از کابل آواره شده است. از شروع سال عیسوی تا حال ۱۲۰۰۰ نفر در کابل کشته شده است. فقط در دو ماه اخیر چهل هزار نفر در کابل زخمی شده‌اند. پنجاه درصد کسانی که زنده مانده‌اند، مال و آل و خانه و کاشانه‌شان را از دست داده‌اند. در عمارتهای سوخته، بی در و دروازه و بی ارسی، مکاتب و مساجد شب را صبح میکنند.

سازمان ملل متحد از کشورهای عضو در خواست ۶۷ میلیون دالر را برای کمک به مردم افغانستان نموده بود. اما تا حال ۲۶ میلیون یعنی فقط نصف آن مبلغ را دریافت داشته است.

جنگ‌های وقفه‌یی و بیهوده کابل از ماهها به این طرف بزنده‌یی نداشته است. مثلا یک طرف بعد از کشتار و تلفات زیاد سینمای بریکوت و یا مرکز کلتوری شوروی سابق را میگیرد. اما بعد از چند ساعت گروه فراری باز حمله کرده پس از دادن تلفات فراوان تفنگگذاران گروه اول را از آنجا میراند. آنچه که بدون وقفه جریان دارد باران راکت و بمب بر مناطق مسکونی شهر است. یک دیپلومات غربی که حوادث کابل را تعقیب میکند میگوید تا زمانی که گروه‌های متخاصم باور داشته باشند که به زور غالب شده میتوانند، به آتش‌بس واقعی تن در نخواهند داد. آنها برای گرفتن تخت قدرت تا زمانی که یکنفر زنده و یک سنگ به روی سنگ دیگر سالم مانده باشد، خواهند جنگید.

شورای همآهنگی برای سه سال جنگ سلاح و مهمات دارد و حریفان او هر کدام به روی انبارهای بزرگ اسلحه نشسته‌اند. هر دو طرف آن قدر سلاح زیاد دارند که به کمبود جنگجو برای استفاده از آن مواجه‌اند. حتما اگر ذخایر موجود هم ته بکشد،

قدرتهای علاقمند خارجی، آماده نشسته‌اند که هر قدر سلاح و رگبار لازم باشد، به افغانستان روان کنند.

اگر مداخله این قدرتها نمی‌بود، به قول یکی از متخصصین امور افغانستان که اصلا از انگلستان است. کشورهای ذیدخل و صاحب غرض به این باورند که اگر نمیتوانند قلب آسیا را تسخیر کنند باید آن را تا حد امکان ضعیف نگهدارند.

نماینده خاص سرمنشی ملل متحد، محمود مستیری که برای صلح در افغانستان تلاش میکند با اندک خوشبینی که از یک دیپلمات حرفه‌یی مثل او توقع میرود، میگوید: ما چندین سانتی متر پیشرفت کرده‌ایم. دور دوم فعالیت‌های او برای صلح به دلیل اینکه جوانب درگیر حاضر به مذاکره با یک دیگر نشدند، به جای نرسید. در دور سوم او بدون تاکید به حضور جنگ سالاران با استفاده از مشوره‌ها و توصیه‌های شخصیت‌های سرشناس افغان، از طریق ادامه یک برنامه همه جانبه برای اعاده صلح و آرامش در افغانستان به پیش می‌رود. پلان جدید شامل آتش‌بس سرتاسری و فراگیر، ایجاد یک شورای با صلاحیت و انتقال قدرت سیاسی به آن، تدویرلویه جرگه عنعنوی و تشکیل یک قوای امنیتی ۲۰ هزار نفری است.

همه رهبران و قوماندانان مجاهدین و عده پشتی‌بانی از طرح ملل متحد را به محمود مستیری داده‌اند. اما جنگ‌های دو نیم سال اخیر نشان داده است که وعده آنها چقدر قابل اطمینان است. مردم افغانستان مجاهدین را مانع عمده در راه اعاده صلح و آرامش میدانند. غرب همچنان که در برابر این واقعیت که افغانستان بزرگترین تولیدکننده مواد مخدر و منبع عمده صدور تروریست‌هاست، زیاد ناراحت نشده است. شاید در برابر این مسأله هم بی‌تفاوت بماند که در کابل چه کسانی از جنگ‌ها و گرسنگی جان خواهند داد.»

هفته‌نامه همچنان مینویسد که برف روی قله‌های کوه‌های اطراف کابل نشسته است و بزودی برودت در شهر نزدیک به ۲۰ درجه زیر صفر خواهد رسید. در کابل آذوقه برای سیر کردن شکم مردم و یا مواد سوخت برای گرم کردن خانه‌های محروم کابلیان وجود ندارد. سازمان ملل متحد نگران است که از جمله ۸۰۰ هزار نفریکه در کابل مانده‌اند، دوصد هزار نفر (یعنی از هر چهار، نفر یک نفر) از این زمستان زنده بدر نخواهند شد. کابل که در ۱۴ سال اول جنگ کاملا سلامت مانده بود از زمان غلبه

مجاهدین به این سو در اثر جنگ‌های که میان گروه‌های متخاصم بر سر قدرت و برای غارت در گرفته است، زیادتر و کاملاً ویران شده است.

مجاهدین که خود را ناجیان شهر کابل و افغانستان مینامیدند، امروز به جلا دادن شهروندان کابل مبدل شده‌اند و برای گرفتن قدرت شهر و همه چیز آن را به توپ بسته‌اند. کشتار و تباهی آن قدر زیاد است که تنها در شفاخانه جمهوریت روزانه پنجاه تا هفتاد زخمی را مردم روی شانه‌های خود می‌آورند. شش اتاق عملیات این شفاخانه بطور دایم فعال است.

بنابر گزارش مسولین صلیب‌احمر بین‌المللی در کابل، تنها در ماه سپتامبر ۱۹۹۴ هزار و یکصد نفر تلف شده و ۲۲۰۰۰ نفر زخمی گردیده‌اند و به همین تعداد مریشان دیگر ادویه حاصل کرده‌اند.

بنابر گزارش «اخبار افغانستان» (شماره ۱۵ اکتوبر ۱۹۹۴) از آغاز جنگ ماه جنوری سال جاری تا کنون ۷۰۰۰۰ نفر کشته و زخمی شده‌اند.

یکی از علل کشتارهای دسته‌جمعی، جنگ و درگیری‌های تازه میان افراد حزب وحدت (حزب اهل تشیع هزاره‌ها) و انشعاب آن حزب بدر شعبه عمده تحت نام‌های گروه محمد اکبری و گروه عبدالعلی مزاری است که از ۱۴ ماه سپتامبر به بعد بخاطر کسب رهبری آن حزب، منجر به زد و خوردهای تکانه‌دهنده و غیرمنتظره شد.

بزودی حزب حرکت اسلامی برهبری آیه‌الله آصف محسنی به‌حمایت از اکبری وارد معرکه شد و بر مواضع حزب وحدت آنچه ممکن بود ضربه زدند و بالمقابل حزب وحدت نیز حتی‌المقدور به مواضع طرف مقابل خود که مواضع هر دو تنظیم در داخل محلات مسکونی شهر در غرب و جنوب غرب کابل واقع است، با سلاح‌های تفیل و خلیف ضربه وارد نمود.

بنابر گزارش صدای امریکا، صلیب‌احمر بین‌المللی بدفتر خود در ژنیو اطلاع داده است که در جنگ‌های تازه کابل که میان احزاب شیعه از سه هفته بدینسو در غرب آن شهر ادامه دارد، ۳۷۰۰۰ نفر ملکی زخمی و معلول شده‌اند و هزاران نفر جان و خانمان خود را از دست داده‌اند.

بر طبق گزارش رادیو بی‌بی‌سی در ساحة پوهنتون کابل جنگ میان طرفداران حزب وحدت و حزب حرکت اسلامی بعدی شدت یافت که طرفین از مواضع خود بیرون

برآمدند و با سرنیزه بجان همدیگر افتادند. در حالیکه هزاران مرمی توپ و هاوان و راکت بسوی منازل شخصی مثل باران فیر میشد و سیلی از اهالی غیرنظامی در کوچه ها و پس کوچه های این نواحی به رسو می دیدند.

کشتار و ویرانی زمانی در محلات جمال مینه، ساحة پوهنتون، ده نو، کوته سنگی، دشت برچی، کارته ۳ و کارته ۴ به اوج وحشت خود رسید که طیارات و سلاح های ثقیل دولت ربانی به حمایت شیخ آصف محسنی و طیارات و اسلحه ثقیل حزب اسلامی حکمتیار به پشتیبانی حزب وحدت، به عملیات تخریبی مبادرت ورزیدند و مواضع احزاب اهل تشیع را مورد ضربات خود قرار دادند.

طبق اطلاعات بین المللی بعد از ناکامی تلاش های صلح جویانه غلام رضا حدادی سفیر کبیر ایران در کابل، یک کمیسیون صلح در مناطق جنگ زده کابل بریاست آقای صالحی ترکمنی عضو شورای عالی نظارت حزب وحدت بوجود آمده است. این کمیسیون چند بار با مزاری و محمد اکبری و همچنان با سفیر کبیر ایران در کابل ملاقات و مذاکره نموده تا در میان گروه های درگیر حزب وحدت، مجددا وحدت بوجود آورد، مگر آنطور که انتظار برده میشد، این کمیسیون موفق از کارش بدر نیامد.

همچنان عده یی از شخصیت های مذهبی شیعه افغانی مقیم ایران مانند آیت الله فاضل و آیت الله موفق و غیره طی اعلامیه های جداگانه بدون اینکه کدام طرف را محکوم و یا از کدام طرف پشتیبانی به عمل آورند، جنگ جاری در کابل را محکوم نموده از تمام قوماندانان و طرفهای درگیر تقاضا نمودند تا از جنگ دست بردارند.

هر یک از طرف های درگیر، طرف مقابل خود را مسئول جنگ وانمود میکنند و خود را مظلوم و در عین حال برنده دفاع وانمود میکنند. متأسفانه بر اثر اصابت راکتی در تالار پوهنتون ده نفر از استادان کشته شدند و عده یی هم زخم برداشتند. در قلعه فتح الله که نفوذ اهل تشیع در آنجا نسبت به شهرنو بیشتر است، در مراسم اجرای یک عروسی راکتی فیر شد که منجر به قتل ۴۰ زن و طفل و ۷۰ نفر زخمی گردید. دفتر ملل متحد در پاکستان طی اعلامیه یی جنگ های ماه سپتامبر را محکوم و تقبیح نمود و خواستار قطع عاجل آن گردید.

قبلا تصویری موجود بود که هرگاه جنرال رشید دوستم حمایت خود را از دولت ربانی دریغ نماید، دولت استاد ربانی بزودی با سقوط مواجه خواهد شد. ولی جنگ های سال

۱۹۹۲ با آنکه تلفات جانی و خسارات مالی فراوان به همراه داشت، نشان داد که نه تنها حزب اسلامی به تنهایی توان از پا در آوردن دولت ربانی را ندارد، بلکه حتی در ایتلاف با نیروهای جنرال دوستم و حزب وحدت که هر دو از شهرت جنگی فراوان و کافی برخوردارند، نیز این توانایی را نداشته است.

از طرفی هم معلوم میشود که آقای ربانی، خود را برای یک دوره طولانی حکومت در افغانستان کاندید کرده بود و حاضر نبود به آسانی جا خالی کند. از همین جاست که در طول دو نیم سال قبل تا توانسته است به تقویت نظامی خود پرداخته و مواضع خود را در قبال حزب اسلامی و سایرین تقویت بخشیده است و حاضر به عقب نشینی از مواضع خود در برابر مخالفین نیست.

بدبختانه جنگ جنوری ۱۹۹۲ تنها به کابل منحصر نماند، بلکه شعله‌های آن به اکثر ولایات کشور زبانه کشید و مردم را که همه امید خود را به مجاهدین و حکومت اسلامی بسته بودند، خاکستر نشین و بامام از دست دادن فرزندان و اطفال و دارایی‌شان نشانده. مثلاً:

مزار شریف در تاریخ‌های پنجم و ششم جنوری، دهم می و چهارم اگست مورد ضربات هوایی و زمینی گروه‌های متخاصم قرار گرفت و متحمل خساراتی شد. جوزجان، فاریاب و سمنگان در روزهای ۲۱ جنوری، ۳۱ جنوری، ۶ فبروری و ۲۷ فبروری در میان شعله‌های آتش گروه‌های متخاصم سوخت. کندز، بفلان و شیرخان بندر در تاریخ‌های ۳۱ جنوری، ۵ جنوری، ۴ مارچ، ۱۰ مارچ، ۱۶ اگست، ۲۰ اگست، ۲۹ سپتامبر و ۱۹ دسامبر ۱۹۹۲ مورد ضربات کشنده قوای دولتی و شورای هم‌آهنگی قرار گرفتند و تلفات انسانی بسیار متحمل شدند. این خسارات علاوه بر بلای زلزله‌یی بود که از کندز تا بدخشان را در دهم می ۱۹۹۲ تکان داد و بر اثر آن، ۶۶ نفر کشته، ۱۸۰۰ نفر زخمی، ۱۸۰۰۰ خانه، ۱۵ باب مکتب و ۸۰ باب مسجد ویران شد.

همچنان قندهار در تاریخ‌های ۱۲۶ اگست، ۲۱ سپتامبر، ۱۴ اکتوبر و ۱۵ نومبر، هرات در ۴ جون، وردک در دهم دسمبر، میدان در ۲۶ اگست، پروان و چارده غوربند در ۲۳ اکتوبر، سرویی و تگاو در ۴ می، پلخمری در ۱۲ مارچ، ۱۰ می و ۱۴ ماه می، لغمان در ۲۹ جولای، ننگرهار در ۱۵ جون و ۴ سپتامبر و ۲۰ نوامبر، لوگر در ۴ سپتامبر و غزنی و پکتیا نیز طی همین ماه‌ها و همین سال (۱۹۹۲) مورد آتش باری گروه‌های

متخاصم قدرت طلب قرار گرفتند و منتج به مرگ صدها انسان مفید جامعه افغانی شدند.

در نیمه ماه اکتوبر همین سال خبر تازه و غیر مترقبه‌یی بوسیله آژانس‌های خبررسانی بین‌المللی در مورد یک گروه تازه بنام «طالبان» پخش شد. این گروه به نام داعیه نجات افغانستان از بلای جنگ قدرت طلبان تنظیمی‌ها از طریق پاکستان از سپین بولدک وارد کشور شد و در ۱۴ اکتوبر در ناحیه تخته پل قندهار مقاومت برخی از قوماندانان جهادی آن ولایت را در هم کوفتند و سپس شهر قندهار را از چنگ نیروهای تنظیمی به تصرف خود در آوردند. گفته میشود امیر لالی زخمی شده و قوماندان منصور کشته و ملانقیب در لباس بدل خود را از معرکه نجات داده است.

گروه طالبان پس از تسلط بر شهر قندهار، به خلع سلاح افراد باقیمانده تنظیم‌ها پرداختند و امنیت را در شهر و شاهراه‌های اطراف و مخصوصاً جاده سپین بولدک - توروغندی تامین نمودند. و یک کاروان مال‌التجاره پاکستانی را که بقصد ترکمنستان راهی بودند و در نزدیکی تخته پل مورد دستبرد گروه‌های مسلح تنظیم‌ها قرار گرفته بود، تا دلارام فراه همراهی و بدرقه نمودند.

در عین حال ولایت هلمند را نیز از چنگ تنظیم‌ها فتح نموده متصرف شدند و با تعیین گروه رهبری برای آن ولایت به جمع‌آوری سلاح‌های موجود از نزد تنظیم‌ها پرداختند. این حرکت طالبان که منجر به تامین امنیت در راه‌ها و شهرها شده، موجب خرسندی عامه مردم گردیده است. زیرا در طی دو سال و شش ماه قبل مردم از ترس گروه‌های مسلح مجاهد همه دار و ندار و هستی و زندگی خود را از دست داده بودند و از خدا روزی را آرزو میکردند که مردانی پیدا شوند تا نسق تنفکداران خونخوار و بیبک را بدهند.

گروه طالبان پس از تسخیر هلمند و زابل و ارزگان و نیمروز، بلا درنگ بسوی غزنی به پیشروی خود ادامه دادند. نیروهای تنظیمی در غزنی بعد از اندک مقاومت شهر را به طالبان تسلیم نمودند. طالبان در شهر غزنی بعد از گرفتن اداره آن ولایت بدست خود، به جمع‌آوری اسلحه از نزد مجاهدین پرداختند. قاری بابا والی غزنی که مربوط به حرکت انقلاب اسلامی بود، البته قبل از رسیدن گروه طالبان آمادگی خود را برای همکاری با گروه طالبان اعلام داشته بود.

طالبان با سرعت ممکنه بسوی کابل کشیدند. در میدان شهر با مقاومت شدید حزب اسلامی در اتحاد با حزب وحدت روبرو شدند، اما پس از نبرد شدید، نیروهای حزب اسلامی و حزب وحدت با دادن تلفات سنگین مواضع خود را ترک داده عقب‌نشینی کردند.

طالبان در ۱۶ فبروری ۱۹۹۵، چهار آسیاب مفر فرماندهی حزب اسلامی را متصرف شدند و متعاقباً بدولت آقای ربانی اعلام داشتند که قدرت دولتی را به آنها بدون جنگ واگذارند. دولت ربانی که قرار بود در ۱۸ فبروری قدرت را بیک شورای ۲۶ نفری مطابق پلان صلح ملل متحد واگذار به این دلیل که گروه طالبان در پروسه صلح شامل نبودند و اکنون باید شامل شوند، از نماینده خاص ملل متحد آقای مستیری تا ۲۱ ماه مارچ مطابق اول حمل ۱۳۷۴ مهلت خواست و آقای مستیری جز قبول این مهلت چاره نداشت. با آمدن طالبان، راه‌های آذوقه‌رسانی بکابل باز و نرخ مواد خواربار نسبت بگذشته خیلی ارزان شد.

در تاریخ‌های ۲۲ تا ۲۶ فبروری ۱۹۹۵ وضع نظامی بر اثر موجودیت گروه طالبان در جنوب کابل تغییرات زیادی دید. حزب وحدت که از جنوب خود را با طالبان مقابل میدید و در شمال و غرب با نیروهای دولتی و حزب اتحاد اسلامی مجبور شد بگروه طالبان سلاح و مهمات خود را تسلیم و از طالبان و سایل حمل و نقل خود را تقاضا نماید. در همین آوان قوت‌های دولت ربانی بطور دسته‌جمعی بر مواضع حزب وحدت حمله آوردند و از زمین و هوا بر سنگرهای حزب، وحدت و مناطق تحت اشغال آن بمب و خمپاره و سلاح‌های خفیف و ثقیل بکار برده شد و با سرعت تمام، مواضع و محلات حزب وحدت در کنترل نیروهای شورای نظام در آمد و آن حزب تلفات سنگین را متحمل شد. رهبر حزب وحدت عبدالعلی مزاری با عده‌یی از قوماندان‌های آن حزب، نیز از میان برده شدند. گفته میشود یکروز تمام در مناطق تحت اشغال حزب وحدت، میان افراد آن حزب و نیروهای دولتی بر اثر جنگ‌های تن‌بتن محشری برپا بود. بدینسان بر اثر گشتارهای وحشیانه تنظیمی و قدرت‌طلبی در دو نیم سال اخیر حدود ۴۲ تا ۴۵ هزار نفر مقتول و از ۱۲۰۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰۰ نفر زخمی و معلول شده‌اند و حدود یک میلیون از ساکنان کابل مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده‌اند و کابل به خرابه‌زار وحشتناکی مطابق میل و نظر «آی، اس، آی» تبدیل شده است.

موارد نقض حقوق بشر در افغانستان

جنگ‌های تباهن و هستی‌سوز که بخاطر احراز قدرت، میان گروه‌های متخاصم تنظیمی در افغانستان جریان دارد نه تنها باعث قتل و کشتار هزاران انسان بیگناه و مفید جامعه افغانی، شامل: مادران، کودکان، جوانان، استادان، دانشمندان، نویسندگان، شاعران، هنرمندان، سیاستمداران، متخصصان و کارمندان ورزیده و مجرب کشور گردیده، بلکه باعث ویرانی و بریادی تمام نهادهای مفید و سودمند اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی از قبیل تخریب مکاتب، مدارس، شفاخانه‌ها، موسسات تحصیلی و آموزشی، سیستم‌های مخابراتی و مواصلاتی، دستگاه‌های تولید انرژی برق، و تحقیقات علمی و سرانجام سبب خرابی کابل پایتخت کشور محبوب افغانها گردید، که بالنتیجه ده‌ها هزار باشنده این شهر یا کشته و یا زخمی و معلول شده‌اند و یا مجبور به ترک خانه و کاشانه ویران شده و چپاول شده خود گردیده، به کشورهای پاکستان، ایران، هند، روسیه فدراتیف، ازبکستان و تاجکستان و سایر کشورهای لروپائی و امریکایح مهاجر شده‌اند. برآستی در جریان این جنگ‌ها موارد فراوانی مبنی بر نقض حقوق بشر به وقوع پیوسته است که در هیچ نقطه دنیا نمیتوان نظیر آنرا سراغ داد.

این نتیجه‌گیری‌های شرم‌آور و سنگین در مورد حوادث کشور ما از راپور سالانه (سپتامبر ۱۹۹۳) سازمان عفو بین‌المللی مندرج در شماره اول اخبار افغانستان منتشره دهلی جدید در اینجا انعکاس داده میشود.

«بر اساس این گزارش در ماه می سال گذشته طی درگیری‌های مسلحانه گروپ‌های متخصم در کابل و اطراف آن بیش از یکهزار نفر هلاک و زیاده از پنج‌هزار نفر زخمی گردیده‌اند. در گزارش عفو بین‌المللی آمده است که حکومت مرکزی و سایر گروپ‌های مجاهد مخالفین خود را در مناطق تحت تسلط خود زندانی و در اسارت خود نگهداشته‌اند و بخاطر رهایی آنها از یک دیگر مبالغ‌گزار پول، اسلحه و حتی واگذاری ساحات تحت تسلط را مطالبه میکنند.

در مناطق تحت تسلط و حاکمیت دولت و در مناطق تحت سلطه مخالفین چنان واقعات و رویدادهای وحشتناک و شرم‌آور صورت گرفت‌اند که از آن نه تنها خانواده‌های گروپ‌های سیاسی مخالف بدور نبوده‌اند، بلکه اشخاص بیطرف و مردم عادی و زنان نیز نجات نیافته‌اند.

مطابق اخبار واصله در طی سال ۱۹۹۳ گروه‌های مسلح مجاهدین به یک دیوانه‌خانه زنانه در کابل هجوم برده و زنان مریض آن شفاخانه را مورد تجاوز جنسی دسته‌جمعی قرار دادند. در چنان عمل قبیح انتقام‌گیری که حتی دیوانه‌خانه زنانه نیز از آن مصون نماند. نزد آن دسته از مجاهدین که به این عمل دست زدند، حتی این تصور موجود نبود که شوهر، برادر، یا پسر کدام زن مربوط کدام گروپ از مجاهدین مخالف‌شان می‌باشد.

حامیان رئیس جمهور سابق نجیب‌الله نیز دسته‌دسته به قتل رسانیده شده‌اند. در آپریل ۱۹۹۲ الی می ۱۹۹۳ ده‌ها نفر از اعضای حزب وطن به قتل رسیده‌اند. در اواسط سال ۱۹۹۳ دو صد عضو حزب وطن مربوط به جناح خلق در ولایت هلمند از بین برده شدند. در جلال‌آباد افراد مربوط به جمعیت اسلامی یک رهبر حزب ملی‌گرای افغان بنام روزی خان و چند نفر از نظامیان سابق را بعد از چند ماه زندان به قتل رسانیدند.

در مرکز کشور کابل بمباران کورکورانه و راکت‌های بدون هدف بالای منازل مسکونی، شفاخانه‌ها، و مساحد صورت می‌گیرد که در نتیجه آن هزاران نفر از شهریان بی‌گناه منجمله زنان، اطفال و پیرمردان یا کشته و یا زخمی شدند.

افراد مسلح مجاهدین، یک گروپ دیگر مجاهدین را مورد حمله قرار داده، به خانه‌های‌شان هجوم می‌برند، آنها را آتش می‌زنند، زنان‌شان را مورد تجاوز قرار می‌دهند و پسران‌شان را در محضر عام به قتل می‌رسانند. مطابق به گزارش سازمان عفو بین‌المللی نیروهای وفادار به دولت در نخستین حمله انتقام‌جویانه خود در فبروری سال گذشته (۱۹۹۳) منازل مسکونی اهل تشیع را در افشار مورد هجوم قرار داده، افراد آن را در داخل منازل‌شان قتل‌عام نمود، پسران و زنان آنان را اسیر و به دختران جوان‌شان تجاوز جنسی صورت گرفته و منازل‌شان را به آتش کشیدند. سازمان عفو بین‌المللی ابراز نظر می‌کند که دلیل عمده نقص حقوق بشر در چنان ابعاد وسیع و خشن در اینست که در افغانستان یک حکومت نی بلکه چندین ده حکومتی وجود دارند. کنترل دولت مرکزی در کابل فقط در حدود چند ناحیه محدود است و باقی حصص در کنترل گروپ‌های مسلح مخالف قرار دارند.

در بعضی ولایات رهبران گروه‌های مسلح در مناطق تحت کنترل خویش محاکمی را ایجاد نموده‌اند و بر اساس آن جزاهای را به مخالفین خودشان اعمال مینمایند. این محاکم حین اتخاذ تصمیم خود بیشتر به این اصل توجه میکنند که متهم به کدامیک از گروه‌ها مجاهد مربوط بوده، ملیت‌شان چیست و از کدام عقیده پیروی میکند.»



طفلی‌داد در حال کار و کشیدن باری سنگین

سازمان عفو بین‌المللی، فقط به شمه‌یی از جنایات و موارد نقض حقوق بشر در افغانستان اشاره کرده و گذشته است. می‌خواهم علاوه کنم که، جنایاتی که در حق مردم کابل در ماه جولای ۱۹۹۲ در غرب و جنوب کابل از طرف گروه‌های متخاصم مجاهدین، بخصوص از طرف حزب وحدت و حزب اتحاد اسلامی در مورد افراد رهگذر

منسوب به این ملیت یا آن ملیت و یا اهل این مذهب یا آن مذهب اعمال شده، نه تنها در تاریخ جنایات بشر نظیر ندارد، بلکه در جهان معاصر هم سراغ شده نمیتواند. مثلاً: کوبیدن میخ‌های ۴ آنچه در پیشانی و بر فرق انسانها، انداختن انسانهای زنده در کوره‌های خشت‌پزی، زندانی گذاشتن اسیران در قفس حیوانات درنده و افعی و مارهای کشنده، جابجا نمودن آدم‌ها در کانتینرهای فلزی و پاشیدن پترول بر سر و زیر کانتی‌نر و آتش زدن دسته جمعی انسانها، شکم دریدن‌ها و صلیب زدنهای زنان، تجاوز دسته جمعی بر زنان اسیر، عریان کردن و لخت نمودن زنان پس از تجاوز و رها کردن آنها به جاده‌ها، پختن گوشت انسان و خوراندن جبری آن به اسیران دیگر، مسدود کردن مجرای بولی اسیران، مجبور ساختن اسیر به خوردن مواد فضله خود یا دیگران، مثله زدن و بریدن پستان زنان، قطع کردن زبان، گوش، بینی، دست و آلت تناسلی مردان و شکستن دندان و کشیدن چشم، و پوست کردن انسانها، تصاحب جبری زنان شوهردار و گرفتن موتور پول و ساعت و جرمه کردنیهای غیر قابل انجام افراد و اشخاص، آیا در زمره نقض حقوق بشر در افغانستان به حساب نمی‌آید.

اختطاف پسر بچه‌ها، دختران جوان و افراد صاحب نام و نشان، داخل شدن جبری و خودسرانه به منازل افراد و چپاول دارایی و قنذاق زدن تا مرز مرگ برای گرفتن آخرین پول مالک منزل و جمع آوری اثاثیه و در موترهای چپاولگران جابجا کردن بوسیله خود مالکان منازل، آیا نقض حقوق بشر در افغانستان نیست؟ مجبور شدن دختری ۱۶ ساله که از ترس تجاوز بناموشش خود را از منزل ۵ مکروریان بزیر انداخت و جان داد، نقض حقوق بشر نیست؟ آیا غارت گنجینه‌های فرهنگی، تاراج موزیم ملی، قاچاق آثار گرانبهای آرشیف ملی، گالری ملی، سوختن کتب و کتابخانه‌ها، مسدود کردن دروازه‌های موسسات تعلیمی و دانشگاه‌ها بر روی فرزندان، حریق کردن مطابع، برهم زدن سیستم خدمات شهری و بردن صدها ملی بس شهری به پاکستان، و پارچه پارچه کردن تانک‌ها و زره‌پوش‌ها، تخریب دستگاه‌های تولیدی و غارت و سایل و تجهیزات فابریکات و تاسیسات اقتصادی بخارج کشور نقض حقوق بشر نیست؟

آیا مسدود کردن راه‌های مواصلاتی به پایتخت و منع آذوقه‌رسانی به شهریان کابل و قرار دادن شهریان در عسرت گرسنگی و تنگدستی و فاقه‌گی، نقض حقوق بشر نیست؟ آیا، بمباردمان شهرها و به آتش کشیدن خانه‌های مردم بیدفاع کابل و بالنتیجه

و ادار ساختن صدها هزار آدم این شهر به مهاجرت و آواره گی از خانه و کاشانه و از دست دادن دارایی و هستی خویش، نقض حقوق بشر نیست؟ آیا پرتاب راکت در محفل جشن عروسی و یا در جمع عزاداران و سوگوارانیکه مرده خود را بگورستان برده اند، نقض حقوق بشر نیست؟

در گزارش رسمی کمیته بین المللی حقوق بشر به مجمع عمومی ۱۹۹۴ ملل متحد، تصویری از زندگی اجتماعی افغانها داده شده که در آن قتل و کشتار، زورگویی، حق کشی، چور و چپاول، تجاوز به ناموس زنان و نوجوانان، راه گیری و رهزنی، باجگیری و راه بندی، فحطی و قیمتی بدون درآمد، بیکاری و بیگاری، ویرانی خانه های مردم، فرار اجباری مردم از منازل و خانه های شان، بدامنی و بی نظمی به قانون طبیعی زندگی انسانها درآمده است و افغانستان به کشور بی بندوبار و بی صاحب، بی دروازه و بی کس و بیچاره که هر که زور دارد، همه چیز دارد، هر که سلاح و تفنگ دارد، نان دارد، خانه دارد، موتر دارد، هستی و دارای و همه چیز دارد، و فقط آنچه که ندارد قانون و دولت مقتدر مرکزی است.

متأسفانه متن کامل این گزارش بدسترس نیست تا قسمت ها یا تمام آن در اینجا بازتاب داده میشد، اخبار وفا در شماره ۱۱ دلو ۱۳۷۳ خود مختصر گزارش سازمان عفو بین المللی را در رابطه به نقض حقوق بشر در افغانستان به نشر رسانده که نکات عمده آن در اینجا ذکر میگردد:

گزارش مذکور که بر مبنای مصاحبه هایی با مهاجرین افغانی در مرز پاکستان تنظیم شده است بیان میکند که گروه های مسلح مجاهدین، ژورنالستان و خبرنگاران بین المللی را دستگیر میکنند و شکنجه می دهند و حتی محکوم بمرگ مینمایند که چرا، آنها را پورهایی پیرامون موارد نقض حقوق بشر در افغانستان بیخارج گزارش میدهند. از آن جمله میرویس جلیل خبرنگار بی بی سی در ناحیه چهلستون از طرف گروهی مسلح به قتل رسید. علاوآ تا یکی از خانم های خبرنگار که اصلا انگلیس بوده، در ناحیه تحت تسلط حزب وحدت دستگیر و به پوسته یی انتقال داده میشود که هشت نفر مسلح در آنجا بودند. سپس به خانم گوشزد میگردد که در صورتی از مرگ نجات خواهد یافت که دسته جمعی مورد تجاوز قرار بگیرد در غیر این صورت، چون تو برای گروه مخالف ما اطلاعات جمع آوری مینمائی، بنا بر آن باید کشته شوی. خانم میخواست

در بدل پرداخت پول گزاف جان خود را خریده و نجات یابد، مگر این خواست او قبول نمیشود و مورد تجاوز دسته جمعی قرار میگیرد. بعد او ضمن مصاحبه‌یی، این مساله را افشاء می‌کند. گزارش اشاره میکند که مجاهدینی که برای امنیت راه کابل - جلال‌آباد موظف‌اند، خود مؤجد بی‌امنیتی می‌شوند و از عابرین و مهاجرینی که از کابل به جلال‌آباد می‌آیند، تقاضای پول خیلی زیاد، در هر پوسته میکنند و در صورتیکه توان پرداخت موجود نباشد، مورد لت و کوب و حتی مرگ قرار میگیرند.

همچنان در گزارش داستان مرد دریوری است که روزی در کابل خانمی را در تکسی خود به میرویس میدان انتقال میداده است، در ناحیه کوتاه‌سنگی از طرف گروه مسلح حزب وحدت توقف داده میشود و از موتور پائین کشیده می‌شوند و بعد به اتاقی دورتر انتقال می‌یابند. سپس به دریور امر می‌شود که روی کاغذ از فروش تکسی خود بالای یکی از افراد پوسته بنویسد، چون دریور میخواهد از انجام این امر انکار کند، به او جبرا گوشت آدم خورنده میشود و سپس مجبور به نوشتن چیزی میشود که آنها خواسته بودند. بعد دریور را رها و زن بیچاره را تصاحب میکنند.

جریده امید در شماره ۱۷۰ خود گزارش سالانه سازمان عفو بین‌المللی را در رابطه به نقض حقوق بشر در افغانستان در سال ۱۹۹۴ که در تاریخ ۸ جولای ۱۹۹۵ از رادیو صدای امریکا نیز پخش گردید، به نشر رسانده میگوید. ادامه منازعات مسلحانه و بی‌ثباتی سیاسی تصدیق و تفریق گزارش‌های تخطی از حقوق بشر را در داخل افغانستان مشکل ساخته است. اما افغان‌های که تازه از افغانستان به پاکستان وارد میشدند در منطقه سرحدی در مورد یک مصیبت تخطی از حقوق بشر گواهی میدادند که در حال تکوین است. صدها هزار افغان داخل کشور از خانه‌های شان بیجا شده و یا به کشورهای مجاور فرار کرده‌اند.

در ماه فبروری قوای مربوط اتحاد گلبدین حکمتیار و جنرال دوستم راه کاروان‌های مواد غذایی مربوط موسسات خیریه بین‌المللی را که بسوی کابل در حرکت بودند سد کردند. با وجود هوشدارهای مکرر ادارات بین‌المللی کمک در مورد قطعی در کابل برای چندین هفته شش عراده لاری مواد غذایی که م. م. سازمان داده بود نتوانست بکابل برسد. به تعقیب تقاضاهای بین‌المللی سه عراده از این لاری‌ها اجازه یافت بتاريخ ۶ مارچ بکابل مواصلت نماید اما بتاريخ هفتم مارچ در منطقه خیرخانه کابل که مردم

جهت دریافت مواد غذایی جمع شده بودند، هدف حملات بم‌های خوشه‌یی قوای مربوط حکمتیار قرار گرفتند. طبق گزارش حداقل شش نفر کشته شده و سی تن دیگر مجروح گردیدند. راهبندان تا ماه دسمبر ادامه یافت. گزارشگر خاص م. م. در مورد نقض حقوق بشر در افغانستان چندین بار از افغانستان دیدن کرد و گزارش خود را در ماه نومبر به مجمع عمومی م. م. در مورد نقض حقوق بشر در افغانستان ارائه نموده گفت که اساسی‌ترین عناصر قوانین بشری که براهالی قابل تطبیق باشد در افغانستان تطبیق نمی‌شود.

گژلوش عفو بین‌المللی حاکی است که جنگ بر سر کنترل قلمرو، میان دو جناح متخاصم اهالی را عمدا هدف قوای توپخانه قرار میداد که باعث قتل هزاران نفر می‌شد. اکثریت قربانیان اهالی‌یی بودند که یا در جاده‌های کابل، یا در منازل‌شان و یا در محلاتی کشته شدند که بعد از تخریب منازل‌شان به آن پناه برده بودند. سایر اهالی بنا بر سوءظن به پشتیبانی از مخالفین توسط اعضای یکی از جناح‌های داخل جنگ، در منازل‌شان کشته شدند. جنگ و حملات که به کابل و مزار شریف منحصر بود، در جریان ۱۹۹۴ به ولایات قندز، هرات، قندهار، بفلان، بادغیس و ننگرهار، توسعه یافت. گزارش مشعر است که بتاريخ اول جنوری ۱۹۹۴ قوای مشترک جنرال دوستم و حکمتیار بر ارگ و وزارت دفاع حمله کردند. قوای رقیب در دو طرف دریای کابل در مناطق مسکونی سنگر گرفتند و در اثر آتش بدون تمیز اکثریت ساکنین غیر مسلح مناطق مسکونی کشته شدند. حملات بر کابل در طول سال جریان داشت و طبق گزارش‌ها روزانه ده‌ها نفر کشته میشد. در ماه اگست سه شفاخانه در کابل هدف راکت‌باری قرار گرفت که طی آن سی نفر مریض کشته شد و یک گدام ذخیره وسایل طبی که موسسات خیره بین‌المللی اعانه داده بودند از بین رفت.

سازمان عفو بین‌المللی در گزارش سالانه خود می‌نویسد که در ماه سپتمبر جنگ بین دو جناح شیعه حزب وحدت طرفدار حکمتیار و حرکت اسلامی طرفدار ربانی آغاز یافت. در جریان این جنگ‌ها صدها نفر کشته و هزاران نفر دیگر زخمی شدند. گمان برده میشود که یک عده مردم عمدا و بصورت خودسرانه کشته شده باشند. گفته می‌شود که بین ۱۲ سپتمبر و ۱۲ اکتوبر هشتصد نفر در کابل کشته شده و بیش از ۱۷ هزار نفر زخمی گردیده، چندین صد نفر اعم از زن و مرد و طفل توسط اشخاص

مسلح در خانه‌های شان کشته شدند. زیرا گمان برده میشد که به گروه رقیب مربوط بودند. بتاريخ ۲۱ اکتوبر از اثر گلوله باری قوای توپخانه در اطراف پوهنتون، دهمزنگ و کوه تلویزیون حداقل ۴۵ نفر مقتول و ۱۵۰ نفر مجروح شدند. دو روز بعدتر دور جدیدی از حملات راکتی باعث قتل ۱۵ نفر و جراحات ۴۳ تن دیگر شد و بتاريخ ۲۴ اکتوبر حداقل ۳۵ نفر کشته و ۹۸ تن مجروح گردیدند. تا ختم سال ۱۹۹۴ بیش از سه (شاید سی) هزار نفر کشته شده بودند.

گزارش عفو بین‌المللی مشعر است که اعضای دسته‌های مسلح بخانه‌های مردم داخل شده اعضای خانواده را که مقاومت میکردند کشته و اموال خانه را تصاحب می‌نمود. طبق گزارش مردم غیرمسلح که به ربط داشتن گروه‌های رقیب مظنون هستند شکنجه میشوند. صدها زن، دختر و پسر شکنجه شده و مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. لت و کوب وسیعاً اجرا میشود. طبق گزارش تمام گروه‌های مسلح مردم را برای مدتهای زیاد زندانی می‌سازند. آنهایی که رها شده‌اند میگویند که برای مدتها با اجساد مرده‌ها بسته شده بودند و مجبور ساخته شده بودند تا گوشت انسان را بخورند. و توسط قنடاق تفنگ لت و کوب میشدند. بعضی از زندانیان خصی میشدند و خصیه‌های شان تحت فشار قرار داده میشد. طبق گزارش بسیاری زندانیان تحت شکنجه جان داده‌اند. کسانی که پول کافی برای رهایی خود نداشتند عمداً کشته می‌شدند.

سازمان عفو بین‌المللی میگوید: در کابل زندانیان در مراکز مخفی شکنجه میشدند و حداقل در سه شهر مزار شریف، جلال‌آباد و هرات مردم در زندانها رسمی نگهداری میشدند. گفته میشد اکثریت زندانیان بدلائل قومی و یا دلیل ارتباط به گروه مخالف زندانی شده بودند. بعضی از زندانیان از محابس گروه‌ها به خارج افغانستان انتقال داده شده و زندانی گردیده بودند. گروه‌های مختلف مجاهدین حداقل ۱۲ خبرنگار را توقیف (زندانی) و مورد اذیت قرار داده بودند. به خبرنگاران هوشدار داده شده بود تا در مورد دست داشتن گروه‌های مسلح در خرید و فروش اسلحه و مواد مخدره گزارش ندهند.»

اقدامات ملل متحد و کنفرانس کشورهای اسلامی در رابطه به بحران افغانستان

بر اثر جنگ‌های فاجعه‌آمیز سال ۱۹۹۴، بالاخره شورای امنیت سازمان ملل متحد غرض بررسی بحران افغانستان هیات خاصی را تحت ریاست محمود مستیری یکی از

دیپلومات‌های مجرب کشور تونس، سابق وزیر خارجه آن کشور، تعیین کرد تا به افغانستان سفر نماید و بحران این کشور را از نزدیک مورد بررسی و ارزیابی قرار بدهد و گزارش کار خود را در زمینه به شورای امنیت ملل متحد ارائه دهد.

این خبر بدلهای افغانان وطن‌دوست چنگ زد و امیدواری‌های را برای حل معضله افغانستان از طریق سیاسی بوجود آورد. اما برخی تنظیم‌ها و قوماندانان به اشاره کشورهای حامی خود خواستند در راه هیات خاص ملل متحد سنگ اندازی نمایند و قبل از ورود آن به کشور، گروهی را موظف به میانجی‌گری و تماس با جوانب درگیر نمودند. اما پرواضح بود که آنان در رفع بحران افغانستان کاری از پیش برده نمیتوانستند و صرف نمایشی بود که میخواستند چنین وانمود، کنند که افغانها خود بجای وساطت ملل متحد توانایی کنار آمدن و از خودگذری را از طریق مسالمت‌آمیز دارند. مگر هر اقدام و هر گامی که با صداقت و باورمندی همراه نباشد، به منزل نمیرسد. گروه میانجی ناکام برگشت و آقای مستیری در اوایل آپریل سال ۱۹۹۴ وارد افغانستان شد و با رئیس دولت آقای ربانی و احمدشاه مسعود، قوماندانان جهادی و رهبران تنظیم‌ها و همچنان با شخصیت‌ها و ائصار مختلف مردم از نزدیک ملاقات کرده و نظریات و پیشنهادات و طرح‌های مختلفی را دریافت نمود.

آقای مستیری به وضاحت دریافت که مردم افغانستان از جنگ و خون‌ریزی و ویرانی تنظیم‌های متخاصم در کشور کاملاً به ستوه آمده‌اند و مجاهدین توانایی ایجاد دولت فراگیر و با ثبات را ندارند. حتی او ضمن مصاحبه‌یی با نماینده رادیو بی‌بی‌سی گفت که، در افغانستان مشتی آدم‌کش و باندیت مسلط شده‌اند و برای کسب قدرت دولتی و انحصار آن، مردم بی‌گناه افغانستان و شهر کابل را به توپ و آتش سلاح‌های ثقیله بسته‌اند و توان آن را هم ندارند که زمام امور را بدرستی کنترل نمایند و...

همچنان آقای مستیری، نماینده خاص ملل متحد دریافت که مداخلات کشورهای منطقه و ذیدخل، افغانستان را به تباهی و نیستی کشانده و قبل از هر اقدام دیگر بایستی با دولت‌های ذیدخل در بحران افغانستان تماس گرفته شود. و از آنها تقاضا گردد تا از مداخلات خویش در امور افغانستان خودداری ورزند. زیرا، افغانستان با ثبات و غیر متعهد به نفع صلح در منطقه و جهان است. به این منظور آقای محمود مستیری پس از سفر به افغانستان و بازدید از وضع امنیتی، نظامی و جنگی شهرهای

چون کابل، جلال‌آباد، مزار شریف، هرات، قندهار به پاکستان و ایران و عربستان سعودی و روسیه فدراتیف مسافرت کرد و در نهم می ۱۹۹۴ به نیویارک برگشت و گزارش مطالعات و بررسی‌های خود را از وضع افغانستان به تاریخ ۲۵ جون به سر منشی ملل متحد آقای پطروس‌غالی تقدیم نمود.

جریده وفا، ارگان نشراتی اتحادیه نویسندگان افغانستان آزاد که در وضع فعلی رسالت بزرگ تاریخی را در امر آگاهی هموطنان از اوضاع بحرانی کشور به عهده گرفته، نتایج و پیشنهادات گزارش هیات خاص ملل متحد را ترجمه و در شماره ۲۸ سرطان ۱۳۷۳ خود آنرا به نشر رسانده که نکات عمده آن اینجا بازتاب داده میشود:

«اکثریت مردم افغانستان بدین عقیده‌اند که جنگ اصولی افغانها یک جنگ قدرت طلبی است. نتایج این جنگ بسیار وخیم خواهد بود. جنگ اخیر که در جنوری ۱۹۹۴ آغاز یافت مانع اجرای وظایف اداره‌یی گردید که در اثر توافقات و مذاکرات اسلام‌آباد و جلال‌آباد در افغانستان فعالیت مینمود.

هیات خاص ملل متحد نه تنها از طرف افغانها استقبال شد، بلکه نتایج کار و فعالیت هیات خاص و پیشنهادات آن بسیار مهم و یک راه حل سیستماتیک بخاطر قطع جنگ در افغانستان خواهد بود. جنگ در افغانستان باعث خشم و نفرت زیاد ناظرین آن شده است. اما با وجود آن تمام قوت‌های ناحیه‌ای، پشتیبانی خود را از تمامیت ارضی، حاکمیت ملی، و استقلال افغانستان اعلان نموده‌اند.

امروز افغانستان بزرگترین تولید کننده تریاک و مواد مخدره در جهان است که از بابت کشت این مواد به زارعین اصلی آن پول اندک داده میشود ولی معلوم است که قسمت اعظم این سرمایه به جایهای دیگر منتقل میگردد. علت اصلی کشت و زرع مواد مخدره در کشور نبودن یک اداره واحد و مستحکم مرکزی در افغانستان است و این امر باعث میشود تا در مزارع مواد مخدره بیشتری زرع شده، به سبب نبودن موانع در سرحدات بخارج از کشور صادر گردد.

وضع خراب اقتصاد و فقدان سرمایه باعث دوام منازعات فعلی در افغانستان است. در خارج از افغانستان بسیاری‌ها را عقیده بر این است که در قدم اول ضرورت است تا صلح در افغانستان تامین شود و بعدا کار و فعالیت جهت احیای مجدد کشور آغاز گردد. لیکن هیات خاص بررسی مسایل افغانی بدین عقیده است که فعالیت‌های سیاسی

و اقتصادی وابسته بیکدیگراند و این دو باید طوری با هم ربط داده شوند تا باعث تامین صلح در کشور گردد. باید گفت در جاهای که به این دو پروسه توجه مبذول شده، باعث تامین امنیت و صلح در آن مناطق گردیده است. فعالیت‌های اقتصادی، رهبری سیاسی و یک اداره فعال را بوجود آورده است...

واضح است که در شرایط فعلی باید جوامع بشری و ملل متحد بیشتر از هر وقت دیگر به مسأله صلح و برقراری آن در افغانستان توجه نمایند. موضوع صلح بسیار مهم بوده در قدم اول در تامین صلح سعی شود. امروز ملت افغان متوجه شده است که راه حل و برون رفت از این پرابلم‌ها تنها و تنها با پا در میانی ملل متحد صورت پذیرفته میتواند و افغانها چشم امید به این موسسه جهانی دوخته‌اند. ولی نباید چنین تصور کرد که این کار بسیار ساده است، بلکه باید با صبر و تحمل ثبات و استواری و از گزینش طریقه‌های سیستماتیک و سیاسی در حل این موضوع کار گرفت و ممکن است اختیار این شیوه‌ها بتواند نیروی محرک جهت تامین صلح را ایجاد نماید. در قدم نخست مسایل ذیل بخاطر جلب همکاری‌های ملل متحد ضروری‌اند:

الف / اداره ملل متحد باید در افغانستان فعال باشد و سازمان‌های مختلف باید کار و فعالیت خود را دوباره در کابل آغاز نمایند. اگر فعالیت چنین ادارات در کابل ممکن نباشد، پس باید در جلال‌آباد یک مرکز موقتى همراه با نمایندگان سیاسی افغانی فعال گردد تا بتواند امکانات بازديد از شهر کابل را مانند دیگر ولایات آماده سازند. ادارات و موسسات بخصوص موسسات انكشافی UNDP ملل متحد به بسیار زودی به افغانستان برخواهد گشت تا در جهت احیاء مجدد و اعمار افغانستان فعالیت کنند و سعی گردد تا یک دولت مستحکم در آن کشور تاسیس شود.

ب / کار و فعالیت هر چه بیشتر بین‌المللی در افغانستان تقاضا گردد و هم تقاضای یک مرکز بررسی مسایل افغانستان با یک گروه کار متشکل از آن افراد کشور که علاقمند به تامین صلح‌اند بوجود آید. این گروه باید ملل متحد را مستقیماً در تامین صلح کمک نموده زمینه دایر شدن یک کنفرانس بین‌المللی را در افغانستان مهیا سازد.

ج / توضیح شود تا ملل متحد بطور بسیار جدی با رهبران احزاب مختلف افغانی صحبت نموده به فیصله برسند تا آتش‌بس رعایت گردد.

د / در خواست شود تا آتش بس در سرتاسر کشور مراعات شود و هم اینکه بخواص انتخابات آزاد شرایط آماده شود و این انتخابات باید به بهترین طریق آن صورت گیرد تا در آن افسار مختلف سهیم باشند و همچنان سعی شود تا زمینه بخاطر تدویر لویه جرگه و دیگر انتخابات مساعد گردد.»

این بود نتایج گزارش و پیشنهادات هیات خاص ملل متحد که بخاطر داشتن نکات بسیار سودمندش منجمله تدویر یک کنفرانس بین المللی، تامین آتش بس، فراهم کردن زمینه برای انتخابات و سهم دادن به تمام افسار جامعه افغانی در آن، باید مورد حمایت همه جانبه افغانهای صلح دوست قرار گیرد. هر چند که این پیشنهادات کافی به نظر نمی آیند.

توقع میرفت تا هیات خاص ملل متحد در دوره دوم بررسی خود از افغانستان و منطقه طرح مشخص تر و جامع تر و قابل عملی تر برای حل معضله افغانستان به شورای امنیت آن سازمان ارایه دهد. چه چشم امید اکثریت خاموش مردم فغانستان بسوی ملل متحد و شورای امنیت آن سازمان است. مخصوصا توجه و غمخواری پنج عضو دایمی آن شورا، از طریق قطع مداخلات خارجی و تامین آتش بس دایمی و تدویر یک لویه جرگه عنفونی برای انتخاب یک زعامت ملی و ایجاد حکومت عبوری و سپس جمع آوری اسلحه ثقیله از نزد تنظیم ها و احزاب سیاسی در بدل قیمت مناسب، تشکیل اردوی ملی، تدوین قانون اساسی و قانون انتخابات و از این طریق مساعد نمودن زمینه برای عملی ساختن انتخابات آزاد و سری و مستقیم برای حکومت آینده میتوانند فضای مطمئن برای صلح در کشور فراهم سازد.

زیرا پس از تحقق این نیازهای اولیه اکثریت قاطع مردم افغانستان، سایر فعالیت ها برای احمار مجدد کشور و تدارک امکانات برگشت مهاجرین بوطن و پاکسازی کشور از وجود میلیونها ماین ضد پرسونل بکمک مساعدت سازمان ملل و سایر کشورهای ذیعلاقه امکان پذیر است.

بهرحال آقای مستیری مجددا به منطقه برگشت و از ازبکستان نیز بازدید نمود و طبعا با مقامات آن کشور در مورد تامین صلح در افغانستان تبادل نظر نموده به افغانستان دوباره رفت و سپس به پاکستان برگشت و از سران تنظیم ها تقاضا بعمل آورد تا در یک کنفرانس صلح در اسلام آباد شرکت ورزند، اما برخی از رهبران تنظیم ها،

بشمول آقای ربانی از شرکت در این کنفرانس بدلیل اشتراک نماینده جنبش ملی اسلامی افغانستان در آن خودداری ورزید و بالنتیجه تلاش‌های نماینده خاص ملل متحد منجر به ناکامی شد. آقای مستیری بصراحت اعلام داشت که رهبران تنظیم‌ها هرگز به قول و وعده خود وفا نمیکنند و لهذا او راه دیگری را جستجو خواهد کرد.

همزمان با دور دوم مساعی نماینده خاص ملل متحد، امیر اسماعیل خان والی هرات و امیر عمومی حوزه جنوب غرب کشور، با تشکیل یک شورای عالی اسلامی در هرات در اواخر ماه سرطان سعی ورزید برای نجات کشور از بن بست جنگ فرمولی کشد، کند. در این شورا که برای اولین مرتبه حدود یکصدتن از روشنفکران افغان مقیم اروپا و امریکا شرکت ورزیده بودند، تدویر یک لویه جرگه عنعنوی را کلید حل بحران افغانستان تشخیص و سفارش نمودند که تدویر هم نشد.

متأسفانه دشواری کار برای نماینده خاص ملل متحد آقای مستیری در این برجسته میگردد که طرف‌های مقابل این دیپلومات مجرب تونسسی را چهره‌هایی تشکیل میدهند که بیشتر آنها کمترین آگاهی سیاسی و احساس مسئولیت را در چوکات اصول اقدامات دیپلماتیک نمیدانند. هنوز نماینده خاص سازمان ملل متحد در صدد تدارک کنفرانس اسلام آباد بود که سکرتر جنرال کنفرانس کشورهای اسلامی آقای داکتر الغابد در اوایل ماه جولای ۱۹۹۴ وارد پاکستان شد. و قبل از آنکه به افغانستان سری بزند یا برخی از شخصیت‌های افغانی در پاکستان راجع به وضع حساس و خطیری یک دامنگیر کشور است تبادل افکار نمود.

خوشبختانه عناصر آگاه و وطن‌خواه افغان مقیم پاکستان مانند پروفیسر رسول امین، آقای داکتر طاهریورگی، قانون دان معروف کشور با تنی چند از اهل خبرا افغان ضمن ملاقاتی با آقای الغابد به وی خاطر نشان ساختند که اگر کنفرانس اسلامی خواستار راه حل مسالمت آمیز قضیه افغانستان باشد، باید تلاش‌های خود را با مساعی ملل متحد همگام و همگون سازد. در غیر آن مسئولیت عواقب وخیم جنگ در افغانستان بدوش آن کنفرانس خواهد بود. زیرا افغان‌های آگاه متوجه اند که برخی از رهبران تنظیم‌ها در تبنانی با کشورهای حامی خود، درصدد ناکامی هیات خاص ملل متحد در مورد بررسی بحران افغانستان‌اند و میخواهند باز هم جنگ در این کشور ادامه یابد تا از صلح و آمدن یک رهبری آگاه و غیر وابسته و غیر متعهد به این یا آن کشور جلو گرفته

باشند.

در این رابطه شیخ الحدیث مولوی تره خیلو رئیس شورای تفاهم و وحدت ملئ به سکرتر جنرال کنفرانس کشورهای اسلامی گوشزد کرد که: «از چندین سال به اینطرف، هیاتها و شخصیت های مختلف، حتی سران حکومت های خواسته اند تا سران هفت تنظیم را با هم آشتی دهند و حتی بعضی ها اینان را بیکه معظمه بردند و آنها در مکه معظمه سوگند یاد نمودند تا دیگر از مخالفت و دشمنی با هم درگذرند. مگر همه این تلاش ها مواجه با ناکامی شد. علت ناکامی این تلاش ها این تواند بود که تلاش کنندگان مصلحت همه و قته عوض مردم افغانستان، سران تنظیم ها را مطرح میسازند. من خود در محضر ۶۰۰ تن عالم دین به ایشان سوگند داده ام و آنها را به مکه مکرمه با خود بردم و برای تاکید در حضور علمای عرب نیز حلف یاد کردند. مگر عده یی در همان مکه معظمه عهد را نقض کردند و شما ری تا پشاور پای بند عهد خود بودند و بعد آنها فراموش کردند. آنها چندین بار تنظیم های خود را ملغی نموده اند اما به عهدشان وفا نکرده به تنظیم بازی های شان دوام داده اند و موقوف تنظیمی خود را حفظ کرده اند. من بحیث یک افغان بشما میگویم که:

۱. اگر شما واقعا از ته دل موضوع افغانستان را حل و فصل میسازید باید به مردم افغانستان رجوع کنید، نه به تنظیم ها و سران آن.

۲. اگر کنفرانس اسلام خواستار راه حل مسالمت آمیز قضیه افغانستان باشد، می باید مساعی خود را با مساعی آقای محمود مستیری نماینده خاص سر منشی ملل متحد درباره افغانستان همگام ساخته و با تفاهم و مساعدت همدیگر درباره به فعالیت بپردازند. اگر شما جداگانه و ملل متحد جداگانه به فعالیت خود ادامه بدهد، به سران تنظیم ها زمینه بهانه جویی و حيله پیدا میشود، بعضی طرح ملل متحد را خواهند پذیرفت و برخی طرح کنفرانس کشورهای اسلامی را و موضوع لاینحل خواهد ماند و مردم و کشور ویران شده رو به نابودی خواهد رفت.» (اخبار وفا، ۲۲ سرطان ۱۳۷۳)

بالمقابل آقای الغابید در ارتباط به سخنان شیخ الحدیث مولوی تره خیل گفت: «من تمام ارشادات شما را بدقت گوش دادم، من با گفته های شما موافق هستم، اما باید گفت: که کنفرانس اسلامی با ملل متحد در رقابت نیست. بلکه کارها و فعالیت های این دو سازمان مکمل یکدیگراند. کنفرانس کشورهای اسلامی از فعالیت های آقای محمود

مستیری پشتیبانی کرده است. جای شک نیست که مردم از رهبران تنظیم‌ها شاکمی استند ولی مع الوصف ما نمی‌توانیم آنها را نادیده بگیریم. اگر آنها در پروسه شامل نباشند دردهای جدی و مشکلات فراوان ایجاد کرده می‌توانند. ما در صدد استیم تا رهبران را متقاعد سازیم که بیک آتش‌بس موافقه بنمایند و با هم بنشینند اما درباره اینکه نظر ملت چگونه تبارز نماید ما با آقای مستیری موافق هستیم. ایشان تدویر لویه جرگه را پیشنهاد کرده‌اند، ما این نظر را می‌پذیریم، اما برای اینکه به مقصد برسیم باید زمینه را مساعد بسازیم تا این چنین یک جرگه دایر شود. (وفا همان شماره) متعاقبا سکرتر جنرال کنفرانس اسلامی به افغانستان سری زد و با برخی رهبران تنظیم‌ها و قوماندانان ملاقات کرد و بدون آنکه به آتش‌بس مؤقت یا دائمی دست یافته باشد. دوباره به پاکستان برگشت.

اعلامیه شورای امنیت

بتاریخ ۱۱ اگست ۱۹۹۴ رئیس شورای امنیت سازمان ملل متحد، در جلسه ۳۵۱۴ آن شورا به ارتباط بحث و غور روی مسأله افغانستان، اعلامیه آتی را از طرف شورای امنیت، صادر کرد.

«شورای امنیت با کمال قدردانی از مساعی هیات خاص ملل متحد در افغانستان (باساس فیصله نامه شماره ۲۰۸ مجمع عمومی ۴۸) تحت ریاست سفیر محمود مستیری، از گزارش تاریخی اول جولای ۱۹۹۴ که تحت شماره ۷۶۶ اسناد شورای امنیت صادر شده و بطور خاص از توصیه‌های حاوی فقره ۴۰ آن گزارش، حسن استقبال میکند. شورای امنیت از همکاری که مردم و رهبران افغانستان با هیات خاص نموده‌اند اظهار قدردانی میکند. شورای امنیت از همه افغانان تقاضا میکند تا به همکاری با هیات خاص ادامه دهند که در صدد کمک به افغانهاست تا یک عملیه مسالمت‌آمیز سیاسی را بمنظور خاتمه دادن به اختلافات‌شان آغاز نمایند.

شورای امنیت از تداوم جنگ داخلی در افغانستان که باعث تلفات مردم و تخریب افغانستان شده و تهدیدی را متوجه ثبات و امنیت سایر کشورهای منطقه ساخته، اظهار تاسف کرده است. شورای امنیت از همه جرائب منازعه تقاضا میکند تا به مخالفت‌های‌شان خاتمه داده در پروسه مصالحه سیاسی، بازسازی و رشد و انکشاف

شامل گردند.

شورای امنیت از همه دول تقاضا میکند تا به مقصد ایجاد و تقویت صلح در افغانستان قدم‌های لازم را گذاشته و جریان انتقال سلاح را به جوانب درگیر قطع کنند. و به این مقابله تباهن خاتمه دهند. همچنان شورای امنیت از جامعه بین‌المللی جدا تقاضا میکند تا افغانان را در مساعی‌شان برای بازسازی کشور تباہ شده، به هر اندازه که شرایط میسر شود، مساعدت نمایند.

شورای امنیت مساعی ادارات کمک بشردوستانه ملل متحد را در افغانستان تحسین نموده و تاکید میکند که بر تمام دول لازم است تا به کمکشان در این مساعی ادامه دهند.

شورای امنیت آمادگی خود را برای مساعدت به مردم افغانستان در مساعی‌شان برای عودت صلح و حالت عادی در کشورشان مجدداً تأیید نموده و کشورهای همسایه افغانستان را تشویق می‌کند تا مساعی خویش را به این منظور ادامه دهند.

شورای امنیت تعهد خود را به حاکمیت و تمامیت ارضی افغانستان مجدداً اعلام میکنند.»

(اخبار افغانستان، شماره اول، سپتامبر ۱۹۹۴، سنبله ۱۳۷۳)

اجلاس کوتاه یا دور سوم مساعی ملل متحد

دور سوم مساعی سازمان ملل متحد بریاست آقای محمود مستیری بمنظور دستیابی راه حل برون رفت از بحران کنونی افغانستان، زمانی آغاز یافت که دور جدیدی از جنگ شعله‌ور گردیده و تلفات انسانی و خسارات مالی و ویرانی‌های باز هم بیشتری را مخصوصاً در کابل سبب شده است.

دور سوم این مساعی که با شرکت گروهی از شخصیت‌های افغان بنام «گروه مشاوران» شهرت یافته و در کوئته پاکستان بکار آغاز نمود، در واقع گامی مثبت در سلسله تلاش‌های دراز مدت این سازمان برای حل معضله افغانستان بشمار میرود.

مساعی جاری با استقبال زیاد مردم بلا کشیده افغانستان رویر گردیده و انتظار نتایج موثر آن را مردم دقیقه شماری میکنند. هیات خاص ملل متحد این بار حرکت جدیدی را آغاز نموده و برخلاف گذشته‌ها که عمدتاً تنظیم‌های مسلح متخاصم در محراق

فعالیت‌های آن قرار داشت. در این نوبت سازمان ملل متحد و هیات خاص آن، توانست «گروه مشاوران» را از میان رجال سرشناس و تا حدی با نفوذ افغان صرف نظر از وابستگی‌های گوناگون فکری آنان بدور هم جمع کند. از همین جاست که مایه امیدواری‌های زیاد برای حل سیاسی بحران افغانستان به حساب می‌رود. در این اجلاس شخصیت‌های ذیل شرکت ورزیده بودند:

دکتور محمد یوسف سابق صدر اعظم افغانستان، قاضی محمد امین وقاد، پوهاند رسول امین رئیس اتحادیه نویسندگان افغانستان آزاد مقیم پشاور، همایون آصفی، پروفیسر غلام‌علی آئین، پوهاند عبدالسلام عظیمی، سابق رئیس پوهنتون کابل، سلطان محمود غازی، داکتر عبدالصمد حامد، عبدالاحد کرزی، دکتور احمدیوسف نورستانی، عبدالستار سیرت سابق وزیر عدلیه، حاجی سلیمان یاری، جنرال عبدالحکیم کتوازی، داکتر سراج‌الدین رسولی، قوماندان عبدالحق، غلام‌شاه، جنرال عبدالرحیم وردک، محمد نعیم نراهی، انجنیر احسان‌الله مایار، حاجی عبدالحسین مقصودی، عزیزالله واصفی، کاظم یزدانی، کریم زارع، مولوی تره خیل، محمد صادق رشید سلجوقی، علم‌شاه، نعمت‌الله شهرانی، عبدالکریم مخدوم، امیر لالی، شریف حسین، حبیب‌الله غایب، محمد عالم فیضی، شاه محمود بلوچ، گل آغا شیرزوی، سید شمس‌الدین مجروح، تورن میرانشاه. و هئیت خاص ملل متحد شامل محمود مستیری، سوتیریوس موسوریس، فرانس اوکیلو، دگروال‌های کویرک، چارلز ساترس.

این اشخاص از ۲۹ سپتمبر تا ۱۶ اکتوبر ۱۹۹۴ در شهر کویته برای دستیابی یک راه حل سیاسی عادلانه و مورد قبول همه گروه‌های درگیر قضیه افغانستان در چوکات چهار کمیته یعنی، ۱. کمیته سیاسی، ۲. کمیته آتش‌بس ۳. کمیته قوای امنیتی ۴. کمیته هماهنگی و انسجام، شروع بکار نمودند و نتایج بحث‌ها و مذاکرات و پیشنهادات مشورتی خود را به منظور برون رفت از بحران کنونی افغانستان به آقای سفیر محمود مستیری تقدیم نمودند.

در عین حال آقای مستیری به مشوره «گروه مشاوران» از رهبران تنظیم‌های افغانی نیز دعوت بعمل آورد تا خود یا نماینده خود را غرض اشتراک در این اجلاس معرفی و اعزام نمایند. بالنتیجه، پیرسید احمد گیلانی، نماینده مولوی محمد نبی محمدی، و نماینده شیخ آصف محسنی، و یک هئیت نمایندگی از طرف دولت ربانی، و همچنان

هیئت دیگری به نمایندگی از «شورای هماهنگی» در روزهای اخیر اجلاس وارد کوئته شدند و با رئیس هیئت موسسه ملل متحد و اعضای مجلس مشورتی مذاکره و تبادل نظر به عمل آوردند. ظاهراً تمام نماینده‌های تنظیم‌ها موافقت خود را از مساعی ملل متحد در راه رسیدن به صلح دائمی در افغانستان ابراز داشتند.

نکات اساسی‌ایکه «گروه مشاوران» روی آن مکث نموده‌اند، قطع هرگونه مداخلات خارجی، بخصوص کشورهای همسایه و منطقه بشمول روسیه فدراتیف است که تا هنوز هم به تجهیز و ارسال سلاح و مهمات و کمکهای مادی و پولی به گروه‌های متخاصم در افغانستان ادامه میدهند و مانع عمده در راه تامین آتش‌بس و صلح پایدار در کشور میگردند. از سازمان ملل متحد و مخصوصاً شورای امنیت جدا تقاضا بعمل آمده است تا با وارد کردن فشار بر کشورهای ذیدخل در بحران افغانستان، مانع مداخلات آنها در امور افغانستان گردند.

نکته دیگر، قطع بدون قید و شرط جنگ و برقراری آتش‌بس دائمی در افغانستان است. که بایستی تمام نیروهای درگیر و غیره به این خواست معقول و برحق قاطبه مردم افغانستان گردن نهند.

تشکیل یک اردوی ملی ۲۰ هزار نفری بخاطر تامین امنیت در شهر کابل و جمع‌آوری سلاح ثقیله از نزد تنظیم‌ها، تامین امنیت شاهراه‌ها و ولایات جزء وظایف این اردو خواهد بود. تشکیل یک حکومت انتقالی برای دوسال، بخاطر تحقق صلح سراسری و مساعد ساختن زمینه برای تصویب قانون اساسی، تدویر لویه جرگه و انتخاب زعامت آینده و جمع‌آوری اسلحه از نزد تنظیم‌ها به همکاری مستقیم سازمان ملل متحد، محتوای کلی اجلاس کوئته را می‌سازد. پس از ختم جلسه کوئته آقای مستیری رئیس هیات خاص سازمان ملل متحد برای افغانستان عازم نیویارک شد تا گزارش کار دو ماهه دور سوم ماموریت خود را در افغانستان به مجمع عمومی سازمان ملل که بتاريخ ۲۵ نوامبر ۱۹۹۴ تشکیل می‌داد، تقدیم نماید.

آقای مستیری پس از اجلاس کوئته سری به افغانستان زد و ضمن دیدارهای خویش با رهبران تنظیم‌های مختلف و جناح‌های درگیر، طرح صلح جامع و عملی سازمان ملل متحد را به آنان تسلیم نمود، اما برخی از جناح‌ها از دادن پاسخ سریع به او خودداری نمودند.

سفیر محمود مستیری در مصاحبه‌ی با رادیو بی‌بی‌سی در اوایل نوامبر گفت که با تمام جناح‌های افغان درباره‌ی ضرورت به میان آوردن یک شورای که در آن همه احزاب و شخصیت‌های برجسته حضور داشته باشند، صحبت کرده است. ولی هنوز مشکلاتی وجود دارد. وی درباره‌ی ترکیب این شورا گفت که خواهان تشکیل شورای است که در آن همه احزاب و شخصیت‌های مستقل حضور داشته باشند. شورای برای همکاری احزاب با یک دیگر نه به منافع یک حزب خاص و معین. وی گفت که نظر ما در مورد ترکیب شورا با نظر حکومت کابل یکی نیست. وی در پاسخ به این سؤال که شورای مورد نظر چه وقت اولین جلسه خود را تشکیل خواهد داد گفت: فعلاً زمان برای تشکیل چنین جلسه‌ی تعیین نشده است، ولی امیدوار است که این جلسه تا پایان سال جاری (۱۹۹۴) تشکیل گردد. وی در مورد وظایف اصلی شورا گفت: اولین وظیفه این شورا، انتقال قدرت است. دومین وظیفه برقراری آتش‌بس است، سومین وظیفه بوجود آوردن حکومت انتقالی و بالاخره چهارمین وظیفه شورا تشکیل لویه جرگه است.

در پیشنهاد سازمان ملل متحد که به جناح‌های مختلف ارائه شده بود، گفته شده که در شورای پیشنهادی نظارت بر جریان انتقال قدرت، پنج نماینده از جانب حکومت کابل، پنج نماینده از جانب مخالفین، سه نماینده از شخصیت‌های بیطرف و سیزده نماینده یعنی به تعداد مساوی آن، افغان‌های خواهند بود که ملل متحد انتخاب میکند. به گزارش فرانس پرس، از کابل انتقال قدرت به دو شکل از جانب ملل متحد پیشنهاد شده است:

۱. در صورت نخست کمیسیون نظارت بر جریان انتقال قدرت و انتخابات، یک حکومت موقت شش ماهه و یا دوازده ماهه را تشکیل خواهد داد، که در این مدت لویه جرگه عنعنوی یا انتخابات ملی که رئیس دولت آینده را تعیین نماید سازمان داده خواهد شد.

۲. در صورت دوم کمیسیون نظارت بر انتقال قدرت و انتخابات تمام سازماندهی و تشکیل لویه جرگه را انجام خواهد داد که ظرف ده ماه یک حکومت موقت دیگر را انتخاب کند که رئیس جمهور آن برای دو سال انتخاب خواهد شد.

بالاخره آقای مستیری به نویدوارک مواصمت نمود و گزارش کار خود را به آقای سرمنشی سازمان ملل تسلیم نمود. سرمنشی سازمان ملل در راپو سالانه خود به مجمع عمومی پیشنهادات ذیل را ارائه کرد که مورد تأیید اعضای مجمع عمومی قرار گرفت.

آن پیشنهادات را از نظر میگذرانیم:

سُنهايات سرمنشی ملل متحد به مجمع عمومی

می و تلاش هئیت خاص ملل متحد، از مارچ ۱۹۹۴، دورنمای صلح در افغانستان را بزود بخشیده است. این هیات از راه تدویر جلسات کویته توانست که یک دسته شخصیت‌ها را که نظریات مردم افغانستان را وسیعاً بازتاب دهند و هم با گروه به خصوصی وابسته پنداشته نمیشدند، یکجا جمع سازد، پیشنهادهای ناشی از آن جلسات پیرامون انتقال هرچه سریع‌تر قدرت به یک شورای با صلاحیت، تنفیذ یک آتش‌بس سراسری، تشکیل قوای تامین امنیت در کابل و متعاقب آن تشکیل یک حکومت موقتی با تدویر یک لویه جرگه، چارچوبی را فراهم ساخته است که در محدوده آن میتوان در هر یک راه حل جامع و پایدار برای حل معضله افغانستان دست یافت.

جلسات کویته یک دسته نظرات قابل پذیرش همگان را تثبیت کرد. به نحویکه با اصل سهم‌گیری وسیع‌البنیاد سازگار میباشد. از ریشه‌های عنعنات افغانی آب میخورد. به ملل متحد یک موقف غیر جانبدارانه می‌بخشد و بیک کلام که بر مبنای آن‌ها پیشنهادهای عملی صلح تبارز و جامه عمل پوشیده میتواند.

کلید پیشرفت در جهت صلح در تشکیل هر چه زودتر شورای با صلاحیت نهفته است. تمام جوانب درگیر در معضله به نحوی از انحاء موافقت خود را به موضوع نشان داده‌اند. با آن که چندتای شان برای مطالعه نظریات ناشی شده از جلسات کویته و بحث روی جزئیات آنها وقت خواسته‌اند. بسیار احتمال دارد که روی ترکیب شوری، موضوع شکل متنازع فیه را بخود بگیرد. بنابراین به مشوره‌های زیادی در زمینه نیازمندی احساس میشود. یک امر واضح است که اجرای مشوره‌ها باید به عهده هئیت خاص سپرده شود. بنابر همین ملحوظ من در صدد آنم که هئیت خاص را پابرجا نگهدارم و از رئیس آن آقای محمود مستیری تقاضا کنم که در اواسط ماه دسمبر به غرض از سرگیری ماموریت خود به افغانستان برگردد. به همین گونه از او خواهش خواهد شد که به طرفهای گفتگو حالی سازد که تشکیل هرچه زودتر شورای با صلاحیت به مثابه محک آزمایش تعهد رهبران افغانی به پروسه صلح تلقی خواهد گردید. البته آمادگی

جامعه بین‌المللی به ادامه سعی و تلاش در راه تامین صلح در افغانستان بر مبنای آن استوار خواهد بود. هر وقتی که نتایج این مرحله فعالیت‌های هئیت خاص روشن گردد بلادرنگ به مجمع عمومی گزارش داده خواهد شد.

سعی و تلاش هئیت خاص ملل متحد در افغانستان مخصوصاً توانایی آقای مستیری به سفر در اکثر نقاط و مذاکره با اشخاص مختلف آن کشور در من این عقیده را راسخ ساخته است که باید موجودیت سیاسی ملل متحد در افغانستان احیاء گردد تا از آن طریق به نمایندگی مخصوص در امر برقراری نگهداشتن تماس بین ملل متحد و رهبران مختلف داخل آن کشور یاری لازم صورت گرفته بتواند با در نظر داشت همین منظور است که من تاسیس اداره کوچکی را پیشنهاد مینمایم که از یک آمر، یک مامور سیاسی، دو مشاور نظامی و یک تعداد کارمندان کمکی متشکل باشد. این اداره در گام نخست در جلال‌آباد افتتاح گردد. وظایف سیاسی اداره خاص سرمنشی ملل متحد در افغانستان و پاکستان که فعلاً در اسلام‌آباد قرار دارد، به اداره جلال‌آباد کابل سپرده خواهد شد. اعضای اداره جدید به پاکستان (و عندالزوم به دیگر کشورهای همسایه) به غرض مذاکره و مشوره با رهبران افغانی مقیم آنجا سفر خواهند کرد. امور فعالیت‌های بشردوستانه ملل متحد مانند سابق از طرف اداره انسجام کمک‌های بشری ملل متحد رهنمایی خواهد گردید.

این اداره به زودی ممکن به افغانستان برخواهد گشت، با در نظر داشت این تغییرات و پا بر جا نگهداری هئیت خاص فکر میکنم که به داشتن یک نماینده شخصی برای افغانستان و پاکستان به سویه معاون سرمنشی دیگر نیازی احساس نخواهد گردید.

بودجه مالی برنامه پیشنهاد شده در بالا طبق معمول به زودی به اسامبله عمومی پیش خواهد شد. مذاکرات و مشاورتهای هئیت خاص در جریان مرحله سوم بیانگر آن است که هرگاه شورای با صلاحیت تشکیل گردد و آن شورا به منظور تطبیق پیشنهاد به ایجاد قوای بیطرفی برای امنیت کابل موافقه کند احتمال دارد که آن شورا از ملل متحد تقاضا کند که از این شورا حمایت مالی بنماید.

طوریکه در بالا تذکر داده شد رئیس هئیت هنوز در این مورد به تعهدی مبادرت نورزیده است من از او خواسته‌ام که در مرحله دیگر مذاکرات و مشوره‌ها این موضوع را روشن سازد که برای کمک مالی مستقیم ملل متحد از قوای صلح سابقه‌ی وجود

ندارد و چیزی که طرف‌های افغانی از ملل متحد توقع برده می‌تواند تاسیس یک صندوق امدادی داوطلبانه می‌باشد. البته برای تمویل آن از همان اعضای ملل متحد تقاضای کمک بعمل خواهد آمد که به حمایت پرورده صلح در افغانستان علاقمندی دارند. با آنهم هرگاه قوای صلح تشکیل گردد و شورای با صلاحیت تقاضا کند، من به اداره جلال‌آباد، کابل هدایت خواهم داد که در تهیه مشاوران نظامی یا پولیس و امداد تخنیکی با آن قوا همکاری کند.

یک مساله دیگر هم موجود است که آن اگرچه از ساحه مکلفیت هئیت خاص به دور می‌باشد. من می‌خواهم که توجه مجمع عمومی را به آن مبذول بنمایم آن مساله عبارت از رهایی داکتر نجیب‌الله، رئیس جمهور سابق است که هنوز حل نگردیده است. چهار عضو معیتی او (یک خانم و سه طفل) توانسته که در سال ۱۹۹۴ از کابل به دهلی بروند مگر داکتر نجیب‌الله و سه همسفر دیگر او از اپریل ۱۹۹۲ تا کنون در محوطه اداره (معاون) سر منشی ملل متحد برای افغانستان و پاکستان در کابل باقی مانده‌اند. من پیرامون موضوع رهایی آنها هم به رئیس جمهور ربانی نگاشته‌ام و هم آن را با یک تعداد طرفهای درگیر در میان گذاشته‌ام. نماینده خاص من عین کار را انجام داده است. با کمال تأسف که استماع‌تان رسانیده میشود که تمام تلاش‌ها در زمینه تا کنون به نتیجه مطلوب نرسیده است. چون با ادامه جنگ‌های شدید در کابل حیات داکتر نجیب‌الله و یارانش در معرض خطر جدی قرار دارد و من از این نگاه تشویش زیادی می‌کنم بنابراین من از تمامی اعضای که بالای گروه‌های جهادی افغان نفوذ دارند التجا مینمایم که در راه رهایی داکتر نجیب‌الله و یارانش با ملل متحد از هیچگونه همکاری دریغ ننمایند. من کاملاً آماده آن می‌باشم که برای رسیدن به این هدف دفاتر حسن نیت خود را به منظور فراهم آوری زمینه مذاکرات و رسیدن به یک موافقتنامه پیشکش کنم.

در فرجام من باور دارم که سعی و تلاش هئیت خاص به این واقعیت مهرتائید می‌زند به ایفای نقش ملل متحد در امر پایان دادن به جنگ در افغانستان نیازمندی شدیدی موجود است و همچنان باور دارم که شرایط پیشرفت در این راستا نسبت به هر وقت دیگر مساعدتر می‌باشد.

با نظر داشت هر دو واقعیت بالا من از مجمع عمومی تقاضا مینمایم که برنامه

پیشنهاد شده در این گزارش را به تصویب برساند و در ضمن از همه کشورها التجابه عمل می‌آید که هم از پروسه صلح نو بنیاد حمایت کنند و هم به تقاضای تمویل تلاش‌های گوناگون بشردوستانه و انکشافی ملل متحد در افغانستان پاسخ سخاوتمندانه بدهند. (وفا، شماره ۱۰ جدی ۱۳۷۳)

بیانیه رئیس شورای امنیت ملل متحد در رابطه به بحران افغانستان

در ۴۷۴مین جلسه شورای امنیت که بتاريخ ۳۰ نومبر سال ۱۹۹۴ دایر گردیده بود، رئیس شورای امنیت ملل متحد به نمایندگی از شورا، بیانیه ذیل را تحت عنوان «اوضاع افغانستان» ایراد نمود:

شورای امنیت ملل متحد با قدردانی از پیشرفت‌های کار هیئت خاص ملل متحد برای افغانستان که توسط سفیر محمود مستیری اداره میشد، راپور کار و فعالیت مورخ ۲۳ نومبر سال ۱۹۹۴ (A/49/688) را ملاحظه نمود.

شورای امنیت از ماموریت خاصی که به اساس مشوره‌های وسیع با نمایندگان افغانی و پیشنهادهای ایشان به خاطر پایان دادن به جنگ‌های گروهی ایجاد پروسه، مصالحه سیاسی و آغاز کار احیا و اعمار مجدد افغانستان بنا یافته، وسیعاً حمایت مینماید. شورای امنیت از آن که تنظیم‌های جنگنده و شخصیت‌های افغانی قبول نموده‌اند پروسه مرحله به مرحله آشتی ملی را از طریق تأسیس یک شورای با صلاحیت وسیع‌البنیاد که بتواند بصورت عام و تام از مردم افغانستان نمایندگی کند، تعمیل بدارند، استقبال مینماید. این شورا امور ذیل را انجام خواهد داد:

۱. برقراری و نظارت از آتش‌بس.
۲. ایجاد قوای امنیتی به خاطر نگهداری و جمع‌آوری سلاح ثقیله جهت تامین امنیت در سرتاسر کشور.

۳. تشکیل یک حکومت عبوری جهت مساعد ساختن زمینه برای حکومتی که بصورت دموکراتیک منتخب شده باشد. احتمالاً از ساختارهای عنعنوی تصمیم‌گیری مانند «لویه جرگه» استفاده خواهد شد. شورای امنیت ملل متحد با توجه زیاد ملاحظه مینماید با وصف آنکه ادامه خصومت و دشمنی در بین گروه‌های جنگجو در افغانستان باعث ادامه رنج و تکالیف، مرگ و میر و تهیدستی اهالی معصوم و بیگناه در کشور

میگردد، شورای امنیت خواستار قطع فوری این جنگ بی هدف و مخرب است. شورای امنیت از تمام دولت‌ها خواستار آن است تا قدم‌های اساسی را بخاطر تامین صلح در افغانستان بردارند و مانع تسلیم‌دهی سلاح و مهمات جنگی به گروه‌های جنگی افغانی گردند و به این جنگ مخرب بایست پایان داده شود. درک این موضوع که احیای مجدد، اعمار و انکشاف مجدد افغانستان جنگ‌زده بصورت کلی مربوط می‌شود به پروسه آتش‌بس دائمی و انکشاف پروسه سیاسی، شورای امنیت ملل متحد تمام دولت‌ها را وادار به آن می‌سازد تا از پیشنهادات هیئت خاص ملل متحد به خاطر تامین صلح در افغانستان پشتیبانی نموده ضرورت اولیه به خاطر پروسه تامین صلح را درک نمایند.

شورای امنیت ملل متحد از تمام دولت‌ها خواستار آن می‌باشد تا به حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، افغانستان احترام داشته جدا از مداخله در امور داخلی افغانستان خودداری نمایند و به حقوق افغانها احترام داشته تا آنها خود سرنوشت خود را تعیین نمایند و آنها را کمک نمایند تا صلح را در کشور خود تامین بدارند. (وفا، شماره دهم جدی ۱۳۷۳)

برخی تلاشها در جهت عقیم ساختن طرح صلح ملل متحد

همزمان با شکل‌گیری مساعی هیئت خاص ملل متحد برای افغانستان که با امیدواری‌های مردم ما همراه بوده است، تلاش‌های دیگر نیز از جانب برخی از کشورهای همسایه و جهان برای دسترسی به نوعی حل و فصل بحران افغانستان براه افتاده و سوهارتو رئیس‌جمهور اندونیزی از رهبران تنظیم‌ها دعوت بعمل آورد تا در جاگارتا با هم بنشینند و مشکلات شانرا از طریق مذاکره و تفاهم حل و فصل نمایند. وی برای بحرکت آوردن بیشتر کشورهای کنفرانس اسلامی از سر منشی آن تقاضا نمود تا فعالیت‌های خود را بخصوص در سمت تامین یک آتش‌بس در کابل افزایش بخشد. این تقاضا زمانی صورت گرفت که حکومت اندونیزیا یک فروند طیاره نظامی ترانسپورتی خود را برای انتقال کمک‌های طبی کمیته بین‌المللی صلیب سرخ به کابل، به پاکستان فرستاد.

از جانب دیگر یک هیئت بلند پایه جمهوری اسلامی ایران تحت ریاست میر محمود

موسوی مسئول امور افغانستان در وزارت امور خارجه ایران برای یک سلسله مذاکرات با سران تنظیم‌های جهادی، بخصوص طرفهای درگیر برای تامین یک آتش‌بس وارد کابل گردید. هیأت متذکره با پیر سید احمد گیلانی و آیت‌الله شیخ آصف محسنی ملاقات نموده و دعوت‌نامه رئیس‌جمهور آن کشور را برای انجام مذاکرات به اصطلاح غیرمستقیم میان تنظیم‌های درگیر در تهران به آنان تسلیم داد. گفته شده که از همه رهبران تنظیم‌های مسلح برای انجام این مذاکرات دعوت به عمل آمده است.

تلاش‌های اندونیزیا و ایران درست زمانی تشدید یافت که سازمان ملل متحد طرح وسیع و همه‌جانبه‌یی را براه انداخته و با مساعی برای جلب همکاری همه جامعه بین‌المللی در راه تحقق آن مساعی جمیله به خرج میدهد. افغانها در حالی که از مساعی بی‌غرضانه و بشرخواهانه همه جهانیان بخصوص کشورهای همسایه و اسلامی در راه تامین صلح دوا مدار و پایدار استقبال میکنند، آرزو دارند تا این مساعی در جهت همکاری و همیاری با مساعی ملل متحد سازگار باشد. چه تجربه سالهای متمادی نشان داده است که نشست‌های تنظیم‌ها در بیرون مرزهای کشور نتایج مثبتی بیار نیارده و آزموده را نباید باز آزمود. اجلاس‌های راولپندی، اسلام‌آباد، مکه معظمه و تهران نمونه‌های بارز این امر است.

از جانب دیگر، نشست و گرد هم آیی صرفاً رهبران تنظیم‌های جهادی و یا گروه‌های متخاصم بدور یک میز ولو منتج به آتش‌بس هم گردد، مؤقت و شکننده خواهد بود و نیز جفای بزرگ در حق ملت افغانستان و اکثریت خاموش غیرمسلح خواهد بود. بایست به مساعی ملل متحد فرصت داد تا طرح صلح جامع و وسیع‌البنیاد سازمان ملل تحقق یابد و از هر نوع تشبثات تک‌روانه و حمایت از تنظیم یا حزب و حرکت بخصوصی جداً اجتناب گردد.

متأسفانه برخی از گروه‌ها و چهره‌های بنیادگرای مسلح با موضع‌گیری‌های خصمانه و مخالفت‌های تنگ‌نظرانه و با اظهارات غیرمسئولانه و صدور فیصله‌نامه‌ها و حتی راه‌اندازی جنگهای جدید سعی می‌ورزند تا با هر قیمتی که باشد در راه تلاش‌های صلح‌جویانه سازمان ملل متحد موانع ایجاد کنند و در صورت ممکن این مساعی را عقیم سازند. این گروه‌ها می‌خواهند صرفاً تنظیم‌های مسلح جهادی حق تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت آینده ملت و وطن ما را داشته باشند. این گرایش در وجود برخی از

گروه‌های مسلح بنیادگرا که می‌خواهند قدرت را فقط در دستان خود داشته باشند، روند صلح را با مخاطره جدی روبرو ساخته است.

رهبران این گروه‌ها درگیر رقابت‌های شدید برای کسب قدرت‌اند و مایل نیستند تا گذشت‌های کوچکی هم برای تامین صلح انجام دهند. به عقیده ناظران سیاسی، حتی اگر این رهبران قانع هم ساخته شوند، عده زیادی از قوماندانان و نیروهای مسلح به صورت انفرادی مایل نخواهند بود تا مناطق تحت نفوذ و موقف خویش را از دست بدهند. بسیاری از این جنگجویان مسلح نگران‌اند که در صورت قطع جنگ و تامین صلح آنان یگانه راه عواید سرشار را در کشور از دست خواهند داد. این حالت باعث شده است که با وجود دستاوردهای اخیر آقای مستیری و نهایت صلح، دیپلومات‌های خارجی و ناظرین امور افغانستان در مورد امکانات تامین صلح به این زودی‌ها با شک و تردید بنگرند، و در مورد آینده کشور نیز چندان خوشبین نباشند.

هنوز سفیر محمود مستیری برای تحقق پلان صلح ملل متحد به منطقه برنگشته بود که گروهی تازه بنام «طالبان» در صحنه نظامی و سیاسی کشور ظاهر گشتند و نگرانی‌های را در راه تحقق پلان صلح سازمان ملل ایجاد نمودند.

جنگ‌های تازه زمانی درگرفت که یک کاروان حاوی ۱۳۰ لاری کالاهای پاکستانی که عازم ترکمنستان بود در نزدیک تخته پل قندهار توسط گروه‌های مسلح متوقف و اموال آن به غارت برده شد. در طی این نبردها عده‌یی از نیروهای تنظیمی از جمله قوماندان منصور کشته و عده‌یی چون قوماندان سرکاتب، امیرلالی و برخی دیگر از مواضع خویش عقب نشستند. سپس گروه طالب‌ها بعد از تسلط بر شهر و ولایت قندهار یک شورای هشت نفری را تاسیس نموده اداره آنرا در دست گرفتند.

ناظرین اوضاع افغانستان، پیدا شدن نیروهای تازه جنگی را بنام «طالب‌ها» که از پاکستان به کشور سرازیر شده‌اند، در صحنه درگیری‌های نظامی کشور گامی دیگر در جهت ناآرامی‌ها و تشنج بیشتر بحران افغانستان ارزیابی میکنند.

«گروه طالبان» پس از تصرف شهر و ولایت قندهار، بر هلمند و زابل نیز بزودی تسلط یافتند و بسوی غزنی به پیشروی خود ادامه دادند. شهرهای مقر و غزنی و وردک و میدان یکی بعد دیگر پس از اندک مقاومتی از طرف نیروهای تنظیمی، بدست «گروه طالبان» افتاد و درست هنگامی که محمود مستیری پلان صلح ملل متحد را برای

رهبران تنظیم‌ها ارایه کرد و موافقت همه رهبران را بشمول دولت به غرض انتقال قدرت در ۱۸ ماه فبروری ۱۹۹۵ به یک شورای ۲۶ نفری حاصل کرده بود، یک یا دو روز قبل از تطبیق پلان صلح ملل متحد، گروه طالبان بعد از درهم شکستن قوت‌های حزب اسلامی و حزب وحدت در میدان شهر، وارد مقر فرماندهی حزب اسلامی حکمتیار در چهار آسیاب واقع در ده کیلومتری جنوب کابل شدند و بلاوقته بدولت ربانی ابلاغ نمودند، قدرت دولتی را برای آنها واگذار کند، این امر سبب شد تا دولت به بهانه یا دلیل شرکت گروه طالبان در شورای جدید قدرت دولتی، از تسلیمدهی قدرت به شورای مجوزه خودداری ورزد و از سفیر محمود مستیری تا ختم سال ۱۳۷۳ مهلت بخواهد. مستیری نیز که برای تحقق پلان صلحش زحمات بسیاری کشیده و انتظار تطبیق آن را داشت، بناچار به این خواست رئیس دولت موافقت کرد.

اما حوادث بعدی وضع را بگونه‌ئی تغییر داد که آقای ربانی حتی پس از ختم سال ۱۳۷۳ نیز از قدرت کنار نرفت. زیرا آقای ربانی درک کرده بود که دست پاکستان در پشت سر طالبان بشدت کار میکند و اگر بدون شرط تسلیم اخطار طالبان گردد، دیگر آن همه تلاش‌های او در ساختار آینده کشور نقش بر آب خواهد بود.

درباره وابستگی حرکت طالبان با مقامات استخباراتی پاکستان و هدایت و رهبری آنها به وسیله نصیرالله با بر وزیر داخله پاکستان که یکی از جنرالان سابقه دار و مجرب پاکستانی در قضایای مربوط به «پشتونستان» است، اخیرا هفته نامه «امید» در شماره ۱۴۶ خود (مؤرخ ۶ فبروری ۱۹۹۵) مقالات بسیار محققانه و مستندی به قلم آقای سید طیب جواد به نشر رسانده که نکاتی از آن مقاله در رابطه به گروه طالبان در اینجا انعکاس داده میشود.

نویسنده مدعی است که «یکی از بزرگان قومی بلوچستان، محمود خان اچکزایی، در این اواخر مدعی شد که پاکستان به هر طالب ماه سه صد دالر معاش میدهد. در تائید همین مدعا «فاریاسترن اکانومیک» و روزنامه لوموند چاپ فرانسه نوشتند که، طالبان به وسیله سفارت پاکستان هدایت می‌شوند. ارتباط نزدیک طالبان با جمعیت‌العلمای اسلامی پاکستان که یک حزب بنیادگرا و ناسیونالیست و هم پیمان حزب مردم خانم بوتو است، نشان میدهد که بر علاوه مقامات امنیتی و استخباراتی، وزارت خارجه و دولت خانم بوتو نیز با این تحریک کاملا هم‌نواست.

جمعیت‌العلمای پاکستان را مولانا فضل‌الرحمن هدایت می‌کند. او بر خلاف قاضی حسین احمد (رهبر جماعت اسلامی) با دولت پاکستان میانه بسیار خوب دارد. «فرنتیریوست» در گزارش مفصل در یازدهم دسامبر ۱۹۹۴ خود یادآور شد که در میان طالبان تعداد زیادی مبلّغه سرحدی پاکستانی موجود است.

در این هیچ شکی نیست که خستگی مردم از بی‌کفایتی اداری و سیاسی و سوء استفاده‌های اقتصادی و بدسلوکی رهبران تنظیم‌ها و قوماندانان وابسته‌شان نقش موثر در موفقیت نهضت طالبان داشته است. چنانچه بنا بر یک گزارش، طالبان در نواحی قندهار از جمله دارائی‌های عامه اقلا هشت طیاره جنگی را که قوماندانهای سابق در قلاع و مزارعشان پنهان کرده بودند، بیرون کشیدند.

برای یک ناظر دقیق و نگران اوضاع، پذیرفتن این گفته ساده که طالبان، بدون آنکه دستی در عقب‌شان باشد، این همه ره صد ساله را یک شبه بپیمایند، آسان نیست. در سیاست کمتر اتفاق می‌افتد که از آستین غیب دستی بیرون آید... نصیرالله بابر شخصا از دست داشتن مستقیم در تحریک طالبان انکار می‌کند. چنانچه به جواب یک ژورنالیست افغان گفت: «طالبان مسئله خودتان است و از مقصد آنها خدا خبر است.» اما بعدا صریحا گفت که «تا چه وقت ما باید منتظر باشیم. شما افغانها تا ابد انتظار می‌نشینید که کسی از آسمان بیاید.» این حرف نشانه عجله پاکستان است برای یافتن یک راه بهتر و زودتر که آسان و ارزان باشد و گواهی است بر این مدعا که پاکستان کاملا گمان می‌برد که بدون رهبری و هدایت آن کشور معضله افغانستان حل نخواهد شد. در حالیکه مداخلات همسایگان را مایه و مادر این طفل شرور و گریان می‌دانند.

من تصور می‌کنم تحریک طالبان در عقیم نمودن یا اقلا معطل ساختن پلان صلح سازمان ملل نقش عمده دارد. چنانچه نصیرالله بابر در همان مصاحبه در جواب خبرنگار افغان که از مداخلات خارجی شکایت می‌کند، با مهارت نعل وارونه زده و می‌گوید که ملل متحد یک قدرت خارجی است که در مسائل افغانستان مداخله می‌کند. و به نظر بابر آن سازمان بین‌المللی، فرهنگ و جامعه (کلچر و سوسایتی به زبان خود بابر) افغانستان را نمی‌شناسند. او به خبرنگار می‌گوید: «شما به کسی که به فرهنگتان آشنا نیست احتیاج ندارید.» این ادعا را بابر به قصد برخ کشیدن آشنایی شخصی از به «کلچر و سوسایتی» و زبان می‌گوید. او بدین وسیله ماهرانه پاکستان را اصلا قدرت

خارجی نه بلکه جزء افغانستان (در واقع برعکس آن یعنی افغانستان را جزء پاکستان) قلمداد می‌کند.

در قندهار در مسیر راه بر روی یک بیرق نوشته بودند: «ما مداخله خارجیان را نمی‌خواهیم.» بابر به مجرد خواندن آن جمله به والی قندهار گفت که در این مورد من با شما کاملاً موافقم یعنی بابر تمیز داخل و خارج را در مورد افغانستان و پاکستان نمی‌کند و یا نمی‌خواهد بکند.

درباره مسافرت ماه سپتمبر ۱۹۹۴ نصیرالله بابر به هرات (که من علل و عواقب آنرا در «قیل و قال مدرسه» برشمردم، ذکر این نکته هم بی‌مورد نیست که بابر قرارداد ۱۶ میلیون دالری بازسازی شاهراه‌ها از یکطرف و افتتاح قونسلگری پاکستان در هرات را از جانب دیگر در حالی انجام داد که در کابینه پاکستان سه وزیر با صلاحیت یعنی وزیر خارجه، وزیر راه و ارتباطات و وزیر تجارت موجود است. اما بابر که وزیر داخله است کاملاً بیرون از صلاحیت عمل کرده، مثل اینکه افغانستان در میان پنج ایالت پاکستان، ایالت ششم باشد، به قندهار و هرات سفر و قراردادهای مهم تجارتي و ترانزیتی را منعقد ساخت. بابر همه گرفتاری‌های داخلی پاکستان را مانده به قندهار و هرات می‌رود و مثل یک رئیس جمهور مورد استقبال قرار می‌گیرد. اسمعیل خان والی هرات مثل اینکه از نقش دیرین و آشنایی نصیرالله بابر در کمک به رهبران گروه‌های اسلامی و قضایای افغانستان آگاه باشد، در نطق مراسم افتتاح قونسلگری پاکستان در ماه سپتمبر سال ۱۹۹۴ در هرات گفت: «حرکت بیداری در میان مسلمانان آسیا از زمان «ذوالفقار علی بوتو شروع شد» و طرفه‌تر اینکه حاکم تورغندی در ضیافتی که در آن شهرک سرحدی برای بابر ترتیب یافته بود گفت: «آواز وحدت کشورهای آسیایی در زمان بوتو بلند شد.»

تحریک طالبان بوسیله نصیرالله بابر برای سرانجام شدن به افغانستان انگیزه‌های داخلی پاکستان را با خود دارد... ناآرامی‌های اخیر در کراچی و اجنسی ملکند نشان می‌دهد که مدارس و طالبان پاکستانی خواهان حق و امتیازات بیشترند. نصیرالله بابر با تحریک طالبان به قصد جهاد و انفاذ شریعت در افغانستان با یک تیر دو فاخته می‌زند. هم منافع پاکستان را آسان و ارزان تامین می‌کند و هم پاکستان را از شر طلبه‌های جوان و پرشور و مسلح فارغ می‌سازد. کارآیی نظامی طالبان در افغانستان باعث نگرانی

روشنفکران پاکستان نیز شده است. چنانچه مفسر روزنامه نیوز در این اواخر نوشت که «دولت صوبه سرحد باید بما جواب بدهد که در مدارس آن ایالت چه نوع تعلیمات به طالبان داده میشود.» و این سنوال در کشوری که هزاران مدرسه دینی در آن است کاملاً بجاست....

طالبان فاقد مهارت اداری و اقتصادی و فارغ از وسعت نظر سیاسی اند. تا زمان نوشتن این سطور طالبان در بیست گروهی کابل رسیده اند و شاید بزودی رژیم کابل نیز به آنها تسلیم و ملحق شود. از همین حالا میتوان تصور کرد که رژیمی که آنها بر افغانستان تحمیل خواهند کرد، چه سان رژیمی خواهد بود. من بخشی از برنامه های طالبان را برای آینده افغانستان از قول «جرالد بروک» یک کارشناس خارجی مسایل افغانستان می آورم:

«در قندهار طالبان از یکطرف زن ها را از همه کارها، بشمول پرستاری و دایگی منع کرده اند، از جانب دیگر معالجه زنان را بوسیله داکتران نامحرم امر غیر شرعی خوانده اند، در نتیجه تعداد زیادی از زنها در وقت زایمان میمیرند. زن ها اجازه ندارند که از خانه بیرون شوند. مگر اینکه مردی بحیث محرم همراه شان باشد و هم تن شان کاملاً در «برقع» پنهان باشد. زنانی که از این حکم تخلف ورزند شلاق زده میشوند و دکاندارانی که به زنان بدون محرم مرد، سودا بفروشند بندی میشوند و شلاق زده میشوند. شطرنج غیر شرعی اعلام شده است. فوتبال را اول حرام و منع قرار دادند، اما بعد از مراجعه و شکایت مردم آنرا اجازه دادند. مولوی عباس آخند یکی از اعضای متنفذ شورای حکومتی طالبان در قندهار مخالفت صریح طالبان را با طرح صلح سازمان ملل متحد پنهان نکرده و به جerald بروک، آشکارا میگوید: «ما به نماینده مخصوص سازمان ملل متحد گفته ایم که تقسیم قدرت در میان گروه ها راه حل مسئله افغانستان نیست. همه احزاب و گروه ها باید بما تسلیم شوند.»

طالبان، چگونه در افغانستان ظهور کردند؟

«موقف احمدشاه مسعود در برابر طالبان»

روزنامه کیهان چاپ لندن در شماره پنجمینبه ۱۸ اسفند (حوت) ۱۳۷۳ شمسی مطابق نهم مارچ ۱۹۹۵ زیر عنوان فوق مقاله خلی ممتع به نشر رسانده است که در

آن تلقی-پاکستان و امریکا در جنگ داخلی افغانستان بدقت توضیح گردیده است. برای حفظ امانت متن آن ههنا اینجا انعکاس داده میشود.

در مقدمه مقاله آمده است که این مطالب با استفاده از گزارش متصل «پاتریک دوستت اگزوری» در روزنامه پیکار، و گزارش های «ژان پیر برن» در «لپراسپون» پاریس و منابع به طرف افغان گره آورده شده است.

«شب ۲۶ پهروزی ۱۹۹۳، انفجار صدها کیلو سواد منفجره در پارکینگ مرکز بازرگانی نپورگ این دو برج ۱۱۰ طبقه را که ۱۳۰ هزار نفر را در خود جای میدهند، به لرزه درآورد. سوءقصدی که امریکا را در جهت ترور برد ۶ کشته و بیش از هزار زخمی بر جای گذاشت. این نخستین بار بود که تروریست ها در خاک امریکا به چنین نماد قدرت امریکا حمله می کردند. تا آن زمان امریکا خود را از حملات تروریستی مصون میدانست. واکنش پهل کلتن پهدرنگ بود. در پیمانی به ملت گفت: «مردم امریکا باید بدانند که ما هر چه در توان داریم برای محافظت آنان پکار خواهیم برد.»

پک هفته پیش نرستادگان احمد شاه مسعود «عقاب پنجشنبه» در واکینگن با مقامات وزارت دفاع امریکا ملاقات کرده بودند. داوره میر، کاردار کنونی افغانستان در پاریس و مرد سوره اطمینان احمد شاه مسعود به روزنامه لیکارو (چاپ فرانسه) می گوید: «ما نگرانی خود را از شبکه های تروریستی که در طول جنگ با شوروی در افغانستان ایجاد شده بود به آگاهی امریکایی ها رساندیم مداخلات وطم پاکستان و جمهوری اسلامی ایران را در امور افغانستان برای آنان شرح دادیم. از آموزش مزدوران حرب و پاکستانی توسط بنهادگزابان افغانی در ارتباط با تروریسم برای آنان سخن گفتیم و گوش شنوا نداشتیم. پک هفته پس از هشدارهای ما، مرکز بازرگانی نپورگ منفجر شد.»

در دسامبر ۱۹۷۹ حمله نیروهای شوروی به افغانستان، جهان را شالنگهر کرد. پس از چند ماه، امریکا تصمیم گرفت از نیروهای مقاومت افغانستان پشتیبانی کند. اما از آنجا که افغانستان را خوب نمی شناخت، مایل به مداخله مستقیم نبود. در نتیجه میلیاردها دلار کمک های امریکا، از طریق سازمان امنیت پاکستان میان مجاهدین افغان توزیع شد. نورچشمی پاکستانی ها، گلبدین حکمتیار بود. وی در جوانی با مودودی یکی از رهبران مذهبی پاکستان روایتی نزدیک داشت و دوست «فاطی حسین احمد»

رهبر پر نفوذ «جماعت اسلامی» پاکستان بشمار میرفت. و به ویژه روابطی نیکو با «حمیدگل» رئیس سازمان امنیت پاکستان داشت. بنابراین پاکستانی‌ها او را به عنوان شخصی کاملاً مورد اطمینان به امریکائی‌ها معرفی کردند و اینان پذیرفتند تا بخش اصلی کمک‌های مالی و تسلیحاتی خود را در اختیار او بگذارند.

سالها گذشت... در کوه و دره‌های افغانستان جنگ به چهره‌های جدیدی مجال بروز داد فرمانده مسعود با استراتژی برق‌آسایش به «عقاب پنجشیر» مشهور شد. کسانی دیگری چون عبدالحق، جلال‌الدین و اسماعیل‌خان، پیروزی‌های مهمی کسب کردند. اما رویه حکمتیار سوءظن برانگیز بود.

وی در گفت و گو با خبرنگاران خارجی گاه بسیار تند میرفت و به غرب حمله میکرد. در بنیادگرایی او جای شکی باقی نمانده بود. از سال ۱۹۸۶، قتل اتباع غربی در افغانستان و قتل افغان‌ها در پشاور (پاکستان) فزونی گرفت و هر بار انگشت اتهام به سوی سوگلی امریکا، حکمتیار گرفته میشد. علاوه بر این‌ها، به رغم انبوه پول و اسلحه‌ایکه در اختیار او قرار میگرفت، حتی یک پیروزی در مقابل ارتش سرخ در کارنامه او ثبت نشد. ولی در عوض، مدام با دیگر گروه‌ها می‌جنگید. اما دیپلمات‌های امریکائی تحت تاثیر اطلاعات غلط سازمان امنیت پاکستان، واقعیت را نمی‌دیدند. سازمان «سیا» نیز برنامه‌ای کوتاه مدت اختیار کرده بود و چنین استدلال میکرد که چون گروه‌های بنیادگرا در مقابله با ارتش سرخ موثرتراند باید از آنان استفاده کرد.

در غرب، کسی را از بنیادگرایی در گروه‌های افغان باکی نبود. فقط گروه‌های میانه‌رو افغانی خطر را حس میکردند. داودمیر کاردار افغانستان در پاریس میگوید: «ما از سال ۱۹۸۴ پی برده بودیم که حکمتیار مشغول تنیدن شبکه‌های خود است، مزدوران خارجی گروه‌گروه به افغانستان می‌آمدند و بیشتر آنان به حکمتیار می‌پیوستند» از سال ۱۹۸۹ سال بیرون رفتن نیروهای شوروی از افغانستان، امریکائی‌ها نیز کم‌کم نگران شدند. در ماه فوریه، نیروهای شوروی افغانستان را ترک کردند و کابل در دست رژیم کمونیستی نجیب‌الله باقی ماند.

در ۶ مارچ، حکمتیار برگ آخر را بر زمین زد و برای یکسره کردن کار به جلال‌آباد دومین شهر افغانستان حمله کرد. جنگ ۴ ماه به درازا کشید. کشته فراوان بر جای

مانند «سیا» و سازمان مخفی پاکستان (آی اس آی) سیل اسلحه را بسوی حکمتیار سرازیر کردند. ولی سرانجام در جون ۸۹ جنگ جلال آباد با شکست کامل حکمتیار پایان یافت. این شکست، شکستی بزرگ برای سازمان های اطلاعاتی امریکا و پاکستان به شمار می آمد. در واشنگتن، مسنولان سیاسی کشور از ارتباطات گلبدین حکمتیار با شبکه های تروریستی بنیادگرایان اسلامی نگران شده بودند. طی جنگ جلال آباد، صدها داوطلب عرب از مصر، سودان، الجزایر، عراق، پاکستان و کشورهای دیگر به کمک حکمتیار شتافته بودند.

داوود میر میگوید: «در سال ۱۹۸۹، حکمتیار روابط پیگیری با جمهوری اسلامی ایران و گروه های بنیادگرای سنی داشت و این بسیار خطرناک بود. زیرا برای نخستین بار کسی حلقه ارتباطی میان شیعیان و سنیان میشد.

این موضوع البته دلخواه «سیا» نبود ولی باز هم با وجود هشدارهای ما، سیا چشم خود را بر روی واقعیت، می بست. در ۳۱ جنوری ۱۹۹۰، چهارده عضو کنگره از جمله «نیوت گین گریچ» که اکنون رئیس مجلس نمایندگان امریکاست، نامه محکمی به جرج بوش رئیس جمهور امریکا نوشتند و از اظهارات متناقض مراجع مختلف مانند سفیر امریکا در پاکستان، سیا و وزارت خارجه ابراز شکفتی کردند و از جورج بوش خواستند که به کنترل انحصاری پاکستان بر کمک های امریکا به مجاهدین افغان پایان دهد. و خواهان دعوت فرمانده مسعود به امریکا شدند.»

شکست جلال آباد امیدهای را که به مجاهدین افغان بسته شده بود، بر باد داد. «سیا» عقب نشست. غرب افغانستان را به فراموشی سپرد و کشور بکام هرج و مرج فرو رفت. حکمتیار از این اوضاع بهره جست، شبکه خود را گسترش داد و حدود ده اردوگاه نظامی برپا کرد. هزاران مسلمان بنیادگرا (به نوشته مجله دفاعی «جنیز») چاپ انگلستان چهل هزار نفر) در این اردوگاه ها به فراگیری تروریسم و فنون جنگ پرداختند. امریکا دیگر آفریده خود را در کنترل نداشت.

در فبروری ۱۹۹۳، پس از آنکه احمد شاه مسعود دولت کمونیستی کابل را سرنگون کرده بود داوود میر مرد مورد اطمینان وی، با مأمورات وزارت خارجه امریکا در واشنگتن ملاقات کرد. ولتر به فیگارو میگوید: «به خشم آمدم. به آنان گفتم شما با پول و کمک های خود حکمتیار را ساختید. بعد تقصیر آن را بگردن پاکستان انداختید. اکنون

که مسعود در کابل قدرت را بدست گرفته، چرا بما کمک نمی کنید.»

یک هفته بعد انفجار بمب در مرکز بازرگانی نیویورک همه چیز را تغییر داد. میر میگوید: «این انفجار اوضاع را زیر و رو کرد. ماموران «اف، بی، ای» در هتل مان در نیویورک به دیدن ما آمدند. درباره شبکه های تروریستی پرسش میکردند، در حالی که ده روز پیش از آن، در وزارت خارجه هیچکس به حرف ما گوش نمیداد.» تحقیقات امریکا به سرعت به نتیجه رسید. سیا و اف، بی، ای، ظرف چند ماه هويت سوء قصد کنندگان را شناسایی کردند. همه آنها به افغانستان مربوط میشدند و تقریباً همه آنها در اردوگاه های حکمتیار دوره دیده بودند.

در ۱۳ آپریل ۱۹۹۳، جیمز ولزی، مدیر «سیا» شخصاً با حدود ۲۰ کارشناس به قاهره رفت و تحقیقات درباره پرونده (دوسیه) صدها «عرب افغانستان» از جمله شیخ عمر عبدالرحمن که روابط نزدیکی با حکمتیار داشت (و به همین دلیل وقتی امریکا او را محکوم به اخراج از آن کشور نمود، در میان کشورهای اسلامی فقط حکمتیار اعلام داشت او را می پذیرد) آغاز شد. در ۱۶ آپریل دو تیم اف، بی، ای و سیا برای تعمیق اطلاعات بدست آمده رهسپار پشاور شدند. نتیجه تحقیقات بسیار رضایت بخش بود. حدود صد تن از اعرابی که در افغانستان دوره تعلیمات نظامی، دیده بودند شناسایی شدند همه آنان به نحوی با انفجار مرکز بازرگانی نیویورک ارتباط داشتند.

آنگاه عملیات برای دستگیری آنان شروع شد. در ۲۰ آپریل هواپیمایی از قاهره برای انتقال آنان وارد پشاور شد. اما پاکستانی ها همکاری نکردند. و هواپیمای در دوم ماه می دست خالی به قاهره بازگشت فشارهای واشنگتن و سیا و قاهره بر دولت نواز شریف بی نتیجه ماند. امریکا هشدار داد که نام پاکستان را در فهرست کشورهای حامی تروریسم قرار خواهد داد. اما دولت نواز شریف با روحانیونی که منافع عظیم حاصل از قاچاق مواد مخدر را کنترل میکردند، ارتباط نزدیک داشت. تا اینکه در انتخابات اکتبر ۹۳، حزب خانم بی نظیر بوتو، اکثریت مطلق کرسی های مجلس را بدست آورد و وی برای بار دوم به نخست وزیری رسید و تمایل خود را به همکاری با واشنگتن نشان داد. حامیان گروه های تروریستی بر کنار شدند. بر اساس فهرستی که امریکا در اختیار پاکستان گذاشت، شماری از افراد ناپاب در سرویس های مخفی پاکستان، اخراج شدند. با این حال

هنوز نزدیکی روابط اسلام آباد و واشنگتن نیازمند مذاکراتی طولانی بود. اسلام آباد که با مشکلات فراوان دست و پنجه نرم میکرد، در مقابل همکاری، خواهان امتیازات متقابل بود. احزاب مذهبی فشار سنگینی بر دولت وارد میکردند و قاچاق مواد مخدر در همه جا جریان داشت. روابط با هند تیره بود و پاکستان بدلیل برنامه هسته‌ای اش تحت تحریم نظامی و اقتصادی امریکا قرار داشت.

اسلام آباد حاضر بود حکمتیار را رها کند ولی به این شرط که احمدشاه مسعود در افغانستان به قدرت نرسد. آصف احمد علی میگوید: «احمدشاه مسعود تاجیک است و تاجیک‌ها بطور سنتی به هند و روسیه نزدیکند (؟)» و با پاکستان مخالف. به گفته وی، پاکستان، احمدشاه مسعود را بزرگترین مانع صلح تلقی میکند. حکمتیار که اکنون نخست وزیر دولت ربانی هم شده بود، از اول جنوری ۹۴ جنگ با مسعود و با حکومت ربانی را آغاز کرد و کابل را به موشک بست.

راه ابریشم:

در ۱۳ جون دولت پاکستان اعلام کرد که عزم جزم کرده است راه پاکستان به آسیای مرکزی را بگشاید. این راه برای پاکستان از اهمیتی فوق العاده برخوردار است. بخش بزرگی از تولیدات فراوان صنعتی پاکستان بی بازار مانده و کشورهای آسیای مرکزی بازار مهمی بشمار میرود. اما این راه از افغانستان آشوبزده میگذرد. از اینجا منافع پاکستان و امریکا به هم می‌پیوندند (؟) فقط به شاه کلیدی برای گشودن قفل این مشکل نیاز است.

امریکا و پاکستان تصمیم میگیرند جنبش جدیدی برای جایگزینی حکمتیار به وجود آورند و بدین ترتیب طالبان ظهور میکنند. گروهی از آنان طلاب افغانی در پاکستان هستند. گروهی دیگر، از جنگجویانی هستند که پس از خروج نیروهای شوروی حاضر نشدند به هیچ یک از احزاب به پیوندند. اینان نگران سرنوشت کشور خود بودند و از هرج و مرج و آشوبی که افغانستان را دستخوش خود کرده بود و از دزدی و غارت و باجگیری گروه‌های مختلف بشدت رنج میکشیدند و فرصت نگاه میداشتند تا اوضاع را بنحوی به سامان بکشند. این گروه از اکتبر ۹۴، با داشتن تجهیزات کافی، آموزش خوب و امکانات مالی فراوان، ناگهان در صحنه سیاسی افغانستان ظاهر شدند و ظرف چند ماه یک سوم مساحت کشور را از شر باندهای مسلح پاک کردند.

شاه کلید

از نظر امریکا و پاکستان، طالبان شاه کلید قفل مشکلاتند. امریکا خواهان آسوده شدن از شر حکمتیار و شبکه‌های تروریستی است؟ طالبان دارو دسته حکمتیار را از هم پاشاندند. واشنگتن و اسلام‌آباد خواهان مبارزه با قاچاق مواد مخدر هستند.

طالبان بطور سیستماتیک همه مزارع خشخاش را می‌سوزانند. (۸۰ درصد هروئین غرب از مزارع خشخاش افغانستان تهیه میشود) اسلام‌آباد خواهان حفظ نفوذ خود در افغانستان است. طالبان ارتباط تنگاتنگ با پاکستان دارند. پاکستان با حکومت «عقاب پنحشیر» بر افغانستان مخالف است. طالبان رقیبی جدید در مقابل او هستند، اسلام‌آباد خواهان گشودن راه آسیای مرکزی است. طالبان این مهم را انجام میدهند.

در ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۲، نصیرالله بابر وزیر کشور پاکستان ماشین جنگی جدید را به حرکت آورد. در این روز وی از شامان واقع در مرز پاکستان و افغانستان دیدن کرد و گفت: «ما وقت زیادی برای گشودن راه آسیای مرکزی تلف کردیم. اکنون موقع آن است که این کار بطور جدی انجام گیرد...» چند روز بعد طالبان وارد عمل شدند و در اول اکتبر قریه‌ای را درست در مقابل پشت مرزی شامان تصرف کردند. در همین ماه بی‌نظیر بوتو به ترکمنستان رفت و از دو رهبر افغان اسماعیل خان که هرات را در چنگ دارد و ژنرال دوستم ازبک قول گرفت که به مسعود کمک نکنند. طالبان در اواخر اکتبر، قندهار سومین شهر افغانستان را گرفتند و پیشروی بدون توقف آنان آغاز شد. شهرهای غزنه، هلمند، دشت لوگر و «میدانشهر» یکی پس از دیگری بدست طالبان افتاد.

در ۱۲ جنوری ۹۵، ویلیام پری وزیر دفاع امریکا به اسلام‌آباد رفت و پاکستان را «نمونه میانه روی در جهان اسلام» دانست. این در حالی است که یکسال پیش، پاکستان در آستانه ورود به فهرست کشورهای تروریست پرور قرار داشت. کمیسیون مشترک همکاری‌های نظامی و امنیتی پاکستان که از سال ۹۰ معلق شده بود، نیز کار خود را از سر گرفت.

در ۸ فبروری ۹۵ بیل کلنتن شخصا اعلام کرد که «احمد رمزی یوسف» یکی از عاملان اصلی بمبگذاری در مرکز بازرگانی نیویورک، در پاکستان دستگیر و به امریکا مسترد شده است. وی عراقی تبار است اما هنگام دستگیری گذرنامه‌ای پاکستانی به نام

«علی بسیط» و شناسنامه‌ای صادره از بلوچستان پاکستان داشت. به گفته برخی منابع، در زمان حضور نیروهای شوروی در افغانستان وی مانند شیخ عمر عبدالرحمن، از کسانی بود که برای «سیا» داوطلب جنگ در افغانستان استخدام میکرد.

۶ روز بعد در ۱۴ فبروری، طالبان قریه چهار آسیاب مقر فرماندهی حکمتیار را تصرف کردند. او با بر جا گذاشتن اسباب و اثاثیه خود گریخت و ناپدید شد (او در سروبی عقب نشست) طالبان به پشت دروازه کابل رسیدند. در حال حاضر طالبان و مسعود رو در رو قرار گرفته‌اند. نواری به عرض ۱۵ کیلومتر طالبان را از کابل جدا میسازد. با قطع محاصره کابل، که از یک سال پیش توسط حکمتیار ادامه داشت، بهای ارزاق در پایتخت سقوط کرد. مردم از طالبان پشتیبانی میکنند و آنها را تنها امید رهایی از چنگ عفریت جنگ میدانند. مذاکرات میان طالبان و برهان‌الدین و مسعود ادامه دارد.»

بر طبق گزارش دیگری، شب ۱۱ مارچ مطابق ۲۰ حوت ۷۳، احمد شاه مسعود دستور حمله عمومی بر ضد نیروهای طالبان و حزب وحدت را صادر کرد، حزب وحدت در حالی که از طرف طالبان مواضع خود را از دست میدادند، مورد حمله برق‌آسای نیروهای احمد شاه مسعود قرار گرفتند و ظرف چند ساعت تمام کابل را در کنترل خود گرفتند. حزب وحدت (مورد حمایت دولت ایران) از هم فرو پاشید و طالبان نیز تاب مقاومت با نیروهای احمد شاه مسعود را در خود ندیده به تپه‌های جنوب کابل پراکنده شدند. بدین‌سان برای نخستین بار پس از سقوط نجیب‌الله، کابل در اختیار کامل احمد شاه مسعود در آمد.

دو نکته اساسی در این مقالت جلب توجه می‌کند، یکی کم زدن و محکوم کردن بنیادگرایی است به مثابه تروریسم بین‌المللی که غرب را به وحشت انداخته است. مسعود طی مصاحبه‌یی با مجله «فینگارو» (منتشره پاریس موزخ ۵ اگست ۱۹۹۵) در مورد بنیادگرایی چنین ابراز عقیده می‌کند: «من می‌دانم که در غرب بنیادگرایی همیشه مترادف با تروریسم است. پس این را بدانید که هیچ چیز و حتی آزاد سازی یک کشور نمیتواند تروریسم را توجیه کند... در طول سالهای جهاد و مبارزه علیه روس‌ها، من هرگز از این حربه استفاده نکرده‌ام. این سلاح افراد خصیص و پست است. از هیچ چیز و از هیچ کس به اندازه تروریست‌ها بیزار و متنفر نیستم. آخر چگونه میتوان گذاشتن

هم را که بر حسب تصادف و کورکورانه عده‌یی را به قتل میرساند، توجیه کرد؟ هیچ داعیه نمیتواند مرگ زنان، کودکان و افراد بیگناه را توجیه کند. تروریست‌ها، افراد پست و بیماراند. دروغگو و جانی هستند و هنگامی که خود را مسلمان میخوانند، باید خائنین نیز شمرده شوند. زیرا با برادران خود خیانت میکنند، به دیانت خود اسلام خیانت میکنند و به قرآن شریف که پیامش صلح، اخوت و آشتی است، خیانت میکنند. تروریزم در ذات خود وحشی‌گری است. من اعمال تروریست‌ها و اجیران‌شان را بشدت محکوم میکنم.»

مسعود در جواب پرسش دیگری میگوید: «شما از من می‌پرسید که من آیا بنیادگرا هستم؟ من نمی‌دانم که شما کدام تعریف را برای اصطلاح میدهید. لطفا مرا بگذارید که به شما بگویم: من الحمدالله مسلمان هستم، به اساسات دین خود معتقد بوده و بدان عمل مینمایم. به کشور خود آرزوی استقرار یک حکومت اسلامی میانه‌رو را دارم. حکومتی که از طریق آرای مردم انتخاب شده باشد. واضح است که دموکراسی بهترین نظام سیاسی میباشد. ما نمیتوانیم یک افراط‌گرایی (بنیادگرایی) را جانشین یک افراط‌گرایی دیگر (منظور رژیم حزب دموکراتیک خلق است) کنیم. تنها بوجود آمدن یک حکومت معتدل که میثاق اسلام واقعی باشد، میتواند مانع تعصب و بی‌ثباتی گردد.» (امید شماره ۱۷۴)

نکته دوم اینکه گروه طالبان، به مثابه آخرین تیر از تیرکش پاکستان بسوی افغانستان رها شد تا بدین وسیله یک بار دیگر مساعی ملل متحد را در مورد افغانستان با ناکامی مواجه کند و احیانا اگر طالبان قدرت را بکف آرند، آنگاه پاکستان نقش کشور یا قدرت «تاج‌بخش» را بازی کند و کسی را در رهبری افغانستان قرار بدهد که هر چه پاکستان بگوید همانطور بکند.

علاوتا هدف عمده‌تر پاکستان فتح بازارهای آسیای میانه است که در مقایسه با کشورهای همسایه خود، ایران و هند در راه‌یابی به بازارهای مورد نظرش عقب افتاده است. اما چنانکه دیده شد، طالبان در برابر احمدشاه مسعود نتوانستند به هدف خویش نایل شوند و پس از نبردی مختصر اما خونین مجبور به عقب نشینی از پشت دروازه‌های کابل شدند. و در لوگر و میدان شهر سنگر زدند.

در مورد اینکه طالبان هم آیاد بنیادگرا هستند یا خیر؟ هفته نامه امید در شماره

۱۷۲ خود، متن نامه داکتر پیرار نالدا، رئیس سازمان عفو بین‌المللی بخش فرانسه را که بتاريخ ۲۷ جولای ۱۹۹۵ عنوانی مولوی عبدالرحمن ذهاب رئیس دارالعلوم «ضیاء المدارس» پشاور فرستاده به چاپ رسانده که بازتاب دهنده روش دولتمداری طالبان در مناطق تحت تسلط شان است. نامه بدین مضمون آغاز میشود: «با این نامه عنوانی شما، نفرت و انزجار همیق خویش را در رابطه به برخورد با زندانیان و متهمین در مناطق تحت کنترل طالبان ابراز میکنم. من اعدام زندانیان، قطع نمودن اعضای بدن متهمین را که با اساس حکم قضات مربوطه شما در آن مناطق صورت میگیرد، شدیداً تقبیح مینمایم. همچنان میخواهم تشویش همیق خویش را در ارتباط با سهم گرفتن و دخیل بودن دکتوران و پرسونل طبی در این جرم بخاطر قطع اعضای بدن انسانها که خود خلاف قانون طب میباشد، اظهار میدارم. از آنجایی که اعدام کردن و قطع اعضای بدن اسیران خلاف حقوق بشر است، بناء من مخالفت خویش را با آن اعلام میکنم. از شما تقاضا میکنم بنام عدالت و بنام بشریت این اعمال ظالمانه و ضد بشری را که مسئولین گروه طالبان در مناطق تحت کنترل خود انجام میدهند بعد از این ممنوع سازند»

طالبان اصولاً اسلامیست‌های متعصب و بنیادگرا هستند که رفتن دختران را به مکتب و مدرسه و رفتن زنان را به نزد دکتر غرض معالجه یا ادارات دولتی و تولیدی و حتی به بیرون از منزل بدون همراهی محارم شرعی، حرام میدانند و به متخلفین جزای مطابقت دستورات قرون اولیه اسلامی میدهند.

طالبان هوادار ایجاد خلافت اسلامی و مخالف دموکراسی و انتخابات و نظام شورائی‌اند. نقاشی، مجسمه‌سازی، نمایشات سینما، تلویزیون و موسیقی و رقص از نظر آنان نارواست.

طالبان از لحاظ موقف علمی‌شان، هنوز شاگردان مدارس دینی هستند که تحصیلات علوم اسلامی را به پایان نرسانده‌اند و بسیار وقت لازم است تا بدرجات مولوی و مولانا و شیخ و غیره برسند و وقتی هم بدرجات بلند دینی رسیدند، نمیتوان از آنها انتظار حکومت‌داری بروش معمول امروزه را داشت. البته شاید آنها برویت کتب دینی و فقه، سیستم حکومتی را که ۱۴۰۰ سال قبل در عربستان مروج بوده، اکنون در سرزمین افغانستان تطبیق نمایند.

در این شکی نیست که احمدشاه مسعود با شکستن نیروهای طالبان و متلاشی ساختن حزب وحدت و دور کردن قوت‌های حکمتیار از اطراف کابل، پیروزی بزرگی را بر

مخالفان خود نصیب شده است. اما این پیروزی برای حاکمیت او کامل و کافی به نظر نمی آید. زیرا مهم تحکیم حاکمیت و تعمیم آن در سراسر کشور است. در حالیکه هنوز مخالفان مسعود در چند کیلومتری غرب و جنوب و شرق کابل و همچنان در پشت کوه های سالنگ سنگر دارند و خود را برای عملیات جنگی آماده میکنند.

با در نظر داشت این اصل که در مشرق زمین و مخصوصاً در کشور ما، قدرتی که با اعمال زور بدست آمده باشد، حتی المقدور با زور نگهداشته میشود. بنابراین مخالفین مسعود که در حال حاضر مناطقی از کشور را با زور متصرف شده و تحت کنترل خود دارند، مانند: جنرال دوستم که در شمال بر پنج شش ولایت و گروه طالبان در غرب کشور به نه ده ولایت و در شرق نیروهای حکمتیار و حزب اسلامی مولوی خالص بر سه چهار ولایت کنترل دارند، پیروزی بر این مخالفان که هر کدام از تجارب و طاقتهای جنگی چشمگیر برخوردارند، از طریق جنگ و زور، کار بسیار دشوار و مشکل است. و عمر جنگ برادرکشی را خیلی طولانی میسازد.

پس مسعود باید کاری بکند تا یکطرف عمر جنگ برادر کشی کوتاه تر شود و از تجزیه کشور جلوگیری گردد و از طرف دیگر با مجاب کردن مساعی سازمان ملل متحد برای به میان آوردن یک حکومت معتدل عبوری با اشتراک نمایندگان همه اقشار مردم افغانستان، محبوبیتی را که در طول سالهای متمادی مبارزه بدست آورده است، حفظ شود و خدشه دار نگردد.

آیا سبوتاژ طرح صلح ملل متحد هدفش تجزیه افغانستان نیست؟

ناظرین سیاسی امور افغانستان، حضور «گروه طالبان» را در فرصتی که می بایستی رئیس جمهور ریانی قدرت را به شورای وسیع البنیاد انتقال میداد، یک بار دیگر سبوتاژ پلان صلح ملل متحد ارزیابی میکنند. زیرا پاکستان در عقیم ساختن و تخریب پلان های صلح ملل متحد در رابط به بحران افغانستان تجاربی دارد و شکی نیست که این بار نیز خواست با ناکام ساختن پلان صلح ملل متحد، نیات و اهداف خود را در مورد کشور ما و سرنوشت ملت افغان تحقق ببخشد.

باید خاطر نشان ساخت که یکی از اهداف نظامی - سیاسی پاکستان، تجزیه افغانستان و الحاق مناطق پشتون نشین هم مرز با پاکستان به پاکستان و نواحی هم مرز با ایران

به ایران و بخش شمالی هندوکش به ازبکستان و در صورت عدم امکان رسیدن به این هدف، لاقط تضعیف افغانستان و روی کار آوردن رهبری تنظیمی در این کشور میباشد که هر چه پاکستان بخواهد، همانطور شود.

جالب توجه است که «گروه طالب‌ها» که در آغاز برای امنیت راه چمن، تورغندی وارد کشور شدند و یکی از کاروانهای تجارتي پاکستان را تا مرز تورغندی با ترکمنستان بدرقه نمودند، همینکه در قندهار و اطراف آن به پیروزی‌های دست یافتند، ذوق فتح کابل و سایر ولایات در دل آنها زنده شد و از آنجائیکه مردم و همچنان گروه‌های منسوب به تنظیم‌ها نیز از جنگ ۱۶ ساله در کشور بشدت خسته شده بودند، یا مقاومت اندک نمودند و بعد تسلیم و خلع سلاح شدند یا بدون مقاومت سلاح و مهمات خود را به گروه طالب‌ها تحویل دادند و پی کار خود رفتند. اما همینکه این گروه به کابل رسید و در چهار آسیاب سنگر گرفت و به دولت کابل اخطار کرد که بدون قید و شرط باید کابل را به آنها تسلیم نماید، جنرال دوستم اعلام داشت که هرگاه «طالب‌ها» خواسته باشند بسوی شمال پیشروی نمایند، او جدائی صفحات شمال هندوکش را اعلان خواهند کرد. این اعلامیه خاطرات تجزیه کشور را مطابق پلان پاکستان و ازبکستان قبل از سقوط دولت نجیب‌الله در اذهان تداعی میکند. مجله «آئینه افغانستان» در شماره مسلسل ۲۶ سال ۹۲ خود در این رابطه مینویسد:

بر طبق گزارش خبرنگار اعزامی روزنامه رسالت (چاپ تهران) از قول یک دیپلمات مستقر در کابل این راز افشا شد که: پاکستان برای تجزیه افغانستان تلاش میکند و هدف آن الحاق مناطق جنوب و جنوب شرقی افغانستان به پاکستان است. گزارش میرساند که ارتش پاکستان طراح اصلی سیاست تجزیه افغانستان و تصرف مناطق جنوبی که پشتونها در این مناطق ساکن هستند بوده و اقدامات تاکتیکی مختلف و گاه متضادی را در افغانستان انجام میدهد. دیپلمات مزبور در یک تحلیل کلی اظهار داشته که، سیاست فوق زمانی جنبه عملی بخود گرفت که آصف نواز وزیر مشاور در امور خارجی پاکستان در یک سفر دوره‌ای به آسیای میانه از جمهوری‌های تاجکستان، ازبکستان، قزاقستان، قرغزستان و ترکمنستان دیدار کرد. در این سفر مقامات پاکستانی به اهمیت افغانستان در ایجاد ارتباط و گسترش روابط با جمهوری‌های آسیای میانه پی برده و در صدد بر آمدند که مشکل افغانستان را برای همیشه حل کنند.

در این سفر با ازبکستان به توافق محرمانه‌ای در مورد افغانستان دست یافتند و سناریوی را تنظیم کردند که چند ماه بعد از آن به اجرا در آمد.

بر اساس این توافق نیروهای شبه نظامی ازبک در شمال افغانستان علیه رژیم نجیب‌الله شورش کرده و وی را سرنگون کردند و این امر حساسیت پشتونها را برانگیخت و مساله شمال و جنوب و امکان تجزیه افغانستان را بوجود آورد.

این منبع اضافه میکند که در حال حاضر اسلام‌آباد بیشترین و بهترین روابط را با ازبکستان دارد و پروازهای هفته‌گی منظم شرکت هواپیمائی پاکستان (پی‌ای) به تاشکند برقرار است گزارشی می‌افزاید، علیرغم مخالفت حکمتیار با جنرال دوستم (تا قبل از جنوری ۱۹۹۴) و ملیشای ازبک، حزب اسلامی از طریق مسئول این حزب در شمال افغانستان که او نیز یک ازبک میباشد (شاید مقصود خبرنگار انجنیر نسیم ازبک باشد که بعدها با دوستم یکجا شد) با دوستم روابط خوبی دارد. از طرف دیگر آزادیبیک یکی از رهبران گروه‌های اوزبک که در جهاد مشارکت داشت و از نزدیکان اسلم‌بیک رئیس سابق ستاد ارتش (لوی درستیز) پاکستان میباشد هم اکنون با دوستم همکاری میکند و دکتر ارغون معاون آزاد بیک مشاور سیاسی جنرال دوستم میباشد.

دییلمات مقیم کابل یادآور شده که حدود یک سال قبل (در سال ۱۹۹۱) بی نظیر بوتو صدراعظم پاکستان تجزیه افغانستان را مطرح کرده بود و گفته بود برای حل مساله افغانستان بهترین راه آنست که مناطق جنوبی و هم مرز با پاکستان به پاکستان و مناطق غربی و هم مرز با ایران به ایران ملحق گردد و بقیه مناطق به عنوان کشورافغانستان باقی بماند. (مجله آئینه افغانستان، شماره مسلسل ۲۶، ۱۹۹۲، ص

(۶۷)

باید یادآور شد که در سپتامبر ۱۹۹۴، وزیر امور داخله پاکستان آقای نصیرالله بابر نیز با عده‌یی از سفرای کشورهای خارجی از طریق چمن وارد قندهار شد و بعد از راه سرحد تورغندی به ترکمنستان داخل گردید و به سفر دوره‌ای اش به جمهوری‌های ترکمنستان، ازبکستان، تاجکستان، قرغزستان و قزاقستان پرداخت و همینکه از این سفر به پاکستان برگشت، سر و کله طالب‌ها در افغانستان پیدا شد و هنگامی که قرار بود پلان صلح ملل متحد در کشور پیاده شود، و قدرت از تنظیم‌ها به یک شورای رهبری انتقال یابد، گروه طالب‌ها در دروازه کابل رسیدند و مانع تحقق پلان صلح ملل متحد

در تاریخ ۱۸ فبروری (۲۸ دلو) شدند. از اینجا میتوان حدس زد که فرار رسیدن «گروه طالبان» در کابل در یک موقع خیلی حساس و باریک اصولاً می‌باید بر طبق پلان قبلاً تنظیم شده پاکستان صورت گرفته باشد چه پاکستان در وهله اول سقوط رژیم نجیب‌الله اگر نتوانست به تجزیه رسمی افغانستان و احیانا الحاق مناطق مورد نظرش به پاکستان موفق گردد، اما تا توانست کشور را ضعیف و قدرت مرکزی را لطمه زد تا نتواند وحدت سیاسی کشور را تامین نماید. بالنتیجه افغانستان عملاً به چندین امارت نشین تقسیم گردیده که هیچیک از این امارت‌های کوچک از دولت مرکزی چندان اطاعت نمیکند و بالنتیجه سبب جنگهای قدرت طلبی و قدرت‌نمایی فراوانی در طول دو نیم‌سال اخیر گردیده است. حتی مولوی خالص خودش را رئیس جمهور اعلان کرد، بدون آنکه آقای ربانی از قدرت کنار رفته باشد.

اینک بدنبال اخطاریه شورای هماهنگی مبنی بر ایجاد حکومت جداگانه در ماه سپتامبر ۱۹۹۴، که رهبران این شورا هر یک آقای حکمتیار و آقای جنرال دوستم از دوستان خیلی نزدیک پاکستان‌اند، یکبار دیگر با پیدا شدن «گروه طالبان» در کابل، جنرال دوستم اهلام داشته است که در صورت پیشروی «گروه طالبان» بسمت شمال، او چنانی صفحات شمال کشور را اعلان خواهد کرد. و این همان چیزی است که در آخرین تحلیل دو کشور پاکستان و ازبکستان آنرا میخواستند.

ازبکستان بخاطر ایجاد سد مستحکم در برابر پیشروی موج بنیادگرایی بسوی جمهوری‌های آسیای میانه، بدون شک اولین کشوری خواهد بود که دولت جنرال دوستم را برسمیت خواهد شناخت. و سایر جمهوری‌های ترک نژاد آسیای میانه بشمول تاجکستان و آذربایجان و حتی ترکیه بخاطر هم‌نژادی و تقویت روحیه «پان‌ترکیزم» از این اقدام جنرال دوستم حسن استقبال خواهد نمود، و او را در استقرار دولتش با پول و سلاح و وسایل جنگی حمایت و تقویت خواهد نمود. و پاکستان هم بخاطر آنکه دیگر خود را برای دایم از شر افغان و افغانستان خلاص کرده باشد، آرزو دارد ابتدا این کشور تجزیه شود و سپس بر طبق گفته خانم بی‌نظیر بوتو، بخش‌های غربی به ایران و بخش‌های هم‌مرز با پاکستان به پاکستان ملحق شود. شاید خطراتیکه این تجزیه در آینده دام‌نگیر پاکستان خواهد نمود، نیز از نظر جنرالان پاکستانی مورد تحلیل و تجزیه قرار گرفته باشد. یگانه چیزی که تا کنون مانع عملیات جدی و نظامی پاکستان در مورد افغانستان

شده است، همانا موقف امریکا در قبال تمامیت ارضی و حاکمیت ملی افغانستان است. زیرا از همان آغاز سقوط رژیم نجیب‌الله امریکا و شورای امنیت ملل متحد مساله تمامیت ارضی و حاکمیت ملی افغانها را چندین بار مطرح ساخته حمایت خود را از موجودیت افغانستان بشکل فعلی در روی نقشه جهان ابراز داشته‌اند. ولی ممکن است پاکستان در حال حاضر طرح دیگری برای رسیدن به هدف خود در مورد افغانستان داشته باشد. اما حتمی است تا پاکستان راه خود را از افغانستان به بازارهای آسیای میانه باز نماید، ولو به قیمت ویرانی افغانستان و ادامه جنگ‌های خونین دیگری هم تمام شود.

متأسفانه که طرح تجزیه افغانستان شمالی و جنوبی پس از هجوم قشون شوروی به افغانستان، باری در دوره دولت کارمل، به کله رهبران افغانستان راه یافت و حتی محل اداره و حکومت افغانستان شمالی در بلخ و در شهر مزار شریف معین شده بود و یکی از معاونین حکومت کوشتمند بنام نجیب‌الله مسیر نیز به آنجا اعزام و مستقر گردید. اما با روی کار شدن نجیب‌الله این طرح بهم ریخت و عملی نگردید.

در سال ۱۹۹۴ در ماه سپتمبر در روزنامه «تیراژ» «ایزوستیا» از قول اداره استخبارات خارجی روسیه مطلبی پیرامون، طرح تجزیه افغانستان و الحاق بخش شمالی آن با تاجکستان بمنظور ایجاد یک دولت جدید تاجیکی زبان (فارسی زبان) به نشر رسید که رادیو بی‌بی‌سی آنرا در سرویس جام جهان‌نمای خود نشر کرد و سروصداهای زیادی را درحلقات مختلف افغانان مقیم داخل و خارج کشور برپا نمود. بر اساس این خبر، هم جنبش ملی - اسلامی تحت رهبری جنرال دوستم این شایعه را رد کرد و هم دولت کابل تحت رهبری استاد ربانی.

اما بدبختانه تلاش‌هایی درین جهت هم از خارج مرزها و هم از داخل جریان دارد و چنان مینماید که هرگاه طرح صلح ملل متحد در افغانستان این بار هم به ناکامی بیانجامد، بدون تردید دست‌های خارجی فقط برای تجزیه افغانستان و حتی محو کردن آن از نقشه جهان، فعالیت دارند و نمیخواهند دیگر افغانستانی وجود داشته باشد. اما خوشبختانه که مردم افغانستان با همه مشکلات موجوده، تجزیه کشور را تحمل نخواهند نمود و کشورهای که در این راستا تلاش دارند، بزودی خود دچار سرنوشت بدتر از افغانستان خواهند شد.

داکتر شریف فایض مقیم امریکا، ضمن مقالتی بس ممتع و عالمانه زیر عنوان

«افغانستان و همسایگان شمال» در هفته نامه امید (شماره ۱۷۵) بحثی پیرامون ماجراجویی‌های ازبکستان نموده و تلاش‌ها ناسیونالیستی آن کشور را در جهت رهبری کشورهای ترک‌نژاد آسیای میانه و تجزیه افغانستان و الحاق بخش‌های شمالی هندوکش به آن کشور با دقت بررسی نموده می‌نگارد:

«... همسایگان شمال که در مدت هفتاد سال نظام دیکتاتوری کمونیسم در ماورای پرده آهنین اتحاد شوروی از روابط عادی همسایگی با افغانستان و دیگر دول اسلامی محروم بودند. در خلال سال ۱۹۹۱ پس از سقوط اتحاد شوروی (از برکت غیر مستقیم جهاد افغانها بر ضد شوروی) به حصول استقلال و تمامیت ارضی شان نایل گردیدند. این سه کشور همسایه که شامل تاجکستان و ازبکستان و ترکمنستان میباشد برای افغانستان امکانات و تسهیلات بزرگ تجارتي واقتصادی فراهم خواهند کرد. اما در عین زمان، هر یک از این کشورها، بخصوص ازبکستان میتواند با تحریک احساسات قومی و زبانی افغانستان را در خطر تجزیه قرار دهد.

در شرایط کنونی همانطوریکه رهبران حکومت کابل مکرراً هوشدار داده‌اند، ازبکستان با حمایت سیاسی و نظامی‌اش از رشید دوستم مشکلات افغانستان را دو چند ساخته و به خطر تجزیه آن افزوده است. اما کشور کوچک پنج ملیونی تاجکستان که از چندین سال به اینطرف در آتش جنگ داخلی‌اش میسوزد و تخریب میگردد توان قدرت نمایی و توسعه طلبی نداشته و بنابر آن خطری از این ناحیه متوجه افغانستان نخواهد بود. همچنان کشور کوچکتر ترکمنستان با منابع عظیم گاز و نفت در انتظار یک افغانستان آرام و امن است تا بتواند با تمدید لوله‌های انتقال گاز و نفت از طریق افغانستان به مارکیت‌های جنوب شرق آسیا راه یابد...

اما کشور ۲۰ میلیونی ازبکستان با حضور اقلیت‌های مهم دیگر جمهوریت‌های آسیای میانه که جمعاً پنجاه فیصد نفوس منطقه را تشکیل میدهد و با منابع هنگفت معدنی چون طلا و مس و آهن و غیره موقعیت مهم استراتژیک، تاریخ و فرهنگ غنی و ممتاز و روحیه قدیم سلطه‌جویی و توسعه طلبی میتواند برای افغانستان متفرق و آسیب‌پذیر خطرات و تهدیدهای وخیم سیاسی و نظامی ایجاد نماید، و در صورت فقدان وحدت ملی و قیادت نیرومند مرکزی، آنرا در ورطه تجزیه ارضی قرار بدهد.

در این اواخر (در جریان سال ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵) حکومت کابل بصورت مستمر از

مداخلات سیاسی و نیمه نظامی ازبکستان شکایت کرده حتی تعدادی از رهبران افغان، خطر همسایه جاه طلب و جسور شمال را وخیم تر از دسایس پاکستان خوانده اند. متأسفانه مورخان و تحلیل گران جریانات سیاسی افغانستان تا کنون خطر ازبکستان را جدی نگرفته اند و بیشتر توجه شانرا به گروه های درگیر و نقش پاکستان در امور افغانستان معطوف ساخته اند...

موج ملیت پرستی به عنوان واکنشی علیه کمونیسم بین المللی به درجه های مختلف دامنگیر تمام کشورهای گردیده که در گذشته به دور محور اتحاد شوروی سابق حرکت میکردند. این ملیت پرستی در یوگوسلاویا به فاشیسم صربی و تطهیر نژادی و با قلع و قمع نژادهای غیر صربی مبدل گردیده است.

در مغولستان ملیت پرستی مغولی در اسطوره چنگیزخان احیاء گردیده و حزبی بنام وی تاسیس شده است. مغولها در عوض مجسمه لنین هیکل دیو مانند چنگیز را برافراشته اند و با این سمبول قدرت جهانگشایی و بربریت تمایلات نهفته تاریخی شانرا تمثیل میکنند.

در ازبکستان، مجسمه تیمور آن جهانگشای بزرگ که در پی فتوحات بزرگش کله منارها بجای گذاشت (و مجسمه امیر علی شیرنوایی صدراعظم با درایت ازبک در عهد تیموریان هرات) را بر افراشته اند. با نمایش این سمبولها و مظاهر قدرت، همسایگان کوچک تاجک و ترکمن و قرغز را به هراس انداخته است. اما خطر توسعه طلبی این همسایه نیرومند که شاید در آینده ایجاد خطر وسیع تری اختیار نماید، منجر به بحرانهای مهلک قومی و زبانی در منطقه خواهد شد.

باید تذکر داد که ملیت خواهی در ازبکستان حتی در اوج اختناق کمونیسم زنده بود. بنابر همین روحیه ملی گرانی بود که با داران کمونیست کرملین همیشه میانه خوبی با ازبکها نداشتند. در دایره المعارف شوروی ازبکستان که در زمان برژنف تکمیل گردیده صفحات زیادی وقف توصیف امیر تیمور گردیده است. از اینکه دانشمندان ازبک، لنین را در مقایسه با تیمور کمتر توصیف کرده بودند، بشدت مورد انتقاد مسکو قرار گرفتند.

ازبکستان با داشتن اقلیت های مهم در تاجکستان، افغانستان و ترکمنستان و دیگر کشورهای آسیای مرکزی توانسته است بر سیاست های حکومت منطقه نفوذ کند و با

استفاده از فشارهای نظامی و سیاسی این اقلیت‌ها به پیشبرد منافع سیاسی و اقتصادی خود بپردازد.

از جانب دیگر تهدیدهای ازبکستان، عکس‌العملی است در مقابل گفتارها و اعمال غیر مسئولانه بعضی از گروه‌های تندرو در مورد صدور انقلاب اسلامی به آسیای مرکزی، روس‌ها و قدرتمندان کمونیستی جمهوری‌های مجاور به این بهانه نزدیک به ۳۰ هزار نیروهای مشترک‌شانرا تحت فرماندهی قوماندان‌های روسی در امتداد سرحداتشان با افغانستان متمرکز ساخته و تحت پوشش جلوگیری از نفوذ بیناگرایان اسلامی به صدها تن از ساکنین مناطق سرحدی افغانستان را با فیر گلوله و پرتاب بم‌ها کشته و ده‌ها قریه را ویران ساخته است. بهانه ازبکستان از دخالت در امور افغانستان و حمایت از رشید دوستم به اساس این تشریش است که بنیادگرایان اسلامی قصد دارند انقلاب اسلامی‌شانرا در آسیای مرکزی پیاده کنند. اما انگیزه ازبکستان برای نفوذ در افغانستان بر اساس یک ستراتیژی بزرگتر و خطرناکتر در منطقه است که در صورت فقدان یک زعامت نیرومند مرکزی در افغانستان و گسیختگی شیرازه ملی، از خطر پاکستان وخیم‌تر خواهد بود. تلاش جوانب پاکستان و ازبکستان برای ناپایدار ساختن زیر بنای مرکزیت که در کابل رو به رشد و استقرار میباشد، و تعویض آن توسط گروه‌های دست‌نشانده، افغانستان را از در طرف تحت نفوذ مستقیم این دو قدرت مجاور قرار خواهد داد.

مشکل اساسی افغانستان، فقدان نشنلیسم فعال و سازمان یافته در مقابل ظهور موج پر تکاپوی نشنلیسم در ازبکستان میباشد. در صورت وجود وحدت اسلامی در بین کشورهای مسلمان مفکوره نشنلیسم مردود و منحط است. ولی ما در مقابل کشورهای قرار داریم که با تشدید احساسات قومی در پی نابودی ما بحیث یک ملت قوی و متحد در منطقه میباشند.

اما ملیت‌پرستی با همه خصوصیات تبعیض و فاشیستی‌اش، در حفظ و تحکیم تمامیت ارضی و منافع ملی، بعضی کشورها ممد بوده است. در اثر پانزده سال جنگ و تفرقه افکنی و حکومت سالاری و محکوم کردن ملیت‌خواهی در حالیکه وحدت اسلامی را به معنی تشدد تعبیر کرده‌اند، پیوندهای ملی و اسلامی ما ضعیف و متلاشی گردیده و به قدرت‌های منفعت‌طلب منطقه فرصت داده تا با گسترش ادامه جنگ و

مسلح ساختن دست نشانده‌های شان، کشور را در مسیر تجزیه قرار دهند. جنگ سالارها و باداران خارجی آنها، افغانستان را در محاصره سیاسی و حتی نظامی قدرت‌های منطقه بخصوص ازبکستان، پاکستان و ایران قرار داده‌اند.

در چنین شرایطی پیوندهای ملی ما دستخوش اغراض بیگانگان و تعصبات قبیله‌ای و زبانی قرار گرفته و وصله‌های وحدت اسلامی ما به جریان‌های چند جانبه اسلامی سیاسی مبدل گردیده است. تعدد قومیت از محور و مرکزیت افغانی آن منحرف شده و وطندوستی به جنگ سالارپرستی و تجلیل شقاوتگری مبدل شده است.

اسلام نیرومند و پیوند دهنده از این سرزمین خصم و انتقام رحلت کرده است. در انتظار رستاخیز دیگریم تا تاجیک و پشتون و هزاره و ازبک و ترک را در کوره آتشین وحدت اسلامی و ملی ذوب کنیم و از نو افغانستان دیگری بسازیم. و سپس ماوراءالنهر را با فارابی و بخاری دیگری زنده کنیم و کریموف و رحمانوف و دیگر اوف‌ها را با فرزندان خداپرست و انساندوست آندیار تعویض کنیم.» (امید شماره ۱۷۵)

فصل چهارم

استنتاج کلی از عوامل و عواقب کودتای نور

فشرده‌ئی از عوامل و عواقب کودتای ثور

افغانستان با موقعیت مهم استراتژیکی خود واقع در میان مرزهای نیم قاره هند، جمهوری‌های آسیای میانه، کشورهای حوزه خلیج از آغاز دهه ۵۰ مرکز مهم رقابت میان ابر قدرت‌ها بوده است.

بریتانیا که از لحاظ نظامی و هم اقتصادی در جریان جنگ جهانی دوم، از امریکا کم آورده بود، پس از جنگ جهانی دوم، تصمیم گرفت از نیمقاره هند عقب بنشیند ولی به امریکا توصیه نمود تا برای جلوگیری از پیشرفت روس‌ها بسوی آبهای گرم، دره خیبر را محافظت نماید. بر اثر این توصیه، امریکا پاکستان را مورد توجه قرار داد و با کشاندن پاکستان در پیمانهای نظامی شرق میانه و شرق دور «سنتو» و «سیتو» پشاور را بحیث پایگاه نظامی خود در برابر خطر شوروی قرار داد.

پاکستان که از آغاز تاسیس، خود را با مخالفت حکومت افغانستان و هند رویرو دید تا توانست به تسلیح و تجهیز نظامی خود از طریق کمک‌های اقتصادی امریکا پرداخت. افغانستان با پیروی از سیاست عنعنوی بیطرفی، در پیمانهای سیتو و سنتو شامل نگردید، اما برای حفظ و بقای خود در میان دو ابرقدرت خواهی نخواهی به تقویت نظامی خود احتیاج داشت و این احتیاج را می‌بایستی از طریق کمک‌های یکی از این ابرقدرت‌ها (امریکا یا شوروی) رفع مینمود. بنابراین حکومت افغانستان ابتدا به امریکا رجوع کرد مگر امریکا به افغانستان کم بها داد و تقاضای حکومت افغانستان را نپذیرفت.

حکومت هم در سال ۱۹۵۵، لویه جرگه‌یی را در کابل دعوت نمود و مسأله تقویت اردوی ملی افغانستان و خریداری اسلحه و همچنان «داعیه پشتونستان» را به آن پیش کرد. لویه جرگه به حکومت اختیار داد تا داعیه حقوق پشتونهای آن سوی خط دیورند را دنبال نماید و بفرض تقویت نظامی خود، اسلحه مورد نیاز را از هر کشوریکه نازل‌تر ممکن باشد، خریداری نماید. بنابراین نخستین کاروان اسلحه از کشور چکوسلواکیا، از

نوع اسلحه ساخت شوروی به کشور وارد شد و از آن تاریخ به بعد افغانستان به جنگ افزارهای ساخت شوروی وابسته گردید و سیل مشاورین نظامی که تمامی آنها اعضای دستگاه جاسوسی معروف «ک. جی. بی» بودند به کشور ما سرازیر شدند.

در عین زمان، شوروی‌ها در سال ۱۹۵۶ با اختراع راکت جدیدی توانستند یک فروند طیاره جت نوع (U2) امریکائی را که از فضای افغانستان به قلمرو فضائی آسیای میانه اتحاد شوروی داخل شده و در حال پرواز بود، سقوط دهند. این حادثه منجر به تغییر استراتژی امریکا در منطقه گردید، بدین معنی که امریکا بخاطر حفظ منافعش در حوزه خلیج از پشاور به تهران رفت و با در آغوش گرفتن رضا شاه و تقویت اقتصادی و نظامی آن، ایران را به ژاندارم منطقه تبدیل نمود.

بدینسان گویا امریکا منفذی برای تنفس شوروی بسوی آبهای گرم باز کرد تا بدان وسیله توجه شوروی را از حوزه نفت خیز خلیج بدور ساخته باشد. شوروی نیز به گسترش مناسبات خود با کشورهای هند و افغانستان پرداخت و در دسامبر ۱۹۵۶ رهبران شوروی پس از مسافرت به دهلی سری هم به افغانستان زدند و ضمن مذاکرات و سخنرانی‌های خویش در کابل، هندوستان را بر سر مسأله کشمیر و افغانستان را بر سر مسأله پشتونستان ذیحق و مورد حمایت قرار دادند و سپس یک کمک مالی به میزان یکصد میلیون دالر به افغانستان دادند. این کمک بلندترین رقم کمک‌های اتحاد شوروی به کشورهای جهان سوم و بلندتر از کمکی بود که شوروی برای اعمار «بند اسوان» به مصر داده بود. طبعاً با این کمک شوروی حکومت افغانستان بیش از پیش به مناسبات حسن همجواری و همکاری‌های اقتصادی و نظامی شوروی جلب شد.

شوروی نیز با سوءاستفاده از وضع عقب مانده کشور و بخاطر دسترسی به راه‌های بحری که غرب آنرا مورد استفاده قرار میداد، افغانستان را وابسته بکمک‌های نظامی و اقتصادی خود ساخت و بتدریج بر بخش‌های نظامی و قوای هوائی، تجارت و استخراج گاز طبیعی و شاهراه‌های کشور کنترل کامل یافت. علاوه بر بخش ایدئولوژی کمونیستی عده‌یی از جوانان و روشنفکران افغان را به هواداری کمونیسم خط مسکو بحرکت آورد و از این طریق نیز دولت افغانستان را تحت فشار قرار داد.

شوروی در طول ۲۰ سال سرمایه‌گذاری در بخش‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در افغانستان مواضعی را بنیان‌گذاری نمود تا روزی از این مواضع بر مخالفین

سلطه خود یورش ببرد و آنرا نابود کند.

داودخان، آن شخصیت آزاده و وطن دوست و مغروری بود که نمیتوانست دیکته رهبران فرصت طلب و خودخواه کرملین را در امور داخلی کشور بپذیرد. در آخرین سفریکه او به مسکو انجام داد، باری بریژنف ضمن مذاکرات رسمی از روش حکومت افغانستان، مبنی بر افزایش کارشناسان کشورهای عضو ناتو در افغانستان انتقاد کرده، اظهار نمود تا آنان را از افغانستان خارج نماید. داودخان در جواب بریژنف گفت: «آنچه همین حالا بوسیله رهبر اتحاد شوروی گفته شد، هرگز مورد قبول افغانها قرار نخواهد گرفت. از نظر افغانها این اظهارات دخالت صریح در امور داخلی افغانستان است. ما هرگز به شما اجازه نخواهیم داد که به ما دیکته کنید که چگونه کشور خود را اداره کنیم و چه کسی را در افغانستان استخدام نمائیم. اینکه چگونه و در کجا کارشناسان خارجی را استخدام کنیم انحصاراً و کاملاً حق دولت افغانستان خواهد ماند. افغانستان اگر لازم باشد، فقیر خواهد ماند، اما در عمل و تصمیم گیری خود آزادی خود را حفظ خواهد کرد.»

سخنان داود این بیت شاهنامه را به یاد میدهد که میگوید:

مرا هوگ بهتر از آن زندگی که سالار باشم کنم بندگی

بهرحال این مذاکرات در فضای صمیمانه خاتمه نیافت و داودخان ناراضی از مسکو به کشور برگشت و متعاقباً به پاکستان سفر نمود. داود میخواست افغانستان را از زیربار و نفوذ شوروی نجات دهد و کمک های کشورهای همسایه، ایران و پاکستان و عربستان سعودی و مصر و غیره را در جهت عمران کشور جلب نماید. اما متأسفانه گماشته گان شوروی که در این سفرها، داودخان را همراهی میکردند، جزئیات مذاکرات سفر داودخان را در کشورهای اسلامی منطقه به مقامات شوروی گزارش میدادند و بنابراین دسایس شوروی بر ضد داود بکار افتاد و با اجرای کودتا خونین ثور ۱۳۵۷ (آوریل ۱۹۷۸) داود با خانواده اش که بیشتر از ۲۱ تن خورد و بزرگ میشدند کاملاً نابود گردید.

رهبران کودتای ثور که اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند، قدرت دولتی را غصب کردند و با طرح برنامه های شتابزده و قبل از وقت اصلاحی و اعمال فشار و زورگویی بر مردم، مردم را مجبور به عکس العمل بر ضد رژیم و عمال و کارداران کم تجربه و پر عقده آن نمود. برخورد خشونت بار کارداران حزبی همراه با توهین، تحقیر، حبس، شکنجه و مصادره دارایی مردم و قتل و زورگویی، سبب مهاجرت مردم از کشور

به کشورهای ایران و پاکستان گردید.

در عین حال حزب بر سر اقتدار بزودی پس از کسب قدرت دچار دو پارچگی و انشعاب شده و جناح خلق بر جناح پرچم تفوق خود را حاصل نمود و حفیظ الله امین رهبران جناح پرچم را به عنوان سفیر از کشور خارج نمود. رهبری جناح پرچم که بیشتر مورد توجه مسکو بود، از چکوسکواکیا به مسکو رجوع کرد. چندی بعد مسکو ابتدا تره کی را بوسیله حفیظ الله امین به قتل رسانید و سپس حفیظ الله امین را که مانع استراتژی مسکو میشد، بوسیله گروه کماندوی مرطف از طرف دستگاه جهنمی کا، حی، بی در ۵ جدی ۱۳۵۸ = ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ از میان برد. با از میان برداشتن امین و جاگزینی بیرک کارمل، مسکو دیگر برای هجوم و تجاوز خود به افغانستان هیچ مانعی را در برابر خود نمیدید، لهذا در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ به پیاده کردن قشون سرخ خود از طریق هوا و زمین پرداخت و ظرف یک هفته بیش از ۸۵ هزار سرباز خود را در نقاط سوق الجیشی افغانستان چون: کابل، هرات، قندهار و غیره نقاط فرو ریخت.

اما این اقدام اتحاد شوروی با عکس العمل هیجان آمیز بین المللی و قیام سرتاسری مردم افغانستان روبرو شد و رژیم جدید افغانستان در انزوای شدید سیاسی و اقتصادی قرار گرفت.

همچنان تهاجم شوروی بر افغانستان، منافع امریکا و متحدین او را در منطقه با خطر جدی مواجه ساخت. زیرا، تقریباً ۶۰ درصد نفت امریکا و کشورهای غربی و ۷۰ درصد نفت جاپان از کشورهای حوزه خلیج تامین میگردد. بنابراین ایالات متحده امریکا و متحدین او و کشورهای منطقه برای حفظ منافع شان به حمایت، تجهیز و تسلیح مجاهدین افغان پرداختند.

جنگ مقاومت افغانها با بمباردها شدید هوایی و زمینی نیروهای دولتی و قوای هوایی شوروی روبرو گشت که بر اثر آن تمام تاسیسات آبیاری سنتی و عصری، تمام شهرها و قصبات تمام باغستانها و تاکستانها و مزارع مردم تخریب شد. علاوه بر پنج میلیون افغان بر اثر این بمباردها به کشورهای ایران و پاکستان آواره شدند و بیش از یک میلیون دیگر به قتل رسیدند و در حدود نیم میلیون افغان دیگر معیوب و معلول گردیدند.

معهدنا جنبش مقاومت افغانها از طریق جنگ های چریکی (که فرساینده ترین جنگ ها

در نیم قرن اخیر است) با نیروهای دولتی و قوای متجاوز شوروی در سراسر کشور اوج گرفت. آمریکا و پاکستان و سایر کشورهای منطقه هر یک از دلچسپی به این جنگ هدفی داشت. مثلاً، پاکستان نه تنها میخواست خطر شوروی را از خود بدور سازد، بلکه از طریق بدست آوردن کمکهای سرشار آمریکا و عربستان سعودی و سایر کشورها، میخواست بیش از پیش به تقویت نظامی کشورش بپردازد تا در روز مبادا هم در برابر اردوی افغانستان و هم در برابر هند که پس از جدایی از آن کشور دوبار مورد طریه‌های شدید قرار گرفته و متحمل خسارات و از دست دادن قسمت‌هایی از خاک و قلمرو خود شده بود، مقاومت کرده بتواند.

و اما آمریکا نه تنها میخواست شوروی را در لجنزار جنگ فرساینده در افغانستان فرو بکشانند و انتقام شکست خود را در ویتنام از شوروی بگیرد، بلکه میخواست برای شکست کامل قشون شوروی جنگ را ادامه بدهد و از این طریق درس تاریخی به شوروی بدهد تا تمام منافع فوری و دورنمایی خود را در منطقه از دست بدهد. اما روی کار آمدن گریباچف در رهبری شوروی، شوروی‌ها را متوجه اهداف دراز مدت آمریکا در این جنگ ساخت.

شوروی با تحرک بخشیدن به مذاکرات ژنیو، بهانه‌ی بدست آوردن قشون خود را از افغانستان در دو مرحله بیرون بکشد. این عملیه تا ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ تحقق پذیرفت. در تحقق این امر تلاش‌های آقای کورد و ویز نماینده خاص سازمان ملل متحد با جوانب درگیر قابل یادآوری و قابل تقدیر است. اما رژیم کابل هنوز مورد حمایت و پشتیبانی مسکو قرار داشت و کمکهای نظامی و مالی از مسکو دریافت میکرد. آمریکا نیز با پیروی از اصل «تقارن منفی» به ارسال کمکهای نظامی خود به مجاهدین افغان ادامه داد.

با بیرون رفتن قشون شوروی از افغانستان، آمریکا، پاکستان و مجاهدین به مرحله اول پیروزی خود بر شوروی نایل آمدند و گروه‌های هفتگانه در پاکستان به تشکیل حکومت موقتی پرداختند. و چون این حکومت موقت به گروه‌های هشتگانه مقیم تهران سهم و جایی در نظر نگرفت، این امر باعث نگرانی و ناراضیاتی هشتگانه تهران شد و تلاش‌های در جهت سهم دادن به هشتگانه تهران از جانب مقامات عالی‌رتبه ایران با مقامات بلند پایه اسلام آباد صورت گرفت، مگر اتحاد هفتگانه باین دلیل که هشتگانه

در مبارزات ضد شوروی و ضد دولتی رژیم کابل سهم عملی نگرفته‌اند و اگر گرفته هم باشند، اندک و چشمگیر نبوده است تا اخیر از قبول سهمی به هشتگانه ابا ورزیدند. ظاهراً سهمی را که برای هشتگانه تقاضا میشد ۲۵ درصد چوکی‌های قدرت دولتی بود. در عین حال یکی از گروه‌های دیگر شیعه بنام «حرکت اسلامی» تحت رهبری شیخ آصف محسنی از علمای جید شیعه قندهار از ایران برید و از تهران به پاکستان رفت و چون مردی دانشمند و فاضل بود بزودی با رهبران هفتگانه در پشاور کنار آمد و فعالیت‌های سیاسی خود را با آنان همساز و همگام ساخت. از آن طرف بقیه گروه‌های شیعه مذهب مقیم تهران معروف به هشتگانه «حزب وحدت» را ایجاد و تحت رهبری آیه‌الله عبدالعلی مزاری فعالیت‌های سیاسی خود را سازمان دادند. گویا وحدت هشتگانه تهران از روی هم چشمی با اتحاد هفتگانه پشاور به میان آمد.

از طرف دیگر پاکستان که اکنون از خطر تجاوز شوروی خود را خاطر جمع ساخته بود، میخواست بمرحله دیگر از پیروزیهایش قدم نهد، بنابراین طرح یک حمله عمومی و برق آسا را بر شهر جلال‌آباد بوسیله مجاهدین به منصه اجرا گذاشت، اما قبل از آغاز این عملیات موافقت پیتر تامسن، سفیر سیار امریکا را در امور مهاجرین افغان گرفت. سپس چهل تا پنجاه هزار مجاهد مسلح را برای یک حمله سریع بر جلال‌آباد که فرقه‌های ۱۱ و ۱۸ اردوی پاکستان آنها را حمایت میکردند بسیج نمود. جنرال حمید گل رئیس دستگاه استخبارات نظامی پاکستان در اجرای این طرح نقش مرکزی داشت. اما اردوی دولتی افغانستان با مقاومت سر سخت خود، هجوم را دفع کرد. جنگ در اطراف این شهر حدود چهار ماه دوام کرد اما مجاهدین موفق به فتح جلال‌آباد نشدند. ناکامی مجاهدین در فتح شهر جلال‌آباد سبب تغییر در موضع‌گیری پاکستان و امریکا شد. از آن تاریخ به بعد، حل بحران افغانستان از طریق سیاسی مطمح نظر قرار گرفت.

سازمان ملل متحد پلان پنج فقره‌یی را برای مذاکرات مستقیم سران مجاهدین با دولت کابل و تشکیل یک حکومت ایتلافی را پیشنهاد کرد. بنین سیوان نماینده خاص سر منشی ملل متحد در این راستا به تلاش‌های خود پرداخت.

در سال ۱۹۹۰ درست یکسال بعد از حمله مجاهدین بر جلال‌آباد، کودتای بر ضد رژیم نجیب‌الله به سرکردگی وزیر دفاع شهنوازتنی براه افتاد که بناکامی انجامید. در کابل چنین تصویری موجود بود که کودتای مذکور به مشوره و تائید وزارت دفاع شوروی

براه افتاده است، اما شواهد و اسناد بعدی نشان داد که این اقدام به تحریک و توطئه دستگاه استخباراتی کا، گی، بی سازمان یافته بود. بهرحال این حاشیه یک بار دیگر باعث انشعاب حزب بر سر اقتدار گردید و رهبران جناح خلق دستگیر و بزندان افتادند و بقیه اعضای آن که بیشترین آن در اردو جای داشتند چندان دلچسپی به بقا و دوام دولت نجیب‌الله نداشتند.

جناح پرچم حزب نیز از مدتها قبل آسیب‌پذیر شده بود، مخصوصا که برخی از اعضای آن که هوادار ببرک کارمل بودند و مخالف مشی آشتی ملی نجیب‌الله شمرده میشدند و مدتی از کار بر کنار و در زندان‌ها افتاده بودند، نیز از رژیم نجیب‌الله آزرده خاطر و در آرزوی سقوط دولت بودند. این آزرده‌گی‌ها زمانی به نفرت آن بخش از عناصر پرچمی تبدیل شد که نجیب‌الله همزمان با ورود ببرک کارمل از مسکو به کابل، دست به برطرفی محمود بریالی برادر کارمل زد و به افشاء‌گری برخی از اعمال و اسرار ببرک کارمل و سلطانه‌لی کشتمند توسط جراید شخصی چون پلوشه و یا حق زد.

کارمل و هوادارانش، نیروی خود را در جهت سقوط دولت نجیب‌الله بکار گرفتند و جنرال دوستم، یکی از هواداران مقتدر کارمل در اتحاد با سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعیلیه در افغانستان و ایتلاف با احمد شاه مسعود قوماندان معروف جهاد در جبهه شمال شرق افغانستان، ایتلاف سمت شمال را سازمان و ایجاد نمودند و علم بغاوت بر ضد دولت را برافراشتند. سعی دولت در فرونشاندن غایله سمت شمال بجای نرسید و در حالیکه انتظار میرفت پلان صلح ملل متحد در ایجاد یک حکومت ایتلافی فراگیر، در حال تحقق است، بنا بر دسایس پاکستان و خیانت برخی از عناصر در رهبری حزبی دولتی و مخالفت ببرک کارمل در وجود جنرال دوستم با رئیس دولت نجیب‌الله، در ۲۶ حمل مطابق ۱۶ آپریل ۱۹۹۲ نجیب‌الله مواجه با سقوط شد و یک‌هفته بعد و بصورت دقیق در پنجم ثور ۱۳۷۱ مطابق ۲۵ آپریل ۱۹۹۲ کابل از طرف مجاهدین اشغال شد و شام روز هفتم ثور جنگ‌های قدرت طلبی میان برخی از تنظیم‌ها شروع گردید.

اشغال کابل بوسیله مجاهدین که هیچگونه برنامه سیاسی برای مملکت‌داری با خود نداشتند، سبب هرج و مرج، قتل و غارت، آتش‌سوزی و ویرانی، آدم ربانی، عدم امنیت مالی و جانی و تجاوز به حقوق و دارایی و ناموس مردم شد و اینک هنوز هم که از آن ماه و سال سه سال می‌گذرد باز هم این وضع اسفناک در کشور ادامه دارد و حکومتی

که امر و نهی آن در سراسر کشور قابل قبول و مورد اطاعت باشد تا کنون بمیان نیامده است.

اکنون مجاهدین به مخفوف‌ترین چهره‌های تبدیل شده‌اند که مردم از آنها سخت وحشت و نفرت دارند. این چهره‌ها تا قبل از ورود آنها به کابل در آپریل ۱۹۹۲ مایه امید فراوان و مورد احترام و تکریم فراوان بودند اما دوباره به همان چیزی مبدل شدند که از اول بودند.

بر اثر جنگ‌های تباهن و ویرانگر قدرت‌طلبی در کشور، نه تنها هزاران انسان مفید جامعه شامل: مادران، پدران، زنان، کودکان، جوانان، پیرمردان، استادان، دانشمندان، نویسندگان، هنرمندان، شاعران، سیاستمداران و متخصصان و کارمندان روزیده و مجرب کشور کشته یا معلول شده‌اند، بلکه تمام نهادهای سودمند اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی کشور از قبیل: شفاخانه‌ها، مکاتب و مرسسات تحصیلی و تربیتی و آموزشی، سیستم‌های آبرسانی و مواصلاتی و مخابراتی، دستگاه‌های تولیدی و تحقیقاتی و سرانجام سبب خرابی و ویرانی کابل پایتخت افغانستان گردید که بالنتیجه ده‌ها هزار باشنده این شهر یا کشته و زخمی و معلول شده‌اند و یا مجبور به ترک خانه و کاشانه ویران شده و چپاول شده خود گردیده به کشورهای ایران، پاکستان و هند و تاجکستان و ازبکستان و روسیه قدراتیف و سایر کشورهای اروپائی و امریکائی مهاجر شده‌اند.

و اما مشتی مردم بیچاره و پر و بال شکسته که توان بیرون رفت از آفت جنگ را ندارند، با تحمل هزاران گونه رنج و بدبختی و هر دم شهیدی در زیر زمین‌های، نمناک و یا در پناه دیوارهای شکسته بسر می‌برند و انتظار روزی را دارند تا «دستی از غیب بدر آید و کاری بکند» و آنان را از چنگ گرسنگی و قحطی و چنگال مرگ و جنگ نجات ببخشد.

متأسفانه که بجای «دست‌های غیب» که همانا دست ملل متحد باشد، دست‌های «غیر» در کشور افغانها بکار افتاده و نمیگذارد کاری به نفع صلح و امنیت در کشور ما انجام بگیرد. تنها کاریکه امروز در وطن افغانها به آسانی صورت میگیرد، جنگ است، ویرانگری است، ریختن خون افغان توسط افغان است. گریه زنان و مادران، داغیده و سوگواری و کودکان بی‌غذا و یتیمان بی‌پناه و مجروحان بی‌دواست که ناله و ضجه آنان را هیچکسی از قدرت‌طلبان و قدرتمندان نمی‌شنوند و یا اعتنایی به آن نمی‌کنند.

مردم مستضعف و هر دم شهید کابل واقعاً امروز نمیدانند که بکجا روی آورند و به که استغاثه کنند تا جلو جنگ و خون‌ریزی و این همه ویرانی در کشور گرفته شود؟ و معلوم نیست این جنگ و ویرانی و تباهی تا کی و تا چه وقت در کشور ادامه خواهد یافت؟

رهبران تنظیم‌های عمده حاضر نیستند یک وجب از مواضع خود عقب بروند. برتری خواهی و انتقام جونی حس اعتماد و مردم دوستی و وطن خواهی را در وجود آنها کشته است و هر یک تلاش دارد خود در رأس قدرت حاکمه قرار داشته باشد. آنها هر یک در حالی که خود را طرفدار انتخابات و یک حکومت مردمی و ایتلافی وانمود میکنند، تلاش دارند خود در رأس قدرت دولتی قرار داشته باشند. احساس از خودگذری، وحدت، اخوت اسلامی و افغانی و اعتماد بر یک دیگر در میان رهبران برخی از تنظیم قطعاً وجود ندارد، اسلام را دوست ندارند و افغانستان را دوست ندارند و میخواهند وطن تجزیه شود و هر یک در گوشه‌ای امارتی جداگانه تشکیل دهند. بدبختانه امروز قدرتی که بتواند تنظیم‌های سرکش را بر سر جای‌شان بنشانند وجود ندارد. مردم عادی و غیر وابسته به تنظیم‌ها و احزاب که نه سلاحی دارند و نه رهبری، خاموشانه می‌بینند تا ملل متحد در حق آنها چه تصمیم می‌گیرد و این تصمیم آیا مورد قبول تنظیم‌ها و قوت‌های مسلح افغان قرار می‌گیرد یا خیر؟

سازمان ملل متحد با درک این واقعیت که تنظیم‌های مسلح بخاطر کسب قدرت انحصاری، دست بردار از جنگ و ویرانی نیستند و دست‌های بیگانه و مداخله‌گر افغانستان را بسوی نابودی میکشاند، در مارچ ۱۹۹۴ هیأت خاصی را تحت سرکردگی سفیر محمود مستیری سابق وزیر خارجه تونس موظف ساخت تا بحران افغانستان را از نزدیک مورد بررسی قرار بدهد و طرح صلح جامع و قابل قبول برای همه طرف‌های در گیر و مردم افغانستان به سازمان ملل متحد ارائه کند. هیأت خاص پس از مسافرت‌های متعدد بداخل افغانستان و ملاقات و مذاکرات با رهبران تنظیم‌ها، قوماندانان جهادی، شخصیت‌های آزاد ملی، روشنفکران و سیاستمداران و کارمندان مجرب و همچنان پس از تماس‌های مستقیم با مقامات کشورهای منطقه، در تاریخ ۲۳ نومبر ۱۹۹۴ گزارش نهایی کار خود را به سر منشی ملل متحد و از طریق سرمنشی به شورای امنیت ملل متحد ارائه کرد. شورای امنیت ملل متحد ضمن اعلامیه‌ای از

مساعی محمود مستیری تمجید و طرح صلح هیات خاص سازمان ملل متحد را برای افغانستان تائید نموده و از کشورهای منطقه تقاضا کرد تا از مداخله در امور و حمایت و تقویت گروه بخصوصی در افغانستان خودداری ورزند و نیز از تمام رهبران تنظیم‌ها خواهش بعمل آورد تا هر چه زودتر آتش‌بس دائمی را در افغانستان رعایت و عملی کنند.

در اوایل سال ۱۹۹۵ محمود مستیری مجدداً وارد پاکستان و افغانستان شد و به تلاش‌های خود جهت تحقق پلان صلح ملل متحد پرداخت. سرانجام مستیری موافقت تمام تنظیم‌ها و دولت کابل را به ایجاد یک شورای ۲۶ نفری که نیم آن مرکب از نمایندگان تنظیم‌ها و نیم دیگر آن مرکب از شخصیت‌های غیروابسته که از طرف ملل متحد تعیین شده بود، حاصل کرد و قرار شد بتاريخ ۱۸ ماه فبروری ۱۹۹۵ قدرت دولتی از آقای ربانی به این شورا انتقال گردد، اما در روز قبل از فرا رسیدن موعد معینه، گروه تازه وارد جنگی معروف به «گروه طالبان» در ۱۶ فبروری پس از آنکه مقاومت نیروهای حزب اسلامی و حزب وحدت را در میدان شهر در هم شکستند، وارد چهار آسیاب واقع در ده کیلومتری جنوب شهر کابل شدند و بلاوقفه بدولت ربانی اخطار دادند تا قدرت حاکمه به آنها تسلیم داده شود.

محمود مستیری با آنکه با آنها در تماس آمد و از آنها نیز تقاضای نمایندگی در شورای جدید دولتی نمود اما گروه طالبان از اعزام نماینده و حتی قبول طرح صلح ملل متحد امتناع ورزیدند و مجدداً تقاضای تسلیمی دولت ربانی را به حرکت طالبان تکرار نمودند. از اینجا، یکبار دیگر بحران افغانستان دچار بن‌بست گردید و دور جدیدی از جنگ و ویرانی در کابل آغاز شد.

ناظرین سیاسی، ورود «گروه طالبان» را در میدان سیاست و جنگ، سبوتازی تازه برای تحقق پلان صلح ملل متحد ارزیابی میکنند؛ در پشت سر گروه طالبان باز هم پاکستان قرار دارد و یکی از اهداف پاکستان، اگر تجزیه افغانستان و الحاق برخی قسمت‌ها به آن کشور نباشد، بدون شک روی کار ساختن عنصر یا عناصری از تنظیم‌هاییست که فقط منافع پاکستان را در افغانستان و منطقه عملی کند و بس.

روشنفکران، دانشمندان و خبره‌گان کشور در هر کجایی که هستند، مسئولیت دارند تا صدای اعتراض خود و مردم مظلوم و رنج‌دیده افغانستان را بگوش جهانیان برسانند و

بگوش قدرت‌مندان و قدرت‌طلبان که خود را افغان و خدمتگزار افغانستان میخوانند برسانند تا منافع علیای وطن را بخاطر تکیه زدن بر اریکه قدرت چند روزه، فدای اغراض بیگانگان نسازند.

بر روشنفکران آگاه است تا دانش و خرد و تجربه خود را در جهت تامین صلح و تحقق پلان صلح ملل متحد بکار گرفته به قدرت‌طلبان هوادار جنگ و تزویر بفهمانند که قدرت دولتی، یک قدرت ابدی نیست، یک قدرت زودگذر و زوال‌پذیر است و این قدرت چند ماهه یا چند ساله به این نمی‌ارزد که انسان نام‌بدی در تاریخ از خود باقی بگذارد و برای کسب این قدرت بدهل بیگانگان برتصد و وطن را در پای اجنبی خورد و خمیر نماید.

نسل‌های آینده به آنانی که بیباکانه هموطنان خود را، کودکان و مادران و نوجوانان وطن را میکشند و تمام آثار تمدن و فرهنگ ملی را از میان می‌برند و شهرها را به ویرانه مبدل میکنند تا به قدرت برسند، چه خواهند گفت؟

آیا چنگیز و هلاکو و تیمور لنگ و دیگران که بخاطر فتوحات خود به کشتارهای دسته‌جمعی مردم شهرها می‌پرداختند، در تاریخ از خود نام نیک گذاشته یا نام بد و نفرت‌انگیز؟

معلوم‌دار هر سه جهانگشا، از چهره‌های وحشتناک و منفور در تاریخ‌اند، روشنفکران چیز فهم و با درد وظیفه‌وجدانی دارند تا با قلم و زبان و منطق و صدای رسای خود، زورمندان و زورگویان قدرت‌طلب را قانع و متقاعد سازند که جنگ و ویرانگری، راه و روش معقول حکومت کردن نیست و قدرتی را که با کشتار و ویرانگری بدست بیاید، نمی‌توان تا دراز مدت آن را به همین روش و همین شیوه نگهداشت. و آیا جهانیان متمدن به چنین قدرتی و حکومتی چگونه و به کدام نظر خواهند نگریست؟

امروز دیگر با اعمال زور و آدمکشی و ویرانگری نمی‌شود بر مردم حکومت کرد و آنان را به اطاعت بی‌چون و چرا واداشت. اگر با دیکتاتوری و آدمکشی میشد به عمر حکومت‌ها دوام داد، شاید حکومت‌های دیکتاتوری خلق و پرچم تا ابد بر مردم افغانستان حکومت میکردند، ولی مردم افغانستان اولاً از لحاظ خصلت و روحیات خود مثل مردمان سایر کشورها نیستند که با زور تسلیم شوند. و ثانیاً هر آنچه با زورگویی به آنها دیکته شود، ولو متون مقدسه هم باشد، از قبول آن سر می‌پیچند و به زور

رعیت و منقاد نمی‌شوند، پس تنها راهی که باقی میماند، همانا راه مفاهمه و ایجاد فضای تفاهم و اعتماد و قطع خصومت و دشمنی است. با ترک مخاصمت و دشمنی میتوان عمری در کنار هم زیست و اما در غیر این صورت نمیتوان لحظه‌یی هم در کنار هم باقی ماند.

طرح صلح ملل متحد، یگانه راه ترک مخاصمت و دشمنی و جلب اعتماد بر یکدیگر و امکان زیست با همی و مانع خطر تجزیه کشور است. در جهت تحقق این طرح باید مساعی همه جانبه صورت گیرد. زیرا چشم امید ملیونها افغان دربر و رنج‌دیده بسوی پلان صلح ملل متحد است و این یگانه روزنه نجات از جنگ و خون‌ریزی و ویرانی و نابودی است.

با تحقق پلان صلح ملل متحد، دستهای مداخله‌گر خارجی تا حدود زیادی از کشور کوتاه میشود و امکان بازسازی و اعمار مجدد کشور میسر میگردد.

نگرشی کلی بر خصلت و گوکتر حاکمیت حزب دموکراتیک خلق

این یک واقعیت انکار ناپذیر است که حزب دموکراتیک خلق افغانستان، یک حزب چپ‌گرای وابسته به شوروی و پیرو اندیشه‌های مارکسیزم. لینینیزم بود. به همین دلیل از همان آغاز فعالیت سیاسی خود با مخالفت‌های احزاب محافظه‌کار دست راستی و نیز با مخالفت حزب تند رو دست چپی دیگر موسوم به «حزب دموکراتیک نوین» معروف به «شعله جاوید» (پیر و خط فکری مائو) روبرو گردید.

حزب از لحاظ ترکیب خود مشتمل بر عناصر دهاتی و شهری و به کلام دیگر عمدتاً مرکب از پشتونها و تاجیک‌ها و برخی اقلیت‌های دیگر بود. و در حالیکه هر دو عنصر پیرو یک ایدئولوژی و یک منبع الهام و مشوره‌گیری بودند، اما دارای خصلت متضاد شهری و دهاتی بود. تضاد میان عناصر دهاتی حزب که خاستگاه‌شان روستاهای اطراف و بیشتر منسوب به ملیت پشتون بودند، با عناصر شهری که عمدتاً خاستگاه‌شان شهر کابل و مراکز ولایات بود و از موقعیت اجتماعی ممتازتری برخوردار بودند، چنین مینماید که یک امر کاملاً طبیعی بود.

و از همین جهت هنگام انشعاب، اکثریت روشنفکران شهری و فارسی زبان در جناح «پرچم» تحت رهبری ببرک کارمل و روشنفکران اطراف، فرزندان روستائیان بی‌زرق و

برق، در «جناح خلق» تحت رهبری نور محمد تره‌کی، که خود از روستازادگان گمنام اطراف غزنی و منسوب به ملیت پشتون بود، تشکیل کردند.

در دوران انشعاب و دیوارگی حزب، هر یک از جناح‌ها، خود را حزب واقعی وانمود میکرد و طرف مقابل را متهم به خیانت و جاسوسی به دستگاه اطلاعاتی امریکا مینمود. و با وارد کردن اتهامات راست و غلط به رهبری جناح مقابل خود، دره‌ای از تنفر و بدبینی میان همدیگر ایجاد نمودند. تا آنجا که جناح پرچم، علامه مخصوصی برای تجلیل و توهین منسوبین جناح خلق وضع کرده بود. بدین معنی که، هرگاه بکنفر «خلقی» از دور یا نزدیک پیدایش میشد، پرچمی‌ها به همدیگر علامه «نعل اسب یا حیوان باربر» را با دست وانمود میکردند و بسرعت موضوع سخن خود را تغییر میدادند، البته خلقی‌ها نیز بین خود پرچمی‌ها را «پُرچمی» (پرحیله) مینامیدند. ولی روی سیاست، هر دو جناح همدیگر خود را در آغوش می‌کشیدند و روی همدیگر را بوسه میزدند و به همدیگر «رفیق» خطاب میکردند. افزون بر این، جناح پرچم در مجموع به مسامحه کاری، مدارا، برخورد خوش با مردم و جناح خلق در مجموع به برخورد بی‌تکلف و تا حدی خشک، و عدم پنهان‌کاری و صداقت شهرت داشتند.

پس از قدرت یا بنی حزب و هجوم شوروی بر افغانستان، شوروی پرستی و شوروی خواهی تا مرز برادری و وطن‌پرستی تبلیغ و ترویج میشد و حصول رضایت و بدست آوردن دل مشاورین شوروی وظیفه اساسی و دهلیز عمده پیشرفت و ارتقا به مقامات پر درآمد دولتی و ابقا در آن مقام برای یک عضو حزب بشمار میرفت و در این جهت رقابت‌ها میان اعضای ارشد هر یک از جناح‌های حزب در جریان بود.

از نظر برخی از رهبران حزب، رسیدن به پایه «انسان شوروی» (به منزله انسان سرمد و متکامل و عالی در روی کره زمین) هدف غایی حزب وانمود میشد. به همین جهت شوروی خواهی و «سوتیزم» تا مرز برادری و خون‌شریکی، بشدت تبلیغ میگردد و تساهل در ابراز احساسات شوروی خواهی، بمعنی خیانت به حزب و خیانت بوطن تلقی میشد. لهذا بی‌جهت نبود که در میان اعضای ارشد حزب، برای اثبات شوروی خواهی رقابت تنگاتنگ در جریان بود و هر یک تلاش داشت تا از راه پیشکش نمودن رشوه‌های بزرگ و تحفه‌های گرانبها و ترتیب میهمانی‌های مجلل و شب‌نشینی‌های رنگین، برای مشاورین شوروی، برای خود اعتبار کسب کنند و در مقامات بلند و پر درآمد دولتی

ارتقاء نمایند یا بقای خود را تضمین نمایند.

حزب با همه «دریادلی» (استقبال از تهاجم شوروی که به بر بادی مردم و ویرانی کشور انجامید)، یک عیب کوچکی هم داشت که هرگز حاضر نبود به مخالفین سیاسی و یا مخالفین عقیدتی و ایدیولوژیک خود مانند «شعله‌نی‌ها» (حزب پیرو خط پکن) و «اخوانی‌ها» (نهضت اسلامی یا اسلام‌گرایان) و «افغان ملتی‌ها» (هواخواهان افغانستان مستقل و متحد) و «ستمی‌ها» (حرکت ستم ملی) مجال نفس کشیدن و ابراز وجود بدهد. حتی به آنهایی که عضویت هیچ جریان سیاسی مخالفی را هم نداشتند، اجازه نمیداد، در مورد شیوه کار و سیاست کدزی حزب و یا شیوه برخورد اعضای آن با مردم و قوانین جاری کشور ابراز نظر کنند. و اگر کسی از روی خیره‌سری چنین کاری میکرد، فوراً متهم به طرفداری و ارتباط به این یا آن گروه سیاسی مخالف حزب میشد و بزدان میرفت تا در زیر شکنجه‌های صد مرتبه سخت‌تر از مرگ، اعتراف میکرد که بلی همانطور که شما میفرمائید، من عضو فلان حزب و فلان تنظیم و فلان گروه و فلان شبکه و غیره و غیره هستم تا دوسیه جرمش هر چه زودتر تکمیل و به محکمه سپرده میشد.

بطور کلی، حزب حاضر نبود به مخالفین خود حقی قابل شود و لذا تا توانست به سرکوبی و نابودی آنان پرداخت و همینکه عناصر مخالف خود را دستگیر میکرد، با هزار و یک دلیل و برهان در قلع و قمع آن سعی میورزید. بدون آنکه با خود فکر کنند که مخالفین آنها هم از همین وطن‌اند و مثل آنها انسان‌اند و مثل آنها حق دارند درباره سرنوشت کشور خود و نحوه حکومت و نظام اجتماعی خود نظر خود را ابراز بدارند و حتمی نیست که تمام مردم یک کشور، مثل اعضای حزب مذکور بیندیشند. از این لحاظ کرکتر حاکمیت حزب، بدتر از حاکمیت استبدادی عهد هاشم‌خان بود. چه هاشم‌خان مخالفین سیاسی خود را بزدان می‌انداخت و بزودی نمی‌گشت. اما حزب پس از زندانی کردن مخالفین خود، بزودی آنان را سر به نیست می‌کرد.

غالباً این خودکامه‌گی و خودخواهی حزب، از طرز اداره و طرز تفکر شوروی‌ها سرچشمه میگرفت. یعنی هر طور مشاورین شوروی مشوره میدادند، اعضای حزب بر سر اقتدار در حق هموطنان خود همانطور روا میداشتند، غافل از اینکه شوروی‌ها یار روزگار سختی نیستند و ممکن است چرخ زمان روزی بکام مخالفان بچرخد و نوبت انتقام‌کشی

به مخالفان برسد و آنگاه روسها بلرد هیچیکی از حواریون خود نخواهند خورد. متأسفانه حزب حاضر نبود از اعمال و کردار اعضای آن کسی انتقاد کند. فقط وقتی ممکن و مجاز بود انتقادی صورت بگیرد که انتقاد کننده اول به عضویت حزب در می‌آمد و شاید آنگاه میتوانست انتقاد خود را تحریری و بدون آنکه شخص ثالثی از متن و محتوای انتقاد او چیزی بداند، به سازمان مربوط خود ارائه کند.

حزبی‌ها، تصور میکردند که هرچه آنها، به مشورت و دستور شوروی‌ها انجام میدهند، یگانه راه معقول دولتمداری است و مردم از روی ناهمی و نارسایی و یا اغوا و تحریک دشمنان، از دستورات و مشی حزب سربیزی میکنند.

از نظر حزبی‌های بر سر قدرت، این گناه مردم بود که به مخالفت با رژیم «انقلابی» برمیخاستند و خود را بکشتن میدادند.

این گناه مردم بود که، از «انقلاب برگشت ناپذیر شور» دفاع نمیکردند و هر چه رهبران حزب میفرمودند، بدان عمل نمیکردند.

این گناه مردم بود که بر خلاف فرامین سلب مالکیت خصوصی زمین و الفای مهریه زن و کشاندن اجباری زنان شوهردار و دختران جوان روستایی به کورس‌های سوادآموزی، دست به مقاومت میزدند و یا خود کشته میشدند، یا مجریان برنامه‌های اصلاحات ارضی و سوادآموزی را می‌کشتند.

این گناه مردم بود که در صف سپاهیان «انقلاب» (۲) سلاح بر دوش نگرفتند و رهبران حزب مجبور شدند قشون سرخ را به کمک انقلاب دعوت کنند.

این گناه مردم بود که دست به مقاومت بر ضد قشون سرخ شوروی و رژیم حزب دموکراتیک خلق زدند و بالنتیجه مورد خشم و غضب شوروی‌ها و رژیم قرار گرفتند و خود و دهکده و مزرعه و باغ و کاریز و جوی و تمام هست و بود خود را از دست دادند.

این گناه مردم بود که چرا به ایدیولوژی حزب، پیشآهنگ طبقه کارگر، ایمان نمی‌آوردند و حاضر به ترک سنن تاریخی و عنعنات ملی و آداب و رسوم مذهبی خود نمی‌شدند؟

از نظر حزبی‌ها، دموکراسی، این بود که هر چه رهبری آنها بعد از مشورت با روس‌ها صلاح میدید و تجویز میکرد، باید تمام مردم، یعنی یک کشور ۱۵ میلیونی،

بدون چون و چرا، به نظریات و فیصله‌های یک اقلیت (تخمین پنجاه تا یکصد هزار نفری به استثنای پیاده‌های دفاتر و عمده‌تنظیفاتی شاروالی) گردن می‌نهادند و بدان عمل مینمودند. در غیر آن باید سر به نیست و یا لااقل راهی زندانهای بی برگشت میشدند. تا هنوز هم، بسیاری از اعضای حزب دموکراتیک، خلق افغانستان، حاضر نیستند و تحمل آنرا ندارند تا نواقص کار و عمل خود را از زبان دیگران بشنوند. تا هنوز هم اکثریت آنها از اعمال خود که منجر به آمدن یا آوردن قشون یکصد هزار نفری شوروی به کشور گردید و بر اثر این اشتباه‌شان، وطن ویران و پنج میلیون افغان پریشان و آواره دیار بیگانگان شدند، پشیمان نیستند.

تا هنوز هم بسیاری از اعضای حزب اعمال خود را با اعمال مجاهدین که اکثریت‌شان از سواد عادی محروم‌اند، اما سرشار از غرور وطن‌خواهی و ضدیت با بیگانگان‌اند، در ترازوی مقایسه می‌گذارند و آنگاه پله گناهان خود را سبکتر می‌شمارند. حالانکه اگر وجداناً لحظه‌ای سر بگریبان انصاف فرو کنند، در خواهند یافت که جنگ‌ها و کشتارها و ویرانی‌های امروزه در کشور، نتیجه کردار و رفتار خشن حزبی‌ها بدوران رسیده دیروزی است.

اگر حزبیان دیروزه، که خود را مجهز با ایدئولوژی «دوران ساز» (یا ویران ساز) جا می‌زدند، مردم و معززین و بزرگان اقوام و روسای قبایل و عشایر را که با مردم و اهل ده و روستای خود پیوندهای خونی و قومی و خویشاوندی داشتند، مورد توهین و تحقیر و هتک حرمت و شکنجه‌های غیر انسانی قرار نمیدادند.

اگر حزبیان بر سر اقتدار دیروزه، دهقانان و کارگران ساده را زنده با بلدوزر بزیر خاک نمی‌کردند و یا مخالفین ایدئولوژی خود را از طیاره در دریای آمو و «آب ایستاده» غزنی پرتاب نمی‌نمودند، و یا اگر روستائیان بی‌سواد اما مؤمن روستائی «کراه» در کنر و یا «درا صوف» سمنگان را بجرم گفتن شعار «الله اکبر» بجای فریاد «هورا» دسته جمعی به قتل نمی‌رسانیدند، مردم برای انتقام‌کشی از حزبی‌ها بخارج از مرزها یا به کوه‌ها و کمرها و دره‌ها، سر برنمیداشتند و بر ضد رژیم مسلح نمی‌شدند.

اگر دهات و قصبات معمور و پرجمعیت وطن بمباران نمی‌گردید و جوی و کاریز و باغ و باغچه و منابع نعمات زندگی مردم با خاک یکسان نمیشد، مردم دست به طغیان نمی‌زدند، و حزبی‌های سرخ جامه و شیخ بروت را دستگیر و قطعه قطعه نمی‌کردند.

اگر مجال تنفس به مردم داده میشد و آزادی‌های طبیعی مردم یعنی حق بیان و حق آزاد نوشتن و حق انتقاد کردن و انتقاد شنیدن را از آنان نمیگرفتند و لااقل دموکراسی را در سطح شنیدن پیشنهادات مردم کشور مجاز می‌شمردند، شاید مردم بی‌غرض بجای خاموشی گزیدن و یا به صف مخالفان خزیدن به بیان واقعیت‌ها می‌پرداختند و آنگاه شاید این همه روشنفکران کشور خود را ترک نمی‌نمودند و به صف مخالفان نمی‌پیوستند. شاید این همه مردم سلاح نمی‌گرفتند و بر ضد رژیم نمی‌جنگیدند و این همه خون ریختانده نمیشد.

اگر حزب از درایت و هوشیاری کافی برخوردار می‌بود، باید درک میکرد که نمیتوان تا دراز مدت مردم را از حقوق‌شان محروم ساخت. نمیتوان تا دراز مدت با زور و کشتار و بزدان کشیدن مردم، به سلطه خود دوام داد. نمیتوان مردمی را که با هزار و یک پیوند به گذشته خود وابسته‌اند و عاقبت را نیز مزد محرومیت‌های دنیوی خود میدانند، به یکباره واداشت تا طرز فکر خود را تغییر دهند و با ایده‌های جدید و دیر فهم بیگانه خود را هماهنگ سازند.

در میان رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان، فقط دکتور نجیب‌الله به این امر متوجه شد و با واژه کردن یک سلسله تعدیلات در اساسنامه حزب و تدوین قانون اساسی و ایجاد پارلمان افغانستان روش دولتمداری حزب را از یکه‌تازی و خودبینی و خودخواهی به دموکراسی نزدیک ساخت و امکانات آزادی قلم و بیان و ارانه نظریات و پیشنهادات اشخاص و افراد بیطرف و بیغرض را در مطبوعات فراهم نمود. و خود از انتقادات مردم بر شیوه دولتمداری و سیاست کدري دولت بر آشفته نمیشد و بدین سان در سالهای اخیر اندیشه‌های دموکراسی آهسته آهسته داشت در کشور پروبال میگشود. مگر با مخالفت و دشمنی شدید بزرگان و رهبران حزب روبرو شد و سقوط نمود.

آیا بهتر نبود رهبران حزب، دولتی را که ۱۴ سال بعد، پس از آن همه کشت و کشتار و ویرانی و بمباری وحشتناک کشور، آنرا به مخالفین خود تسلیم کردند، در همان سالهای اول، مثلا دو یا پنج سال بعد از گرفتن قدرت آنرا به مردم واگذار میکردند تا از کشتارهای بی‌هوده و ویرانی‌های جبران ناپذیر اندکی جلو گرفته میشد.

واقعیت این است که حزب در آن موقع و پس از آن از خود هیچگونه اختیار و اراده‌یی نداشت و هر چه منافع رهبران حزب و شوروی‌ها ایجاب میکرد، همانگونه عمل

مینمود.

خلاصه در یک کلام، حزب و مخصوصاً رهبران آن مسئول تمام بدبختی‌ها، تمام جنایات، سفاکی‌ها و وحشیگری‌ها، ویرانگری‌ها و تباہی‌های است که در سه سال اخیر و مجموعاً در ۱۷ سال گذشته گریبانگیر مردم کشور شده است.

همین رهبران حزب بودند که بنابر خود خواهی‌ها، جاه طلبی‌ها، صف آرایی‌ها، گروپ بازی‌ها، فرکسیون سازی‌ها، تفرقه اندازی‌ها، معامله گری‌ها، وطن را به چنین روز سیاه سر دچار ساختند. همین رهبران و سرکردگان حزب بودند که فریفته شوروی پرستی شده بودند و سرانجام بدستور روس‌ها، از ملت غیور و وطن پرست افغان که روس‌ها را سرشکسته از وطن خود بیرون رانده بودند، انتقام کشیدند.

همین رهبران حزب بودند که برای انتقام کشی از همدیگر خود، دولتی را که ۱۴ سال تمام در راه استقرار و استحکام آن خون صدها هزار جوان میهن، خواسته و ناخواسته، از مخالف و موافق، ریختانده شده بود و ملیونها انسان وطن مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده بودند و بسیار بسیار برای آن قیمت پرداخته شده بود، خود دو دسته آنرا برای مخالفین خود تسلیم کردند. مخالفین هم که تشنه انتقام گیری بودند، در تباہی با عناصری از سطح رهبری حزب، چنان سفاکی‌ها و رسوائی‌ها و وحشی گری‌ها را در حق مردم مظلوم و بی دفاع بشمول صفوف حزب انجام دادند که در قاموس جنایات بشر نظیر آن دیده و شنیده نشده است.

این تنها نظر و برداشت من از کرکتر حزب نیست، بلکه همه روشنفکران بی طرف و با درک کشور یک چنین عقیده و باوری نسبت به حاکمیت حزب دموکراتیک خلق دارند. منجمله رهنورد زریاب، نویسنده توانا و سرشناس کشور، ضمن مقالتی بسیار ممتع و عالمانه شان زیر نام «دور قمر» که در اخبار «وفا» (جوزا - سرطان ۱۳۷۴) به چاپ رسیده تصویر کاملی از خصلت و کرکتر حزب دموکراتیک خلق داده که ما چند پراگراف آنرا به عنوان حسن ختام در اینجا نقل میکنیم:

«حزب دموکراتیک خلق که در دوره دموکراسی (دهه ۶۰) نقاب انسانی و معصومانه‌یی بر چهره داشت، از آزادی عدالت و حقوق مردم سخن می گفت و ایجاد یک آرمانشهر زیبا، خوشایند و رها از بیداد را مژده می داد. پس از اینکه قدرت دولتی را بدست گرفت، ناگهان نقاب از چهره اش فرو افتاد و مردم ازدهای هزارسر

سهمناکی را دیدند که هزار تا دهن داشت و از هر دهنش آتش و خاکستر سوزان می‌بارید. تمام آزادیها، عدالت، حقوق اساسی مردم و امنیت و مصونیت در این آتش سوختند و زیر خاکستر شدند چنانکه دگر از هیچگونه آزادی خبری نبود، بر لبها قفل ترس نهاده شد، اندیشه‌ها را به زنجیر بستند، بر چشمها پرده ارباب افکندند و در گوشها پنبه تهدید فرو کردند. بر دلها درد و رنج سنگینی می‌کرد و دلها تنها در فضای تنگ سینه‌ها می‌نالیدند و ناله‌ها و فریادهایشان به دیوارهای کوچک سینه‌ها می‌خوردند و بجایی نمی‌رسیدند. چنین حالتی، آدمی را به یاد سخنان خردمندانه کارل پوپر می‌اندازد که روزگاری گفته بود: آنانی که ادعا می‌کنند بهشتی به روی زمین خواهند ساخت، جهان را به جهنمی مبدل خواهند کرد.

حزب دموکراتیک خلق چنین بهشتی را وعده داده بود، ولی جهنم سوزان هولناکی ایجاد کرد و در این جهنم، بیشتر از همه، آن گروه عظیمی سوختند و رنج دیدند که بهروزی و سعادت آنان را شعار خویش ساخته بود، نادارترین و بینواترین مردم کشور.

در این جا شایسته خواهد بود اگر این نکته یادآوری شود که پس از کودتای ماه ثور سال ۱۳۵۷ و بعدا پس از اشغال کشور بدست نیروهای سرخ، کسانی زیادی بنابراین انگیزه‌های گونه‌گون به حزب روی آوردند.

الف: گروه بزرگی به طمع جاه و مقام بسوی حزب رفتند. در میان این گروه کسانی بودند که پیش از این افتخار عضویت در حزب «انقلاب ملی» محمد داود را نیز بدست آورده بودند.

ب: شمار دگری از آن رو راه حزب را برگزیدند که در داخل حزب بودن را نسبت به بیرون بودن از حزب عملاً سودمندتر می‌دانستند.

ج: عده‌ای هم یا به اجبار و اگرآه به حزب کشانیده شدند یا خواستند با رفتن به حزب از اتهام ضد انقلاب بودن در امان بمانند. اینان، غالباً، احساس نوعی گناه و پشیمانی هم می‌کردند.

د: شماری هم به حزب روی آوردند چون می‌پنداشتند که حزب به راستی کاری برای بهروزی و پیشرفت مردم و کشور انجام خواهد داد.

روی همرفته گروه بزرگی از افراد مشمول این چهار دسته به جهان حزب باوری

نداشتند و اطلاعاتشان از دانش و فرهنگ کمونیزم بسیار اندک و محدود بود. هر چند نمیتوان همه این عناصر و افراد را به یک چشم نگریست و به یک ترازو سنجید.

... مردم ما، در درازای تاریخشان، برای نخستین بار، چنین تفکیک و دسته‌بندی ستمگرانه‌ی را تجربه می‌کردند - یک اقلیت ممتاز که نامهایشان آویزه «رفیق» را داشت، و یک اکثریت عظیم بدون امتیاز که نامهایشان آویزه «رفیق» را نداشتند.

حزب، همواره، این توده عظیم غیرحزبی را به چشم خاینان بالقوه و عناصر مشکوک می‌نگریستند و تلاش می‌ورزید تا برگه و سندی دال بر «خیانت» آنان را بدست آرد. چون دادگاهی که برگه و سند را بررسی کند و بر سخن متهم گوش نهد، سراغ نمی‌شد، بسیار آسان بود که عناصر مشکوک به دست شکنجه‌گران و دژخیمان سپرده شوند.

گذشته از این، هر موجود سفله و سفیهی، با داشتن کارت سرخ حزب، توان این را می‌داشت که هر آدم شریف و با دانشی را که از این کارت نداشت، بی‌محابا توییح، سرزنش و اهانت کند و مهرهای گونه‌گون بر پشتش بزند. روشن است که چنین مهرهایی فرجام خوشی نمی‌توانستند داشت.

در فرهنگ سرخ حزب، نه تنها آزاد اندیشی و آزادانه سخن گفتن گناهی بزرگ بود، بل، گوش دادن به گپ و سخنی که از آن طنین مخالفت و ناسازگاری با حزب و راه و روش آن شنیده می‌شد، خیانت و جرم بشمار می‌رفت. همچنان خواندن هر نکته و سخنی که بوی بیگانه با آموزشهای دبستان حزب می‌داشت، سزاوار بازرسی و کیفر می‌بود. بدین صورت، حزب مردم را از دسترسی به فرهنگ، دانش و رویدادهای گونه‌گون جهان غیر کمونیست محروم می‌ساخت و حتی شنیدن رادیوهای جهان، بویژه در عهد نامیمون تره‌کی - امین، نمیتوانست همچون برگه معتبری برای اثبات ضد انقلاب بودن بکار رود و شونده تیره بخت را روانه زندان یا حتی کشتارگاه سازد.

بدین سان، در قفس ملال‌انگیز و رنج‌آوری که حزب ساخته بود، مردم کشور:

الف: آزادی عقیده و بیان نداشتند.

ب: به فعالیت‌های آزاد فرهنگی نمی‌توانستند پرداخت.

ج: آزادانه مسافرت نمی‌توانستند کرد.

د: حق انتخاب نماینده نداشتند.

ه: از حق دفاع از خویشان بی‌بهره بودند.

و: زمینه برای تکامل آزاد شخصیت هایشان وجود نداشتند.
 ز: هر دم با رفتارها و برخوردهای اهانت آمیز روبرو می بودند.
 ح: حق شان را مطالبه نمی توانستند کرد.
 ط: مصوونیت خانه و خانواده شان پیوسته در خطر می بودند.
 ی: حق رسیدن به کرسیها بلند دولتی را نداشتند، چون این کرسیها در انحصار حزب بودند.

ک: در سایه ترس و اضطراب همیشگی بسر می بردند.
 ل: گناهکاران بالقوه به شمار می رفتند و هر لحظه بیم آن می رفت که بازداشت شوند.

بر این بنیاد، حزب دموکراتیک خلق، با زیر پانهادن اصلهای تسجیل شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق جهانی حقوق مدنی و سیاسی سیمای خودش را به حیث سازمانی مستبد و ضد حقوق بشر، در برابر مردم کشور و جهانیان آشکار ساخت.
 ۲- سنگدلی و خشونت، از آن جا که استبداد و سنگدلی برادران همزاد هستند و هر جا که یکی شان باشد، دیگری هم حضور می یابد، حزب دموکراتیک خلق نیز استبداد را با سنگدلی و خشونت در آمیخت تا فضای هولناکی را که ایجاد کرده بود، تیره تر ساخت.

از سوی دیگری، این حزب از رهبران جهانی ☸ کمونیزم آموخته بود که با دشمنان طبقاتی نباید گذشت و مدارا کرد. این اصل فکری دبستانی کمونیزم - که قبلا در روسیه، چین و دیگر کشورهای کمونیست بر زمینه عمل پیاده شده بود - حزب را مجاز میساخت و دست باز می داد تا هر بیگناهی را که خواسته باشد، دشمن طبقاتی بنامد و تیغ بران و اخته سنگدلی و خشونت را، بی پروا، بر سر او فرود آورد...

در این جا واژه «دستگیر شدگان» را ناچار بکار می برم، زیرا دستگاههای امنیتی آن زمان در بسیاری از موارد اتهام روشنی علیه این دستگیرشدگان نمی داشتند. شکنجه گران بیمار و آشفته روان، دستگیر شده را می زدند و می گفتند:

- بگوا

دستگیر شده ناتوان و بینوا فریاد می کشید:

- چی بگویم؟

باز هم او را می زدند و می گفتند:

- بگوا

بمباران بیدریغ روستاها، کشتارهای گروهی، نابود ساختن فرآورده های کشاورزی و حیوانات روستائیان، ویران کردن قلعه ها، باغها و تا کستانها، از کارنامه های بسیار سنگدلانه حزب دموکراتیک خلق بشمار می توانند رفت. این حزب، به کودکان، زنان و پیرمردان بی گناه هیچ رحمی نمی کرد. در واقع، در سراسر دوره فرمانروایی حزب، آدمیان و زندگی آدمیان، هیچ گونه ارزشی نداشت. در فرهنگ حزب دموکراتیک خلق، انگار مقوله هایی چون ترحم، نرمدلی و دلسوزی سراغ نمی شد. به نظر می رسید که حزب، نه تنها کشور را ملک مطلق خویش به شمار می آورد، بلکه، مردمان کشور را نیز به چشم کنیزان و برده گان خود میدید و با آنان همان برخوردی را می کرد که شاهان خودکامه سده های میانه با کنیزان و برده گانشان داشتند.

گذشته از این، همین ستمگریها، سنگدلی ها و خشونت های حزب دموکراتیک خلق بود که میلیونها تن از مردم کشور را، درسزمین های دور و نزدیک، آواره و در بدر ساخت. مهاجرتی چنین گسترده و عظیم، در چنین مدت کوتاه، به منظور نجات زنده گی و آرمان، شاید در تاریخ جهان نظیر نداشته باشد. این رویداد بی نظیر، روسیاهی بی نظیری برای حزب دموکراتیک خلق باید به ارمغان آورده باشد.»

پایان

دربارهٔ دولت این اثر، گاندهای آکادمیین محمد اعظم سیستانی

او یکی از چهره‌های شناخته شده در مطبوعات و جامعهٔ فرهنگ افغانستان است. نوشته‌ها و مقالات تحلیلی و تاریخی او به سالهای ۱۹۶۰ برمیگردد. از ۱۹۸۰ به بعد به عضویت آکادمی علوم افغانستان که یک کانون علمی و تحلیلی است درآمده و سپس موفق به تألیف و چاپ آثار تحلیلی ذیل شده است:

۱. مالکیت ارضی و جنبش‌های دهقانی در خراسان قرون وسطی، طبع ۱۹۸۳
۲. نظام بهره‌برداری از زمین در افغانستان قرون وسطی، طبع ۱۹۸۲
۳. سیستان، سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها، (جلد اول) طبع ۱۹۸۵
۴. مناسبات ارضی و شیوه‌های برخورد به مسأله زمین و آب در افغانستان سالهای ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم، طبع ۱۹۸۸
۵. سیستان سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها (جلد دوم، سوم و چهارم) طبع سالهای ۱۹۸۸، ۱۹۸۷
۶. قیام‌های مردم افغانستان بر ضد نادرشاه افشار، طبع ۱۹۸۸
۷. مردم شناسی سیستان، طبع ۱۹۸۷
۸. این اثر قبل از خروج از مطبوعه طعمه آتش راکت‌بازی مجاهدین شد) بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی افغانستان در سالهای ۱۹۰۱-۱۹۱۹، طبع ۱۹۸۹
۹. سیمای رستم در شاهنامه، طبع ۱۹۹۰
۱۰. قیام‌های مردم خراسان و سیستان در سیه قرن اول هجری، این اثر قبل از خروج از مطبوعه در آتش جنگ‌ها سوخت، طبع ۱۹۹۱
۱۱. نقش تاریخی وزیر فتح خان در دولت سدوزائی افغانستان (آماده چاپ)
۱۲. قیام کابل و نقش سیاسی. نظامی وزیر اکبرخان در آن (آماده چاپ)

سیستانی به‌خاطر حفظ استقلال فکری و قلمی خود عضویت هیچ حزب سیاسی را نداشته و ندارد و می‌خواهد همچنان بعد از این هم باشد. او از آزادی بیان و قلم و عقیده، از صلح و از دموکراسی و احترام به حقوق انسانها و عدالت اجتماعی حمایت میکند. وی متاهل است و صاحب چهار دختر و دو پسر: بنام‌های فریدون، فرشید، فریده، سوسن، ملالی و گلالی است. او در حال حاضر در سوئد زندگی میکند.

در سوگ کابل

وطن چگونه خراب و چه سخت ویران شد؟
ز فتنه های دو دشمن وطن تباہ تباہ
نه شهر ماند و نه ده و نه بند و نی انهار
به کوچه کوچۀ کابل میان تنظیم ها
صدای غرش پرهیبت طیاره و تانک
چنان آتش انواع مرمی شعله کشید
بسوخت کابل زیبا، بسی در آتش جنگ
بسی خراب شدی خانه ها ز راکت و بمب
بسی دریدرو خانمان ز دست بسداد
بسی گزیخت فتاد و به پا خاست و دوید
بسی جسوان برومند ز پای رفتن ماند
چنان وحشت و دهشت فتاد در همه جا
به هر طرف که شدی جنگ و خون و آتش بود
ز بسکه ناله و فریاد مادران پیچید
ز بسکه مرده افغان فتاده هر سو بود
چه ناروایی به ناموس مردمان که نشد؟
به یک اشاره یک بیسواد وحشی خوی
خدای من چه بگویم به مردمان جهان؟
بسی امید بسا کس که بر مجاهد داشت
به حرف و حیلہ و نیرنگ دشمنان وطن
نه بهردنی ز مرزت نه علیل و منطق و درک
برای غارت و تاراج آل و مال وطن
نه پاس حرمت میهن، نه شرم از مردم
چنان به خاطر قدرت وطن خراب نمود
بیک شلیک سنگر صد تن کند بسی سر
کنسون دو صد سر آدم جوی نمی ارزد
هزار حیل که فرهنگیان با فرهنگ
هر آنکه تیشه کین زد به ریشه میهن
خوشا که هیچ نباشد صغیر توپ و تفنگ
وطن به کار و تلاش من و تو محتاج است

تمام هستی میهن ز بیخ و بنان شد
یکی ز جانب مسکو، دگر ز پاکستان شد
نه کارخانه، نه مکتب، که ببیاران شد
نبرد اوج گرفت، وضع وضع لبنان شد
بهم زد امنیت شهر، تمام پیرشان شد
چو روز، شب بنمود، هر که دید حیران شد
زیسکه بسته به راکت، به توپ و هاوان شد (۱)
بسی علیل و شهید هم ز شهروندان شد
بسی شکنجه شد، از هوش رفت و بیجان شد
بسی فرار سوی بلخ و بسا که لغمان شد
بسی کشته و یا زخمی یا گروگان شد
که نیم شهر به پشاور و یا به ایسران شد
تمام شهر به یکبارہ سوگواران شد
ز چشم سبز سما، خون چکید و باران شد
سگان شهر شکم سیر ز گوشت انسان شد
چه ظلم و جور که بر مردمسلمان شد
بسی بریده لب و گوش و پوز و پستان شد
که خاک بر سر افغان ز دست افغان شد
چو دور، دور، او شد، بلای دوران شد
همی بکشت و به آتش کشید ز بسکه نادان شد
فقط بکشتن انسان گشوش به فرمان شد
درنده خوی و چپاولگری نمایان شد
بخون خواری و خونریزی مرد میدان شد
که سنگ برگزگی نماند ز بسکه ویران شد
بین که کشتن انسان چه سخت آسان شد؟
ز بس که قیمت افغان خیلی ارزان شد (۲)
ز دست اهل تفنگ از وطن گریزان شد
بینش که نگونبخت و شرمساران شد
خوشا نوای خوش صلح و جنگ پایان شد
اگر نصیب وطن صلح و لطف یسزدان شد

سیستانی (فبروری ۱۹۹۵)

۱-۱- هاوان، توپ، سنگر، راکت، نام سلاحهای تکیه اند.

۲- اشاره به این حکایت است که مردی برای خریدن کله گوسفند نزد قصاب رفت و پرسید، این سر چند قیمت دارد؟ قصاب جواب داد، ۲۰۰۰ افغانی. مرد با تعجب و با صدای بلند گفت بی‌اصطلاحی نکن، خیلی قیمت است، قصاب گفت، برو برادر، این سر، سر آدم نیست که ارزان باشد، این سر گوسفند است.

فهرست اعلام

نام اشخاص

۱ - ۲

| | |
|-------------------------------------|--|
| ۳۵۸ . ۳۵۶ . ۳۵۵ . ۳۵۳ | آیت الله خمینی، ۱۰۶ |
| احمدشاه درانی، ۱۱۴، ۲۹۶ | آیت الله خامنه ایی، ۲۸۷ |
| احمدشاه احمدزی، ۲۳۹ | آیت الله محسنی، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۸، ۲۸۴ |
| احمدشاه عینک، ۲۶۸ | ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۵، ۳۴۳ |
| ارباب غلامرضا، ۱۰۴ | آیت الله عبدالعلی مزاری، ۲۱۵، ۲۸۴، ۲۸۰ |
| استاد برهان الدین ربانی، ۴۰، ۶۱، ۶۲ | ۳۱۸ |
| ۱۴۱، ۲۰۰، ۲۱۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰ | آیت الله فاضل، ۳۱۵ |
| ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳ | آیت الله موفق، ۳۱۵ |
| ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۸ | آیت الله شریعت مداری، ۱۰۶ |
| ۳۴۵ | آرین پور، ۲۱۷ |
| استاد خلیل الله خلیلی، ۴۹ | آدم خان، ۴۰ |
| استاد غلام محمد نیازی، ۴۰، ۶۱ | آمر سیداحمد، ۱۵۱ |
| استاد موسی توانا، ۴۰ | آصف آهنگ، ۱۱۲ |
| استاد سیاف، ۴۰، ۲۴۱، ۲۸۴، ۳۰۶ | آقا شاهی، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۲۶ |
| استالین، ۳۴ | آصف احمد علی، ۲۸۸ |
| استاد فرید، ۱۴۱، ۲۴۱ | آصف نواز، ۳۵۹ |
| امیر امان الله خان، ۱۹، ۲۵، ۲۶، ۳۳ | آزادبیک، ۳۶۰ |
| ۱۱۴، ۱۲۷، ۲۸۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۱۹۷ | آدلف دابس، ۱۰۰، ۱۰۱ |
| امیرعلی شیرنوائی، ۳۶۴ | اجمل ختک، ۶۷ |
| امیر تیمور کورگانی، ۳۶۴ | احمد بشیر رویگر، ۹۰، ۲۷۶ |
| امیر دوست محمدخان، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۱۱۴ | احمد شاه مسعود، ۶۱، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۴۱ |
| امیر عبدالرحمن خان، ۲۵، ۱۱۴، ۱۲۴ | ۲۹۱، ۲۹۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰ |
| امیر شیرعلی خان، ۹۰، ۱۱۴ | ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۷ |
| امیرالدین شنسب، ۳۰ | ۲۸۵، ۳۰۵، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱ |

انجنیر فایق، ۵۸
 انجنیر عبداللطیف نورزاد، ۱۵۴
 اندری پف، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۵۶
 اندری گرومیکو، ۱۳۳
 اسلام کریمف، ۲۹۳، ۳۶۶
 ایوان پاولوفسکی، ۱۲۵
 انور جگدلک، ۱۴۱
 احمد رمزی یوسف، ۳۵۴

ب

باروق شفیعی، ۴۱، ۴۸، ۸۸، ۹۴
 بیرک کارمل، ۳۱، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۲، ۹۳
 ۹۴، ۹۵، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۳
 ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳
 ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰
 ۲۳۲، ۲۷۵

برات علی تاج، ۲۸، ۳۱
 برنس انگلیس، ۲۳
 بریژنف ۶۴، ۹۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
 بروجردی، ۳۰۴
 بشیر بفلانی، ۵۲، ۱۶۰
 بصیر معنوی، ۱۸۶
 بصیر محسنی، ۱۷۱
 بیلکلنتن، ۲۹۷، ۲۸۸
 بلقیس آصفی، ۸۵
 بوریس پاناماریف، ۱۲۸، ۱۳۳
 بوریس پانکین، ۱۷۹
 بوریس یلتسن، ۱۲۸

امیرلالی قندهاری، ۱۴۱، ۲۱۷، ۳۱۷، ۳۳۵
 امین هزاره، ۲۶۷
 امیراسماعیل خان، ۳۲۱، ۳۴۷
 امیر حبیب الله خان، ۱۹۳
 آناهیتا راتبزاد، ۴۰، ۴۲، ۸۸، ۹۲، ۹۴
 انجنیر احسان الله مایار، ۳۳۵
 انجنیر محمود، ۲۱۷
 اسحاق کاوه، ۵۲
 اسدالله امین، ۱۳۸
 اسدالله سروری، ۱۲۱، ۱۲۳
 اسلم بیک (جنرال)، ۳۶۰
 اسلم وطنجار، ۶۰، ۶۱، ۸۲، ۸۷، ۱۲۳، ۱۸۴
 اسماعیل مبلغ، ۱۱۱
 اسکندر میرزا، ۲۰۶
 اسماعیل دانش، ۴۱، ۸۸
 الکساندر بروزوف، ۱۳۰
 الکساندر پوزانف، ۱۲۴
 امام الدین، ۸۵
 امان محمودی، ۳۱
 انجنیر حلیم ضیاء، ۲۵۱
 انجنیر عثمان لنڈی، ۴۰
 انجنیر ظریف، ۶۱، ۱۳۸
 ایوانف، ۱۳۰
 انجنیر محمود، ۲۱۷
 انجنیر عاصم، ۲۱۷
 انجنیر نظر محمد، ۹۳، ۱۲۷، ۱۶۹
 انجنیر نسیم، ۲۱۷
 انجنیر نعمت الله، ۱۷۰
 انجنیر شیر، ۲۱۷

- بنین سیوان، ۱۹۴، ۱۹۵
- بی نظیر بوتو، ۱۶۲، ۱۶۵، ۳۶۰
- بولگانین، ۳۴
- پ
- پاتریک دوست اگزوپری، ۳۴۹
- پاچاگل وفادار، ۵۸، ۶۲، ۹۲
- پادگورنی، ۶۴، ۷۰
- پاینده خان، ۲۲
- بطروس غالی، ۳۲۸
- پزواک، ۱۳۹، ۱۴۰
- پوهاند دکتور فتاح همراء، ۱۱۷
- پوهاند دکتور رفی الله سمیعی، ۱۱۸
- پوهاند دکتور عبدالعظیم مجددی، ۱۱۷
- پوهاند ابراهیم عظیم، ۱۳۷
- پوهاند غلام محمد نیازی، ۱۱۸
- پوهاند دکتور محمد عثمان هاشمی، ۱۱۷
- پوهاند دکتور محمد اختر مستمندی، ۱۱۷
- پوهندوی دکتور جانعلی جاغوری، ۱۱۷
- پوهندوی محمد عارف، ۱۱۸
- پوهندوی غلام غوث شجاعی، ۱۱۸
- پوهندوی محمد یونس اکبری، ۱۱۸
- پوهندوی محمد کریم ابراهیم خیل، ۱۱۸
- پوهندوی حبیب الرحمن، ۱۱۸
- پوهنوال دکتور محمد هاشم مهربان، ۱۱۷
- پوهنوال فضل احمد احراری، ۱۱۸
- پوهنیار علی حیدر مهیب، ۱۱۸
- پوهنیار زکریا، ۱۱۸
- پوهنیار امیر محمدیاد، ۱۱۸
- پوهنیار عبدالرزاق، ۱۱۸
- پوهنیار خان محمد قبادی، ۱۱۸
- پوهنیار محمد علیم نورستانی، ۱۱۸
- پوهنیار عبدالسلام، ۱۱۸
- پوهاند عبدالسلام عظیمی، ۳۳۵
- پوهاند رسول امین، ۲۳۱، ۳۳۵
- پوهنیار نجیب الله، ۱۱۸
- پوهنیار دوست محمد کامگار، ۱۱۸
- پوهنمل زمیریالی ناصری، ۱۱۷
- پوهنمل دکتور عبدالظاهر رزبان، ۱۱۷
- پوهنمل دکتور عبدالغفار، ۱۱۷
- پوهنمل محمد محسن، ۱۱۸
- پوهنمل ایازالله مخور، ۱۱۸
- پوهنمل عبدالکریم، ۱۱۸
- پوهنمل عبدالغفور سلطانی، ۱۱۸
- پوهیالی خانباز، ۱۱۸
- پوهیالی سیدکریم دادگر، ۱۱۷
- پوهیالی محمد صدیق، ۱۱۸
- پوهیالی غلام فاروق، ۱۱۸
- پوهیالی دکتور عبدالاحد، ۱۱۷
- پوهیالی نصیراحمد، ۱۱۸
- پوهیالی محمد حسن، ۸۲
- پهلوان فرامرز، ۱۱۳
- پهلوان رجب، ۲۶۷
- پهلوان رحیم، ۱۴۱
- پهلوان محمد علی، ۱۰۴، ۱۴۱
- پهلوان رسول، ۱۸۷، ۱۴۱
- پیرسید احمد گیلانی، ۲۱۷، ۲۳۷، ۳۳۵
- ۳۴۳
- پهلوان رحیم، ۱۴۱

ت

| | |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| جنرال نصیر اللہ بابر، ۲۸۱، ۲۴۵، ۳۴۶ | ترکی فیصل، ۲۱۰، ۳۰۴، ۲۳۲ |
| ۳۶۰، ۳۵۴، ۳۴۷ | ترہ کی (نور محمد)، ۳۷، ۴۱، ۱، ۸۰، ۸۱ |
| جنرال زمان آرزو، ۱۸۴ | ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۴، ۱۲۱، ۱۲۲ |
| جنرال عبدالولی، ۲۳، ۴۶ | ۱۳۱، ۱۳۳ |
| جنرال عبدالحکیم سروری، ۹۰ | تیمور لنگ ثانی، ۲۶۳ |
| جنرال رسول، ۱۷۷ | تورن امان اللہ، ۲۱۷ |
| جنرال شاہپور احمدزی، ۹۳ | تورن نجیب اللہ، ۱۰۵ |
| جنرال اسماعیل خان، ۲۱۷، ۳۳۱، ۳۵۰ | |
| جنرال علاء الدین خان، ۲۱۷ | |

ج

| | |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| جنرال رحیم وردک، ۲۱۷، ۳۳۵ | جنرال اٹک، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۶ |
| جنرال نظر محمد، ۹۲، ۱۶۹ | جنرال اختر پاکستانی، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲ |
| جنرال نبی عظیمی، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۶ | ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۵۳ |
| ۱۹۹ | جنرال آصف دلاور، ۱۹۳، ۱۹۹ |
| جنرال عبدالحکیم کتوازی، ۳۳۵ | جنرال دوستم، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶ |
| جنرال میر حمزہ فراہی، ۱۶۹ | ۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲ |
| جنرال اکاخیل، ۱۶۹ | ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۸، ۳۰۶ |
| جنرال یحییٰ خان پاکستانی، ۲۰۷، ۲۰۸ | ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۵۹، ۳۶۰ |
| جنرال پاپوتین، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸ | ۳۶۳، ۳۶۱ |
| جنرال کالوگین، ۱۳۰ | جنرال مومن، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۹ |
| جنرال اوستینوف، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳ | ۲۳۲، ۲۳۹ |
| جنرال حمید گل پاکستانی، ۲۴۹، ۳۰۱، ۳۵۰ | جنرال ہمایون فوزی، ۱۸۷ |
| جگرن عبدالعزیز، ۱۰۵ | جنرال سید جعفر نادری، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۷ |
| جگرن شایستہ خان، ۱۰۵ | ۱۹۹ |
| جگرن اسد اللہ، ۱۰۵ | جنرال ضیاء الحق، ۱۲۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲ |
| جگرن علاء الدین خان، ۱۰۵ | ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸ |
| جگرن شمشیر خان، ۱۰۵ | جنرال رزوف بیگی، ۱۸۷ |
| جگرن غلام رسول بلوچ، ۱۰۵ | جنرال رفیع، ۸۸، ۹۳، ۱۳۸ |
| جگرتورن نورا احمد، ۱۰۵ | جنرال ایوب پاکستانی، ۲۰۶، ۲۰۷ |
| جیلانی باختری، ۵۸، ۶۲ | جنرال باقی، ۱۹۷ |
| جلال بدخشی، ۲۱۷ | |

حبيب الله غايب، ۳۳۵
 حبيب الله پسر سقا، ۲۶۰
 حاجی قدیر، ۲۱۷
 حبيب الرحمن، ۵۵
 حبيب شاه، ۲۶۷، ۲۶۸
 حفيظ الله امين، ۵۰، ۵۱، ۶۰، ۸۲، ۸۵،
 ۸۶، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۳۸، ۱۲۰،
 ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
 حضرت عبدالباقي مجددي، ۱۰۲، ۱۱۷
 حكمتيار (كلبدين)، ۵۵، ۶۲، ۱۰۸، ۱۴۱،
 ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۳۰۳،
 ۳۰۹، ۳۲۵، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲،
 ۳۵۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۵،
 ۳۴۷، ۳۴۸
 حميدالله طرزی، ۹۰
 حيدر رسولى، ۶۰، ۸۲
 خالد داود، ۸۵
 خالد، ۱۱۵
 خال محمد خسته، ۲۷، ۴۹
 خان آقا، ۱۸۶
 خان عبدالغفارخان، ۶۷
 خروشچف، ۳۴
 خلعت بری، ۶۴، ۶۵
 خليل الله (ضابط)، ۱۰۵
 خواجه غلام رسول احراری، ۱۰۳
 خواجه نظام الدين، ۲۰۶
 خواجه عبدالله انصاری، ۲۶۶

د، د
 داودخان، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲،

جلال بايانی، ۱۸۴، ۱۹۴، ۱۷۸، ۱۸۱
 جيمز بلنگتون، ۱۲۸، ۱۲۹
 جورج بوش، ۳۵۱
 جيمی کارتر، ۱۰۸، ۱۳۲، ۲۰۱، ۲۱۰
 جرالډ بروک، ۳۴۸

ج

چارلز ويلسون، ۲۰۲
 چارلز ساترس، ۳۳۵
 جيمز ولزی، ۳۵۲
 جفری (نماینده کانگرس امريکا)، ۲۰۳
 چرنينکو، ۱۴۴، ۱۵۶
 چگوارا، ۱۹۱
 جای شسکو، ۲۱۹
 چنگيز بهلوان، ۲۸۵
 چنگيزخان، ۲۶۳

ح ، خ

حاجی محمد انورخان، ۳۱
 حاجی خدا دوست خان، ۳۱
 حاجی لطيف، ۱۴۱
 حاجی محمد غوث، ۲۶۸، ۲۷۸
 حاجی جلال الدين ميمند، ۱۰۴
 حاجی تیمور چاریکاری، ۲۶۷، ۲۷۸
 حاجی زلمی، ۲۶۷
 حاجی عبدالسلام غوريانی، ۱۰۳
 حاجی عبدالکریم لعلی، ۱۱۲
 حاجی سيدعلی جان رضوی، ۱۱۲
 حاجی عبدالحسين مقصودی، ۲۳۵
 حاجی خير محمد، ۲۱۷

دكتور نجيب الله مجددي، ۱۹۴

دكتور رشیدی، ۱۱۲

دكتور سيدعبدالله كاظم، ۱۱۷

دكتور محمد داود، ۱۱۷

دكتور عزيز الله لودين، ۱۱۷

دكتور مير محمدامين فرهنگ، ۱۱۷

دكتور اكرم عثمان، ۸۹، ۲۵۹، ۲۸۶

دكتور حسين بهروز، ۲۸

دكتور عبدالله (سخنگوی وزارت دفاع)، ۱۹۷

دكتور قاسم، ۱۱۱، ۲۳۹

دكتور حسن شرق، ۲۹، ۵۸، ۶۳، ۱۵۲

۱۶۰

دكتور خان آقا، ۱۸۶

دكتور اسعد احسان غبار، ۱۰۱

دكتور لکنوال، ۱۳۷

دكتور اليوش، ۱۳۰

دكتور آلبرت، ای، ستاهل، ۱۲۵

دكتور جعفر طاهري، ۱۱۲

دگروال يوسف پاکستانی، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴

۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸

دگرمين محمدانور نصرتی، ۱۰۵

دستگیر پنجشیری، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۶۹

دكتور ارغون، ۳۶۰

دكتور شاهرخ، ۲۱۷

دوریانکوف، ۸۰

دهنشین، ۱۷۶، ۱۸۷

دیه گوکورد وویز، ۱۶۵

دکتر محمد یوسف، ۴۲، ۴۳، ۳۳۵

دكتور سربانیدی، ۲۷۳

دكتور فضل الله، ۲۱۷

۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳

۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۷

۱۰۱، ۱۳۲، ۲۸۳

داود میر، ۳۵۰، ۳۵۱

داود جوان، ۱۵۱

داود استاد پولیس، ۱۱۵

داوی، ۲۷

دكتور عبدالرحمن محمودی، ۲۶، ۲۸، ۲۹

۳۱، ۴۰

دكتور عبدالرحيم محمودی، ۳۱

دكتور هادی محمودی، ۴۰، ۱۱۹

دكتور سرابی، ۲۳۵

دكتور ابوبکر، ۳۱

دكتور صمد حامد، ۱۷۹، ۳۳۵

دكتور درمانگر، ۴۱

دكتور ظاهر، ۴۱

دكتور طاهر بورگی، ۳۳۱

دكتور الفاید، ۳۳۱، ۳۳۲

دكتور عظیم محمودی، ۳۱

دكتور نصرالله یوسفی، ۳۱

دكتور قیوم رسول، ۳۱

دكتور فاروق اعتمادی، ۳۱، ۹۰

دكتور پویل، ۵۳

دكتور عبدالظاهر (صدراعظم)، ۴۲، ۵۵

دكتور عبدالقیوم (وزیر داخله)، ۴۶

دكتور نظر محمد سکندر، ۵۸

دكتور نوین، ۵۸

دكتور زرهون، ۹۳

دكتور میرعلی اکبر، ۹۳، ۹۴

دكتور شاه ولی، ۴۱، ۸۲، ۸۷، ۱۲۱

- دكتور ايرج افشار يزدى، ۱۳
 دكتور ولايتى، ۱۶۴
 دكتور سيد مخدوم رهين، ۶۹
 دكتور ضمير (رئيس رياست اول)، ۱۹۴
 داکتر خان آقا، ۲۱۷
 دكتور شريف فايض، ۳۶۳
 دكتور قاسم صابري، ۱۱۱
 دكتور سراج رسولى، ۳۳۵، ۹۰
 دكتور على محمد، ۱۱۲
 دكتور احمد يوسف نورستاني، ۳۳۵
 دكتور پيرار ناولد، ۳۵۷
 دكتور ارماکورا، ۳۰۹
 ذوالفقار على بوتو، ۳۴۷، ۲۰۸، ۶۱
- ر ز
 رابين رافايل، ۲۹۷
 رابرت مک فارلين، ۲۰۳
 راز محمد پکيتين، ۹۲
 رحمت نبى، ۱۰۹
 رستم شاه مهنند، ۲۸۱
 رفسنجاني، ۱۶۴، ۲۸۷
 رضا شاه، ۱۰۷
 رونالدريگن، ۲۱۸
 رنجيت سنگ، ۲۱
 رهنورد زرياب، ۳۸۶
 روزى خان، ۲۶۸
 رحمانوف، ۳۶۶
 زلمى محمود غازى، ۳۳۵، ۶۵
 زرمينه غازى، ۸۵
 زرلشت داود، ۸۵
- زينب داود، ۸۵
 زاهد بگه پاڪستاني، ۲۶۸
- س
 سردار اکبرخان، ۲۲، ۲۴، ۲۶۶
 سردار افضل خان، ۲۲
 سردار جبارخان، ۲۲
 سردار امير محمد خان، ۲۱
 سردار محمد نعيم خان، ۶۲، ۶۴، ۸۴، ۸۵
 سردار شمس الدين خان، ۲۲
 سردار نواب محمد زمان خان، ۲۱
 سردار عبدالرشيدخان (وکیل شورا)، ۴۹
 سردار عبدالقدوس خان، ۴۹
 سردار سلطان محمد خان، ۲۱، ۴۹
 سردار غلام محمد خان، ۴۹
 سردار عبدالولى خان، ۳۳، ۴۶
 سردار شمس الدين خان، ۲۲
 سردار حبيب سراج، ۹۰
 سردار سمیع جان سراج، ۹۰
 سرور نورستاني، ۶۰
 سرور منگل (صاحب منصب)، ۶۰
 سردار رحيمداد خان بارکزانی، ۹۰
 سلطان محمود غازى، ۶۴، ۳۳۵
 سرور جویا، ۲۸، ۳۱
 سلطان احمد لوى ناب، ۳۱
 سلطانعلی کشتمند، ۴۱، ۸۸، ۹۳، ۱۳۸
 ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳
 سليمان لايق، ۴۰، ۴۱، ۵۰، ۸۰، ۸۸، ۹۴
 ۱۳۷، ۱۷۶، ۱۸۲
 سيدبها، الدين (قومندان امينه کابل)، ۴۶

- ۱۶۸، ۱۳۶، ۱۲۳
 سوسلوف، ۱۳۳
 سکلوف (مارشال)، ۱۳۴
 سرکاتب عطا محمد، ۲۱۷
 سناتور علی احمد بایانی، ۴۹
 سوهارتو، ۳۴۲
 ستر جنرال خان محمد، ۴۴
 سوتریوس موسوریس، ۳۳۵
 ش
 شاه امان الله خان، ۱۹، ۲۵، ۱۱۴، ۱۲۷
 شاه محمود خان (صدراعظم)، ۲۶، ۲۷
 ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴
 شاه شجاع، ۲۱، ۲۴، ۳۵۴
 شاه شجاع ثانی، ۲۶۳
 شاه محمددوست، ۱۳۶
 شاهزاده احمدشاه، ۵۶
 شاهزاده رضا پهلوی، ۲۸۷
 شازر لیوال، ۱۶۹
 شهرالله شهر، ۴۱
 شهنواز تنی، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۰
 ۱۳۸، ۱۴۲
 شوارد نازده، ۱۶۴
 شیخ محمد امین افشار، ۱۱۱
 شیخ عمر عبدالرحمن، ۳۵۲، ۳۵۵
 شیخ سلطان، ۱۱۱
 شیخ آصف محسنی، ۲۱۶
 شیخ مجیب الرحمن، ۲۰۷
 شیخ الحدیث مولوی تره خیل، ۳۳۵
 شیما داود، ۸۵
 سید اسحاق دلجو، ۱۰۳
 سید معظم کرخی، ۱۰۲
 سیدال (محصل)، ۶۱، ۱۹۴
 سید منصور نادری، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۳۹، ۳۷۵
 سید طیب جواد، ۳۴۵
 سید محمد دهقان، ۲۷
 سید مغفور، ۱۰۳، ۱۰۴
 سید مکرم (قوماندان فرقه هرات)، ۱۰۵
 سید مهدی مدنی، ۱۱
 سید ابراهیم، ۱۱۱
 سید میرزا شاه فضیلت، ۱۱۱
 سید اسماعیل بلخی، ۱۱۱
 سید میر حسن رضوانی، ۱۱۱
 سید اعظم سعید (جنرال)، ۱۹۳
 سید مصباح سنگلاخی، ۱۱۱
 سید عبدالحمید ناصر، ۱۱۱
 سید سرور واعظ، ۱۱۱
 سید داود ترون، ۱۲۱، ۱۲۳
 سید ساجد نقوی، ۱۲۶
 سید علی احمد عالم، ۱۱۱
 سید حسین انوری، ۲۱۷
 سید اکرام پیگیر، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۶
 سوهارتو، ۳۴۲
 سید جگرن، ۱۴۱، ۲۱۷
 سید بها الدین، ۱۰۴
 سید شمس الدین مجروح، ۳۳۵
 سید عبدالله (قوماندان زندان پلچرخی)، ۱۲۸
 سعیدی سیرجانی، ۱۴۷
 سنت کانستراتر، ۲۰۳
 سید محمد-گلپروی (وزیر داخله)، ۶۱، ۹۳

- شینکی غازی، ۸۵
شیرینگل خان (حابط) ۱۰۵
شیرجان مزدوریار، ۱۲۳
شیرعلی پغمانی (قومندان)، ۲۱۷
شاه محمود بلوچ، ۳۳۵
- ص، ط، ظ
صاحب جان صحرانی، ۱۳۸
صالح محمدزیری، ۱۶۹، ۱۳۳، ۸۷، ۴۱
صلاح الدین سلجوقی، ۲۷، ۲۶
صیفت الله مجددی، ۲۱۷، ۱۹۷، ۱۰۴
۲۹۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۲
صدرالدین اوغلو، ۱۸۱
صدیق خان وزیری، ۲۸، ۲۷
صدیق عالمیار، ۱۳۸
صمد غوث، ۷۵، ۷۴، ۶۹، ۶۸
صمد سنگی، ۱۴۱
طاهر بدخشی، ۵۲، ۴۴، ۴۱
طاهر افق، ۴۱
طاهر گل، ۲۶۸
ظهورالله ظهوری، ۵۲
ظهورالدین، ۱۱۳
- ع، غ
عارف قندزی (قومندان)، ۲۱۷
عارف عالمیار، ۱۳۸
عایشه، ۸۵
عبدالاحد کوزی، ۳۳۵
عبدالوکیل، ۱۸۳، ۱۳۷، ۹۴، ۹۲، ۴۵، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵
- عبدالستار سیرت، ۳۳۵
عبدالحی حبیبی، ۲۳۳، ۲۶۳، ۲۷، ۲۶
عبدالواحد قندهاری، ۲۸
عبدالحی عزیز، ۳۱، ۲۸
عبدالحکیم هلالی، ۴۱
عبدالحکیم عاطفی، ۳۱
عبدالحکیم (والی کابل)، ۳۰
عبدالله باحث، ۱۰۰
عبدالقادر بیلوت (بعدها جنرال)، ۸۳، ۶۰
۱۳۸، ۹۳، ۸۷
عبدالرشید آریز، ۱۶۹
عبدالرحیم هاتف، ۲۳۱، ۱۸۲
عبدالصبور فرید، ۲۱۷
عبدالهادی خان (توخی)، ۳۱
عبدالله امین، ۱۳۸
عبدالحمید محتاط، ۲۸، ۶۴، ۶۲، ۵۸
عبدالحکیم شرعی جوزجانی، ۸۸، ۸۲، ۴۱
علی احمد خرم، ۶۷
عبدالاول قریشی، ۲۷
عبدالروف بینوا، ۲۷
عبدالله، ۸۵، ۵۸
عبدالروف صافی، ۱۰۹
عبدالصیر رنجیر، ۴۴
عزیزالله واصفی، ۶۳
عبدالعزیز کندهاری، ۲۶
عبدالشکور رشاد، ۴۹، ۲۷
عبدالفتاح (جنرال قوای هوایی)، ۱۹۳
عبدالقادر (وزیر دفاع)، ۸۷، ۸۴، ۸۳
عبدالقدیر نورستانی، ۶۳، ۸۵، ۸۲
عبدالقدوس غوربندی، ۸۸، ۴۱

- عبدالقیوم وردک، ۵۸
 عبدالحمید مبارز، ۲۸
 عبدالکریم میثاق، ۴۱
 عبدالکریم مستغنی، ۶۰
 عبدالکریم عطایی، ۶۳
 عبدالحکیم (وزیر مالیه)، ۸۸، ۹۰
 عبدالمجیدخان زابلی، ۲۹، ۳۱، ۳۰
 عبدالمجید خان (وزیر عدلیه)، ۵۸
 عبدالمجید سرپلند، ۱۳۷
 عبدالحق (قومندان)، ۱۴۱، ۲۱۷
 عبدالولی خان، ۶۸
 عبدالهادی خان داوی، ۲۷
 علم سیاه، ۲۱۷
 علی آقا، ۱۱۱
 علی محمدخان (وزیر دربار)، ۲۸
 عنی محمد خروش، ۲۸، ۳
 عنی احمد نعیمی، ۳۱
 علی احمد خان بایانی، ۴۹
 علی احمد ضیا، ۱۱۲
 عصمت مسلم، ۱۵۱
 عمر گل، ۲۶۸
 غلام اسحق خان، ۱۸۲
 غلام جیلانی خان، ۳۱
 غلام حسن خان صافی، ۲۷
 غلام حیدر عدالت، ۲۸
 غلامرضا حدادی (سفیر ایران در کابل)، ۳۱۵
 غلام علی آئین، ۳۳۵
 غلام محمد فرهاد، ۲۶، ۴۹
 غلام فاروق عثمان، ۸۹
 غلام فاروق یعقوبی، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۷
- غیرت (داماد حکمتیار)، ۱۸۲
- ل . ق
- فاطمه جناح، ۱۸۳
 فتح محمد خان (فرقه مشر)، ۲۸
 فرهنگ (میر معجد صدیق)، ۲۸، ۲۹، ۳۱
 ۶۰، ۶۶، ۶۸، ۸۵، ۸۶، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۹
 ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۰
 فرید شایان، ۴۴، ۴۵
 فریدون یزدانی، ۲۶۸
 فرید مزدک، ۵۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳
 ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵
 فیض محمد انگار، ۳۱
 فتح محمد، ۲۸
 فیض محمد زکریا، ۲۹
 فضل الحق خالقیار، ۹۰، ۱۶۰
 فضل احمد طغیان، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۶
 فضل احمد گرگ، ۲۱۷
 فکرت تاییف، ۱۲۵
 فقیر محمد (وزیر داخله)، ۱۲۴
 فرانس اوکیلو، ۳۳۵
 فیض محمد (وزیر داخله)، ۱۳۷
 فیروز خان (انتیک فروش)، ۲۶۸
 قاضی وقاد، ۶۲
 قاری عبدالمتمین (قاری بابا)، ۲۱۷
 قاضی هدایت، ۴۰
 قاضی عبدالصمدخان، ۳۱
 قاضی بهرام خان، ۳۱
 قاضی حسین احمد پاکستانی، ۳۰۱، ۳۴۶
 ۳۵۰

ل . م

- لیبب، ۸۵، ۸۶
 لطیف خان مهردیش، ۱۰۹
 لنین، ۵۰، ۳۷، ۴۱، ۹۳، ۳۶۴
 لونیدبریونف، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹
 لیاقت علی خان، ۲۰۶
 ماریک سیلونسکی، ۱۴۴، ۲۲۳
 محبوب الله کوشانی، ۵۲، ۱۶۰
 محمود طرزی، ۲۵
 محمود افشار یزدی، ۱۳
 محمودخان اچکزایی، ۳۴۵
 محمود سوما، ۸۸
 محمود بریالی، ۹۲، ۹۴، ۱۶۱، ۱۷۰،
 ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۹۳، ۲۳۲
 محمد علی جناح، ۲۰۶
 میر محمود موسوی، ۳۴۳
 محمد اکبری، ۳۱۴
 محمد منصور هاشمی، ۸۸
 محمد عمر دارد، ۵۵
 محمد اکرم یاری، ۴۰
 محمد صادق یاری، ۴۰
 محمد رسول پشتون، ۲۷، ۳۱
 محمد رسول کریاب، ۱۸۲، ۲۱۷
 محمد انور بسمل، ۲۶
 محمد رضا شاه، ۳۳
 محمد هاشم خان (صدراعظم)، ۲۶، ۳۸۴
 محمد کریم نزیهی، ۲۶
 محمد نعیم شایان، ۳۱، ۴۴
 محمد ابراهیم خواخوژی، ۲۷
 محمد انور اچکزایی، ۲۷، ۳۱

قاری ابوبکر، ۱۰۳

- قدرت الله حداد، ۴۹
 قطب الدین هلال، ۱۸۲
 قیام الدین خادم، ۲۷
 قومندان خجو، ۲۱۷
 قومندان بلال، ۲۱۷
 قومندان حق جو، ۲۱۷
 قومندان منصور، ۳۱۷
 ک . گی
 کاس شاه (آنتیک فروش)، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۸
 کریم خلیلی (قومندان)، ۲۱۷
 کریم سیاه (قومندان)، ۲۱۷
 کریم زارع، ۳۳۵
 کیسی (رئیس سیا)، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴
 ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۲
 کاظم یزدانی، ۳۳۵
 کوزیچگیگین، ۱۲۸
 کوردوویز، ۱۶۵
 گل آقا، ۸۵
 کهزاد (مورخ)، ۲۶۰
 گل محمد تینرانی، ۱۰۴
 گل پاچا الفت، ۲۶، ۲۷، ۲۸
 گلداد، ۱۳۷
 گریباچف، ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۲، ۲۱۹
 ۲۹۲، ۳۷۳
 گوریلو (ترجمان بریونف)، ۷۲
 گوردن همفری، ۲۵۲

مولانا منہاج الدین کھیج، ۴۰
 مولانا مودودی (رہبر جماعت اسلامی)، ۶۱
 مولوی عبدالجمیل نورستانی، ۲۱۷
 مولوی خالص، ۴۰، ۶۲، ۱۴۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۳۵۸
 مولوی محمد نبی محمدی، ۲۱۵، ۲۱۶، ۳۳۵
 مولوی عبدالرحمن ذہاب، ۳۵۷
 مولوی فیضانی، ۴۰
 مولوی جلال الدین حقانی، ۲۱۷، ۳۰۹
 مولوی محمد شاہ فراہی، ۱۴۱، ۲۱۷
 مولوی صالح محمد، ۱۰۴
 مولوی بہاء الدین، ۱۰۴
 مولوی عبدالعزیز (خطیب)، ۱۰۳
 مولوی نجف علی نجاتی، ۱۱۶
 مولوی عبدالرحمن ذہاب، ۳۷۱
 موسیٰ شفیق، ۵۵، ۵۶
 موسیٰ گل، ۲۷۲
 موسیٰ اکرمی، ۵۱
 معلم ذبیح اللہ، ۲۳۲
 میراکبر خیبر، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۵۰، ۵۲، ۸۱، ۸۸، ۹۲، ۱۳۸
 میر غلام محمد غبار، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۲۶۰
 میر محمود موسوی، ۳۴۲
 میر علی احمد شامل، ۱۱۶
 میریس جلیل (ژورنالیست)، ۳۳۴
 میرعلی احمد ضیاء، ۱۱۶
 میرزا منظور پاکستانی، ۲۶۸، ۲۶۹
 محمود مستیری، ۲۰۰، ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۱۸

محمد ہاشم میوندوال، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۶۱
 محمد یوسف فراہی، ۶۰
 محمد یوسف خان حضرت، ۳۱
 محمد خان جلاکر، ۵۸، ۶۶
 محمد عیر، ۵۵، ۱۱۳
 محمد شریف ایوبی، ۴۹
 محمد اسماعیل دانش، ۸۸
 محمد ظاہر شاہ، ۳۳، ۵۸، ۱۶۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۸
 محمد حسن ضمیر صافی، ۸۲
 محمد افضل شہیر، ۱۰۳
 محمد حسین نہضت، ۱۱۱
 محمد یونس مہدی زادہ، ۱۱۲
 محمد یونس اکبری، ۱۱۸
 محمد یونس بینش، ۱۱۱
 محمد مہدی ظفر، ۱۱۱
 محمد جعفر واعظ زادہ، ۱۱۲
 محمد عظیم (مشہور بہ برگد عظیمو)، ۱۹۳
 مجید کلہ کانی، ۱۱۹
 مسلم پنجشیری، ۱۳۳
 محمد گل رومان، ۱۱۷
 ملانقیب قندھاری، ۲۱۷، ۱۴۱
 ملاحضرت پھمانی، ۲۱۷
 ملاحضرت علی، ۱۰۹
 ملاعیسی کارگر، ۴۱
 ملاراکتی (قومندان)، ۲۱۷
 ملک فیصل پادشاہ عربستان، ۶۵
 ملک فہد، ۲۹۷
 مولا داد فراہی، ۶۰
 مولانا فضل الرحمن، ۳۴۶

| | |
|--|---|
| نیکسون (ریچارد)، ۳۵، ۳۶ | ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷ |
| نیوت گرین گریچ (رئیس کنگره امریکا)، | ۳۳۸، ۳۳۹ |
| ۳۵۱ | |
| نعمت الله شہرانی، ۲۴۷ | ن و |
| والی فروتن بایانی، ۲۴۰ | نجیب الله مسیر، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۰، ۳۶۲ |
| ویتکوویچ (سفیر روسیہ بدربار امیر دوست | نجیب الله (رئیس جمهور)، ۹۲، ۹۱، ۹۴، |
| محمدخان)، ۲۳ | ۹۶، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۶۵، ۱۶۶، |
| وحید عبداللہ، ۶۹، ۷۴، ۷۵ ویس داود، ۸۵، | ۱۶۸، ۶۱۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۱۳، ۲۵۶، |
| ۸۶، ۱۳ | ۲۸۰، ۲۸۶، ۳۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، |
| ویلیام پیری (وزیر دفاع امریکا)، ۳۶۸ | ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، |
| | ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، |
| ہ، ی | ۱۹۸، ۱۹۹ |
| ہادی کریم، ۴۳ | نجم الدین کاویانی، ۹۴، ۱۴۰، ۱۸۴، ۱۸۵، |
| ہارلان امریکایی، ۲۲ | ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۹، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۳، |
| ہلاکوی ثانی، ۲۶۳، ۳۸۰ | نادرشاه، ۲۶ |
| ہلنکار ردانکوس، ۱۳۹ | نادرعلی جاغوری، ۱۱۵ |
| ہمایون جری، ۳۱۰، ۳۱۹ | نظام الدین تہذیب، ۴۱، ۸۸ |
| ہمایون آصفی، ۳۳۵ | نظر محمدنوا، ۲۷ |
| ہمیشہ گل پاکستانی، ۲۸۴، ۲۷۴ | نظیف الله (والی ہرات)، ۱۰۵ |
| یار محمد (برادر مزدک)، ۱۸۰، ۱۸۴، | نصیرالله بابر (پاکستانی)، ۲۸۷ |
| ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، | نعمت الله پڑواک، ۵۸، ۵۹، ۶۳ |
| یعقوب، ۱۲۹ | نسیم آخندزادہ (قومندان)، ۲۱۷ |
| یحییٰ خیاط، ۲۸۴ | نواب محمد زمان خان، ۲۱، ۲۲ |
| یاور شیرزوی، ۴۱ | نواز شریف (صدر اعظم پاکستان)، ۳۰۲، ۳۰۴، |
| یانگ شانگ کون، ۲۹۲ | ۳۵۲، ۲۳۲، ۲۳۹، ۳۶۶ |
| | نوراحمد اعتمادی، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۵ |
| | نورالحق خان، ۲۸ |
| | نوراحمد نور، ۴۱، ۴۹، ۸۷، ۱۱۷، ۹۲، ۹۴ |
| | نورگل (سرمامور پولیس کابل)، ۸۳ |
| | نور احمد ستانیزی، ۱۷۱ |

اسامی مکان‌ها، شهرها و کشورها

| | |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| ۲۷۲، ۳۶۰، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۴۳ | ۱. آ |
| استونیا، ۲۲۰ | آرشیف ملی، ۲۶۵ |
| اسرائیل، ۲۲۲ | آذربایجان، ۲۲۱، ۳۶۱ |
| اسمار، ۱۰۹ | آسیای میانه، ۲۰، ۱۲۵، ۱۳۲، ۲۲۲، ۲۸۰ |
| انگلستان، ۱۹، ۲۴، ۲۵ | ۲۸۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲ |
| اندونیزیا، ۳۴۳، ۳۴۲ | ۳۶۳، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹ |
| ایالات متحده، ۷۱، ۷۲، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳ | ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۲۸۰، ۲۸۱ |
| ۲۷۲، ۲۹۹، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۰۴ | ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۵، ۳۶۱، ۳۶۲ |
| الجزایر، ۳۵۱ | ۳۶۳، ۲۷۰ |
| اندراب، ۱۹۰، ۱۸۶ | آلمان، ۲۰، ۸۹، ۲۲۱، ۲۲۲ |
| ایران، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۴۷ | افغانستان، در اکثر صفحات |
| ۵۴، ۵۷، ۶۵، ۶۷، ۷۳، ۷۵، ۸۰، ۸۱ | اتحاد شوروی، ۴۸، ۵۰، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۱ |
| ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷ | ۷۲، ۷۳، ۷۹، ۷۴، ۸۰، ۸۸، ۹۰، ۹۱ |
| ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۱ | ۹۳، ۱۰۶، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴ |
| ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۱۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱ | ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۰۴، ۲۰۵ |
| ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۸، ۲۰۹ | ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۵۸، ۲۷۰، ۲۸۳، ۲۹۱ |
| ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۴۸، ۲۶۶ | ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲ |
| ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸ | ارگ شامی، ۳۰ |
| ۲۹۷، ۳۱۹، ۳۷۳، ۳۷۲ | ارگ ریاست جمهوری، ۸۵، ۱۲۱، ۱۲۲ |
| ازبکستان، ۱۸۱، ۳۱۹، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۳ | ۱۲۷، ۱۹۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۷۰، ۲۷۵ |
| ۲۹۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴ | امریکا، ۱۹، ۳۵، ۴۸، ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۷۲ |
| ۳۶۵ | ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸، ۲۰۱، ۲۰۴ |
| ایتالیا، ۳۰۲، ۲۸۱ | ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۵۷ |
| | ۲۷۹، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۸۸، ۳۴۹، ۳۶۲، ۶۷ |
| ب . پ | ۱۲۶، ۱۶۶، ۱۸۲، ۲۰۴، ۲۹۷، ۳۰۶ |
| بادغیس، ۵۵، ۱۱۰، ۵۴، ۱۰۸، ۳۲۱ | ۳۱۱، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۹ |

| | |
|---------------------------------|------------------------------------|
| بوله غی، ۱۱۰ | باغ فرامرزان، ۱۰۵ |
| بوسینا، ۲۲۰ | باغ علیمردان، ۳۰۹ |
| بنگله دیش، ۲۰۸، ۲۰۴، ۲۹۸، ۱۸۱ | باغ وحش، ۳۴۹، ۳۰۷ |
| بیروت، ۲۴۱ | باغ بابر، ۲۴۷ |
| پای منار، ۱۴۰ | باغ کرملین، ۱۲۹ |
| پارک زرنگار، ۱۴۰، ۵۰ | بالاحصار کابل، ۲۴۶، ۲۴۷، ۳۰۶، ۱۱۴ |
| پارس پارینه، ۲۷، ۱۰ | ۱۱۵ |
| پاریس، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۰ | بامیان، ۲۵۹، ۲۶۰ |
| پاکستان، ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۵، ۷۹، ۸۰ | بانک جهانی، ۷۹ |
| ۸۱، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۲۷ | بارانه، ۳۰۹ |
| ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۶۲، ۲۰۶ | بدخشان، ۲۹۵، ۳۱۶، ۲۷، ۵۵، ۱۰۰، ۱۱۰ |
| ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۰، ۲۷۹، ۲۸۰ | ۱۱۹، ۱۶۰، ۳۱۶ |
| ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۱۹ | بلوچستان، ۱۴۵، ۳۴۵، ۳۵۵، ۱۶۸ |
| ۳۴۹، ۱۹، ۲۱، ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۵۶، ۶۱ | بلگرد، ۹۲، ۹۴، ۲۱۴ |
| ۶۲ | بلغاریا، ۲۱۴ |
| پروان، ۴۴، ۴۷، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۳۱ | بغداد، ۴۹، ۹۲، ۱۷۸ |
| پنجشیر، ۶۲، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۵ | بن، ۹۲، ۱۵۲، ۲۱۷ |
| ۱۳۱، ۱۶۵، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵ | بگرام، ۱۳۴ |
| ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵ | بخارا، ۲۹۳ |
| ۳۴۹، ۸۱، ۸۷، ۱۰۹، ۱۱۷ | بندر حیرتان، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷ |
| بکن، ۴۰، ۶۰، ۳۹، ۶۴، ۱۱۸ | ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۳۲ |
| ۳۸۱ | بندر بوشهر، ۲۲۲ |
| بکتیا، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۱۳، ۳۷۴ | بندر عباس، ۶۵، ۲۸۷ |
| ۲۷۵، ۳۱۶، ۳۱۳ | بندر گوادر، ۱۴۵ |
| پشار، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۱۱۱ | بریگوت، ۱۰۷، ۱۰۸، ۳۰۹ |
| ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۹۷، ۲۱۷ | بلغ، ۳۶۲، ۴۲، ۱۱۰، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳ |
| ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹ | ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۷ |
| ۲۸۴ | برلین، ۲۱۹ |
| پراگ، ۹۲، ۹۴ | بغلان، ۱۱۶، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۲۱، ۱۱۴ |
| پغمان، ۱۵۸ | ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۵۱ |

ترکمنستان، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۵، ۳۵۹، ۳۶۰،

۳۶۳

تگار، ۳۱۶

تخار، ۲۷، ۱۹۱، ۲۹۵، ۱۷۶

تورغندی، ۲۸۱، ۳۵۹

تهران، ۶۴، ۶۵، ۹۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱،

۱۶۶، ۲۰۴، ۲۴۵، ۲۸۳، ۲۸۴

ج ۱ ج

جاپان، ۱۳۲، ۶۶، ۶۷، ۱۳۸، ۲۳۷، ۲۷۳

جاده میوند، ۲۶، ۱۱۱، ۱۳۹، ۱۴۶، ۳۱۸،

۳۰۹

چهارراهی انصاری، ۲۵۱

جاده نادرپشتون، ۲۶، ۴۵، ۳۰۹، ۳۰۶

جاگارتا، ۳۴۲

جاغوری، ۴۲، ۱۱۵، ۱۲۲

جبل السراج، ۱۹۵، ۲۰۸، ۳۱۵

جوزجان، ۹۶، ۱۱۰، ۴۳، ۸۲، ۸۹، ۹۹

۱۱۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۳۲۶، ۱۷۵، ۳۱۸

جمال مینه، ۱۴۰، ۳۱۵

جمرود، ۲۲

جلال آباد، ۲۱، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۹۱، ۱۱۹،

۱۲۴، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۷۱، ۲۴۹، ۲۵۳،

۲۷۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۵،

۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۳۹، ۳۴۰،

۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۴، ۳۷

چاه آب، ۱۸۷

چاریکار، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۳۱

چارده غوربند، ۲۲۶

چهلستون، ۱۳۹، ۱۴۷

پولیند، ۲۲۰

پلخمری، ۱۶۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۰، ۲۳۱

پل چرخ (زندان) ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۷،

۱۳۸، ۱۷۰، ۲۳۱

پل سرخ، ۴۵

پل خواجه ملا، ۴۵، ۴۴

پل کفترخان، ۱۱۰

پل باغ عمومی، ۲۴۷

پل مسجد شاه دوشمشیره، ۴۵

پل ریگینه، ۱۰۴

پشتوستان، ۲۰، ۲۱، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴،

۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۹۵،

۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳

پنجاب، ۲۱، ۲۴، ۷۳، ۲۰۳، ۲۸۲

پوهنتون کابل، ۱۴۰، ۲۸، ۸۱، ۲۳۶، ۲۴۲،

۲۵۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۶، ۳۱۱

۳۱۲، ۳۲۲، ۳۳۱

پولی تخنیک کابل، ۱۱۸، ۱۸۵

ت

تاجیکستان، ۲۸۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۵۹، ۳۶۰،

۳۶۲، ۳۶۳، ۳۱۹

تاشکند، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۰۸، ۳۵۵، ۳۶۰

تخته پل قندهار، ۳۱۷

تپه تاج بیک، ۱۲۷، ۱۲۸

تپه بی بی مهر، ۲۴۶، ۲۴۷، ۳۰۷، ۳۰۹

تپه مرنجان، ۲۴۶، ۲۴۷، ۳۰۹، ۳۰۷

ترمز، ۱۸۱، ۱۸۸

ترکیه، ۱۸۱، ۱۸۲، ۸۳، ۷۹، ۲۹۴، ۲۹۶،

۳۵۶، ۳۶۱

| | |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| درة پنجشير، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۹ | چمن، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۷۳، ۳۵۹ |
| درة كامديش، ۱۰۹ | چند اول، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴ |
| ديره غازي خان، ۲۲، ۲۳ | چکوسلواکيا، ۴۹، ۵۰، ۹۸، ۱۲۵، ۲۲۰ |
| دروازه قندهار هرات، ۱۰۴ | ۲۳۶، ۳۷۰ |
| دانشگاه کراچی، ۶۸ | چهار آسياب، ۳۱۰، ۳۵۵، ۳۱۸، ۱۹۷، ۲۳۱ |
| ده سيز، ۲۷ | چوک ميوند، ۱۳۹ |
| ده دانا، ۱۴۰ | چين، ۲۱۴، ۲۲۲، ۱۶۲، ۶۶، ۷۲، ۳۹۲ |
| ده نو، ۳۱۵ | ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۷، ۲۹۹، ۱۳۸، ۱۷۲ |
| دروازه لاهوري، ۳۰۹ | ۲۸۱، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۶ |
| دهلي، ۳۷۰، ۳۹، ۹۲، ۹۴، ۱۹۷، ۲۷۱ | خط ديورند، ۲۵، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۶۲ |
| ۱۸۵، ۲۹۸، ۳۲۹ | ۲۰۹، ۲۱۳، ۳۷ |
| دمشق، ۱۸۲ | خزانه ميرزکه، ۲۸۲، ۲۸۳ |
| ده بوري، ۲۴۳، ۲۴۵ | خيرخانه، ۲۴۷ |
| دوغ آباد، ۳۱۱ | خُجند، ۲۹۳، ۳۵۱ |
| دهزننگ، ۴۶، ۴۷، ۲۴۳، ۳۱۰، ۲۲۶ | خرقه مبارکه قندهار، ۲۶۶ |
| دشت برجي، ۳۱۵، ۲۴۶، ۲۹۶ | خواجه غار، ۱۸۷، ۱۹۱ |
| دشت سقاره، ۳۱۰ | خوشحال مينه، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶ |
| ديوار برلين، ۲۲۰، ۲۲۱ | خليج فارس، ۱۹ |
| | خوست، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۵ |
| ر | ۱۹۶، ۲۸۶ |
| رياض، ۱۶۶، ۳۰۸ | خارو، ۱۱۰ |
| روم، ۲۷۱ | |
| راه ابريشم، ۳۶۷ | د |
| راولپندي، ۳۵۶ | دارالامان، ۵۹، ۴۷، ۶۲، ۱۹۲، ۲۶۹ |
| رودخانه هلمند، ۲۵، ۲۸۲ | دلارام فراه، ۳۲۷ |
| روستای کراهه، ۱۰۹ | دریای آمو، ۲۰، ۲۴، ۱۱۰، ۲۲۷، ۳۸۶ |
| رومانيا، ۲۲۰ | دریای کابل، ۳۳۶، ۴۸ |
| روسيه، ۱۸، ۲۳، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸ | درة خيبر، ۲۲ |
| ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۶ | درة پيچ کنر، ۱۰۹ |
| ۲۳۷، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۷۹، ۲۸۵، ۳۰۱ | درة صوف، ۱۱۰ |

| | |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| شهر تالقان، ۲۹۵ | ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۹، ۳۰۸، ۳۳۹ |
| شیرخان بندر، ۳۱۶ | ۳۴۸، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۹۲ |
| طلا تپه، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۷ | زابل، ۱۶۷، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۶۱، ۳۱۷، ۳۵۷ |
| ۲۷۸، ۲۸۱ | زندان دهمزنک، ۴۴ |
| | زنده جان، ۱۰۲ |
| ع . ع | زیارت امام زاده یحیی، ۹۷ |
| عربستان سعودی، ۱۶۳، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۸۹ | زلمی کوت هرات، ۱۰۵ |
| ۲۹۰، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۲۱۰، ۲۱۴ | ژنیو، ۱۵۸، ۱۷۸، ۱۹۴، ۳۱۴، ۲۳۵، ۳۲۴ |
| ۲۳۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۵، ۷۹ | ۳۷۴ |
| عراق، ۸۱، ۲۰۷، ۲۸۳، ۳۶۴، ۳۶۸ | |
| غور، ۱۱۰، ۳۲۶، ۳۴۵، ۸۹، ۱۱۳، ۱۶۳ | س . ش |
| ۱۶۹، ۵۸ | سراچه ارگ، ۱۲۴ |
| غزنی، ۱۴۲، ۸۵، ۱۵۰، ۲۳۳، ۲۶۵، ۲۶۷ | سرای شینواری پلازای پشاور، ۲۶۷ |
| ۲۸۳، ۲۸۴ | سرای شهزاده، ۳۰۸ |
| غوروات، ۲۸۶، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۵۷، ۳۸۲ | سپین بولدک، ۳۲۷ |
| ۳۸۶، ۵۸ | سند، ۲۴، ۸۳ |
| | سمنگان، ۱۷۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۸۵، ۳۲۶ |
| ف . ق | ۳۸۶ |
| فاریاب، ۱۸۵، ۱۸۴، ۳۱۸، ۳۲۶ | سینمای بریکوت، ۳۲۱ |
| ۳۰۹ فرانکفورت، ۲۶۹ | سینمای پامیر، ۴۵ |
| فرانسه، ۲۹۵، ۱۴۸، ۲۴۳، ۳۰۳، ۳۱۹ | سوند، ۱۴۴، ۳۰۱ |
| ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۷۱، ۹۰ | سوئیس، ۱۹۰ |
| | سوریه، ۱۸۲، ۱۹۴ |
| ق | شفاخانه میوند، ۲۴۲ |
| قاهره، ۱۵۶، ۳۵۲ | شاه شهید، ۳۰۹ |
| قندهار، در بیشتر صفحات | شاهراه سالنگ، ۱۷۵ |
| قزاقستان، ۲۸۱، ۲۵۹، ۳۶۰ | شیرخان، ۲۳۳، ۲۷۵، ۲۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵ |
| قرغزستان، ۲۸۱، ۳۵۹ | ۱۸۷ |
| قصر گل خانه، ۸۶ | شهرآرا، ۱۴۰ |
| قصر تپه تاج بیک، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۴ | شهرحیات آباد پشاور، ۲۸۲ |

کوه جهلستون، ۱۱۱، ۲۴۸
 کوه تلوزیون، ۲۴۶، ۲۲۶
 کوته سنگی، ۳۰۵، ۳۱۴، ۲۴۴، ۲۲۴
 کوریای جنوبی، ۹۰، ۲۸۱
 کیوبا، ۲۲۱، ۷۰
 کولمبو، ۷۰
 کویت، ۶۶، ۷۹
 کننژ، ۱۷۵، ۳۱۶
 گازر گاه شریف، ۲۶۶
 گندمک، ۲۵
 گردیز، ۱۷۵، ۱۷۶
 گجرات، ۲۴
 گردنه سخی، ۴۵
 ل م
 لیبیا، ۷۹
 لندن، ۹۲، ۲۶۹، ۱۷۳، ۱۹۴، ۱۸۳، ۲۰۱
 ۲۰۶
 لیتوانیا، ۲۲۰
 لوگر، ۱۴۲، ۱۵۸
 لاس آنجلس، ۲۶۹
 لاهور، ۶۸، ۲۸۲
 لیسه های اناث کابل، ۱۴۰
 لیسه رابعه بلخی، ۴۳
 لغمان، ۳۱۶، ۲۴
 مزارشریف، ۲۷، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۴۷، ۲۵۰
 مسکو، ۲۰، ۲۱، ۵۱، ۵۷، ۶۴، ۶۹، ۸۰،
 ۸۱، ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۱۹،
 ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۶۶، ۱۶۹،
 ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۴

قصر دلگشا، ۱۲۴
 قبر سیدجمال الدین افغان، ۳۶
 قرغه، ۷۸، ۷۹
 قریه غوریان، ۱۰۲
 قله واخان، ۱۴۵
 قلعه فتح الله خان، ۱۴۰
 قلعه شاده، ۲۹۰
 قلعه زمانخان، ۳۰۹
 ک، گ
 کابل، در اکثر صفحات
 کارته پروان، ۴۵
 کارته ۴، ۴۱، ۳۱۵
 کارته ۳، ۳۱۴، ۲۹۰، ۳۱۵
 کتواز، ۱۴۲، ۳۴۷
 کراچی پاکستان، ۲۸۲، ۲۴۰
 کروشیا، ۲۲۰، ۲۳۶
 کنر، ۱۰۹
 کرملین، ۷۱، ۹۷، ۱۶۸، ۱۳۴
 کول آب چکان، ۱۲۴
 کوهدامن، ۱۱۹
 کوتی باغچه ارگ، ۱۲۴، ۲۷۰، ۲۷۴
 کوه باغ بابر، ۱۱۲، ۲۴۸
 کوه خواجه صفا، ۱۱۲
 کوه قروغ، ۱۲۲
 کوه علی آباد، ۴۵
 کوه شیر دروازه، ۴۵
 کارخانه جنگلک، ۶۶
 کشمیر، ۳۶، ۲۹۱
 کویته بلوچستان، ۲۶۶، ۳۳۵، ۳۳۸

منار عبدالوکيل، ۲۵

ميدان هوانی کابل، ۶۱، ۱۲۱، ۲۴۶، ۲۴۷،

۸۶، ۲۵۰

ميدان هوانی شيندند، ۱۰۴، ۱۰۶

ميدان هوانیگرام، ۱۲۵، ۱۹۵، ۲۳۱

مقر، ۲۶۱

میمنه، ۲۷

موزیم ملر (موزه کابل)، ۲۷۸، ۲۷۹

منگولیا، ۲۲۱

مصر، ۷۷، ۷۹، ۳۵۱

مسجد محمديه، ۲۳۸

مسجد پل خشتی، ۵۰

مکروریانها، ۱۷۲، ۳۰۷، ۲۴۷

میرویس میدان، ۲۹۰

۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶

هده، ۲۶۸

و، ی

واشنگتن، ۹۴، ۱۶۴، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲

۳۵۲، ۳۵۳

ويتنام، ۲۹۶

وزیر اکبرخان روغتون، ۳۰۸

وزیر اکبر خان (محلہ) ۲۴۶، ۲۴۷

ولایت بدخشان، ۱۶۰، ۱۱۰

ولایت تخار، ۱۷۶

ولایت جوزجان، ۹۶، ۱۱۰، ۱۷۳، ۱۷۵

۳۱۶

ولایت کنر، ۱۰۹

ولایت هلمند، ۱۰۸، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۵۴

ولایت بلخ، ۱۷۶

ولسوالی چهار برجک نیمروز، ۹۶

ولسوالی گذره، ۱۰۳، ۱۰۴

ولسوالی کشم، ۱۱۰

ولسوالی خواجه غار، ۱۷۶

ولسوالی دولت آباد، ۱۷۶

ولسوالی سرپل، ۹۶

یوگوسلاویا، ۱۸۳، ۲۲۰

یونسکر، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹

ن، ه

ننیکرهار، ۲۱، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۵۰

نوآباد ده افغانان، ۴۵

نیمقاره هند، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۲

۳۶

نیویارک، ۱۶۶، ۳۵۲، ۳۵۴

نیمروز، ۹۶، ۹۸، ۱۱۹، ۳۱۷

هارانا، ۱۲۰

هزاره جات، ۱۱۰

هرزگوینا، ۲۲۰

هنگری، ۲۲۰

هرات، ۲۳، ۵۵، ۶۳، ۸۴، ۱۰۲، ۱۰۵

۱۰۶، ۱۳۴، ۱۷۵، ۳۱۶، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۴۷

هند (هندوستان)، ۷۹، ۸۰، ۱۶۳، ۲۹۰

۲۹۱، ۲۹۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۵

About this book

An introduction the coup d'état of April 1978 and its consequences in Afghanistan is written by candidate academician Mohammad Azam Sistani, ex-chairman of Afghanistan Institute of social studies.

This is his thirteenth published book about Afghanistan. The book has an introduction, three chapters and a conclusion.

The first chapter begins with an analysis of USSR's strategy and its attempts to influence this country, and the controversies between Afghanistan and Pakistan about Pashtunistan and Iran's intermediation to solve these problems between 1947 and 1978.

In the second chapter the writer examines the people's Democratic party (Communist Party), Coup d'état of 1978 and USSR's consequent intervention in Afghanistan and Afghan resistance movements with the support of USA and the other countries in the region.

Chapter three is a profound study of religious and ethnic wars between Islamic parties for taking political power in the last three years (1992 - 1994) after overthrowing of the communist regime.

The book concludes with a summary of the first three chapters and analyses aspects and consequences of the coup d'état of April in Afghanistan. Discussion about the communist party's character is the most interesting part of this chapter.

As the title of the book implies this work is an introduction of events of the coup d'état of April, the writer's ambition may be to continue the subject. Nevertheless this work itself is a profound study of political and social events in Afghanistan in the last two decades.

Mohammad Azam Sistani helps us understand what happens currently in Afghanistan and because he has neither been a member of the Communist party nor a member of any Islamic organisations, he could independently describe the events of Afghanistan. His work is a reliable source of Afghanistan's modern history.

Publisher: Utbildningsförlaget i Angered
Gothenburg, Sweden 1995

The coup d' 'etat of April 1978 in Afghanistan



Candidante academician

Mohammad Azam sistani



SWEDEN
1995